الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

تالیف منیف و تصنیف لطیف عالم نحریر فاضل بے بدل مولوی محمد لطف اللہ صاحب

انار اللہ برہانہ و قدس سرہ

ثمرۃ الفوائد

حسب فرمایش

جناب شیخ گل محمد صاحب باہتمام ہیچمدان سید ناظم حسین رضوی عفی عنہ

در مطبع العجائب صفدری معروف اعجاز محمدی طبع شد

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

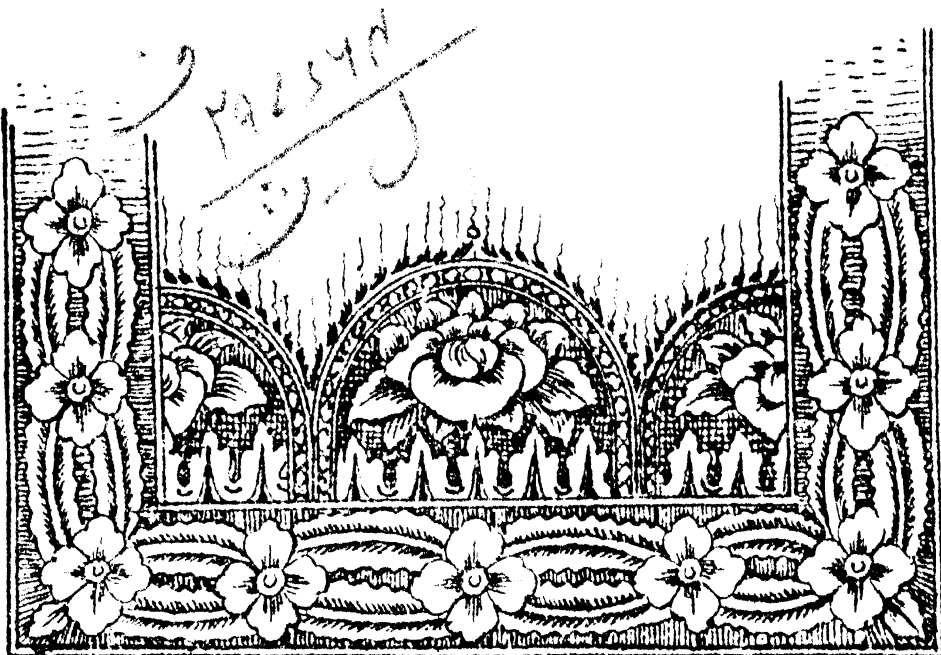
تالیف منیف و تصنیف لطیف عالم نحریر فاضل نبیل مولوی محمد لطف اللہ صاحب انار اللہ برہانہ قدس سرہ

ثمرۃ الفوائد

حسب فرمایش

جناب شیخ گل محمد صاحب باہتمام ہیچمدان سید ناظم حسین رضوی موہانی

در مطبع اعجاز صفدری عرف اعجاز محمدی طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

الله اسمی است ذاتی آن حق مطلق را که منزه است از عقول و نفوس و ارواح و مقدس از اجرام و اجسام و
اشباح اول و آخر در او نه گنجد زمان و مکان با او نه پیوندد و کیفیت و کمیت را در او گذار نه فعل و انفعال را با و بار نه معرا
از اوضاع و اضافات مبرا از حرکات و سکنات احدیت او را به صمدیت توامیت ازلیت و را یگانگیت
با ابدیت همیست صفاتی آفریدگاری را که بامر کن کارخانه ایجاد و ابقا و افنا صورت گرفت و مجموعه بهشت و
دنیا و دوزخ بنا پذیرفت عقول را بدراک سر برافراخت نفوس را بحرکات بنواخت ارواح را باشباح پیوند بخشید
هیولی بصورت رسید عرش برقص در افتاد خورشید نقاب از چهره برگشاد خرقهٔ افلاک به بخیهٔ ستارگان
مکلل شد شجرهٔ ماه بمهر ضیا بار آفتاب مستجل شب لباس مشکین در بر نمود روز دستار کافوری بر سر زمان پیدای گرفت
مکان هویدای زمین فرش گسترید آب حیات اول گشید باران سقائی کمر بست باد بمروحه روانی نشست نبات
الوان نعمات را ذخیره گردانید مطبخ آتش خوانچه بادیه سخت رسانید انواع همه موجودات سر از نهانخانهٔ عدم
بر آورد وحدت پای خود را در دامان کثرت بفشرد آدم ابو البشر لوای خلافت برافراشت علم الاسما از لوح
دانش شناخت طراز منا شیر انبیا مرسل فاتحه کتب خدای عز و جل کلید گنجینهٔ اسرار الهی نمونهٔ معانی نامتناهی
شعلهٔ انوار ایزد سبحان تخم مزرعه هر دو جهان دل کلمهٔ واحدانیت زورق بحر حقانیت رهبر گمگشتگان بادیهٔ ضلالت
شمع سرگشتگان ظلمات بطالت مصقلهٔ قلب مجاهدان غم زدای خاطر آشفتگان ابجد نوآموزان مکتب ارشاد
مطول اتقان تذکرهٔ معاد سبق اول مبتدیان ختم الکتاب منتهیان مفرح دلگشای بغزاران طلب دستاویز طالبان

عطارد و وهب تریاق سمیات دنیا صراط دریار عقبی نقش تصور طالبان طلسم مطالعهٔ عارفان رونق بازار مقلدان
سرمایهٔ سعادت محققان کیمیای سعادت ابدی پارس نفحات سرمدی برق خرمن آلودگی طلسم گنج آسودگی زر دیان
ایوان بهشت طوبی ریاض صمدانیت اره شاخ نفاق اصل شجرهٔ اتفاق طالبان تند گرآن سرفراز عارفان متکلمان
ممتاز مریدان باور نگرای راستی پیران باور هنمای درستی فی الجمله شجری هست که شاخ و برگ او شریعت و طریقت
شگوفه و ثمرهٔ او حقیقت و معرفت سپاس مر آن ذات برحق را که این عجوبه نام او ست ستایش خاص آن آفریدگار مطلق را
که این نادره رسم او

در نعت حضرت سید کونین خواجه قاب قوسین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

نام آن محبوبی هست که خالق اول او را بیافرید احمد اسم آن گوهریست که کان موجودات بدو ارجمند گردید گردهی
امر کن دانند جوقی قدرت الهی خوانند طایفه مرسوم بعقل کل نامند جمعی در خلق و خالق برزخ شناسند زمرهٔ
رسول الله نامند فرقهٔ محبوب الهی شناسند واسطهٔ ایجاد کائنات وسیلهٔ نجات موجودات ناسخ بنیان کفر و ضلالت
بانی مبانی اسلام و هدایت رهنمای گمراهان بادیهٔ بطالت شفیع یوم القیامت رسانندهٔ پیغام باری گزارندهٔ رسم
کفاری واضع دین متین خاتم النبیین دیباچه کتاب ازلی و سرمدی خاتمه صحیفه لم یزلی و ابدی مقصود موجودات
خلاصه کائنات الحاصل نوریست که اول از دریای نورانی صمدانی تافت پس انواع چشمه سار کائنات از و اجرا یافت
وجود در اول و ظهور در آخر مثالی بادیتا همینی درست در فهم آید پوشیده نیست که بنا را اول داعیه احداث محل پدید آید
پس فکر او ضاع عش سرزند چون عالم اسباب نخستین از چوب و سنگ آنچه در خور باشد فراهم آورده خانه را مرتب کند
همچنان در ارادت وجود نور محمدی چشم نور انبش گزشت از انجا که دریای قدرت هست از همان ارادت افلاک
و ستارگان و عناصر و آدم ابوالبشر کاین شد آن نور خشانی جسم نورانی از مطلع کون به خورشید مصداق آیهٔ لولاک
است و عدم ظل دلیل جسم پاک صلوة الانهار بر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که واسطهٔ موجودات تحیات غیر
احصار بر احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که زبدهٔ کائنات اند صلوة الله علیه و آله و اصحابه وسلم

در مناقب اصحاب کبار عالی مقدار حضرت چهار یار رضی الله تعالی عنهم

هرچند که آفتاب یکسان تابد و باران همه جا بارد و نسیم در هر مکان وزد نور محمدی عالم را فرو گیرد زمین جاررا
نکند شوره زار را شگفانه خر زهره را بوی نرساند طلب ابوجهل را نزدا بد چه درین الوف حکمت حقایق و معارف
اسرار ربانی هست طوایف گوناگون که صفای طینت و استعداد را سرشت داشتند فیض پذیر شده بعطای الا العا

اصحاب ممتاز گشتند و سعادت ابدی اندوختند اگرچه اشعهٔ خورشید در شیشه خانه برابر افتد و قطرات نیسان در اصداف یکسان ریزد و در گلزار نسیم موافق وزد نور احمدی همه را بخشید لیکن آئین شیشه را نسبتی دیگر است در یتیم آبی جدا گل را بوی علحده اصحاب کبار را مهر خصوصا آن چهار تن اند یاران خاص پیغمبر منظور نظر انور مقربان بساط محمدی راز داران درگاه احمدی درجات منبر نبوت ارکان رسمات فتوت برافرازندگان اعلام دین قاهران ظلمه جاهلین رهنمایان طریق یقین فدائیان دین متین جویندگان عقبی یارکان دنیا اول افضل الصحابه حضرت ابی بکر ابن ابی قحافه ثانی هم رئیس الاصحاب حضرت عمر ابن الخطاب ثالث شان جامع القرآن حضرت عثمان ابن عفان رابع هم اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب علیهم السلام پیغمبر را در ثنای ایشان گفتارها و ایشان را در عقیدت و اخلاص رسول کردارها رضی الله عنهم اجمعین

در مناقب حضرت امامین فرزندان رسول الثقلین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما

نتایج شه گونه باشد کمتر از اصل چون کپسر نوح علیه السلام یا بهتر همچو ابراهیم یا مانند حضرت اسمٰعیل متساوی الدرجتین امامین الهامین حضرت ابو محمد الحسن و حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهما نیرین عرش الوهیت قطبین فلک نبوت بابین مدینه رسالت درختین منبر ولایت قرة العین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم ثمرتین شجرهٔ فاطمة الزهرا علیها السلام جگر گوشه گان پیغمبر نور دیدگان حیدر محبوبگان آفریدگار نهال مقبولان داور نهال آثار نبوت از انوار جبهه شان پیدا فر ولایت از کشاده پیشانی آشکارا آفتاب دریوزه گر اشعه جلال ماهتاب گدای انوار جمال چرخ مهد دار پای انداز باد بروحه روانی سرفراز زمین امیدوار پای بوس آب را بستقائی راه ناموس پیغمبر اشارت را بجان خود مرتضی سخن را در دل جا دهد هر قدم که بردارند حضرة فاطمه شکر بجا آرند تکیه بر دوش محمد زنند باری بر صدر علی آرند لوح محفوظ تختهٔ ابجد ستوده خوانان مدرسهٔ محمد دانندگان علم الٰهی خوانندگان کتب نامتناهی دقیقه شناسان حل مشکل واقفان ماضی و مستقبل شناسندگان باطن و ظاهر ممیزان خیر و شر جبریل خلعت امامت رساند پیغمبر سورهٔ الحمد بخواند فاطمه دست دعا بر داشت حضرت علی شادیانه شکرانه بنواخت اصحاب سر گنجینه به نثار کشاد غلغلهٔ تهنیت در عالم افتاد خواقین جهان خراج فرستاد سرکشان بنیاد اطاعت نهاد رسم کفر از لوح زمین بشست نقش اسلام درست نشست زیبندهٔ سجادهٔ خلافت آرایندهٔ صدر امامت حلهٔ فردوسی در بر کلاه آسمانی بر سر عالم از خلق تهذیب یافت نوال عالم جهان را بنواخت حاتم از فیض گیران عام سلیمان از کمترین احشام خشم آلودهٔ ذو الفقار چین جبین خنجر خونخوار رسم ظلم و فتنه برافتاد شیر و آهو در یک مرتعا سر داد عالم آئین نو گرفت نقش رسم کنجینه و کینه با دست او آواز بوق و زنگوله فرو نشست صدای صلوة عالم را فرو گرفت نسخهٔ دین متین مکمل شد بنای آئین آذری و زردشتی متخلل شریعت از گفتار پیدا و طریقت از کردار هویدا انفکار و تذکار از حالات عیان معرفت از انوار جبهه نمایان رسم رسالت اتمام یافت

آئین ولایت سرانجام امامت بکمال عالم بفیض اسلام شهره و رگر دید نور خلافت جهانگیری نمود دنیا در چشم تیرگی طائر روح هوای آسمانی گرفت کالبد خاکی بر افشانی فردوسیان منتظر دیدار و ملا اعلی بر راه بیقرار فرمان طلب رسید تصدمنت طلب جان ببوسید در بادیه رضا شتافتند تشنگی و گرسنگی در ساختند بلاها را گوارا ساختند خنجر قضای بر جسم جان گرفتند علیهما الصلوة والسلام کثیرا کثیرا **در مدح پیر دستگیر هادی روشن ضمیر حضرت سید شاه بهیک قدس الله سره العزیز** از افراد الناس هر که طالب مولیٰ شود آنرا خاص گویند هر کسیکه در آرزوی دنیا فرو رود از اعلام نامند آنکس را که میل هر دو سرای دارد متوسط الحال شناسند خاص منقسم میشود به دو قسم فیض پذیر و فیض رسان فیض پذیر آنست که بارادت درست و عقیدت راست پای در بادیه طلب نهند و به انقیاد و پیروی مرشد رهبر سلوک و قطع منازل نماید و زاد و راحله این طریق را از فیض رهبر و رهنما بهم رساند و تا وصول منزل مقصود توقف و رجعت جائز نشناسند و آنرا مرید نیز گویند فیض رسان آن عارف کامل ست که بعد از تهذیب اخلاق و مجاهده با نفس سرکش و ظفر بر آن و ضبط حواس ظاهر و باطن و طی منازل سلوک و حل مشکلات و حصول گنج معرفت و امتحان بمعیار صاحب عیار کامل باستدعای پیشوای بر سجاده اهتدا و ارشاد نشیند و فیض او علم و لطف او تمام باشد و آنرا پیر هم نامند الحمد لله والمنه که این منصب گرامی و مزید عطای بذات ملکی صفات پیشوای رهبران کامل گره کشای عقدهای لاحل داننده دقایق معانی مرموز کلام آسمانی غواص دریای عرفان در یتیم صدف زمان واقف اسرار غیبی کشاف مشکلات لاریبی مستغرق تجلیات الهی محو انوار مشاهد نامتناهی خواننده رقوم لوح ازل داننده دفتر ابد و ازل ستار روضه عرش عالم ذرات فرش شنونده الحان تسبیح کروبیان بینندهٔ اطوار سر قامت خاکیان سر آمد اولیا کبار سرگروه محققان روزگار والی ولایت فقر زبده اولاد آدم ابو البشر هادی هر گروه رهنمای ام الاشکوه عیسی مرتبت مرده دلان موسی نقش فرعون سیرتان پیشرو نوافل سلوک مرجع غربا و ملوک نماینده راه مستقیم ابدی رساننده نعمات نعیم سرمدی بخشنده گنج فاسدون و شایان دهنده سعادت ابد جاودان متکفل نمایش معتقدان موکل نجات مریدان ملکی سیرت روحانی صورت پارس آهن سرشتان کیمیای مس وجودان مشکلکشای درماندگان شفابخش دردمندان دستگیر افتادگان دلیل گم گشتگان در دریای مصطفوی گوهر معدن مرتضوی بخشنده نعمت جاوید حضرت محمد سعید عرف سید شاه بهیک محمد یوسف چشتی ترمذی سیوانیه قدس الله سره العزیز **قصیده در مدح حضرت پیر دستگیر قدس سره العزیز**

آفتاب افق دولت آن سعادت دمید	کز نسیم فیض سحری غنچهٔ دل او شگفید	در بیابان ظلمت هر کسیکه محمل حسبت	بوی ریحان محبت را ز هر خاری شمید
آفتاب خسر مستقبس ز انوارش شود	دل که او از تابش عشق الهی در طپید	از سفینهٔ زندگی ز غوطه کو در بحر شود	گوهر مقصود را در تشنه همتا کشید
روضهٔ فردوس فرد مسکن ما وا بود	زاهد کامروز روشب دلبا محنت دوید	آشیانه او بشاخ طوبی جنت مدام	هر که طایر روحش از قید قفس تن رهید
مهر قفل و گنجش زهد و تقوی کبغا	گنج خانهٔ معرفت گر آرزو داری کلید	در قیامت سایه از کوه گناهان می شود	هر که آمد زیر سایهٔ دامن ابن سعید

کی شود محروم از انوار دیدار خدا
هر که چشمش با بشر خورشید دیدارش دید

والی ملک ولایت هادی راه خدا
عارف حق حقیقت سایه حق وحید

در دریای محمد گوهر کان علی
کاشف سر معانی [illegible] دید

جلوه فردوس [illegible]
بسکه نفسی یافت از [illegible]

جمله اجناس بازار جهان چون هیچ شد
با عقلش [illegible] زهد و تقوی [illegible] خرید

سایه دیوار قناعت [illegible]
هر دو جا [illegible]

کرد نوری خود [illegible] آفتاب
ذره کو در راه خاکش از سر [illegible] خمید

از مساس [illegible]
شیخ در محراب مسجد گر تجلی [illegible]

جلوه طوری [illegible] از سنگ [illegible]
هر [illegible] خاک پایش [illegible] آسا [illegible]

در گلستان جهان شد فتنه [illegible]
غنچه دل [illegible]

طوبی جنت شده باشد باغ منتها
هر [illegible] از باد [illegible]

از تجلی فیض کس محروم نه الا [illegible]
از ضیا خورشید محروم [illegible] ظلمت [illegible]

ز آتش خورشید محشر چه کم سازد [illegible]
هر طلا کان [illegible] کامل رسید

شعله غضب آتش دوزخ [illegible]
روی هر گز صندل کافور [illegible]

دست او بر لوح محفوظ [illegible] فلک
بر لبها وجد که مستانه عشقش چشید

گنبد کرسی [illegible] رضوان [illegible]
طایر کو در هوا اوج [illegible] پرید

آب کوثر سبزه افلاک را [illegible] کند
دایه کو از مرتبه انعام او [illegible]

از دم عیسی تریاق [illegible]
کجرو گمراه را [illegible] قهرش گزید

[illegible] عیسی [illegible]
خنجر غضبش که [illegible] سینه درید

گر سلیمان [illegible]
میرسد [illegible] حوران جنت [illegible]

سرخ و سبز دو جهان [illegible]
سرخروی یافت [illegible]

از کدورت پاک ساز [illegible]
دور بود گر گناهان از توجه [illegible]

میسر دیگر عالم خریدارش بود

گوهر مدحش چو از صدف [illegible]

قصیده دیگر

ای معلی ذات تو [illegible] کون و مکان
سید ملک ولایت رهنمای انس و جان

نور چشم آل الامجاد سرور انبیا
حق تعالی کرد نازل فیض بر هندوستان

در زمانه آخرین نایب محمد مصطفی
حضرتم صاحب ولایت بسکه شد قطب زمان

قول و فعل و حال احمد بود [illegible]
معرفت حق بر ضمیر روشنت شد عیان

خاندان چشت را از ذات عالی تقویت
همچو موسی با عصا بود دایم حرز جان

قلب [illegible] عرش آمده چون آل احمد گفت
تا که در [illegible] شد [illegible]

از تجلیهای ربانی وجود آیینه شد
هر کسی طالب بود مطلوب را مسند عیان

بعد عیسی [illegible] از فضل حق
مرده دلها را بیکدم بخشد عمر جاودان

گر کسی خواهد که واقف گردد از توحید
فی المثل خورشید گریان [illegible]

آیت دعوت کعبه اهل یقین مسلمین
کرد چون قبله نمایت [illegible]

عقل باشد [illegible] شاه عالی او کجاست
زانکه نام پاک تو تسبیح اهل آسمان

تا که خورشید [illegible] سر کشید از فلک شرع
کفر و ظلمت فتنه و بدعت [illegible]

رحمة للعالمین قوم در علم قدیم
هر که در ظل [illegible] آمد [illegible]

روی پاکش در تصور هر که دید [illegible]
جرم او در بند [illegible]

ذات والا چون خلیل الله در اسلامیان
فیض [illegible] بشکند بتخانه سینه کافران

با دل پاکش توجه گر کند سنگدل
الحمد لله ذاکر [illegible] چون زبان

چون پیمبر غزنوی گفت با اصحاب خویش
تا بمدت [illegible] این خرقه [illegible]

[illegible] جمع گشته [illegible]
[illegible] شیطان ز عالم [illegible] از مکان

گر نبودی لا نفی هرگز [illegible]
آمد از اثبات این عالم بعالم در جهان

ای ذات پاک تو اسلام [illegible] قوی
آب حیوان [illegible]

عرض [illegible] هر گفت [illegible] در تصنیف خویش
عرض اصلی آمد اثبات ولایت را امان

ای فلک سر بر کشیده [illegible] جهان
گشت خم در بندگی آن شاه [illegible]

وسخاوتهای گرش نویسد شمار
قرص خورشید فلک بریان وهی باز گشت
گرچه آن شداد و فرعون آمند درین عصر
ذره آسا خاکپایش مرید است تسلیم

از کراماً کاتبین یا سو گردد بیان
بس عزت روز آخر جبل گردد گریبان
بی تکلف کلمهٔ توحید گفته از زبان
در قیامت باد زیر سایهٔ آن طوبی نشان
یا الهی تا بود در برجای خود شرق و غرب

از کرمهای تو حاتم دیده باشد محروم
ابر و دریا از کف و سخاوت زین کرم
ای بشمشیر فقرت ز اخلاق بن حجر شیر
یا الهی تا بود در فلک هم مهر و ماه
سایهٔ آن بال هما بادا بفرق خادمان

شست از شکست و قیمت ز خالدان
نعرها از گرد و کف دریا جهان
از خم تعظیم ابرو جبین دلبران
بر صراط المستقیمش باد جلوه دوستان

در بیان باعث تالیف و تسوید این کتاب و احوال مؤلف و ابتدای آغاز حال

چون از سپاس خدای حمن و نعت پیغمبر آخر الزمان و ستایش اصحاب کبار و مناقب ائمهٔ عالی تبار و مدح پیر دستگیر عنوان کتاب زینت یافت اکنون شروع میرود بچیزیکه شرح آن بایدست و فائده و آن تمام باعث آن شده تالیف این رساله و متفرع است بر اظهار احوال مؤلف پیش از تسوید این مکتوب مخفی نیست مرید را تصور پیکر پیر همیون بسعادت است خاص اگر باهمی باشد و معنی حقیقت است و حقیقت حال باشد و این حاصل نگردد مگر بمطالعه و تکرار حال و اینصورت نه بندد و تا بعقید تسلیم در آورده پیش نظر ندارند پس مهم است تحریر حالات پیر مرید را فائده تمام باشد اگر بعینه لی کم و بیش نویسد چنانچه معنی احمر رنگی سرخ است و حقیقت او همین است پس حمرت حال باشد در وجود بنده معنی احمر را باید که رنگی سرخ نگاشته پیش نظر دارد و تکرار مطالعه ساخته ذهن نشین گرداند تا رنگ سرخ اشناسد و این زمانی حاصل گردد که از کم و زیادت و آمیزش غیر خالی نقش نماید و الا فائده صورت نه بندد اگرچه این تفصیل کافیست برانکه البته مرید حالات پیر را بی تصنع بعینه و بیچ نماید لیکن چون احوال اولیا خالی از کرامت و کشف و اعجاز و خرق عادات نباشد در هر زمان اهل انکار و شک و بدگمانی میباشند بخوف آنکه مبادا خاطر را بغبار شک آلوده ساخته از ثوابیکه از مطالعه احوال اولیاء الله حاصل می شود محروم مانده در عذاب افتد لازم نموده سطری از حالات خود نگاشتن پیش از فهرست کتاب تا بوقت برا احوال از نعره زیاده گویان نه پنداشته به بدگمانی گرفتار نه شوند مصدر راحت گرداند

احوال مؤلف

چنانچه جذبه مقناطیس آهن را بخود کشد کشش کهربا کاه را هم آغوش سازد تابش خورشید شبنم را هم رنگ نور کند نسیم سحری گلها را بوی بخشد همچنان توجه پیر مرشد را بدولت قرب رسانیده فیض ها ارزانی دارد شاید این گفتار حال این گنهگار امیدوار است چون والد این فقیر بفیض ارشاد پیر دستگیر سعادت اندوز شد فرمودند فرزندیکه حق تعالی کرامت فرماید موسوم بلطف الله شود موافق فرموده اتفاق تولد و نام و پرورش در قصبه انباله افتاد در بدو شعور به رسم نشاندند

تا چهار سالگی در تحصیل علم مقرری روز را بشب و شب را بروز میرسانید اتفاقاً میان شاه عنایت نام درویشی از مریدان
آنجناب در کهیری سادات متصل مدرسه شب باش شد و بذکر خیر الانام ذات شروع نموده آوازش خوش و دلپسند
افتاد و تعلیمش آغاز کردم شوق شور افزا گوشه تنهائی میخواست سر بصحرا نهاده باواز بلند اسم الله میگرفتم سبق هوش
فراموش گشت مدرسه گم کردم جذبه سراپا دل فرو گرفت تپش باطن بیقراری افزود روزی طعام و شراب منقطع گردید گروهی
جذبه میگفتند طائفه جنون وارثان باحتیاط نگاه داشتند علاجها میکردند مفید نمی افتاد رشته احتیاط و محافظت
گسسته شد مضطربانه میگشتم قرار نمی یافتم نمیدانستم که چه کنم و چه باید کرد شورش طپش شعله زد از جنبش قلب تن میلرزید
لاغری غلبه آورد جذبه جوش زد آوازهای دور بگوشم می افتاد چیزهای مستور بنظر می آمد بی اختیاری سر زد راه دائره
شریفه پیش گرفتم در شب و روز فرق نماند از منزل و مقام نشان یافتم بدائره رسیدم بی اختیار بودم حال بعرض رسید
اجازت یافته بحضور بردند بر چهار پائی نشسته بودند برابر نشانده دست بر سینه نهادند بهوش آمدم تپش و بیقراری
فرو نشست دو سه باش ادب از دل بر آمد بموجب امر فرو نشستم آنچه می بایست تلقین فرمودند بعد یاد کرد آن رخصت شد
در ضبط آموخته و مبالغه و تکرار هر چند جهد بلیغ بکار می بود لشاشت قلبی روی می نمود فرموده بجا آمد چیزی معاینه می شد
شوق دیدار و عرض حال جوش زد بخدمت رسیدم حکم امتحان زبدة المحققین میان محمد شاه کرمانی صادر شد ایشان
بگوشه برده استفسار نمودند گزارش کردم شنیده بحضور گزارد درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواند بر تلقین سابق
سبق دیگر اضافه فرمودند هر چند بر حفظ گردید حکم رخصت شد بخانه رسیده بر طبق ارشاد مشق می نمودم عارضه تپ
سخت گرفت هر چند علاج مینمودند فایده نمی بخشید مدت شادی بر آمد هر گاه که تپ غلبه میکرد بیهوش میشد پیر دستگیر را بالین
نشسته میدیدم گاهی خواب می انگاشتم جنبی صریح می نمیدانستم زمانی بیهوشی قرار میدادم تا که از مرض رهائی یافتم دانستم یاد
گرفتم لذتی افزود که بیان نپذیرد آرزوی قدمبوسی و سبق دیگر سر زد بحضور مشرف فرمودند که برای لطف امید زیاده
از دو ماه محنت کشیدم و نزد این نشسته ماندم بی آنکه فرصت عرض سبق دست دهد رخصت کردند بخانه آمدم شوق تا
شد باز بدائره رفتم عرض کردند بار نداد روانه ساختند چون بوطن رسیدم تپش و بیقراری ازدیاد پذیرفت عین موسم
بارش بود سه بار آمد و شد نمود بار نیافت بار چهارم بحضور بردند توجهات مبذول فرموده بشرف معانقه مشرف
ساخته بخدمت قریب منصوب کردند هر روز توجهی دیگر بود و نعمتی تازه و فیضی بی اندازه میرسید این نمونه داری که
حقیقت نوشتم آگاهی می بخشد بر توجه پیر دستگیر بی اختیاری و فیض پذیری این عاجز و ابتدای بیعت و آغاز حال
وکفایت میکند برای اهل الله شک هر گمان که در گزارش حالات پیر دستگیر ستایش شناسند یا مبالغه پندارند مانند شاعری
یا مداحی تا از ثواب محروم نمانند اضعف عباد الله فقیر حقیر اسیر نفس شریر لطف الله اگر چه شرح عظمت شان اختر فلک سروری
کوکب سپهر برتری زیاده از انست که این بی سواد مکتب دانش شمه از ان بدستیاری خامه بریده زبان بیان نموده

و ذکر بزرگواری آنجناب در السنهٔ خواص و عوام نه چندان مشهور و مذکور است که به تحریر این سراپا قصور راست شعر
خاک کجا معرفت جان کجا * مور کجا وصف سلیمان کجا * چونکه فائده در ترقیم آن ملحوظ است از روی تیمناً
و تبرکاً بذکر بعضی کلام فرخنده نظام آن قافله سالار طریق شریعت و پیشوای سبیل طریقت که از هزاران یکی
بیاد این هیچمدان ذاکر باد آن مشتمل بر حقایق و معارف و کشف اسرار و حل نکات مشکله در اصطلاحات صوفیه
بود ایراد می نماید بالله المستعان و حسن توفیقه مبیت کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست * که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری
و از صاحبدلان سینه صاف و روشن ضمیران صاحب انصاف توقع آن دارد که اگر هنگام مطالعه بر قصور این سطور عبور فرمایند
معذور و از معاف فرموده باصلاح کوشند چرا که فقیر از قلت بضاعت و عدم لیاقت خود نیندیشیده با وجود
قصور فکر و توزیع خاطر باین عزم تصمیم نموده و نیز نسبت عدم بصارت و لیاقت در پی آرایش عبارت نگردیده
که کتاب بسیار از افسانه بیشمار است از ضروریات بر کلام ما قلّ و دلّ اکتفا نموده و این مختصر را به ثمرة الفواید
موسوم گردانیده مشتمل بر هفت باب و خاتمه ترتیب داده و جائیکه بلفظ مرشد آفاق تقلم آید کنایت از آفتاب کرم و
احسان دریای ورع و عرفان مقبول درگاه لایزالی پیر حضرت شاه ابوالمعالی قدس الله سره و آنجا که عبارت
از حضرت پیر دستگیر تحریر گردید اشارت از نام مبارک آن کاشف اسرار طریقت و آن ناظر انوار حقیقت
حضرت شاه بهیک قدس سره شناسند

باب اوّل در بیان حسب و نسب مشتملست بر چهار فصل فصل اوّل در بیان تشریف آوری حضرت شاه سید قدس سره از ولایت بهندوستان بحکم و ارشاد حضرت پیغمبر آخر الزمان و رسول الرحمن صلی الله علیه و آله و سلم

آن ثمرهٔ ریحان مصطفی و آن سرو گلستان علی مرتضی
و آن شمع شبستان حسن الرضا و حسین شهید دشت کربلا حضرت سید زاهد بن حضرت سید حسین ترمذی انار الله اسرارهم
مورد الطاف سبحانی مصدر عطیات یزدانی عز افتخار و شرف استظهار یافته رئیس وقت انیس قلوب مطلق
صاحب کشف و کرامات و خوارقات عجیبه و غریبه بودند با وجودیکه دوازده هزار سوار دلاوران نبرد کیش
و خانزادان شهامت اندیش برکاب سعادت مآب پیش از فدا شدن جان فشانی در معاونت می باختند
و سه پسر نامدار کامگار بودند روزی بخاطر شریف درگذشت که دستار یابیت بکه عطا فرمایم و درین عرصه بشرف
بجمال جهان آرای آنسرور کائنات حضرت رسالت پناه صلعم گردیدند ارشاد شد ای فرزند من این دستار
من بکسی که شایان این نعمت عظمی باشد مرحمت سازند از سنوح این سانحه سر تفکر بگریبان تامل فرو بردند تا آنکه سر بر آورده

بموقف قدسیه متعرض شدند که یکه شایان این امر عالی بوده باشد اشارت فرمایند باجابت اقدس پذیرا شد از زبان
گوهرفشان فرمودند که زید ﷺ کانسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد بر طبق اشارت
آنحضرت صلعم پرداختند مجمع دانش امید حضرت سید شاه زید در ایام خورد سالگی بمکتب معلم تعلیم میشدند حضرت صاحب ختمی
دستار از دست خاص چیده بزیر بغل جا داده بعوام الناس دنق از وز مکتب شدند بر کرسی نشسته بودند از آنجا که فرزند
ارجمند از میان کودکان بسان ماهتاب از صف ستارگان شتافته متوجه آستان نبوی علیه کبری گردید
آدابی که شایان شان بود بجا آورد حضرت تفضل کریمانه فرمود که ای جان پدر پیش آئی آن در یکتا جواب داد
که این عاصی را چه یارای که جلیس مجلس انس امین گردد باری چند قدم پیش آمدند ساکت شدند تا که همین ارشاد
شد قول امر عالی بتقدیم آداب خدمتگاری محرم سرای خلوت شد دور شدند لیکن خود بدولت از دست خاص دستار
بر سر آن بلند اختر نهاده بر کرسی خویش نشانده و لعبه خویش گردانیدند آن درة التاج معرفت عرض کرد که این
لائق اینچنین نوازشهای ناتناهی نبود که عطا فرمودند هرچه نشر انداز این دستار باشد بیان فرمایند آن حضرت
مقرون باجابت فرموده نعمتهای فراوان دینی و دنیوی چنانچه بایست عطا فرمود قبل ازین آن سید سادات قافله
سالاران دانش و فرهنگ زینت افزای افسر او رنگ عارف معارف صاحب خوارقات و کشف کرامات ذوی الان
حریم دقائق آگاهی حق پرستی و حق جوئی بمجلس سید عالم صلعم معزز و مفتخر بودند مشیر اشارت گردیده بود ای فرزند من
بشما عطا شد بهوشیاری باید پرداخت آن گلدسته چمن نبوی غنچه نهال مرتضوی نرگس گلستان حضرت حسن و قرة
العین امام حسین آن سرو زنکته پیرا داران سخن آرائی صدر نشین انجمن سخن سازان حقیقت آگاهی حضرت شاه زید
ترمذی قدس سره هر روز در مجلس آنحضرت صلعم مفخر و مباهی بودی و چهره مراد بمشاهده جمال جهان آرای منور
گردانیدی روزی آنحضرت صلعم فرمودند که ای فرزند من جانب هندوستان متوجه شو که مسکن و وطن شما
آنجا باشد بعد از تامل بعرض اقدس رسانید که اگر حکم آنحضرت برانگیختن باید فرمود که نقش خاتم نگین خاطر
باطل کرده آید آنحضرت علیه السلام فرمودند بمکانیکه از زیر رائت ایشان کشوری پر از هندل زر و تنگه زر خالص بر آید
وطن مالوفه خود نمایند و هنگام عیش و نشاط و ایام حسن انبساط اسباب خورمی آماده و ابواب بعضی پیروی جهانبانان کشاده
بانهدام کافرین این سرزمین قطع منازل و طی مراحل نموده متصل موضع و هیر دائرۀ دولت و اقبال نزول اجلال
فرموده چون در آن عساکر ظفر طراز چندین سردار کثیر الاقتدار مقدمة الجیش معارک جنتانی و تقدمة لعشیره کامی
از اولاد جامع القرآن حضرت عثمان بن عفان رضی رفیق و همرکاب حضرت مآب بودند و جناب سید سالار لشکر عرض
ساخت که این خطه عجائب بهشت دل نشین باوجود آب روان سبز گلستان و نادر بوستان مهیاست اگر مزاج
شریف پسند آید مقرون صلاحست منزل آرامگاه باید ساخت در جواب فرمودند که فی الواقع همچنین است لیکن نشان

حکم نافذ حضرت صلعم تعویذ جان دارم بمکانیکه از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد یافت قرارگاه خود کرده خواهد شد
والا سپرده است و شما مسکن خود را درینجا نمائید بمنزل عمارت پردازند آنها مضمون اشارت دهایافته بعمارت پرداختند
از انجا که لشکر اسلام کوچ بکوچ یلغار بضلع حصار رونق افزا شد مجلس آنحضرت بسالار لشکر میسر آمد فرمودند که
فرزند من مکان خود را فقط اقتضا گذاشته بیشتر رسید بعد از انجا که مراجعت فرمودند بعد از چند منزل مخیم سرادق
عز و جلال مضرب خیام دولت و اقبال متصل موضع سیله جلوه افروز گشت چون بعلم بردار بیشتر فرموده بودند که نصب گاه
علم بوقت صبح یا کوچ یا مقام مشاهده نماید هر جا از مکامن قوه بفعل آید اظهار نماید در هنگام سعید زمان محمود درین
مکان خلد نشان صدر دریافت شادان و خندان بنظر اشرف گزرانید چون آنحضرت صندل سینه سکینه مالیده
مشام جان را معنبر و معطر گردانیدند و تنگه زر خالص در کیسه نقره نهاده از فیض ساقی عطا بیان گردانیدند
و آن زاکرم بی پایان مرعید شهت دره انعام ما فی الضمیر معزز ساختند میاران لشکر ظفر طراز این مژده راحت
افزا رسانید و طنطنه کوس دولت و اقبال در گنبد نیلگون بلند ساختند و فرمود این مکان فردوس نشان
بد حسب حکم حضرت اقدس اعلی مسکن انجانب است یقین ست از مردم اینجا مرتکب بر فاسق از خود نخواهد شد چراکه
همسایه خود اند تا که از بنها بر خاشی برنخیزد و تلافی دندارک کرده نشود چنانچه در آنوقت ساه نام سردار زنار دار
کفار مسکن داشت از شهره عوام الناس سامع شد که این سوداگران این مکان را وطن خود می شمارند بعنوان نمی
آنها خانگه باید ساخت سوال کردند که ای سوداگران بغیر از ادای محصول از ینجا کوچ کردن نخواهیم داد خبردار بشنید
والا نو عدالت خواهد شد در جواب فرمودند اینها هم بغیر از ادای محصول کوچ نخواهیم ساخت چراکه این مکان دلکش
سبزه نگار پسند ما است چند مدت گزرانده خواهد شد درین عرصه تدبیر جهادی از عساکر اسلام بظهور پیوست آن عاقبت
نااندیشان از عوام خبر یافتند که این سوداگران البته داعیه وطن میدارند ما م دیگر بظهور نیست باز سوال کردند
محصول شما را معاف کردیم اگر از ینجا کوچ نمایند بمنزل دار الفساد برپا خواهد شد باز در جواب فرمودند که ما یان ازین مکان
خود بستم تا بمکان خود باشند در فسادشان نخواهند دید و این مکان حلیه شریف ما از حکم خدا تعالی با عطا
فرموده است از ینجا بکجا رویم هر دو شنیدن این سخن آن بد کیشان از نواحی مردم کثیر فراهم کرده بجنگ در
پیوستند چون آن ناعاقبت اندیشان غرور ملک خود کردند از تقدیر الهی اندیشه نا کرده چون نیت حق نسبت
لشکر اسلام محض برستی و استیصال بنیان کفار بود چندی مقاهیر شقاوت تخمیر طعمه شمشیر خون آشام گردیدند
چند روز همین نوع گزشت بعده صورت صلح درمیان آمد سردار مقهوران از نفران عساکر ظفر طراز دوستی
و ملاقات محکم نمود تا احوال لشکر منهزم کرده شود روزی از نفران خاص حضرت پرسید که بر جسم مبارک سلاح کارگر
باشد یا نه آنها از کج نهادی خود بیان کردند هیچ سلاحی بر جسم مبارک کارگر نباشد مثال حضرت شاه مردان که در تفنگ

به نماز مشغول می شوند آنوقت تمال موم می باشد همانوقت مضائقه ندارد و چون اکثر اوقات آن سید سالار
لشکر بقصبه کرام بروز جمعه بجامع مسجد متصل مزار مبارک حضرت صاحب شاه کهوکهو صاحب ولایت قدس سره
آمدی نماز جمعه ادا کردی مخصوص بدو خدمتگار بودی دکسان قصبه را المتقین بیقین کردی و باز مراجعت جانب
کسان
آرامگاه کردی نماز دیگر در اثناء راه ادا کردندی چون آن مقهور از همه کار اطلاع یافته بود در روز جمعه چندی
فراهم آورده گفت که امروز سالار لشکر بنا بر ادای نماز جمعه بقصبه کرام خواهد رفت و نماز دیگر بر لب دریا
موضع کلسه ادا خواهد کرد همانوقت در کمینگاه مخفی بوده از تعاقب آمده شهید نمائید آن بدکیشان بموجب گفته
آن لعین بدامن دریا پوشیده شدند چون آن سپه سالار لشکر از نماز جمعه مفروغ یافته متوجه آرامگاه گردیدند
مثل سابق در اثناء راه بر لب دریا بدو رکعت نماز دیگر پرداختند دو رکعت ادا نموده بودند که آن بدکیشان از کمینگاه
برجستند و تیغ بیدریغ بر سر مبارک سپردند سر مبارک از تن جدا شد بعده فراری شده رفتند تن مبارک سجده
باقی ادا ساخته بعده سر شهیده بر رومال پیچیده بدست چپ گرفته و از دست راست شمشیر علم ساخته بر اسپ سوار
شده جانب سیانه بتعاقب آن مخذولان جلوریز گشتند احدی مقابل نشد چندی از مقاهیر تیغ بیدریغ گذرانیده
بدار البوار رسانیدند خبر بفوج رسید بجنگ در پیوستند همین نوع متصل سیانه رسیدند چند عورتان بجاهی
آب می کشیدند گفتند اینچه حالت که مسلمانان بغیر از سر جنگ میکنند و میکشند قوم پیش رفته ساکت شدند نیز
اشارت شد که لشکرگاه قدسیان گرد و لجهر ارشاد در زمین شگاف پیدا شد سرو قد نزول اجلال
فرمود سر مبارک را بر تن مرتب ساخت بخدمتگار ارشاد شد چیزی موجود باشد بیار تا تناول کنیم خدمتگار
عرض ساخت که آب و کباب تیار است هرچه ارشاد فرمودند تیار پیش آورد افطار ساختند دیواری خشت
پخته متصل بود بآن دیوار اشارت شد از ین جهان فانی نقابی در انگشت دیوار در افتاد آستانه بوس
عتبه گرامی گردید و مشاهده جمال خاص الخاص چهره مراد روشن و مزین کرد چون از واقعه شهادت آن شهید
سالار لشکر شش پسر و دو برادر بودند متفق شده مصلحت کردند که از ینجا جنگ باید کرد لیکن حضرت سید حامد
و سید حسن برادران سید محمد و سید شهاب الدین پسران سالار لشکر همین مصلحت کرده که دیده در اینجا
مسلم باید داشت خصوصاً که سرداری لشکر بحضرت سید شاه میر جیو مقرر شد درین وقت بادشاه اسلام
شمس الدین التتمش بانتظام هندوستان با هندام کفار در رسید تلافی و تدارک این امر ناگزیر باید ساخت
هر چهار تن بملازمت پادشاه اسلام روانه شدند بوقت رخصت سید شاه میر فرمودند از فوج خبردار و هوشیار
باشند قطع منازل و طی مراحل نموده بملازمت بادشاه پرداختند احوال خود را یک بیک بیان فرمودند که حضرت
شاه سید زید قدس سره سردار ما یان با هندام کفار این سرزمین از حکم حضرت خاتم النبیین درینجا تشریف فرمودند

و آنحضرت فرموده بودند که مسکن در هندوستان نمایند که وطن شما در آنجا باشد که از زیر علم کشوری پر از صندل
و تنگه زر خالص خواهد بر آید و آنجا باشند چون بموجب حکم اقدس نشان از دریا سیانه دریا نوف شد چنانچه کفار
ازین معنی خبر یافته مرتکب پرخاش شدند و آن سید السادات نیابر نماز جمعه جریده بقصبه کهرام تشریف میفرمودند
آن کافران بکمین نشسته در عین نماز شهید ساختند امید از انصاف و مهربانی سلطان آنست که مدد و اعانت
فرمایند در انوقت وکلای راجه کهند و سیانه زنار دار بدربار حاضر بودند بعرض رسانیدند که آنها بجمعیت کثیر
بدعوی سلطنت دهلی عازم بودند ما بندها که نمک پرورده و رعیت این بارگاه ایم با نها سد راه شده جنگ ساخته
نگذاشتیم که پیشتر قدم نهند بشتر اختیار بدست مختار رست بادشاه نظر بر تسلط و سلطنت خود ساخته و التماس مخالفان
دین را در حق اهل اسلام صحیح و درست فهمیده آنها را حکم زندان نمود چند روز محبوس ماندند روزی در خواب
بادشاه را حضوری آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میسر آمد فرمودند که سید حامد و سید حسن و سید شاه محمد و سید
شهاب الدین ترمذی سیوانیه فرزندان من برای طلب کمک پیش شما آمده اند الآن بکمک آنها پرداختی ملکه خلاف
آن بظهور آمد که آنها در قید اند چون بادشاه از خواب بیدار شد پلنگ خود را با دب سیدان بر زمین نشست
شاید که صاحبزاده ها را در قید چارپائی میسر آمده باشد لهذا همانوقت خدمتگار خاص برای استفسار احوال آنها زندان
فرستاد چه می بیند که بر آنشاره نشسته حفظ سرما میکنند و از میان آن چهار یکی میفرمایند که جد شریف ما مدد کرده است
دیگر میفرماید که مدد کرد تا الآن خبر نگرفته خدمتگار دوان دوان پیش بادشاه رسید از سرگذشت اطلاع داد
از استماع این حالات بادشاه جانب زندان روانه شد صاحبزادها باستقبال بادشاه بر خاستند بادشاه باعزاز
تمام حصول ملازمت نمود با داب تمام نشست و گفت که احوال را بشنوند صاحبزاده ها فرمودند که اول در اظهار احوال
مستحق ایم خواب انشان بیان نمایند فی الحال بادشاه احوال خود ظاهر ساخت و عرض نمود که از چهار کس یکی از شما
دختر مرا قبول فرمایند حضرت سید شهاب الدین نسبت مقرر شد همانجا عقد بستند و فوج کمک تعین ساخت و معذرت
بسیار نموده عذرها خواست و بدختر خود از جهیز و غیره آنچه لایق بوده بداد و رخصت ساخت تا که یکمنزل کوچ کرد
در قتیکه بادشاه بحضوری آنحضرت صلعم شده بود همانوقت بحضرت شاه سلیمان کفار شکن حضوری شده بود
که ای فرزند من بخبر کفار را از صبح تیاری جنگ نموده سیانه تاراج نموده بقتل رسانیدند و سیوانه نامی نهادند
و برای جنگ راجه کهنده عازم گردیدند رفته اورا مطیع الاسلام ساختند و نامه فتح و نصرت بجانب عمو و برادر را
نوشتند بمجرد وصول این نامه راحت شمول فوج بادشاه رخصت کرد همانوقت بادشاه برای ملاقات آمده بدختر خود
نصیحت کرد که باادب باشد نشود که بعتاب گرفتار گردد حضرت ملکه زمانه یگانه عصمت و عفت بی بی لوبابه جمع
یکسال با آداب تمام با سیدانی ها بسر برده غرور سلطنت هیچ بدماغ نرسید نامه جانب بادشاه نوشت که تا حال با داب

مانده ام آینده شاید قایم ماندیانه جای وطن برای ما مرحمت فرمایند تا از ترک ادب محفوظ باشیم بادشاه موضع بلند باسیم سید شهاب الدین رحمهم الله مرحمت فرمود و گوجران که ساکن آنجا بودند آنها را از من حلقهٔ دهلی که نخلاباد مشهور ست ممکن و مرحمت شد

فصل دوم در بیان نسب نامهٔ والا حضرت پیر دستگیر قدس سره و اسم شریف والد آنحضرت مولانا

سیوانیه بن سید قطب بن سید عبد الواحد **سید محمد یوسف ترمذی** بن سید احمد بن سید امیر سعید بن سید نظام الدین بن سید عزیز الدین بن سید شاه تاج الدین بن سید عزیز الدین لوهار بن سید عثمان بن سید شاه سلیمان کفار شکن بن حضرت سید شاه زید سالار لشکر قدس الله سره بن امیر احمد زاهد بن سید امیر حمزه بن سید ابا بکر علی بن امیر سید عمر علی بن محمد سعید بن سید احمد یحیی امثال رسول بن سید علیشاه رهبر کالی بن سید حسین ثانی ملقب حمیص بن سید محمد مدنی بن حسن شاه ناصر ترمذی بن سید موسی حمیص بن سید علی حسن حمیص بن سید حسین اصغر بن سید علی اصغر بن زین العابدین بن امام حسین رضی الله تعالی عنه بن حضرت شاه مردان مرتضی علی زوج فاطمة الزهرا بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم **فصل سوم در بیان نسب نامه جد مادری بدین تفصیل است** که اسم والده شریفه بی بی ملکه همشیره سید علی اکبر بن سید صادق بن سید احمد بن سید محسن بن سید علی اکبر بن سید حسین بن سید جان کلمهی راجه کال دا ما رحاجه بدار غریب پرور بن سید شاه نظام الدین ساکن ساده هوره بن حضرت شاه عزیز الدین ساکن سیوانیه بن شاه تاج الدین بن شاه عزیز الدین لوهار بن حضرت شاه عثمان بن حضرت شاه سلیمان بن حضرت شاه زید شهید **فصل چهارم در بیان تولد آنحضرت** و اسم سالار لشکر قدس سره الخ

شریف و لقب مبارک و وجه تسمیه آن و نمونه نام و ولادت با سعادت آن

آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت بتاریخ نهم شهر رجب المرجب ١٠٤٦ هـ روز شنبه پیش از طلوع آفتاب مطابق سنه یکهزار و چهل و شش هجریه بظهور آمده و عمر شریف آنحضرت هشتاد و چهار سال کسری زیاده بحساب آمده و سال ولادت و وفات در اواخر باب ششم مشرح گاه بیان کرده آید ان شاء الله تعالی اسم مبارک سالار طریقت محمود از حدیث شریف السعید من سعد فی بطن امه سید محمد سعید است قدس سره و لقب مبارک آنحضرت شاه بهیک است پوشیده نیست که لقب اسمیست شامل بصفات موسوم چون مومن و زاهد که لقب اهل ایمان و صاحب تقوی است و صفت حالیست که در خداوند حال موجود باشد و مانند ایمان و زهد در مومن و زاهد پس لقب هر شی رجال آن شی باشد چون غرض این فقیر از تحریر این رساله تقریر تفسیر حالات پیر دستگیر ست لهذا معنی لقب را الهامی نماید پیشتر از آنکه شروع به تفصیل رود نمونه داری یا اندکی از بسیار یا یکی از هزاری بموجب این **ه**

من از دیده و خویش کریم سخن ؛ نه چون داستان نامهای کهن :: بطفیل گزارش معانی لقب جواهر خصایل
و درجات سلوک و حالات را بسلک تحریر میدارد تا طالبان را شوق رهنمون و دیده وران را بصارت
روزافزون گردد باید دانکه درین لقب مبارک غرائب بسیارست که طاقت ادراک این هیچمدان بفهمید هر یکی
از ان عاجز لیکن بتوفیقی که از آنجناب عطا شده و اشارتی صریح رفته بسود می نگاشته اوقات را آباد می‌نماید
اول غریب بر وضع این لقب ست که واضح و معلوم نیست رفع شک عوام را دلیل آنکه اگر واضع
بودی لقب از زبان عرب یا فارس یا هند نامزد کردی که در قرا صفحای هند اکثر این هر سه زبان رواج دارد
و هم اسمی بودی از اسمهای بزرگان سلف و یا حال چون این هر دو صورت نیست ملکه نامی ست بزبان سنسکرت
که باعتقاد هر همان ملایک بدان زبان گویا اند پس دانای انصاف درست شناسند لقب اسمانیست حکمت
درین آنست که بزبان عام و خاص سهل گزرد و فرقه هنود نیز مقر بوده و پیشوای خود دانسته و فیضهای معنوی
بردارند تا هیچکس محروم نماند **عجب دوم** آنست که نامهای هر گروه متمیز ست از گروه دیگر این علمیت
که در هر فرقه مروج **نادره سوم** در یافت معنیست در غور چو صفایا دراک خود چنانچه عوام در زبان هند
رایج پنداشته اسم را مناسب مسمی قرار می دهند و خواص موافق فهمید در کفار سنسکرت دانسته بمطالعه
معنیش لذتها و فیضها اندوزند **طرفه چهارم** آنکه مرکب ست از دو حرف که دانایان هند اسم دو حرف
پس مبارک دانسته اند نهایت ناچار تا چهار حرف و این در مرتبه اول واقع شد **تحفه پنجم** آنکه عرب کلامی ست
خالی از حروف فارسی و هند زبانش و حروف هر دو لایت استثنا ندارد و اسم مبارک بکسر ها و بار ساکن و کاف
مفتوح عربی بخوانند همچنین پارسی نیز از بفتح باء و کاف فارسی برگویند همچنین با وصف تباین السنه معنی موافق
حاصل آید چنانچه بترکیب گزارده آید چون تنگی فضا و این احاطه فهم و فرصت و حوزه عقل و کیاست بموجب این
۵ چسان غرائب این اسم را کنم احصا ؛ چگونه شعشه خورشید را کنم احصا ؛ شماره نبود در رهای ریگ روان ؛
کواکب ست فلک را بدان زنکار زکا :: برون میدانند لهذا در آنچه غور نفس من انشاء این طرفگی ست آنرا قسم
همچنانکه اسم مبارک شامل ست بر گروه همان قسم هر طائفه از هند و عرب و فارس و غیره از دور و نزدیک
و حضور پرنور مشرف شده و پیشوای خود دانسته مقاصد صوری و معنوی را گزارش میبافتند آن دریای
فضل و کرم هر کدام را از هندو مسلمان و غیره بچشم فیض توام نگریسته و بزبان فصاحت بیان کرمت ترجمان
پرسیده و بعضی را نادیده و پرسیده هم آغوش مرادات ظاهر و باطن در خور این و حوصله می نمودند فیض عامش
بموجب این ۵ نه از کشت دانه از شور زار ؛ چو باران که در اداورا ست کار ؛ ماه سیالیش در راه چشم
سپهر مساوی بوده نور او را شهره ؛ تشنگی آرزو در گرد غرت میرود هر کس بمرتبه لطف دیگر یکی

میفرمودند که بی میگفت آنچه بمن توجه دارند به دیگری نیست و دوم میپنداشت بر دشمنی که دستگیری من کرده اند
غیر از انه مسلمانان هادی خود میدانستند هندو رهبر خود می شناخت مسکین بخشیده نعمت جاودانه انگاشتی
غنی مهربان بیگانه پیوسته آشنی همه وقت و همه جا بخویش و بیگانه و دور و نزدیک یکسان سلوک کردندی سبحان الله
این چه حسن خلق و هدایتی است عام و چه فراخی حوصله و چه دیدیست تام این است خصائل حمیده **الکنون** بهیکه
بکسر با و هاء خفی و یاء ساکن و کاف مفتوح و هاء اسمی است بزبان سنسکرت که معنی آن خائف باشد یعنی مدام
در خوف الهی بوده بوده است که از ترس الهی تری چشم و تاسف و توبه و بیقراری و تبدیل رنگ و ناآرزوی
طعام و شراب و تنفر طبیعت از لباس و آرایش و آمیزش خلق و گفتار رونما آمدن خواب پیدا می شود همان تراوش
چشم گریه ندامت است از کرده خویش و تاسف باعث است بر توبه از ناهمواری گذشته و اختیار همواری
آینده و بیقراری و تبدیل رنگ از انتظار منتظر خود را فراموش میکند آرایش لباس و آمیزش خلق چه رسد
و چون دل بجای بسته شد زبان نمی جنبد و خواب چگونه بچشم منتظر راه یابد العظمة لله در همه وقت چشم تر
بودن و در جهاد کوشیدن و بحضور دل متوجه بودن و استغفار گفتن و تقلیل طعام و شراب کردن و تقلیل
آمیزش خلق و آرایش را بخود راه ندادن بی سود کلمات بر زبان نه راندن و شب زنده داشتن عادت آن
دستگیر بود و آنیست درجه اوسط از سلوک در طفلی گفتار درجات سلوک لازم نیست معنی لقب را بفتح کاف
نوشتم استحال الصنم می نویسم و چون بندگان این راه را تیز رو وادی طلب میسازم بهیک زبان زد عام است
خاص آنرا بهیکش گویند بکسر باء و هاء خفی و سکون کاف تازی و ضم شین معجمه معنی آن زاهد طالب که کشش طلب
سلسله تعلق را گسیخته نقاب ناله سالاران این راه بپیوندد و دریوزه گری زاد این سالک شود و این تفاوت
حالات اسم باشد اما من باختیار را ابتدا و انتها دو گونه شرح میدهم **اول** آنکه از مرشد رهنما آداب طهارت و
بول و غایط و صوم و صلوة بیاموزد و کتاب آسمانی یاد کند و طریقه حبس و ذکر و فکر تعلیم گیرد و با مراد تقلیل غذا
و خوراک و گفتار و رو گردش نماید و ترک لذات جسمانی عادت کند و شیرینی نخورد و بعض نمک هم گفته اند و زیاده
دو چار لباس نگیرد و روی زن نه بیند و اختلاط با مردم نکند گوشه گزیند یا روی بصحرا نهد و ذخیره قوت فساد
داند اسمی ظاهر و باطن را جمع کند دوم آنکه ارشاد یافته بذکر و فکر مشغول باشد و تصفیه و تزکیه دل کوشد و واردات را
عرض کند و در خور و خواب جهد کند تا جاده مستقیم این مقامات به چشم الیقین بینا گردد **بارک الله** مرشد بر حق ابتدای
شعور رشته تعلق گسیخته بخدا شناسان پیوند گرفتند آنچه می بایست دانستند و بکار گرو آوردند ابتدا
غذا از برگ درختان ساختندی روی بصحرا نهادندی از آبادی و آمیزش مردم متنفر گردیدی شبانه روز
بذکر بودندی چنانچه آوازه ذکر مردمان را بر رفت آوردی لباس سبز پوش پوشیدندی چیزی خورند اشتندی

آخر کار رحلهای متواتر کشیده گوهر مقصود بدست آورند نهایت ابتدا رسالک گاهی از جوش عرفان مانند دریا و قطره
یکرنگ و محو مطلق باشد و وقتی بدریافت وحدت چون آفتاب اشعه او در بحر تماشا غوطه زند و لیکن خود را میدارد
زمانی از غایت صفائی سینه از لسبت پیدا کند حتی از زنگ روی آئینه آسا محل پرتو گردد و در کارهای درستی
عقل شناسا آمده تسکین پذیر دقتی به راستی فکر و درستی دریافت خشنود گردد و گاهی شغف و رسم ذات مهارت
نموده غمزده شود این دو خور حالات باقسام بسیار منقسم میشود درین تذکره شرح آن از گنجائی نه بنجیر بودن دست و پا
زدن و حرکات کردن و نعرها کشیدن و سر زدن و دم سرد یا گرم بر آوردن و گریه نمودن و بسیار طپیدن
و بی اختیار رقص در آوردن باستماع آوازهای موزون و دیدن اشکال معتدد و سبزه و آب روان و گلزار و غیره
و طلبیدن روایات صادقه رحمانی و اطلاع از آینده و مشغول دعا مقدمه و درستی عقل و صفائی دل هست در انتهائیه
می باشد با وصف این حالات سرشته سلوک را از دست ندهد و نفس سرکش را عنان کشیده دارد و الحمد للّٰه که
با وجود معرفت تام و محویت تام هر روز مراتب ذکر و فکر را پایه می افزودند و هر لحظه نفس را مسخر و مطیع میداشتند
و ارادت گزینان را در خور حوصله حالت هر کدام رهنمای فرموده شناسا می ساختند نهایت انتهای سلوک چون
معنی لقب در زبان سنسکرت دیها کهیا گزارده آمده اکنون در لغت عرب و فارس و ترک میگویم بهبک ا
از کرکا مشتق مهاید معنی آن گریه کننده که موافق است به بهاکیه عربی فارسی و ترک معنی بهبک را پشیره
شناسند که همرنگ افند به بهاکیش یعنی بشیر و سالکان شاه که بر لقب مبارک مضاف سازند معنی آن بزرگ و اشکار

نود و نه نام آنحضرت بدین تفصیل است

قطب المشایخ بهبک	قطب الواصلین بهبک	قطب العالمین بهبک	قطب الاقطاب بهبک	قطب المحققین بهبک
قطب المجتهدین بهبک	قطب الکاملین بهبک	قطب المکملین بهبک	قطب المعین بهبک	قطب الصدیقین بهبک
قطب العارفین بهبک	قطب العابدین بهبک	قطب الزاهدین بهبک	قطب السالکین بهبک	قطب المقربین بهبک
قطب الشاهدین بهبک	قطب الموحدین بهبک	قطب المعظمین بهبک	قطب المکرمین بهبک	قطب المجددین بهبک
قطب العزیزین بهبک	قطب الماضین بهبک	قطب المجیبین بهبک	قطب المخلصین بهبک	قطب الشاکرین بهبک
قطب الفاتحین بهبک	قطب الساهدین بهبک	قطب الطاهرین بهبک	قطب الفاضلین بهبک	قطب الشاغلین بهبک
قطب الراشدین بهبک	قطب السالکین بهبک	قطب الصادقین بهبک	قطب الورعین بهبک	قطب الاکبرین بهبک
قطب الروحین بهبک	قطب الراکعین بهبک	قطب الساجدین بهبک	قطب الصابرین بهبک	قطب المنورین بهبک
قطب المستقربین بهبک	قطب المعشوقین بهبک	قطب المحبوبین بهبک	قطب المتوکلین بهبک	قطب المسلمین بهبک

قطب العاشقین بهبک	قطب الاولین بهبک	قطب الاخرین بهبک	قطب الظاهرین بهبک	قطب الباطنین بهبک
قطب المومنین بهبک	قطب العاکفین بهبک	قطب المظلومین بهبک	قطب المشهدین بهبک	قطب الناظرین بهبک
قطب الافضلین بهبک	قطب الاسعدین بهبک	قطب الاعلی علیین بهبک	قطب الحامدین بهبک	قطب الشاکرین بهبک
قطب المقبولین بهبک	قطب المجاهدین بهبک	قطب الواصلین بهبک	قطب السائلین بهبک	قطب المفخرین بهبک
قطب المنازلین بهبک	قطب التارکین بهبک	قطب المشتاقین بهبک	قطب القائمین بهبک	قطب الناطقین بهبک
قطب المستغفرین بهبک	قطب الخاشعین بهبک	قطب الصائمین بهبک	قطب الحافظین بهبک	قطب الطالبین بهبک
قطب المنتهین بهبک	قطب الناصرین بهبک	قطب الناظرین بهبک	قطب الشافعین بهبک	قطب المحدثین بهبک
قطب المهاجرین بهبک	قطب الاخیارین بهبک	قطب المغفورین بهبک	قطب الراحمین بهبک	قطب المشرقین بهبک
قطب المغربین بهبک	قطب الثقلین بهبک	قطب الکونین بهبک	قطب الذاکرین بهبک	قطب الحامدین بهبک

قطب الواعظین بهبک　　قطب الساجدین بهبک

باب دوم در بیان تعلم و تحصیل علوم ظاهر باطنی و بعضی اقوال

که آن محبوب الٰهی حضرت پیر دستگیر قدس سره مشتمل بر چهار فصل **فصل اول در تحصیل علم ظاهر** از اعلم علمای زمان
و افضل فضلای دوران مدرس مدرسه توحید اخوند فرید رحمة الله علیه چون عمر شریف به نه سالگی رسید منبع اسرار طریقت
شمع انوار حقیقت سید محمد یوسف والد آن غوث دوران ازین جهان فانی گوش هوش به ندای یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ
الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي نهاده در جنب وصال
آسوده گردیده حضرت پیر دستگیر را مخدومه جهان والده شریفه پیش اعلم علمای زمان افضل فضلای دوران
مدرس مسئله توحید آخوند فرید رحمة الله علیه فرستاده برای ترتیب و تحصیل علوم ظاهری تقید فرموده چنانچه
آنحضرت بشوق و ذوق تمام بدرس کلام الله اشتغال میداشتند در همین اثنا گنجور حقیقت خازن خزاین
معرفت مجمع فضل و کمال حضرت شیخ جلال قدس سره در همان مقام نزول فرمودند اکثر مردم رئیس سکنه امحاد فا
گویان و شرفا و نجبا در مجلس حاضر بودند حضرت پیر دستگیر با جماعه صبیان بچگان بازی مشغول بودند حضرت
شیخ جماعه صبیان را دیده از آبا و اجداد هر یک استفسار نمودند و از حسب و نسب حضرت پیر دستگیر تفتیش تحقیق
می نمودند گویندگان بغرض رسانیدند که از سادات سیوانیه خلف عبد محمد یوسف ترمذی اند و ماهم بجان و
دل زیاده از اولاد و اطفال خود ها پرورش خدمت حاضرایم و عزیز میداریم حضرت شیخ قدس سره
پیش خود نشاندند و دست الثفات بر سر و پشت حضور خود طلبیده چهره ویرا از کیسه بر آورده با خود مرحمت کرد

فرمودند که این طفل قطب زمان و غوث دوران خواهد شد که متاخرین را با این خیال همسری مجال و دغدغه
برابری را چه مجال و سایه عاطفتش ربع مسکون را محیط خواهد بود و از همه اولیا و مکملین عصر خویش مرتبه ممتاز خواهد
گشت باید که در تحصیل علوم ظاهری کوتاهی نکنند کوشش کما ینبغی نمایند چون مشیت ازلی بترتیب این
مظهر لم یزلی قرار گرفته بود در اندک زمان از علوم ظاهری بهره وافی بر داشتند چنانکه از ختم کلام الله
انفراغ حاصل کرده کتاب گلستان شروع کرده بودند در آن مکتب اکثر طالبان علم کتب ها از علم صرف و نحو و منطق
و معانی و فقه و تفسیر و نظم و نثر میخواندند و آنحضرت باستعداد باطنی در سبق هر یک دخل میکردند و فراموش شده را
یاد میدهانیدند و آنچه عوام الناس میگویند که حضرت پیر دستگیر را خواندند فرید دست گرفته از مکتب خانه بدر کرد
محض افتراست از کسی مقربان بارگاه اینچنین شنیده نشد **و راوی حنیفی گوید** روزیکه والد بزرگوار متوجه سفر
آخرت گردید حضرت پیر دستگیر در جماعه کودکان چوگان می باختند غلغله افتاد که پدر بیکبار رحلت
نموده چون این آواز بگوش مبارک رسید همانوقت ردای مبارک را از میان چاک زده بطور کفنی
در گلوی خود انداخته راه صحرا گرفتند جان محمد برادر کلان از مادر دوم بود خبر یافته تعاقب دویده از
صحرا بخانه آورد در عین ماتم بیقراریها میکردند چون از چشم مردم اندک فرصت می یافتند راه صحرا میگرفتند
هر چند باز می آوردند فرار می گرفتند آخر والده شریفه از ایشان پرسیدند که خواهش خاطر شما در کدام چیز است
عرض کردند که حالا طبیعت ما از دنیا در گرفته میخواهم که تجرد پیش گیرم و درویشی اختیار نمایم والده صاحبه
فرمودند که من اجازت دادم بشرطیکه مثل جد بزرگوار خود حضرت شاه زید و حضرت غوث الاعظم و حضرت
خواجه معین الدین قدس سره ریاضات و مجاهدات پیش گرفته رتبه اعلی حاصل نمایند هنوز اگر یک لک و یک
فتح بنگ و یک پیچه لنگ اختیار نمودی باز هوس مافات نکنی که نخواهی یافت همان ساعت انگشت
اجابت بر دیده دل نهاده وداع شده در قصبه کهرام تشریف فرموده در مکتب قانونگویان برای طلب
سکونت اختیار کردند و قانونگویان بجان و دل خدمت بجا می آوردند تا الی آخره که مذکور یافت الحمد لله علی ذلک
روزی منجمی در مکتب خانه قانونگویان وارد گردید از حسب و نسب هر یک اطفال استفسار می نمود و بموجب
احکام علم نجوم بر طالع نامه آنها آگاه گردیده بیان سعد و نحس ستارگان میکرد چون نوبت باسم مبارک حضرت
پیر دستگیر آمد بر ناصیه مبارک نظر کرد که آثار بزرگی از جبهه شان لامع و ساطع است اصطرلاب دیده اظهار
کرد که مرا از گردش افلاک و خواص نجم ثوابت و سیارگان معلوم میشود این طفل را در عمر خورد سالگی
نور نامتناهی از پیشانی مبارک پیداست بادشاه روی زمین چنان با جاه و جلال نشود که ثانی خود نداشته
باشد و یا بادشاه عرفان گردد که دبدبه کوس ولایتش گوش فلک اگر ساز د و طنطنه جاهش از قاف تا قاف

جهان را فرو گیرد و گوش معاندان دین کر گردد و آیین شرع محمدی روز بروز رونق و تزیین پذیرد چنانچه در اندک
زمان علو منزلتش بسرحد کمال رسید و در عهد خویش مرجع خاص و عام گردید همه کس را گفتگوی منجم یاد آمد یعنی الواقع
پیر دستگیر شیر بیشهٔ طریقت و نهنگ قلزم حقیقت و معرفت بود سایهٔ عالی بر ربع مسکون را محیط کرد والحمد لله علی ذلک

در بیان رسیدن و ماندن بخدمت پیشوا سبیل طریقت قافله سالار طریق شریعت معظم و مکرم میان شاه قاسم قدس سره و بعد از چند مدت از آنجا رخصت یافته خیان نقل میکنند

در اوائل حال پیر دستگیر بطلب یاد الهی بخدمت نور حدیقهٔ شریعت و شمع محفل طریقت
مکرم و معظم میان شاه قاسم جیو ساکن نلوی رسیدند زیاده از مدت شش ماه و کمتر از یکسال بعبادت گلخن افروزی
قیام میداشتند و همیشه از صحرا خس و خاشاک و پارچه‌های سنگی چیده می‌آوردند و هم آب برای وضوی درویشان گرم
میساختندی و آتش برای محافظت سرما مسافران می‌افروختند و شب بیاد الهی مشغول میبودند چون مدتی
برین منوال گذشت روزی حضرت پیر دستگیر برای چوب چینی بصحرا رفته بودند و هم دران ایام شاه موصوف
تیاری مکان نو در پیش داشتند چند کس خادمان برای برداشتن شهتیری که بعیدا از خانقاه افتاده بود رفتند
شهتیر مذکور بسبب سنگینی و گرانباری برداشته نشد و هم در طول کمتر برآمد گذاشته می‌آمدند درین اثنا
حضرت پیر دستگیر هو چوب هیمه بر سر نهاده از جانب صحرا تشریف می‌آوردند در راه از آنها دوچار شدند پرسیدند که
که تمامی جماعه یکجا رفته بودند گفتند برای آوردن شهتیری که در فلان جا افتاده است رفته بودیم گران بود
برداشته نشد و هم کوتاه است بنا برین گذاشته آمده‌ایم حضرت پیر دستگیر فرمودند که باری آنرا من هم ببینم
پشتاره از سر فرود آورده متوجه شهتیر شدند بسم الله الرحمن الرحیم گفته دران چوب سنگین دست انداخته
و برداشتند گویا در سبکی وزن یک کل هم نداشت بلکه تفارق اتصال سر و دوش نموده آورده بالای دیوارها
گذاشتند از آنچه بطولانی که کم و ناقص بود بقدرت الهی از هر دو دیوار بدرازی بگذشت خادمان و درویشان
اینچنین معاملات معاینه نموده پیش شیخ خود رفته کلاه‌ها بر زمین زده شکایت آغاز کردند که پیران جیو
چه عمل مرحمت فرموده اند که امروز این قسم کرامت بظهور آمده که خارج از قیاس است و ما یان را شغل آتش‌کشی
امر کرده اند که دران سرگردان هستیم و هیچ را نوبت مرشد شاه موصوف حاضر بود این احوال را شنیده شاه
قاسم قدس سره فرمودند که ای قاسم این جوان بمنزلهٔ دریاست پایانی ندارد و اینجا بنسبت وی چشمه هم بنظر
نمی‌آید اینچنین کس را نمی‌شاید که از تلاش بازداری رخصت باید نمود تا مطلب خود را از دیگر حصول کند
و سر کرده درو نشیند صاحب کمال بروز خانقاه نشسته بود چه می‌بیند که حضرت پیر دستگیر پشتارهٔ هیزم بر سر نهاده

از جانب صحرا تشریف می آرند لیکن پشتاره بقدر یک حب بلندتر از سر مبارک متفرق اتصال یافت از معاینه آن صورت
علو منزلت ایشان را دریافته نزد میان شاه قاسم رفته گفت این طفل را که در صغر سن آثار بزرگی از جبهه مبارکش هویدا
و علامت ولایت از غره ناصیه اش پیداست بخدمت خود نگهداشتن در حق او موجب بی ادبیست اولی آنست
که از طرف خود اجازت دهند و رخصت فرمایند تا از جای دیگر تلاش وصول درجات نمایند آخر الامر میان شاه قاسم
قدس سره بحضرت پیر دستگیر فرمودند که آنچه در خور حوصله خود گنجایش بود با ایشان تعلیم و تلقین کرده شد لیکن حوصله
شما خیلی وسیع و فراخ می نماید بهتر آنست که بقدر استعداد خود از جای دیگر تلاش کسب سلوک بکنند حضرت پیر دستگیر
عرض کردند که چندین مدت در خدمت شریف صرف نمودم و حالا چنین امر میفرمایند و فقیر هم میداند که آنحضرت
در حق فقیر زیاده توجهات و کشود مهمات معلوم میشود که نصیبه شاهده [illegible] از جناب کرامت مآب الیاس بحر
معرفت و خضر هدایت صاحب مراتب عالی حضرت شاه ابو المعالی قدس سره حاصل آید بنا بر آن فاتحه
خیر خوانده رخصت گرفته تلاش ملازمت آن شاه متعالی کردند و جهد بسیار

در بیان حصول ملازمت و ارادت آوردن بجناب فیض مآب فرمانروای اقلیم ولایت تکیه فرمای دیهیم کرامت قافله سالار شریعت محمدی قائد رهروان کیش احمدی مقبول درگاه لایزالی حضرت شاه ابو المعالی قدس سره

چنین نقل میکنند که حضرت پیر دستگیر از شاه قاسم رخصت شده با پیشوای اهل طریقت مستجمع جمیع فضائل میان شاه کمال
که از یاران شاه قاسم بودند و بخدمت شاه ابو المعالی جیو هم رجوع میداشتند ملاقات نموده همراه ایشان بحضرت
روان شدند و بعض میگویند که بوساطت قافله سالار طریقت و معرفت حقیقت و قضا رضا نقد ولد کعبه صفا میان شیخ
ضیا که از مریدان آن مرشد آفاق قدس سره بودند که آنحضرت اکثر در حق او شان میفرمودند که شیخ ضیا صوفی
بی کیف ماست القصه بحضرت رسیدند آنجا مجلس عالی جمله درویشان که هر یک باعلی منزلت ممتاز بودند تزئین
و ترتیب یافته بود حضرت مرشد آفاق در آن جمع مانند نور شمع رونق افزوز تجلی بخش محفل جلوس میداشتند
شیخ ضیا گفت ازین جماعت پیر خود را می شناسید حضرت پیر دستگیر بمعرفت سابق بر اقدام مبارک آنحضرت جبین
نیاز خود بسایند حضرت پیر مرشد آفاق از شیخ ضیا استفسار احوال ایشان نمودند ایشان عرض کرد که از سادات
سیوانیه اند و بارادت بیعت باینجناب رسیده اند حضرت مرشد آفاق بتعظیم و تکریم معانقه نموده مرید ساختند
و آداب بیعت بیاموختند و بیاد الهی فرمودند چنانچه تفصیل مجاهدات و ریاضات در فصل آینده مشروحاً ذکر خواهد یافت

قصیده که حضرت پیر دستگیر و [illegible] در مدح حضرت مرشد آفاق انشا نموده بحضور اقدس گذرانیده خواندند قصیده اینست

خداوند بیچون از چون ساده
به باطن احد میم جویی کمر بسته
دگر شاه اربع با تسلیم دهی
بلا حد بیاران روح پاکش
سنان سرکان بود در صدر احمد
بسا غرق در نور ذات معلی
بسی مردمان در تحیر بماند
بسی مردم مردانه خونخوار خود ها
بگویند صفاتش همه جن و انسان

همه کس از وی بزاد و کس نزاده
چو پیدا شده نام احمد نهاده
همه شهسواران کسی نه پیاده
علی آل اصحاب باز کس مراده
بپایی رسیده بهر خانواده
بسی وی ز فراقش سر و جان داده
برافتند از خویش با حق ستاده
بخوردند خون شهادت چو باده
چه ملک پری چه مردان چه ماده
امید از طفیل بزرگان چشتیان

چو محبوب خود را بخود وانماید
اتم مظاهر همه هست احمد
یکی چار شد زان ترکب بظاهر
سحرگاه و شام فرستد دمادم
خصوصاً ازان فرقه چشتیان را
بسی سینه بریان شد از هجرت او
بسی تیغ تیز زان راه طریقت
مرا این وقت از خواجه بد جهند است
ثنایش چگوید گنهگار یزدان
که ایشان سلامت تو نیک نهاده

محمد بیاراست بر حق ستاده
بطن اوست قایم بعقی وان اراده
بباطن یکی دان تو ای نیک زاده
ز حد شوق این بنده بگریه ستاده
بعشق و فقر و درد و سوز باده
دران آرزو تا بمحشر ستاده
بگردند حرص نفس در قلاده
همه چشتیان نگهدار جاده
خلل دار خاطر بر آزار ماده

چون این ابیات قصیده بسمع مبارک مرشد آفاق رسیدند از حضرت پیر دستگیر پرسیدند که بزرگان سلف این انکشاف راز چیزی بر شما هم موقوف گذاشته اند که بعد ازین سید بهیک مفصل به جلالی عیان خواهد گردید عرض کردند که پیر و مرشد برین مصرعه منحصر مانده فرمودند پس چرا در قیل و قال صرف اوقات میکنند به شکلی که شمار ست هست در تصور آن مستغرق باشید این ابیات قبول افتاد از آن روز باز قصیده دیگر نفرموده اند و میان محمد اعظم میگفتند که حضرت مرشد آفاق بسیار تحسین و آفرین کردند و فرمودند در جناب پیران خود مدح احسن املا نموده اند الحمد لله علی ذلک

نقلست بزبانی صاحبزاده والاقدر میان محمد باقر قدس سره که حضرت مرشد آفاق را همسایه بود نهایت بدطبع و بد مزاج و بعبیر از تحقیر نام حضرت بر زبان نمی آورد و همنشینیان ازین چنین حرکات شنیده منغص گردیده عرض میکردند اگر حکم شود این مرد که بی ادب است تادیب نمائیم آنحضرت هرگز جائز نداشتند مدتی برین منوال بگذشت آخر الامر كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ واقع است اجل او را در ربود کسی بعرض رسانید که فلان همسایه رخت هستی از جهان فانی بربست آنحضرت را بی اختیار گریه سر زد و آب از دیده ها جاری شد تا مدت هفت روز در ماتم وی هیچ نخوردند و نیاشامیدند بنده عرض کرد که آن شقی بی ادب ناحق پرست چنان سلوک میکرد و آنحضرت برای وی این قسم غم و الم میکنند فرمودند که شما از حقیقت کار خبر ندارند گرد ناسوت بدامن انبیاء هم اولیا ملوث میباشد پس زایل شدن آن بفرمایش چنین کسان ممکن است حالا برای وی بجهت آن اندوه کنم که آن عزیز فی الحقیقت مثل گازر بردارنده و صاف کننده چرک و آلودگی جامه این فقیر بود اکنون آن داغ را که تواند زدود پس از آن نعره کشیدند و این دوهره هندی بر زبان مبارک راندند **دوهره** جو کو بدیے نکر هماری میت همارا سوے

اب وہ دہولی نرگ مین بات ہماری ہوئی ۔ سبحان اللہ چہ قدر فراخی و وسعت حوصلہ مخمر مزاج عالی
بود کہ در نظر کیمیا اثر موافق و منافق مساوی می نمود الحمد للہ علی ذلک **نقلست** بزبانی شیخ مدار
و شیخ موسی ساکن سیوانہ و شاہ غلام محمد نگر مستمع گردیدہ کہ زبانی حضرت مرشد آفاق را محویت رو دادہ و استغراق
چنان طاری شدہ بود کہ ازین عالم ہیچ اطلاع نداشتندی تا مدت سہ ماہ دو ماہ اکل و شرب نفرمودندی ہرگاہ
وقت نماز میرسید بخادمان دوش مبارک را حرکت دادہ آگاہ میساختند کہ وقت نماز رسیدہ ست میفرمودند
کہ ما را خبر نیست وضو بکنانید و بر نماز استادہ بنمایید ہمچنان میکردند مدتی برین منوال بگذشت بعدہ حالی رو بداد
ہرگاہ وقت نماز میرسید از خود آگاہ گردیدہ وضو نمودہ نماز موافق قاعدہ و ضابطہ بی تغیر احکام ادا میکردند
باریافتگان معرض استفسار آنمعنی کردہ بودند کہ پیش ازین آنحضرت ازین عالم خبر نداشتند بغیر اظہار دیگری
نماز و اوقات نماز از خاطر مبارک محو بود الکنون آگاہی بکمال است کہ از خود بدین امر مشغول میشوند خالی از
حکمت و اسرار نخواہد بود فرمودند در ایام ماضی ہیچ اطلاعی نداشتم الحال نماز صورت گرفتہ پیش نظر حاضر
میشود و فرض میگوید کہ فرض خدایم و سنت خبر میدہد کہ سنت رسولم بموجب اظہار فرایض و سنن ثبت میکنم
و نماز ادا مینمایم چندین بدین حالت بگذشت آخر محویت و استغراق بدرجہ اتم رو داد تا دم واپسین ازین عالم
اطلاعی نداشتند الحمد للہ علی ذلک **نقلست** کہ بدولتسرای حضرت پیر مرشد اکثر اوقات بعسرت میگذشت
و عیال و اطفال بران راضی بودہ بصبر و سکوت میگذرانیدند حضرت پیر دستگیر از دیدن تنگی و فاقہ و فقر اقربای
خاندان و مرشد خود تاب نماند و دل بسوخت روزی از دائی سکینہ کہ بمہمات خانگی مامور بودند پرسیدند کہ چیزی
غلہ در خانہ موجود ست دائی سکینہ گفت بقدر یکدست آثار رستی آثار موجود خواہد بود فرمودند بارے ظرف غلہ نزد من
بیارید دائی بر سر آوردند کہ حضرت پیر دستگیر را بدست آنحضرت بدست خود غلہ را زیر و بالا نمودہ فرمودند کہ ازین ظرف
بغیر وزن ہر قدر مطلوب بودہ باشد برآوردہ صرف می نمودہ باشند و این اسرار بر کسی ظاہر نکنند از آنروز
ہر چہ میخواستند غلہ برآوردہ بقدر احتیاج تصرف می آوردند قریب دو ماہ برہمین منوال بگذشت روزی بخاطر مبارک
حضرت مرشد آفاق بگذشت کہ دیر ست شکایت بسمع نرسیدہ آیا چگونہ میگذراند از مردم خانہ استفسار فرمودند ہیچکس
ماجرا اظہار نکرد بار دیگر تفحص نمودہ پرسیدند کہ گاہی میران جیو در اینجا آمدہ اند راست بگوئید حضرت بی بی صاحبہ
دفعہ اول از لا و نعم ہیچ نگفتہ بعد چون تکرار شد عرض کردند آری آمدہ بودند و رویداد برین منوال
فرمودند آن ظرف بمن ہم بنمایید بی بی صاحبہ اشارہ بانظرف کردند حضرت مرشد آفاق آنظرف را نگونسار ساختند
و فرمودند کہ این ظرف تا قیامت خالی نخواہد شد و میران صاحب را طلبیدہ فرمودند کہ ای میران جیو در فقر من
خرابی می اندازند این فقر اختیاری نیست اضطراری نیست کہ الفقر فخری حضرت سرور کائنات صلعم فرمودہ

بار دیگر مرتکب اینچنین حرکات نباید شد و در این باب نصایح بسیار فرمودند الحمد لله علی ذلک **لطیفست**
بزبان صوفی نظام حسین که روزی در قصبه تهانیسر مجلسی ترتیب یافته بود و از اشخاص نیز که هشر
اولیای کرام موسی طور حقیقت سلیمان ملک طریقت الیاس بحر معرفت خضر وادی هدایت حضرت شاه
المعالی قطب زمان و غوث دوران حضرت پیر دستگیر شاه بهیک قدس سره و دیگر از کبار عصر که هر یک
چراغ شرع ملت و شمع دین و دولت اند مثل شیخ ابوالفتح سرهندی و شیخ محمد و شاه محمد شاه آبادی و
محمد یوسف و شیخ عبدالغفور سنفوری و شاه نصیر الدین کوهی وال و سید غریب ساکن کرانه قدس الله سرهم
مزین و آراسته بودند و بالیدگر مذاکرات بزرگان سلف مینمودند اکثر کلمات سلوک و تصوف و تعریف
و توصیف اولیای کرام و کشف و کرامات ایشان در بیان بود درین اثنا شیخ ابوالفتح سرهندی از راه طیبت
طبع فرمودند بهای ابوالمعالی در بحث نفی و اثبات چه طور میفرمایند حضرت مرشد آفاق فرمودند این سخن بگفتن
راست نمی آید در آن وقت یک گاومیشی رو برو ایستاده بود فرمودند اگر ضرب نفی در گوش این حیوان کشید شود
بیجان شده بر زمین بیفتد و چون آواز کلمه اثبات را استماع گردد بحکم آفریننده مرده زنده شده برخیزد یاران
حضار مجلس که هر یک دعوی پیشی داشتند و بهای و همتای نبردند این سخن را نه تکرار آوردند که امتحان باید کرد حضرت
پیر و مرشد آفاق از مجلس برخاسته نزدیک گاومیش رفته اول لا نفی بگوش وی دمیدند گاومیش چرخ زده
بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد بار دیگر چون کلمه الا الله بر زبان آوردند بمجرد استماع آواز کلمه
اثبات بقدرت خالق الارض والسموات زنده گشت و چریدن گرفت همه یاران از معاینه این واردات زبان
به ثنا و صفات پیشوایان سبیل طریقت و قافله سالاران طریق معرفت حضرت شبلی و حضرت جنید بکشودند و گفتند
که از آنها هم ازین قسم خوارق عادات بظهور آمده درین اثنا حضرت پیر دستگیر بجوش آمدند و بخروش میفرمودند
که در هر وقت و هر دور شبلی و جنید بوده درین عرصه هم شبلی و هم جنید است و ازهمین قبیل اکثر کلمات شطحیات گفتن
گرفتند و از تاثیر این کلمات مجلس را شورشی عظیم رو داد و تا دیرگاه هنگامه جوش و خروش بطوالت کشید حضرت مرشد
آفاق دست حضرت پیر دستگیر گرفته نشانده و فرمودند حالا این سخنان را ختم سازند هادم بامر پیر و مرشد سکوت
ورزیدند و این دوهره هندی زاد طبع بخواندند دوهره بهیکها لهک ساهی وم روم تن ماتهه بهون ناهن ناهی
ناهین بهون ناته **لطیفست** بزبانی زبدة السالکین میان قطب الدین قدس سره که روزی حضرت پیر دستگیر از جناب
کرامت مآب حضرت مرشد آفاق رخصت یافته بمنزلی نزول فرمودند وقت شب پیش آنجا نان ماشی و دال ماش حاضر کرد
بمجرد خوردن انوار تجلیات شریعت و طریقت مخفی شد و خویشتن را از نعمت خالی یافتند از وقوع این واقعه فراق
حالت رو داد و بکدر و پریشان خاطر گردید باز بجناب حضرت مرشد آفاق رسیده و آداب تسلیمات بجا آوردند

آمدوز آنحضرت در ظاهر بحال ایشان هیچ التفات نفرمودند وقت نماز عشا نان ماش و دال ماش بدست خادم برای
خوردن ایشان فرستادند چرا که آن روز مهمانان سیر شده بود و چون حضرت پیر دستگیر سابق از خوردن غذا مکروه سر
کلی بخاطر داشتند عرض کردند فقیر را ازین غذا نقصان رو نموده است حضرت مرشد آفاق فرمودند این نان از خانه
فقیر است هیچ ضرر نخواهد کرد بلکه منافع متصور است بلا وسواس بخورید بی تامل بخوردند همان دم از انوار تجلیات معرفت
سینه مبارک متجلی گردید باز معه حصول مقاصد رخصت گرفته روانه کهرام گردیدند الحمد لله علی ذلک **نقلست** روزی بخاطر
مبارک گذشت که سیر دیهات باید کرد و درویشان را از نیشکر و شیره آن و قند سیر باید نمود با جماعه درویشان بر سر حوض قتلغ
بردند میداران نیشکر و قند و غیره پیشکش گذرانیدند همدران اثنا دهقانان برگاو ذان را در کار خود آراسته میکردند
بسا گفتگوها باو از جرس گاو میشوی میرسانید چنانچه رسم گندگران است برگاو از او در وقت آموختن کلام موزون بالحان
خوش میسرایند بهمان طریق دهقان در پس گاو آواز میکرد ناگهان گاو نافرمانی نمود دهقان تازیانه بر پشت وی
زد حضرت مرشد آفاق عجز و استماع آواز تازیانه آهی کشیده بیباکانه جست کرد غلغان بیار شیره نیشکر در جوش بود
دران میان مردم بجلدی تمام دست بدست آورده بارها که از شیره قند آلوده گشته بود از بر مبارک کشیدند بر پشت
مبارک نشان زخم تازیانه متورم شده و جلد زخمی گشته نمایانست بسیف‌گانند جبرئنا فرزند خاصان دریافتند که وجود
وجود همین است چنانچه در کتاب فوائد الفواد می آرد که روزی حضرت سلطان المشایخ میفرمودند که بزرگی میگفت که
پیش من کسی طعام میخورد طعمش در حلق خود مییابم گوئی من خورده ام یکی از حاضران گفت همچنین میگویند که در نظر شیخ
ابوسعید ابوالخیر رحمه یکی دوالی محکم بر سر عوری زد شیخ آهی چنان نمود که آن درد او را رسید مدعی حاضر بود آن
حالت را انتحاله نمود شیخ پشت خود را برهنه کرده مدد نمود اثر آن دوالی بر پشت مبارک آمده بود گویند جناب سلطان
المشایخ عرض کرد که حالت دیگری بدیگر اثر کند اما نمیدانم که حقیقت حال چگونه است در جواب آن فرمودند صحیح
چون قوی میشود بکمال میرسد قلب را جذب میکند پس بحکم این اتحاد هر چه بر قالب رسد روا باشد که اثر آن بر قلب
ظاهر شود این نقل از کتاب فوائد الفواد بجهت سند در دال کار منکر تحریر در آمده تا مدعی را گنجایش انکار نباشد الحمد لله علی ذلک
نقلست که حضرت پیر و مرشد آفاق را عیال بسیار و مردان هشیار بودند و معاش بعسرت میگذشت گل هر سید کابین
وجود برگزیده حضرت رب المعبود بندگی شیخ داود قدس سره نظر بر کثرت اطفال و اهل و عیال نموده دو روپیه یومیه
خرج از سرکار خود مقرر فرموده بود بلاناغه میرسید بحسب نرخ بازار غله و غیره آنچه سرانجام می یافت آنقدر زیاده
و زیاده هر کدام مساوی قیمت میفرمودند و ایام بسر می بردند اتفاقا حضرت شیخ قدس سره از رنجش ... ادا نموده در حجره تشریف برده زنجیر محکم کردند تا مدت دو سال در نکشودند و حالتی روداد درین مدت بطره
و یک حجره آتش از خلق فرو نبردند بعد از انقضای ایام مذکوره امامت رو داد امر گردید به همه یاران حاضر آیند

و از واقعات و واردات خودها بعرض رسانیدند جمع خلفای درویشان صاحب حال و قال مثال شیخ حمید الله
سیدای و سید غریب ساکن کهرانه و شیخ سوندها میوهری و شاه محمد شاه آبادی حالات خود را بحضور انور گزارش
نمودند چون نوبت بحضرت مرشد آفاق رسید از راه عاطفت پرسیدند آنچه دو روپیه روزینه بجهت خرج اخراجات
باحتیاج کسان خود از سرکار می یافتند در بیعت موقوف مانده باشد معاش چگونه گذشت اول احوال گذران
کنند حضرت مرشد آفاق عرض کردند بتوجهات پیر و مرشد باسودگی گذشت دو عدد هاون چوبی شالی کوب
و دو عدد سنگ آسیا در ضمن قصر خانه مذکور و اکثر عالم نسا، قوم و دختر حزان برای سائیدن و کوفتن می آمدند
و شالی برنج اعلی برآورده و سبوس آنرا افشانده و برتافته میرفتند تنثیکه بر هاون افتاده میماندند از مالکان اجازت
آن گرفته از آسیا گذرانیده نان پخته همه وابستگان میخوردیم و شکر ایزد تعالی بجا می آوردیم و ایام موصوف
بسیار آسایش گذرانیدیم آنحضرت بسیار تحسین فرمودند که شما شاهباز معرفت الهی هستند اینچنین جهاد از کسی دیگر
بوقوع نمی آید مگر از آن کسی موهبت الهی باشد دیگر معمول حضرت پیر و مرشد آفاق چنان بود آنچه بعد از فاقه
دوم یا سوم چیزی نقد میسر میشد از بازار غله شالی یا دیگر خادمان خریده می آوردند و بعرض پیر رسانیدند که
اینقدر غله شالی از بازار خریده آوردیم میفرمودند بقدر پنج آثار برنج اعلی از آنجمله برآورده نگهدارند و باقی شالی
سائیده نان پخته قسمت نمایند و آن برنج برای صادر و وارد شده باشد که رسول خدا مهمان را عزیز و دوست
داشته اند شیر گوسفندان بمهمانان بخورانیدند و خود بفاقه میگذرانیدند مهمان را سنت ست از
رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم الحمد لله علی ذلک

فصل چهارم در بیان زمان فنا و مجاهدات حضرت پیر دستگیر قدس سره یوم پیش از خلافت و بعضی بعد از آن و احوال سوزش و مستی و غلبات فنا

چنین نقل میکنند چون حضرت پیر دستگیر از خدمت عالی متعالی قدس سره مرخص شدند تا سه روز حالت مستی و شورش و
جنون غالب ماند چنانچه از دهان مبارک کف جاری و از آبادی نفرت و بیزاری بود با هیچکس موانست نداشتند بعد از
سه روز در مسجد فاضل محمد قانونگو تکیه واقع ست در قصبه کهرام سکونت ورزیده بیاد الهی مشغول شدند در همان
محل شخصی سرود میکرد بر سر دستاری بست چون بمزاج مبارک شورش و جنون و نافرمانی وی پسند آمد بی اختیار از زبان
این کلمه سرزد جوانان مرگ باز نمی آئی و بیهوده میرائی بقدرت در عرصه دو پاس رخت هستی ازین جهان فانی
بربست از آن روز از مسجد بیرون آمده غلیل بدست گرفته بشکار طیور پرداختند روزی طایری بزبان حال
گفت ای پیران برای تغذیه و لذائذ زبان جانهای طایران میکشی بعید از خدا پرستی بنیاید پیر دستگیر بمجرد استماع این کلام

به افتاد تمام غلیل را شکست و ترک شکار گرفتند بعده در مسجد سه زخمی انداخت بسر برد و بیاد الهی
مشغول و مستغرق ماند و نیز منقولست در حینیکه از شاه قاسم قدس سره بیرون تکیه آمدند همان درویش سابق الذکر که در
خانقاه نشسته بود و کمالات پیر دستگیر معاینه نموده بود علم کیمیا میدانست بخدمت عالی عرض کرد که احتیاج پوشش
و خورش هر انسان لاحق است باید که این نسخه یاد گیرند و بخاطر دارند گاهی بوقت حاجت بکار خواهد آمد حضرت پیر دستگیر
میفرمودند که از ان درویش آموختم و بخاطر داشتم و تمام عمر خویش بقدر یک ثوب یا جامه یکمرتبه بعمل آمده بار دیگر برای خرچ
نقره و طلا خواهش خاطر نگردیده و حاجتی در پیش آمده که ضرورت افتد تا بکار ان امرا کرده است و نیز منقولست که مسجد که کهنه
و منهدم بود و زیر محراب سکونت اختیار کردند و شاخهای درخت بر تمام صحن محیط گشته جانوران که بران می نشستند
بیجال می افگندند اکثر پارچه و فرش مسجد ناپاک و غلیظ میشد روزی بخاطر مبارک گذشت اگر والی مسجد این درخت را
بریده مسجد را تعمیر سازد و مسقف کند اینحال جانوران محفوظ گرد مسجد هم تیار شود اتفاقا روزی بجهت تفرج بیرون تشریف
فرمودند شاخهای درخت بغیر صدمات باد و تیشه در سر خود بخود بر زمین افتاد بعده در تکیه تشریف آوردند چون افتاده
دیدند بر داشته طرفی گذاشتند مالک مسجد را از رو بود که درخت را بریده مسجد تیار سازد و از سر نو مسجد و حجره تیار ساخت
چنانچه الحال حجره مسجد داخل است در خانقاه الحمد لله علی ذلک **نقلست** از بابو بهولا ناتهه جوگی که مقرب طالب
و مرید و محرم اسرار حضرت پیر دستگیر بود و اکثر اوقات از مقولات کتاب و ابیات خود بحضور حضرت پیر دستگیر عرض
میکرد و تقرب کمال داشت میگفت که روزی حضرت پیر دستگیر سرگذشت خود چنان بیان میفرمودند که فقیر موجب امر
حضرت مرشد آفاق بزیارت پیران پیر قطب فلک طریقت و آفتاب سپهر معرفت کعبه ارباب دین قبله اهل یقین حضرت
خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز مشرف و مستفید گردیدم انتخاب عالی امر شد که در کوه سیر نمایند انگشت اجابت
بر دیده جان و دل نهاده آن روز بقدر چهل کروه مسافت طی کرده لیکن درین اثنا هیچ جا از آبادی یافته نشد بلکه
از وحوش و طیور هم آثار و نشانی نبود آخر روز بالای کوه یک بزرگی بنظر آمد چون از دور بفقیر نگاه کرد فرمود در پیش
عرض کردم بس غریب ام و مسافرم و شب درینجا وارد گردیده از بجهت ناچارم فرمودند زیر فلان درخت فرود آیند
در آنجا نشستم چه می بینم که یک شیر غرین معه رمه گوسفندان می آید آن بزرگوار گوسفندان را بجا به نشست و شیر
بیکطرف بنشست و شیر گوسفندان دوشیده چیزی به بجهت از انجمله قدری خود تناول نموده یک پیاله بفقیر عطا فرمود
باقی بشیر خورانید روز دیگر مدت و شیر و طیور را اثری ندیدم روانه گردیدم تا چهل کروه مسافت طی کردم هیچ آبادی
و از وحوش طیور را اثری ندیدم آخر روز یک بزرگی پیدا شد از دور دیده آواز بلند کرد که کجا می آئی همانجا قرار گرفتم
و آنجا اسباب از ماکولات و مشروبات هیچ ندیدم آن بزرگوار وقت افطار بقدر رشته ها طعامی مرحمت فرمود که تمام عمر خود
بان لذت طعامی نخورده و نچشیده ام سیر بخوردم و شب بسر بودم علی الصباح فرمودند که فرمود کعبه ارباب دین قبله اهل یقین

حضرت خواجه معین الدین قدس سره از دل و جان قبول کرده پیش بیاید زبان مارا لیسید همچنان کردم فرمودند
تا روز قیامت کوس صولت و عظمت از مشرق تا مغرب بنام شما خواهند نواخت و روز بروز بلند آوازه خواهد شد
بمجرد لیسیدن زبان پرده حجابات از رویم بکشود قسمی انوار تجلیات شد بنوعی که بیان آن ممکن نیست فرمودند حالا رخصت
شوید و از جانب ما بپیر خود سلام رسانید فقیر از آنجا رخصت شده شادان و روان بحضرت اجمیر رسیده تا سه شبانه روز
بزیارت عالی مشرف گردیدم بعده از آن جناب هم حکم رخصت صادر شد و ارشاد گردید که به پیر خود سلام ما
فقیر موجب امر اقدس روانه شد بعد طی منازل بمنزل مقصود رسید جبین نیاز بآستانه بارگاه حضرت مرشد
آفاق بسایید و بشرف قدمبوسی مشرف گردید تحفه پیام سلام بعرض رسانید و صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم
فرستاده فرحناک و منبسط حاضر گردیده نوازشها فرمودند الحمد لله علی ذلک نقلست در ایام اوایل در مسجد سابق
الذکر چاهی بود شمشیری و قطار او گذاشته حضرت پیر دستگیر بران شمشیر بیاد الهی مشغول میشدند و با نفس خود جدال میکردند
که اگر بغنودی و غافل شدی در چاه خواهی افتاد و هلاک خواهی شد و اگر برستی طریق عبادت بجا آوردی علی الصباح ترا آرام
و آسایش خواهم داد چون روز میشد به وضو گردیده مشغول میگشتند یا بسیر صحرا میرفتند باز شب همان مجادله در پیش
میآوردند تا مدتی برین منوال بریاضات شب و روز میگذرانیدند هرگز آرام یک لمحه و یک لحظه بجسم و جان خود روا
نمیداشتند الحمد لله علی ذلک نقلست وقتیکه حضرت پیر دستگیر بجناب حضرت مرشد آفاق ارادت آورده بودند
روز بروز نزدیک این خبر شایع و واضح گردید و بسمع مبارک برهان العارفین الواصلین شیخ محمد برادر حقیقی آفتاب
سپهر شریعت و بدر فلک طریقت برگزیده حضرت رب المعبود حضرت شیخ داود بندگی مشکوتی قدس سرهما
رسید بخدمت حضرت مرشد آفاق گفته فرستادند استماع یافته که سید زاده از سادات سوانه بخاندان ارادت
آورده و باینجانب هم شوق و دیدنش غایبه نمود البته بفرستید حضرت مرشد آفاق فرمودند میر احمد تشریف بکنگره باید رفت عرض کردند
غلام تابع امر است بموافقت ارشاد بکنگره روانه شدند مسافت پنج کروه بود وقتیکه بسعادت قدمبوسی مشرف شدند
حضرت بندگی قدس الله سره العزیز شفقت بحال شان مبذول فرموده عقب استفسار خیر و عافیت نمودند عرض کردند موجب
پیر مرشد بحضرت سیت تعظیم و تکریم بجا آوردند و تا دیر خاموش نشسته اند هیچ سخنی درمیان نیامد بعده رخصت یافته
بجناب مرشد آفاق رسیده روئداد بعرض رسانیدند روز دوم حضرت شیخ محمد بندگی قدس سره بدست و زبان همشیرزاده
خود شیر و چند نعمت مبارکباد و پیغامی گفته فرستادند که در دوام شما شهباز معرفت الهی آمده است مبارک باشد و بتهنیت آن شیر و
شیرینی تقسیم نمایند رسول موصوف پیغام رسانیدند و هدیه مبارکباد گذرانیدند آنحضرت شکرانه سبحانه تعالی بجا آوردند
و شادیها نمودند الحمد لله علی ذلک نقلست بزبانی قدوة الواصلین میان امین خان و شیخ موسی و حاجی بیت الله
و جان محمد و حبیب الله و برادران دینی و از یاران خاص حضرت پیر دستگیر و همیشه بخدمت عالی باریاب بوده اند حالات

واقعات چنان بیان است که چون بعد رحلت حضرت مرشد آفاق ارشاد فرمودند که در گهرام نگاه نشسته بیاد الهی مشغول
باشند و بعد از تقید آمدن این طرف کنند پس بهمو آنجا خود ایام [illegible] بموجب امر اقدس رخصت گرفتند و در قصبهٔ کرام حجرهٔ مسجد
ذکر و اشغال مشغول گشتند از نماز شام تا صبح و از صبح تا شام دو پهر آورده از نماز ظهر تا نماز شام بیاد الهی مستغرق می بودند
و نماز پنجوقتی با جماعت ادا می نمایند دریچه پائین حجره مسجد واقع بود هرگاه آواز تکبیر بسمع مبارک میرسید دریچه وا کرده
فرائض داخل جماعت میگزاردند و سنن در حجره خویش میگزاردند و خود میفرمودند که در آن ایام شب و روز ذکر جهر چهل هزار
مرتبه با دو رشد مد میکردم و نظام الدین نام جوانی در پیش که به او ردت بوده [illegible] استعداد [illegible] کمال اشتیاق فرموده بودند
که بعد روز سوم یکبار [illegible] شامی [illegible] تشتهای [illegible] بسیار گذاشته بود [illegible] بعد سه روز پاره
نان در آب تر کرده تناول میفرمودند و به نیم شب هرگاه تمام خلایق [illegible] آسوده [illegible] باز از آنجا تنها چیده
بدست خود شست شو نموده [illegible] که وقت فرصت بود در گودری و پاجامه [illegible] در همین دوازده سال شب و روز
بسر بردند و بزنار با خلایق الفتی نگرفتند بعد انقضای [illegible] مذکور حضرت مرشد آفاق ناگهان بهمان تشریف آوردند
حضرت پیر دستگیر بمجرد استماع [illegible] تشریف شریف [illegible] از حجره بر آمده جبین نیاز بر خاک اقدام مبارک فرسائیدند
چون حضرت مرشد آفاق بر لباس ایشان نظر کردند که پاجامه و [illegible] گودری [illegible] بسبب اندراس گسسته میشد از آن
تمامی جسم [illegible] بدن مبارک بسیار [illegible] فرمودند که ای میر [illegible] بسیار [illegible] دیدم سبب چیست
عرض کردند پیر و مرشد سبب آنست که در نظر خلایق حقیر باشم فرمودند [illegible] حضرت شما خود بنظر خلایق معزز باشید بلکه عالم را
از نظر خود [illegible] بعد از دوازده سال آن پاجامه و گودری جدا کرده [illegible] دیگر تبدیل فرمودند و آن لباس
خاص تا الی یومنا هذا در تبرکات موجود است خلق الله بزیارت آن [illegible] مردم صادق القول
منقول است هرگاه پلاس [illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible] مستولی میشد که در صحرا [illegible] و
صحرا نور و بیهوش [illegible] تا مدت [illegible] از طعام و شراب نمیخوردند [illegible] که شب واقع میشد همانجا [illegible] دقیقه این
واقعات بر ضمیر منیر حضرت مرشد آفاق روشن و هویدا گشت [illegible] ارشاد فرمودند دو شب پاس
انفاس در تمام شب و روز پنج تولهٔ آب دال [illegible] غذا امر شده بود تا دوازده سال همین غذا و همین اشغال
مقید بودند و در مدت مذکور گاهی از قسم ماکولات و دیگر لذائذ و نعمتها ملتفت نشدند و در همین ایام مذکور است که مرشد
آفاق استغراق باین درجه طاری شد که بهنگام نماز [illegible] خادمی عرض میکرد که وقت نماز رسیده است آنزمان
آگهی یافته نماز ادا میفرمودند و از این عالم هیچ خبری نداشتند روزی بهنگام امامت [illegible] خاص بی بی صاحبه
والده صاحبه میان محمد باقر قدس سره عرض نمودند دختر ها بحد بلوغ رسیده و کار خیر ایشان [illegible] فرایض است خانها
و دیوارها منهدم افتاده و آنحضرت را استغراق فرو برده [illegible] فرمودند بمیران [illegible] بگو

همه سرانجام آماده خواهند کرد بی بی صاحبه زبدة المحققین سید عبد المومن را فرمودند که میران جیو را بطلبند ایشان همان دم روانه شدند هنگام رسیدن در حجره پاک خفتند پیر دستگیر طلب بنام ایشان کردند که کدام کس در را می کوبد گفتند که بی بی صاحبه یاد فرموده اند گفتند که سابق بر آوردن ارشاد شده بود حالا بدین قسم حکم میر سید یحیا آوردن امر مرشد بهتر از ارست کمر خدمت چست بسته همان ساعت روانه شده بقدمبوس حضرت مرشد آفاق سعادت ابدی حاصل کردند آنحضرت پرسیدند کیست سید عبد المومن بعرض رسانید سید یحیی بموجب امر اقدس حاضرست ارشاد شد پیش والده خود بروند آنچه بفرمایند بجا آرند اندرون رفته بقدمبوس سعادت اندوز گردیده عرض کردند که غلام حاضرست هر چه امر شود بجا آرد فرمودند کار خیر همشیره شما درپیش ست و خانها بی مرمت و دیوارها منهدم افتاده اند تعمیر باید کرد و تدبیر همه سوختنی نیز ضرورست حضرت پیر دستگیر همان وقت سید عبد المومن و شیخ نعمت الله و شیخ مدار را همراه خود مددگار گرفته به تعمیر دیوارها و سقفها مستعد گردید تمام روز بدست خود بیل میگرفتند و گل میکردند و دیوارها بر پا میساختند بیش ازین جسم مبارک از ریاضت و کم خوری بسیار ناتوان و لاغر بوده در حین اینکار و مشقت بسیار تمام روز روزه داشته وقت افطار بهمان غذا پنج توله آب نمک اکتفا میکردند تا مدت سه ماه بدین مهم سرگرم بوده چهار دیواری و یازده کوتهه تیار ساخته بعد انفراغ آن بر پشت گرفته از بیشه صحرا درختهای پلاس بریده عراده ها بار کرده از هیزم ذخیرها و انبارها ساختند و هم شغلی که ارشاد شده بود بلاناغه بعمل می آوردند وقتیکه فراغت دست داد بحصول سعادت قدمبوس بحضور فایض النور حضرت مرشد آفاق حاضر گشتند باریافتگان حضور بجناب اقدس عرض کردند که میران جیو همه روز روزه میداشتند و بکار سهل و تر می پرداختند و شام بقدر پنج توله آب مونگ افطار میساختند و شب بشغل عمل سه ماهه می گذرانیدند همچنین محنت و مشقت که خارج از قیاس و بیرون از مقتضای بشریت مینماید بعمل آمده حضرت مرشد آفاق از استماع حالات واقعات مذکورات متعجب و متحیر گردیده انگشت حیرت بدندان گرفته فرمودند که ای میر انجیو بنفس خود بسیار جبر نمودی غنیمت ست که جان بسلامت آوردی غذا اندک در هنگام نشستن اولی بود نه که تمام روز در محنت گذرد و در تمام شب بفاقه بسر برد اگر درین صعوبات چشم زخم میرسید با زاری عارض میگردید هم آن بود که رحلت می بود بس مثل نوکی پیدا میشد همدرین اثنا محاسن شریف خود را بدست مبارک گرفته استدعا از جناب الهی چنان کردند که خداوندا مارا از روی این درویش سرخرو گردان بحرمت النبی و آله الامجاد الحمد لله علی ذلک

نقلست بزبانی سید مرتضی کردیری و شاه غلام محمد درویش که راجپتان زمینداران وشادیها موضع ... ی که از دائره شریف بمسافت چهار پنج کروه واقع دعوت حضرت پیر دستگیر نموده بودند چند روز آن وجان محمد و حسن بآنجا تشریف میداشتند روزی بوقت دوپهر بر بستر استراحت غلطیده بودند نامبرده ها بخدمتگذاری

حاضر درین اثنا یکی جوگی در رسید پرسید که باباجیو بیدار اند یا خفته بنده‌ها بشارت نشان دادیم که همین زمان
آرام نموده اند جوگی گفت اکنون میروم باز گاهی بملاقات گرامی اوقات عزت و افتخار حاصل خواهیم کرد
آنحضرت روشن ضمیر بیدار شدند پرسیدند که بود عرض کردیم شخصی جوگی آمده آنحضرت را بخواب دیده نزدیک میرود
بر حسب حکم فرمودند بطلبید طلبیدیم جوگی سلام عرض کرد آری باباجیو سلامت آنحضرت گفتند که بعد مدت بسیار پیش از
سی سال آمده جوگی عرض کرد آری باباجیو سی سال است که بزیارت شریف رسیده بودم و آنحضرت مدهو کری نیز دیده
بزبان جوگیان میگویند حضرت پیر دستگیر گفتند تا همچنین هست اما دران ایام نوشت بنده کم می نمودی الحال بکدام
شغل مشغولی دوم حقیر ربتوانی نگهداشت عرض کرد اکنون کسب بدیکم میکنیم و تا یکپاس دم نگاه میدارم حضرت
پیر دستگیر در آنوقت از حالت خود چنان بیان می فرمودند که فقیر پیش از داون دست بیعت بجناب کرامت مآب
حضرت مرشد آفاق چون بصحرا میرفتم از چهار سو جمیع نباتات و روئیدگی هر یک بزبان حال بآواز بلند اظهار خواص خود
میکردند ما باین کار می آییم چنین خاصیت داریم و مراتب حبس را باین درجه رسانیده بودم که از نماز صبح دم میگرفتم
وقت نماز شام میگذاشتم و ده کروه یا پانزده کروه میرفتم و یک پاس نفس نمی گذاشتم ازان وقتیکه بخدمت پیر مرشد
مشرف گشتم وذکر کلمه طیبه ارشاد شد چنان لذت یافتم که ببیان نمی آید از آن روز دیگر اشغال را کساد دل برداشتم

باب سوم در بیان خلافت یافتن و بعضی از رسوم بیعت و آداب آن و اقسام خلافت مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان

نقل رقعه خاص در تحریر و ترقیم می آید حقایق و معارف آگاه شیخیت و حقیقت انتباه برگزیده حق اهل حق برادرم
میران سید مبارک جیو همیشه خوشوقت و سلامت معمور و مسرور و در حضور پر نور الهی باشند از فقیر حقیر بتقصیر اسیر
نفس شریر ابوالعلائی بعد دعوات لانهایات و تحیات بلاغایات مکشوف ضمیر انور آنکه مجاری امور مشکور است الحمد
والمنة المقصود هو الله ولا مقصود سواه و دستار و خرقه پیران عظام بدست فقیر غریب الله صوفی فرستاده است
باید که بتعظیم و تکریم گرفته وضو ساخته به ساعت خوبی نیک بپوشند و دوگانه شکرانه ادا نمایند ای برادر چنانچه بزرگان
فرموده اند خرقه درویشان پوشیدی کار درویشان کنی کار درویشان فقر و فاقه و محنت شاقه کشیدن است
و رنج دیدن و اندوه و شادی نزد ایشان برابر است راحت و جراحت با ایشان متساوی درویش محبت با فقرا و
مسکینان کنند و غریبان نمایند و با درویشان و اهل دنیا محترز باشد چنانچه بزرگی فرموده است اهل دنیا چون سگ
دیوانه اند دور شو از ایشان که بس بیگانه اند الله تعالی استقامت پیران عظام جمیع طالبان را نصیب باد بحرمت
النبی و آله الامجاد والسلام علیکم فرزندیم محمد باقر بندگی و کورنش میرساند خرقه پیران عظام مبارک باشد چون

چون صوفی غریب الله معه رقعه و خرقه و دستار رسید حضرت پیر دستگیر مدالله و شریعه تشریف میبردند استقبال نموده
با عزاز و امتیاز تمام بصوفی موصوف ملاقی شده مدعی و نموده با داب تمام دستار بسر بستند و خرقه در بر کردند و دوگانه
شکرانه بجا آوردند و چند درویشان و اکثر مردم قریب و جوار مبارکباد گفتند که حضرت پیر دستگیر مرشد آفاق [illegible] بعضی
بودند که صبر اصفاحب خرقه خلافت بپوشیدند ایشان عرض میکردند که ازین امر معاف فرمایند فقیر دریاد الهی مشغول است
همین اشفاق پیر مرشد و رفیق غلام نجات دارین بس است مرا زهجوم خلایق فرصت آنست که در یاد الهی حضور مرشد
حضرت مرشد آفاق تکرار بفرمودند که میران شیخ شبلی جنید عصر و بایزید بیر خود هستند عالم هزار در هزار را بواسطه ذات
ایشان بفیض خواهند رسید و شما هم مندرا ازین فیض میخواهید که خلق الله ازین فیض محروم باشد هرگز شدنی نیست و تشریف نخواهد
آخر الامر ارشاد پیر مرشد را اجابت فرمودند قریب یک لک زیاده از انفاس متبرکه فیضیاب گردیده و تا روز قیامت
آنچه تابعین و تبع تابعین انتخاب خلایق کامیاب خواهد شد آنرا احصا و تعداد همین نسبت زبانی زبده المحققین آمین
قدوة الواصلین یگانه آفاق میان محمد اسحاق ساکن لاهپی داره و از خلفای مقتدای طریقت و واقف اسرار حقیقت
شیخ اسمعیل بندگی سرهندی قدس سره بود که روزی بخاطر فقیر وسوسه راه یافت که همه مشایخان و درویشان
خلیفه ها مقرر کرده اند مگر حضرت بهیک قدس سره کسی را از مریدان و یاران خویش خلیفه مقرر نفرموده اند که از ذوق
شوق خالی نخواهد شد یا کسی درویش لایق و قابل این دولت نمیدانند یا در رای مبارک خیال گذشته باشد که این
نعمت را با خود ببرند اتفاقا همان شب من خواب واقعه رو داد می بینم که جای هنگامه مجلس است و اکثر درویشان
عالیمقدار بآن مجلس میروند فقیر هم خواست که داخل مجلس گردد چون بسر دروازه رسیدم دربانان اندرون
نگذاشتند و از در براندند هر چند التجا کردم سودی نکرد خجل و منفعل گشته با دیواری ملحق شده ایستاده بودم درین اثنا
یک درویش در رسید بسبب دی اشتیاق خود ماجرای قصه خود و زجر دربانان عرض کردم آن درویش مارا همراه
گرفته بر در دروازه برد دربان گفتند که شیخ اندرون ببرند و این مرد منکر است و انمیکان منکران نیست این را
نگذارند تا راه خود گیرد درویش گفت که احوال چه سلیه فقیر اینجا آمده است برای خاطر ما بگذارند این بیچاره هم سیر مجلس بکند
باری دربان اجازت داد همراه درویش اندرون رفتم مجلس عالی با جاه و جلال بنظر آمد که عظمت شان آن بود
بیان نمیتوانم کرد و شافع یوم العرصات حضرت سرور کائنات میر مجلس اند و فقیر همچو حیشیان هر چهار سو نگران
که هیچکس بمن التفات نمیکرد مگر همان شخص که وسیله من بود از وی پرسیدم که این چه مجلس است او گفت که حضرت
یوسف صلوة الله علی نبینا علیه اشتیاق دیدن میران صاحب بهیک قدس سره بدرجه کمال دارند و جناب
وسادت رسالت پناه صلعم خواهش خاطر خواه اظهار نمودند چنانچه امروز مجلس آراسته شده عنقریب است که
و جان محمد صاحب تشریف فرما میشوند درین اثنا حضرت پیر دستگیر قدس سره تشریف آوردند بزیارت حضرت

خاتم النبیین صلعم فیضیاب گردیده بالطاف و مرحمتی که شایان ذات مبارک بود از جناب رسول کریم مندمل یافت
آداب بجا آوردند آنحضرت صلعم فرمودند که حضرت یوسف صلوٰة الله علیه اشتیاق دیدار شما زیاده از حد بیان دارند
بهمین جهت ایشان را طلبیده شده عقب آنحضرت دریچه بود پرده مکلف افتاده پرده برداشتند و حضرت صلوٰة
الله علیه از آن دریچه بیرون آمدند حضرت پیر دستگیر آداب کورنشات بتقدیم رسانیدند بمصافحه و معانقه ممتاز گردید بعطای
خلعت یکدستار رنگ سبز از جناب خلاصه کائنات مقصود موجودات واقع دین متین خاتم النبیین صلعم و دستار دیگر
همرنگ اول از طرف شعله انوار ایزد سبحان غمزدای آشفتگان حضرت یوسف علیه السلام سرفرازی یافته از هر دو جناب
رخصت شدند و روانه گردیدند و همه یاران از اعلی تا ادنی در رکاب فیضیاب حاضر آمدند و آنحضرت بهر کدام از یاران
خود ارشاد میفرمایند که اگر از خلایق برای طلب ارادت و یاد الهی و راه مولی بیاید همه یاران اجازت است که بی
تاخیر و بی تامل تلقین نمایند و مرید سازند تا هیچکس از فیض عام محروم نگردد چون سواری مبارک از دروازه بیرون تشریف
حضرت شیخ اسمعیل بندگی سرهندی نیز حاضر بودند چون نظر ایشان بر فقیر افتاد بسیار زجر کردند که اینچنین خطرات فاسد را
بخاطر خود راه دادن بعید از حق پرستی باری بیا عفو تقصیرات عرض کرده آید دست ما را گرفته پیش حضرت پیر
دستگیر بود ظاهر ساختند که این عزیز از درویشان فقیر ست تقصیرش معاف فرمایند آنحضرت بخاطر داشت
حضرت شیخ از سر تقصیر من درگذشتند و عفو فرمودند از آن روز دغدغه خاطر بکلی زائل شد فی الواقع با ذات ستوده
صفات آن والا درجات هر کس را مجال همسری محال است دغدغه خاطر را چه مجال است

الحمد لله علی ذلک فصل دوم در بیان اختتام خلافت وغیره

اقسام خلافت بر هفت نوع مروج است که بیان هر یک تفصیلاً بقلم می آید **اول** اصالةً **دوم** اجازةً **سوم**
اجماعاً **چهارم** وراثةً **پنجم** حکماً **ششم** تکلیفاً **هفتم** اویسی بزرگی بامر الهی شخصی را خلیفه خود
گیرد و جانشین گرداند و این نوع را خلافت الهی نیز نامند و باید دانست مشایخ که بخلفا خرقه خلافت میدهند
اصل این از رسول صلعم است در لطائف اشرفی میگویند که رسول صلعم در شب معراج یافته بودند آنرا چهار
پاره کرده بهر چهار یار قسمت نمودند و فرمودند که در وقت حاجت حاضر آرند روزی رسول صلعم آنرا طلب کرده
سه کس رفتند خرقه را بجای خود نیافتند حضرت علی کرم الله وجهه آن چهار پاره را که باهم متصل شده صورت
خرقه یافته بود آوردند رسول صلعم فرمودند یا علی این خرقه بتو مبارک باد بپوش و بپوشان و آن خرقه از حضرت علی
بحضرت خواجه حسن بصری رسید و بعضے اہل تحقیق بر آنند که از حضرت علی بحضرت امام حسن رضی الله عنه رسید
و از دست امام حسن خواجه حسن بصری پوشید و از خواجه حسن بصری بخواجگان چشت رسید و عام گردید

والان مروج است ؛ شخصی مرید را خواه وارث باشد خواه بیگانه قابل کار دیده برضا و رغبت خود خلیفه کرد
چنانچه اسم جمهور مشایخ است رحمة الله اجمعین و این نوع را خلافت رضای نیز نامند شخصی ازین عالم نقل کرد
کسی خلیفه نگرفت قوم و قبیله وارثی یا مرید را خلافت وی تجویز نمایند چنانچه اسم عام است اما این خلافت نزدیک
مشایخ روا نیست و این نوع را خلافت افترائی نیز میگویند ؛ مشایخی ازین جهان درگذشت و خلیفه را بجای
خود نگذاشت و وارثی شایان این امر بود بسجاده او نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع مشایخ منظور داشته اند
اگر احیانا آن شیخ او را باطن امر فرماید روا بود که نزد صوفیه امر باطن جائز است ؛ بزرگی وفات یافت و خلیفه نگذاشت
و وارثان او با یکدیگر مناقشه برپا کردند بادشاه وقت وارثی را لایق دانسته بخلافت مختار نمود و این نوع خلافت را
بر حکم اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ جائز می نمایند و دیگر حدیث قدسی قُلُوبُ الْمُلُوکِ بِیَدِی
مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا به تکلیف مزاحمت خود خلافت را دریافت روا باشد و بر جود وارث
در آن نیست ؛ شخصی از روح بزرگی که ازین عالم نقل کرده است تربیت گردد و خلافت دریابد این نوع خلافت
بزرگان ما تقدم روا داشته و وجه تسمیه آنکه حضرت اویس بظاهر زیارت حضرت رسول صلعم نکرده اند فیضها از روح
مبارک بر و داشته اند لهذا این نوع خلافت بدان نام اشتهار یافت صاحب کتاب جوامع الکلم می نویسد که خلافت
رسول صلعم بر دو نوع است خلافت کبری و خلافت صغری ؛ خلافت باطن است که آن مخصوص بامیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه گردید ظاهر است آن پیاده است مختلف فیه گشته صاحب مرآة الاسرار مینویسد که خواجه عبد الله احرار در رساله اشتغال
آورده که خلافت کبری بامیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید تقریب است که رسول صلعم بامر الٰهی مامور بود که راز باطن را طالب
صدق بکسی نگوید مدتی برین بگذشت طالب صادق نرسید بخاطر عالی گذشت که کسی طالب اسرار باطن نرسید و مشاهده در
پرده گور همراه خواهد رفت هنوز بخاطر امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در گذشت که تمام احکام شریعت اخذ نموده ام از اسرار
ولایت خبر باید گرفت پیش رسول صلعم آمده سوال از احوال باطن نمودند آنحضرت بشگفتگی تمام اسرار ولایت را بحضرت علی
ارشاد فرمودند و این رسم سینه بسینه و گوش بگوش در فرقه صوفیه تا بقیامت جاری خواهد بود تفصیل این مقدمه بشرح
بسط تمام در کتاب فتوحات مکی تصنیف شیخ محی الدین ابن عربی و عروة الوثقی تصنیف شیخ علاء الدوله سمنانی
بوجه احسن مرقوم است **دیگر روایت میکنند** که رسول صلعم از معراج بازگشته صحابه را طلب فرمودند و گفتند
که من از حضرت عزت خرقه یافته ام و فرمان است که از شما یکی بدهم و روی مبارک سوی حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
نمود و فرمود اگر این خرقه بتو بدهم چه کنی گفت صدق ورزم بعده از حضرت عمر رضی الله عنه پرسید گفت عدل دارم
و حق آن نگاهدارم ؛ بعد ازان از حضرت عثمان رضی الله عنه پرسید گفت سخاوت نمایم و اتفاق را لازم گیرم
پس از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید گفت عیب بندگان خدا پوشم و بر هیچکس عیان نسازم رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم آن خرقه بعلی کرم الله وجهه دادند و فرمود مرا فرمان همین بود هر که ایمچنین جواب گوید آن بدهد و آن خرقه
جا بجا دست بدست به شیخ فرید الدین شکر گنج قدس سره رسید و ایشان به شیخ نظام الدین پوشانیدند و ایشان شیخ
نصیر الدین دهلوی عطا فرمودند ایشان آن خرقه همراه خود در گور بردند **باید دانست** مشایخ که کلاه بخلفا میدهند اصل
اینکار را از رسول صلعم ست چنانچه امیر خسرو در کتاب افضل الفوائد مینویسد امام ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه بروایت
خواجه حسن بصری در کتاب تنبیه که تصنیف اوست آورده روزی حضرت رسول صلعم نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام
در رسید چهار کلاه یک ترکی و دو ترکی و سه ترکی و چهار ترکی آورده پیش آنحضرت نهاده و گفت یا رسول الله فرمان
میشود که این هر چهار کلاه بر سر نهاده ترک کرده بهر خواهی بده آنحضرت هر چهار کلاه را بر سر مبارک خود نهاده کلاه یک ترکی
بر سر حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه و دو ترکی بر سر حضرت عمر رضی الله عنه و سه ترکی بر سر حضرت عثمان رضی الله عنه و چهار
ترکی بر سر حضرت علی رضی الله عنه بدست مبارک خود نهاده فرمود که شما هر چهار یار را خلافت الهی مبارک باد **فائده** مراد
کر عبارت از کلاه یک ترکی آنست هر که آنرا بر سر نهد بجز اندیشه محبت باری تعالی خطره دیگر بخاطر نیارد و دو ترکی آنکه یکی
ترک دنیا اگر چیزی بدو رسد تا شام نگهدارد و سه ترکی آنکه یکی ترک دنیا کند دوم باهل دنیا نیامیزد سوم حسد را از دل دور
دارد و چهار ترکی آنکه یکی ترک دنیا دوم ترک اللسان یعنی زبان را از لذات باز دارد و فحش بران نیارد و سوم ترک البصارت
یعنی نظر از نادیدنی باز دارد و چهارم طهارت القلب یعنی از کدورت ظاهری و باطنی پاک گرداند هر که این خصائل مذکوره
بعمل نیارد و کلاه پوشیدن او را حرام ست الحمد لله علی ذلک **نقلست** از فوائد السالکین که خواجه قطب الاسلام
زبان مبارک راند که شیخ را این مقدار قوت دل و تصحیح خاطر می باید که چون یکی برای بیعت بیاید پس او را واجب ست
که بقوت باطن خود زنگار سینه ننگش را که بدنیا و جز آن آلوده باشد صیقل دهد و هیچ کدورتی در وی از غل و غش
و حسد و فحش و اندیش دنیا در سینه او نماند بعد ازان دست او بگیرد و محرم اسرار معرفت گرداند اگر بدین مقدار قوت
نباشد پس تحقیق بدانکه پیر و مرید هر دو در بادیه ضلالت رفتند و در کتاب سیر الاولیا نیز همین قسم مسطور ست ❖
از راحت القلوب لطائف اشرفی پیر را شاید بوقت مرید گرفتن صالحان حاضر آرد و همه مریدان خود را در مجلس جمع
کند و مصلی فراز کند در رو بقبله بنشیند و خیر سینه خود و آن مرید از درگاه الهی استدعا نماید پس دوگانه نماز بگذرد و چون
سلام دهد بایستد و مرید را هم برابر خود رو بقبله استاند اول سوره فاتحه خواند بر روی وی دمد بعد ازان قدری
شیرینی بدست راست خود در دهن وی نهد سه بار بگوید الٰهی بنده خود را بطلب یاد خود بران و شیرین گردان پس سه بار
تکبیر و سه بار لاحول تا آخر باواز بلند بخواند و گفتن تکبیر درین وقت سنت غازیان ست که بغزا بیرون می آیند
و تکبیر میگویند تا فرشتگان مدد نمایند چون از تکبیر فارغ شود دست راست خود بدست راست مرید نهد و محکم
گیرد و بفرماید و مرید را تا بست و یکبار استغفار تا آخر بخواند پس شیخ دست خود بگرداند یعنی دست مرید بالا دست خود کند

و بگوید بیعت کردی بدست فقیر و پیر من و پیران من و پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و با حضرت عزت عهد بستی
که دست و پا و چشم و گوش و هوش خود را از افعال منهیه نگهداری و بر نهج شریعت باشی مرید گوید بلی و بعد از آن
باستعداد او ارشاد نماید و درین کار رکن اصلی دست بر دست نهادن است تا آنکه دست بر دست مرید نهند
نزد بعضی صوفیه بیعت روا نبود و چون پیر دست بر گیرد آنگاه مقراض بردارد و بر سر مرید براند و در وقت مقراض
راندن این آیت بخواند محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون الله فقصر املهٔ کما قصرت شعره
پس یک گیسو از ناصیه او قصر نماید و بگوید الهی بنده نواز تو گر بخیه اسحال نخواهد کرد در بندگی تو درآید و چون بندگان بندگی
نماید بعده یک مو از جانب راست و یک مو از جانب چپ بستاند اما از سه موی زیاده نگیرد که ممنوع است و این سه
موی را گره دارد و در زمین پاک دفن فرماید و بعضی مشایخ گفته اند که از یک مو زیاده نگیرد و سه موی گرفتن از
پیشانی مرید پیر را سنت امیر المؤمنین حضرت علی و امام حسن بصری است و در کتاب معدن المعانی می نویسد که
سنت پیغمبر صلعم است و در راحت القلوب سنت ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة و السلام و علی نبینا مسطور گشته
که از گرفتن سه موی بر داشتن سه حجاب است از روی مرید مر پیر را اول حجاب نفس دوم حجاب دنیا سوم حجاب
عقبی از حدیث منقول الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل المعرفة و چون از لوازم بیعت فارغ
شود مرید را کلاه و شجره که سنت است مشایخ عظام داده اگر شایان خلوت بیند بخلوت اشارت فرماید و الا نه
در حضور خود داشته تربیت نماید در کتاب مراد المریدین و آداب السالکین می نویسد که چون عورت مستوره
خواهد در آداب پیری درآید و بدست او توبه نماید پیر را باید که نقابی در میان کند و طشتی با قدحی پر از آب
زیر پرده نهاده باشد پس شیخ و آن مستوره انگشتان شهادت خود را در زیر هر یک کناره طشت فرو گزارند
و رسوم ارادت بجا آرند و در راه چشتیه مسطور است که دست خود را از صندل یا زعفران یا گل پاک
آلوده کرده بر پارچه سفید یعنی دامنی نهد تا نقش پیدا آید پس آنرا بدست وی دهد بگوید تا بر نقش دست راست
خود را فرو گزارد و دامنی او را بخشد و دست گرفتن عورت نزد جمهور اهل معرفت روا نیست و فقیر نیز مر عورت را
جائز نه و بعضی مشایخ در مرید گرفتن عورت شخصی را از محرمان عورت وکیل خود کرده رسوم بیعت ادا نمایند
شخص غائب نقش دست خود نوشته بفرستد تا مرید دست خود بر آورده دست داشته عمل بجا آرد تا وکیل
تعیین نماید تا وی مرید غائب را رساند و شجره فرستادن غائب را دلیل بر قبول کردن بیعت او دست شیخ را. در فوائد الفواد مذکور است
بعضی عزیزان که هزار شیخ ارادت می آرند و مرید میشوند روا نیست چنانچه نقلست از کتاب که فرید الدین گنج شکر قدس سره پسری کو داشته پسران مهتر او
رفت با گو شیخ الاسلام خواجه قطب الدین قدس سره بیعت کرد و مرید گردید این خبر بسمع مبارک حضرت گنج شکر رسید
فرمودند خواجه قطب الدین قدس سره پیر و خواجه ماست اما این بیعت درست نباشد بیعت آنست که دست شیخ

میکنند و بعضی مشائخ میگویند اگر بیعت از قبور در دست میبود سرحلقه مشائخان جناب نبوت ست بمزار
شریف رجوع میکردند و هرگز مشائخان نمی آوردند در آداب السالکین که برای ارادت بیعت شرطهاست اول حیات
پیر دوم بلوغت مرید که نفع خود فهم کند و اگر خورد سال باشد او را پدر یا مربی مطلق مرید کنانند روا بود که هرگز تغیرشے
و گردشے نیست و اگر غیر والی کسی دیگر صبی را مرید کناند بعد بلوغت اختیار بدستاوست چنانچه در نکاح سوم دست
بر دست نهادن چهارم مقراض راندن پنجم خرقه یا کلاه پوشانیدن ششم دوگانه شکرانه و توبه کردن هفتم تعلیم بیعت
و وعظ کردن پیر مرید را چون این هفت شرط بجا آرد ارادت مرید قبول نماید الا اشتک را شاید چنانچه نقل ست آن
هم ازان کتاب که وقتی مریدی بخدمت پیر خود خرده زر آورد وی نگرفت و باز داد حاضران وجه منعش سوال کردند
فرمودند که در کار دین محتاج مرید نباید و هم در اسباب دنیا نیز نشاید تا اعتقاد او سستی نیابد و بدانند که نوعی
بر من محتاج ست در کتاب فوائد الفواد می آرد پیر را از مرید طمع نباید و آورده او قبولیت را نشاید ؛ او
مر مرید را حقوق پیری در کتاب راحت القلوب می نویسد که چون مسلمانی خواهد که در ارادت پیری در آید و بدست او
توبه نماید که شب پنجشنبه یا دوشنبه زنده دارد و روز صیام باشد و غسل سازد و لباس نو پوشد و خوشبو و شیرینی
حاضر آرد و بین العشائین مرید گردد و اگر عذری داشته باشد تعین وقت و صوم و غسل درینکار شرط نیست
محض برای ادب ست هر وقت طالب بر شیخ برسد شرف بیعت مشرف گرداند ؛ در کتاب معارف می نویسد
چون مرید از ادای رسوم بیعت فارغ شود دو رکعت نماز بگزارد در رکعت اول الم نشرح و در رکعت
دوم الم تر کیف بعد فاتحه بخواند که سنت مشائخ ست و بعد از سلام هر دو دست برداشته برابر سینه دارد
و خیریت پیر و محبت وی و معرفت الهی طلب نماید چون آن وقت نزول رحمت ست هرچه دران وقت از خدا تعالی
بخواهد بیابد چرا که بسبب توبه دران ساعت پاک گشته دعا پاکان را اثر است در کتاب مطلوب الطالبین ست
چون مرید در ارادت و توبه مستقیم آید پیش ازان گناهها کرده باشد بسبب توبه بدان ماخوذ نیست حق تعالی
او را عفو فرماید و هم خلائق را باید که بر گناهان ماضی او عیب نگیرند و اگر بعد توبه حرکتی نامناسب بوجود آید عنه
حقیقی گردد و مردم را طعن و لعن بروی لازم آید **از مطلوب الطالبین** چون سالک قدم در راه
سلوک نهد باید که اول توبه کند و توبه بر دو نوع است توبه خاص و توبه عام توبه عوام از گناهان ست و توبه
خاص دل برداشتن ست از ما سوا الله و نیز طائفه اهل معرفت توبه را بر سه قسم مقرر کرده اند توبه حال ست
و توبه ماضی و توبه مستقبل توبه حال آنست که در حال توبه ندامت آرد و پشیمان شود از آنچه کرده ست
و توبه ماضی آنکه بر هر کسیکه ظلم کرده ست یا مال او را ناحق گرفته خورده ست نزد او هر دو و وی را خوشنود گرداند
و توبه استقبال آنکه باز او معصیت نکند اگر توبه بر زبان گردد دل بران ننهاد آن توبه نباشد بلکه بازی یا استهزاء بود

نعوذ باللہ و در کتاب مطلوب الطالبین می نویسد سالک را باید از جادهٔ خود جدا نشود بقدر حاجت آنرا که اصحاب
طریقت گفته اند اگر دانشمند هر روز در طلب دنیا گردد بیان حلال و حرام که نماید اگر صوفی در کوچه و بازار رود واقفا مدت
سلوک و سجاده که فرماید و سالک را باید که صحبت مدام با فقرا دارد و از مجلس اغنیا اجتناب ورزد و حدیث درین
نیز واقع است صحبت الصالحین نور و صحبت الاغنیاء نار و در مطلوب الطالبین می نویسد وی پیر و استاد و مادر
و پدر بی دغدغه بنده کند ترک ادب است ؛ پیش بزرگان حکایت نکند در استاد بجا بانه بند سر فرو افگند بشنید
هرچه از پیر و استاد بشنود سخن ایشانرا مصدق باشد ظاهر و باطن اعتراض نکند اگرچه مخالف شریعت یا طریقت
نماید و در مطلوب الطالبین از سیر الاولیا می آرد اگر در خاطر مرید بگذرد که جز پیر من در عالم هم هست که بخدا
میرساند بالقطع شیطان ملعون در اعتقاد او تصرف کند و آن سروری یا از مشغولی محبت پیر خود بیرون آمده
کافر حقیقی میگردد از اصل دین که اعتقاد است چنانچه گفته اند موسس گناه کافر نگردد و مرید لغزشی مرتد میشود
در کتاب سیر الاولیا میگوید که یکی در خدمت شیخ شبلی رحمة الله علیه آمد و گفت من مرید تو میشوم شیخ فرمود بشرط
ارادت تو قبول میکنم که هرچه امر نمایم بجا آری گفت هرچه حکم شود بجان کوشم فرمود تو کلمه طیب چگونه میگوئی
گفت همچنین میگویم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ شبلی رحمة الله علیه فرمود نه همچنان بگو لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ شبلی رَّسُوْلُ اللّٰهِ مرید بر فور همان بر زبان آورد بعد ازان شبلی فرمود که ای عزیز شبلی
یکی از چاکران کمتران حضرت است رسول همان است من اعتقاد ترا امتحان میکردم و نیز در کتاب فوائد السالکین
نیز همچنین مذکور است با خواجه قطب الدین قدس سره که از خواجه بزرگ نقل آمده ؛ از مطلوب الطالبین میگوید
پیش پیر نوافل و اوراد مشغول نشود که هیچ شغلی بالاتر از مشاهده پیر نیست اگر نتواند بگوشه برود و وظیفه
خود را تمام کند اگر گوشه نیابد پس پشت نشسته تمام کند ؛ پیر را در هیچ وقت پشت ندهد اگرچه ضرورت افتد پس پا
برود و چون از نظر غائب شود برگردد اکثر مریدان شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره و سلطان المشائخ قدس سره
چنین میکردند ؛ کفش و نعلین پوشیده ملاقات بزرگان نکند و در مقام بزرگان کفش و نعلین پوشیده نرود
که بی ادبی است پس خوردهٔ پیر یا بزرگی در یابد استاده بخورد اگرچه در حکمت ایستاده خوردن ممنوع است
اما سه آب استاده بخورد یکی آب زمزم آب پس خوردهٔ بزرگی سوم آب بقیه وضو با برکت آن تمام اعضا
در رسد مثل پیر بحکم او امامت کند بعد از نماز دعا مختصر خواند برخیزد پس پشت برآید و سنت بگزارد و چیزی شکرانه
پیش پیر برد و التجا بقبول اندازد و چون قبول افتد پای بوس و تسلیمات بجا آرد ؛ چون کسی در روضه پیر
یا استاد یا بزرگی دیگر بزیارت برود باید که گل یا شیرینی یا چیزی نقد با خود ببرد اگر نتواند سبزه هم کافی است
خالی دست نرود از مواجه قبر در آید تا پایان تقبیل باید بعده سه طواف کند چون از طواف فارغ شود مقابل روی

رستنهای مزار ببندد و بگوید السلام علیکم یا اهل لا اله الا الله پس گل یا سبزه بدست راست خود بر آستانهٔ مرقد
نزدیک روی میت نهد و بنشیند و شیرینی و نقد را پیش خود دارد و آیتی چند از قرآن نیز بخواند و ثواب آن نذر
بعده هر دو دست بردارد و فاتحه و آیة الکرسی و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر یکان یکان بار
و سورهٔ اخلاص یازده بار و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
وهو حی لا یموت ابدا ابدا ذو الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
یکبار بگوید و بخواند قرأة القرآن وجعلت ثوابها لروح فلان بن فلان بعد ازان انگشت سبابه
بر فراز گزارد سه بار درود بخواند هر حاجتی که داشته باشد عرض نماید و شیرینی و نقد را بوارثان آن بزرگ یا
بمجاوران بدهد و خود رخصت شود ؛ چون از زیارت مقبرات بازگردد بدین مریض نزد که امید صحت او
نباشد اگر رفتن ضرور افتد به مسجدی یا در خانه فرود آید و یک دوگانه نماز ادا نماید بنیت پرسش مریض بقصد دارد
چون بدین مریض آید اول سلام گوید بعده پرسش نماید پس حکایات فال نیک و همین امید در رای شفا بر بعض
مشغول گردد و ذکر موت و زیادتی عذاب گور درمیان نیارد ؛ اگر کسی لفظ یا سلام صد و یازده بخواند
بسوی او دمد شفا یابد ؛ در کتاب فوائد الفواد مینویسد که رونده روی بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک
است امیدوار کمالیت است بعد ازان فرمودند که سالک است و واقف و راجع اما سالک آنست که او راه رود
و واقف آنست که او را وقفیت افتد بنده عرضداشت کرد که سالک را هم وقفه باشد فرمودند که آری که هرگاه
سالک را در طاعت فتوری باشد چنانچه از ذوق طاعت بماند ازو وقفه باشد اگر زود کار را دریابد و به انابت
پیوندد باز سالک تواند بود اگر عیاذا بالله هم بدان بماند بیم آن باشد که راجع شود بعد ازان تقریر این به هفت
قسمت بیان فرمودند اعراض حجاب تفاصل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت این قسمت را تفصیل فرمودند
که دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکتی یا سکونی یا قولی
یا فعلی در وجود آید که نه پسندیدهٔ دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی رو بگرداند پس عاشق را
واجب است که در حال باستغفار مشغول شود و معذرت پیوندد هر آئینه دوست او ازو راضی شود و آن اندک
اعراض که بوده باشد ناخیر گردد اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر آن خطا نخواهد آن اعراض حجاب
گشته معشوق حجابی درمیان آرد درین بیان خواجه ذکره الله بالخیر و تمثیل حجاب بدین سخن رسید دست
بالا برگرد آستین پیش روی مبارک گزاشت فرمود که مثلا همچنین حجابی شود میان محب و محبوب پس محب را
واجب آمد که در اعتذار کوشد و توبه گراید اگر درین باب هم آهستگی کند از حجاب تفاصل کشد یعنی شود آن
دوست از وجدائی گزیند پس اول اعراض پیش شود چون عذر نخواست حجاب شد چون بدان ناپسندیدگی

هم مهربود تفاصل شود پس اگر هم آن دوست مستغفر نشود سلب مزید شود مزید یکه او را بود در راه و ذوق
عبادت وغیر آن مزید از وباز ستانند اگر هم عذر آن نخواهد و بر آن بطالت باند سلب قدیم شود وطاعتی
و راحتی که پیش از مزید داشت آنرا هم بستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیری رود تسلی باشد یعنی دوست
او را بر جدائی او دل بیارامد پس اگر باز در انابت اهمال رود عداوت پیدا شود و آن محبت که بعداوت
مبدل شود نعوذ بالله منها از اینجا چند نقل از واقعات حضرت پیر دستگیر در آداب و خدمتگاری مرشد خود
که بجا آورده اند ٭ روزی حضرت مرشد آفاق بمحاسن مبارک خود شانه گردانیده بودند یک تار موی از
محاسن شریف جدا شده در بستر خواب ماند حضرت پیر دستگیر بنور باطن دریافته بجناب آنحضرت عرض کردند
یکموی محاسن مبارک در فرش افتاده است غلام امیدوارست تبرکاً تعویذ کرده همراه دارد تا حرز جان و
محافظ ایمان باشد فرمودند مضائقه ندارد لیکن برین دستگاه فریفته و مفتون نخواهند شد در روشی خیری
دیگرست آداب خدمت بجا آورد عرض کردند همه از تصدق پیر و مرشد است بعد ازان تا سه روز در بندگی
حاضر بودند گوشت مرغ با مصالحه و مرغن برای تناول مرحمت میشد روز سوم رخصت فرمودند الحمد لله علی ذلک

نقلست از عارف کامل عبد المؤمنین که حضرت مرشد آفاق را استغراق چنان برده بود که ازین عالم
هیچ اطلاعی نداشتند اتفاق هفت روز علی التواتر گذشت صاحبزادها و درویشان و فقیران و عیال و اطفال
بفاقه صاف گذرانیدند و از قسم ماکولات و مشروبات یکدانه و یک قطره میسر نشد بعد روز هفتم مردم سکنه بهارنپور
نجبا و شرفا و سادات وغیره در بندگی رسیده تقریب عرس بمیان آورده حضرت مرشد آفاق را با جماعت
درویشان بمکان خود بردند و طعامهای رنگارنگ حاضر آوردند حضرت پیر دستگیر هنگام فراز کردن مائده
که چیزی طعام علحده محافظت نگهدارند آنها بموجب ارشاد بجا آوردند و پیر دستگیر بخورانیدن طعام مشغول
گشتند و خود هیچ تناول نفرمودند چراکه احوال فاقه اقربا و صاحبزادها هویدا بود وقتیکه حضرت مرشد آفاق از
خوردنی دست باز کشیدند حضرت پیر دستگیر وضوء عشا کنانیده بدیگر یاران فرمودند الحال من بکار میروم شما
در خدمت حاضر باشید آن طعامی که علحده نگاهداشته بودند از پلاو و زرده و نان و حلوا وغیره همه را در
ردای خود محکم کرده و یک قلبه بر سر گرفته روانه انبیٹه گردیدند قریب نصف اللیل آنجا رسیده در بکوفتند
از اندرون خفتگان بیدار شدند آواز دادند که کیست که در میکوبد عرض کردند هیچ یک غلام اینجا آمدست
همه اطفال بیدار شدند و هر یک بی اختیار میران صاحب میران صاحب گویان برخاستند خادم چراغ افروخته
روشنی نموده طعام پیش نهادند و خود بخدمت آنکشتی ایستاده ماندند تا که هر کس از طعام سیر گشتند ظروف خالی
کنانیده بر سر گرفته قریب نماز صبح شبا شب بسهارنپور رسیدند وقت وضو بخدمت مرشد آفاق حاضر گشتند

از سهارنپور تا سه مسافت دوازده کروه بوده باشد گویا سه مراتب طی فرمودند بجناب سی و شش کروه شد
هرگز آرام نفس خود جائز و منظور نداشتند و اینقدر مشقت جهاد قبول نموده بخدمت گذاری مرشد آفاق
و عیال و اطفال مصروف گشتند همین منوال تا مدت بست روز آنحضرت در سهارنپور تشریف میداشتند
و هر روز بخانهٔ یکی از شرفای قوم دعوت میبود و هر شب پیر دستگیر با تن تنها بعد عشا خوان نان و طعام
و دیگ و گوشت و قلیه بر سر و دوش خود گرفته بدولتخانهٔ مرشد آفاق رسانیده با تعجیل مراجعت نموده
پیش از نماز صبح هنگام وضو بخدمت شریف حاضر میگشتند و این ماجرا تا مدت مذکور بهر کسی ظاهر نشد
وقتیکه حضرت آفاق مرشد بدولتسرای تشریف آوردند از فرزندان خود پرسیدند که ما این طعام گونان گون میخوریم
شما را هم چیزی میسر آمد صاحبزادها عرض کردند هر طعامیکه آنحضرت تناول میفرمودند همان طعام گرما گرم و
تازه ما هم خوردیم آنحضرت تکرار پرسیدند شاید یکروز اتفاق چنین افتاده باشد عرض کردند تا که آن قبلهٔ
کونین در قصبهٔ سهارنپور تشریف داشتند از همیشه منواتر بلاناغه تا روز معاودت بوجه احسن محفوظ
و معمور گشته ایم آنوقت مرشد آفاق دریافتند که این قسم جهاد از کسی دیگر بوقوع آمدن دشوار می نماید
مگر از بهیکه و بهمران هنگام محاسن شریف بدست مبارک گرفته بجناب الهی استجابت دعا درخواستند
الهی خداوندا این کس را مقبول درگاه خویش دار و از نور معرفت خود منور گردان که ما را هم از طرف این
شاهزاده سرخ روئی حاصل گردد بکمال کرمه الحمد لله علی ذلک **نقلست** حضرت پیر دستگیر از دار تشریف
بقصبهٔ کهرام قصد فرمودند و ثمر شجر بوستان عزت و اجلال گل سر سبز گلستان فضل و کمال صاحبزاده والاقدر
شاه محمد باقر قدس سره نیز همراه بودند و حضرت پیر دستگیر بپاس ادب صاحبزاده را بفاصله یاد کرده پیشتر روانه میفرمودند
و خود بتعاقب ایشان میرفتند در اثنای راه سائیس اسپ سواری صاحبزاده بار بر سر متصل چهپان گشت
پرسیدند که تو کیستی و بر سر تو چیست عرض کرد که سائیس اسپ پیرزادهٔ شما هستم و بر سر تنگ تو بره و اسباب
اسپ مذکور است همانوقت از چهپان فرود آمده اسباب را از سر او گرفته بر سر مبارک خود بر داشته روان
شدند هر چند درویشان عرض کردند که با این مرحمت فرمایند بر سر و چشم بر داشته بمنزل میرسانیم هرگز منظور
نداشتند و میفرمودند که این کار سنت خود سرانجام خواهم کرد و شما بکار خود مشغول باشند اختیار خان که
از مریدان راسخ الاعتقاد آنجناب بود عرض کرد و از اسپ فرود آمد که این بار و اسباب بغلام مرحمت
شود هرگز قبول نیفتاد آخر الامر اختیار خان سوار شده اسپ را دوانیده به صاحبزاده ملاقی شده صورت
واقعه بسمع مبارک رسانید صاحبزاده بمجرد استماع این سخن جلو ریز بخدمت آنحضرت رسیده برای فرود
آوردن اسباب از سر مبارک عرض کردند فرمودند ای صاحبزاده اسباب با ایشان را برای خدا بر سر خود گرفته ام

که نجات دارین درین متصورست صاحبزاده بآرزوی تمام اسباب را بدست خود از سر مبارک فرود
آورده بدیگران سپرد و فرمودند و اکثر اوقات اسپ سواری صاحبزاده را بدست خود تیار میکردند و از کاه و دانه
خبر میگرفتند و زین می بستند و سرگین میکشیدند و اعتبار دیگری نمی نمودند هر چند درویشان بعرض میرسانیدند
که غلامان را امر شود تا اینکار را بانجام رسانیم در جواب آنها ارشاد میشد که شما را باینکار غرض نیست و مارا
آبروی کونین حاصل ست اگر کسی دیگر باینکار مامور شود پس ما را چه فائده و بارها بدین اقسام بعمل آمده که بیان
هر یک طول کلامی دارد بهمین قدر اکتفا کرده شد تا نمونه خرواری باشد الحمد لله علی ذلک **نقلست** از عارف
کامل میان سجادل که حاجی رحمة الله مرید خاص آنحضرت بود از زیارت بیت الحرام معاودت نموده شبی در بلده
گجرات بخانقاه پیشوای عارفان شاه قیام الدین قدس سره وارد گردید شیخ که بوقت تهجد بیدار شد از درویشان
استفسار کرد که امروز صادر و وارد این خانقاه را از آب و آتش تواضع و تکریم بعمل آورده آمد خادمان عرض
کردند همه کس را طعام رسانیده در خدمت بجا آورده ایم باز فرمودند که در باغ خبر بگیرید که کسی مسافر بی آب و نان نباشد بعد
جستجوی بسیار دریافتند که در باغ شخصی گلیم از سر تا پا کشیده خفته است پیش شیخ عرض کردند بخادمان و درویشان
امر کردند که حالا من برای ادای وظائف در حجره می نشینم و شما بر در دروازه نگهبان باشید وقتیکه این درویش
بیدار شود بگوئید که هنگام شب از تشریف آوردن ایشان اطلاع نیافتم ازینجهت از خدمتگزاری مقصر
مانده ایم امروز بهمین جا منزل باید فرمود اگر قبول و منظور فرمودند بهتر والا برای چاشت عرض کنید که چیزی تناول
نموده خواهند رفت اگر از آن هم ابا فرمایند بفقیر خبر رسانید درویشان بر دروازه منتظر نشسته بودند وقت
طلوع صبح صادق حاجی رحمة الله کمر بسته روان شد خادمان بموجب فرموده شیخ هر چند آرزو و الحاح نمودند
که شیخ ما چنین فرموده است که بغیر تناول لقمهٔ طعام روانه شدن مناسب نیست هرگز قبول نکرد
و گفت ما را شوق ملازمت پیر و مرشد بحدی دامنگیر است که از آب و نان احتیاجی با اطلاعی بوده باشد
مجال توقف ندارد خادمان بشیخ عرض کردند شیخ از حجره بیرون آمده بحاجی رحمة الله ملاقی شده دریافت
احوال نمودند که بکدام سلسله و خاندان بزرگ داخل اند و بفقیر خانه شب بفاقه گذرانیدند اطلاع نه بخشیدند بلکه
بنماز عشا و فجر در مسجد هم تشریف نیاوردند حاجی گفت اشتیاق دیدار فرحت آثار پیر دستگیر همه از خاطر محو
ساخته از نماز و روزه و خواب و خورش هیچ آگاهی ندارم میخواهم هر وجه پریده و دویده بخدمت حضرت
پیر دستگیر رسیده سعادت کونین حاصل نمایم شیخ هر چند آرزو کرد لیکن حاجی توقف نکرد و گفت الحال همین بهتر است
در حق فقیر عاطفت فرموده زود و شتاب رخصت فرمایند که بجائی تمامتر آستانه بوس پیر و مرشد بر حق
بسر آیم ناچار شیخ رخصت کرد و گفت از جانب این ضعیف و نحیف بخدمت پیر خود سلام نیاز رسانند و روی

بدرویشان خود کرده گفت که مرید را محبت پیر اینچنین باید و پیر را محافظت مرید همچنان لازم که در سفر و حضر از
احوال مرید غافل نماند چنانچه عاطفت پیرانصاحب بدین درویش سایه افگن ست اگر حیات از مرگ امان میداد من
خود بملازمت میران صاحب فیضیاب خواهم شد و هر کس از طالبان و مریدان من بزیارت ایشان مستفیض خواهد شد
نجات دارین اوست چنانچه از جمله مریدان اوشان شیخ سراج الدین بهرهٔ این دولت را تنها دریافته ذکر او
در باب بذل و ایثار مشروحاً بیان خواهد یافت چون حاجی رحمة الله بخدمت شریف سعادت اندوز گردید فرمودند
ای رحمت ما هم در سفر و حضر همراه تو بوده ایم حاجی عرض کرد از بسکه توجهات عالی در حق غلام بنهایت است
در همه جا حاضر میدیدم و از برکات ذات سامی بخیریت و عافیت بشرف قدمبوس مشرف گشتم الحمد لله علی
ذلک **نقلست** در قصبه انبیهٹه دیوار خانه حضرت مرشد آفاق منهدم گردیده بود بی بی صاحب میرانصاحب را
طلبیده برای مرمت آن امر کردند ایشان معمار را طلبیده بتعمیر دیوار بپرداختند هر گاه آواز سبوی و کرنی
بگوش مبارک حضرت مرشد آفاق رسید یک درویش را امر کردند که همراه میرانصاحب بوده باشد روزی حضرت
پیر دستگیر بنابر حاجتی بیرون شهر رفته بودند و آن درویش هم متعاقب همراه می آمد ناگاه سواری امرد
بسیار حسین جلوه نما باید درویش مذکور بمجرد دیدنش از هوش برفت و آن سوار بیخبر و بنابر پرده پوشی
نموده غایب شد درویش را افاقت آمد هیچ ندید وقت دیگر حضرت مرشد آفاق درویش را طلبیده
پرسیدند که ترا همراهی میرانصاحب گذاشته بر چه رو داد اظهار نماید تو هیچ حقیقت باز نگفتی عرض کرد
بموجب امر همراه می باشم امروز که بیرون شهر تشریف فرمودند یک سوار خوش شکل پیدا شد من از دیدن او
بیخبر گشتم پس از آن اطلاع ندارم که با سوار چه معامله پیش آمد هر گاه بهوش آمدم سوار را ندیدم حضرت مرشد
آفاق میران صاحب را فرمودند دیوار را از دست خود مرمت باید ساخت از امداد غیب مناسبت ندارد
چونکه اظهار معجزه بر انبیا فرض ست همان قسم اخفای خرق عادات بر اولیا فرض آمده میران صاحب
بمشقت و محنت تمام از دست خود دیوار بنا کردند چنانچه تا حال دیوار قائم موجود ست و دران خانه برکت بسیار است

الحمد لله علی ذالک

باب چهارم در بیان اوراد و وظایف و صلوة و صوم که معمول پیران چشت مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان اوراد و وظایف

در کتاب مطلوب الطالبین مسطور ست **فائده** برای بر آمدن حاجات این سه شرط بجا آرد اول آنکه پیش از دعا
موافق استعداد صدقه بدهد بعد از بر آمدن صدقه بسیار بدرویشان بدهد تا بار دیگر دعا را اثر بر گاه ... قبول شد

سبحانه استجابت گردد بوقت دعا نظر خاص برحمت حق دارد و معصیت و طاعت بیاد نیارد و تا سستی
و عجب پیدا نگردد دوم هر دعائیکه خواند اولش بسم الله بخواند سوم مکانی لازم گیرد که در آنجا گذر عورتی
نباشد تا از خطر شیطانی محروس ماند برای شفاء بیمار مجربست اَللّٰهُ شَافِیْ اَللّٰهُ کَافِیْ اَللّٰهُ مُعَافِیْ
نوشته و ربار وی باید رگلوی مریض بر بندد و زود شفا یابد و درود و صلوٰة خواندن و دمیدن بر مریض نیز
شفاست اسم یَا سَلَامُ بکصد و یازده بار بخواند بر مریض بدمد امید صحت هست اگر مریض غائب باشد روی
سوی او کرده بدمد صحت یابد برای کشایش حال و فیروزی و نصرت و ایمن بودن از شر دشمنان سوره جمعه
هر شب بخواند اگر نتواند شب جمعه کافیست کشایش و روزی رو دهد سوره فاتحه برای بر آمدن مهم
چهل بار متصل به میم بسم الله و کلمه اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سه مرتبه و نیز لفظ اٰمِیْن سه مرتبه بر زبان رانده باشد تا هفت
روز بعمل آرد شب اول چون ماه نو به بیند همان زمان با بِسْمِ اللّٰهِ سی بار سوره فاتحه بخواند تمام ماه از
آفات دنیا و عقبی محفوظ ماند اگر آنوقت خواندن میسر نباید بعد نماز مغرب بخواند کلمه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ تا آخر
صد مرتبه هر صبح بخواند فراخی رو نماید بعد از نماز فریضه سوره مزمل بخواند از شر دشمنان و فقر و فاقه ایمن
برای حل مشکلات و کشایش حال باین دعا مداومت نماید وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا تا آخر قَدْرًا
برای بر آمدن حاجات شب یازدهم هر ماه مستقبل قبله بدو زانو نشسته ده هزار بار بخواند وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ
عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ هر مرتبه که هزار بار تمام کند سر بسجده نهد و سه کرت آمین بگوید بعد از فراغ هر حاجتی
بخواهد روا گردد این آیت را بسیار خواند روزی وی فراخ گردد رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَآئِدَةً تا خَیْرُ
الرّٰزِقِیْنَ مابین سنت و فرض بامداد چهل و یکبار هر روز بخواند هرگز محتاج دیگری نشود خدا رزق منواتر
رساند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اَسْئَلُکَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِکَ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ هر که این آیت را
بسیار خواند در همه حال صابر آید و نصرت بر وی پرده کشاید رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا تا کَافِرِیْنَ
برای کشودن ابواب فتح و دولت و حفاظت از شر ظالمان یَا دَائِمَ الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ یَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْجُوْدِ وَالْعَطَاءِ یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ بِحَقِّ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ این آیت بعد نماز
بخواند بشرف قبولیت حضرت حق در آید رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا تا آخر عَلَیْهِمْ بجهت طلب بهشت بسیار بخواند
مَا شَآءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ این آیت بعد نماز هر فریضه یکبار یا سه بار بخواند نیکی آخرت
و دنیا یابد و از آتش دوزخ برهد رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا تا آخر یا هر که این آیة مرتبه بخواند دلش
روشن شود و هدایت نصیب شود رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا تا آخر وَهَّابُ هر که این آیت مداومت کند

مسلمانش میرانند و شفاعتش رسانند توفنی مسلماً والحقنی بالصالحین هر که این درود و ردخو
سازد حقتعالی از صغیره و کبیره او را پاک گرداند اللّٰهم صل علی محمد عبدک ونبیک وحبیبک
ورسولک النبی الامی وعلی آله برای خلاصی یافتن از قید و یا اضطرار دیگر سوره یٰسین بخواند با صنو
اولی ست واز تیمم هم کافیست برای غم و الم دفع کردن بخواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین از برکت
این دعاها از شر شیطان امین گردد حسبی الله نعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر ایضاً
وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ایضاً ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین
ونجنا برحمتک من القوم الکافرین ایضاً بعد هر نماز صد بار بخواند دشمن او دوست شوند ؛
بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم بلا فنا و یا قائم بلا زوال و یا مشیر بلا وزیر و یا صانع بلا
نظیر چون سفر بر آید آیة الکرسی بخواند حق تعالی کامیاب و با مقصود باز بخانه رساند و وقت در آمدن
خانه بخواند برکت پیدا شود و از بلا محفوظ ماند برای طلب فرزند صالح بخواند رب هب لی من لدنک
ذریة طیبة انک سمیع الدعاء برای بنده گریخته صبح و شام تا چند روز بخواند باز برسد برای ملاقات
مهجور ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد شب اول ماه محرم
چهل و یکبار فاتحه متصل تسمیه بسم الله بخواند حق سبحانه تعالی او را بمطلب رساند شب ماه محرم صد بار کلمه
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ابداً
ابداً ذو الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر از آتش دوزخ خلاصی یابد
هر که هر شب ماه رجب صد بار سوره اخلاص بخواند حق تعالی او را با جمیع اقربا و احبا مغفور گرداند هر که
هفت روز هر صبح هزار بار تکبیر خواند حق تعالی کار بسته او آسان گرداند هر که اللهم ارزقنی طیباً واستعملنی
صالحاً بسیار گوید او را رزق حلال برسد و هم اعمال نیک عمل در آید ؛

فصل دوم در بیان نمازها معموله پیران چشت

در افضل الفواد می آرد که جماعت جهودان از رسول صلعم سوال کردند که این پنجگانه نماز که بر امت تو
فرض گشته سبب آن چه بود و ثواب آن چه باشد فرمود وقت نماز پیشین حق تعالی خلایق را آفریده است
و آن وقت رحمت ست و نیز در آن وقت آتش دوزخ می تابند بنده در آن ساعت خدا را عبادت کند
رحمت حق تعالی نازل و آتش دوزخ بر وی حرام گردد وقت نماز دیگر حضرت آدم علیه السلام گندم خورده
بود از بهشت بیرون آمده هر که در ینوقت بیاد الهی مشغول گردد از صعوبت آن وقت و از غضب باری تعالی

محفوظ ماند وقت نماز شام بعد سیصد سال توبه حضرت آدم علیه السلام قبول درگاه الٰهی شد هر که نماز شام سه رکعت
ادا کند سزاوار رحمت حق گردد وقت نماز خفتن بر اولیا و انبیا از دست نداده اند هر که نماز خفتن بگزارد حقتعالی
جای او در زمرهٔ اولیا و انبیا گرداند وقت نماز فجر نزول رحمت ست و دران وقت توبه قبول می افتند هر که نماز بامداد
ادا بگزارد از گناهان پاک و مغفور و مرحوم گردد جهودان گفتند رست گفتی یا رسول الله که در کتاب توریت نیز همچنین
مسطور ست در سنن بامداد در رکعت اول بعد از فاتحه الم نشرح و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم ترکیف بخواند
از علت بواسیر محفوظ ماند **ترتیب نماز ها** نوافل معمولی پیران چشت نماز اشراق چون آفتاب یک نیزه
بر آید دو رکعت نماز اشراق بگزارد و در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و در رکعت دوم
بعد فاتحه امن الرسول تا آخر سوره و آیه الله نور السموات والارض تا کل شیئ علیم بعد فراغ آن سر بسجده نهد و
هر حاجتی و مقصدیکه در دل داشته باشد درخواست نماید حقتعالی بر آورده گرداند **نماز استعاذه** و آن دو رکعت ست
بعد اشراق در رکعت اول بعد فاتحه قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس بعد ازان
نماز استخاره و آن نیز دو رکعت ست در رکعت اول بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله
احد بعد ازان دو رکعت نماز **صلواة النور ست** در رکعت اول بعد فاتحه اینها اول سورة الانعام
تا یستهزؤن و در رکعت دوم از الم یروکم اهلکنا تا یستهزؤن دیگر برای خلاص حساب روز قیامت دو دو رکعت
در هر رکعت بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون پنج پنج بار بخواند و بعضی مشائخ چشت پیش از نماز اوابین
و بعد ازان نیز خوانده اند **دوگانه** وقت آن از یکپاس روز تا نصف النهار ست سالی اما در شب اول
و قبل شب دوگانه نماز در هر رکعت بعد از فاتحه پنج پنج بار قل هو الله بخواند و اکثر پیران ما نماز های نوافل بجماعت
ادا کرده اند و بجماعت اولی تر ست **نماز چاشت** وقت آن از یکپاس روز تا نصف النهار ست
دوازده رکعت پس سلام بگزارد اگر خواند چهار رکعت بیک سلام هم کافیست در چهار رکعت اولی بعد از
فاتحه در اول آیت انا فتحنا و در دوم آن انا ارسلناک و در سوم انا انزلنا و در چهارم انا اعطینا و در چهار
رکعت ثانی بعد از فاتحه والشمس و در دوم واللیل و در سوم والضحی و در چهارم الم نشرح و در چهار رکعت
ثالث بعد از فاتحه چهار قل در هر رکعت یک قل بخواند هر که سوزی بر دی تنگ گردد بعد آن دو رکعت **صحت
النفس** بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورهٔ اخلاص پنج بار بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه امن الرسول یکبار و بعضی سه بار اخلاص پنج بار بخواند هیچ مرض نگزارد **نماز فی الزوال**
چون اندک سایه آفتاب بگردد چهار رکعت بیک سلام بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص پنج بار
یا ده بار یا سه بار و نصف النهار در عظمت و کرامت برتر از نصف اللیل ست چون وقت نماز ظهر آید چهار رکعت

نماز سنت قبل از فرض بعد از فاتحه چهار قل بخوانند و درود در رکعت سنت بعد از فرض پس از فاتحه در رکعت اول آیة الکرسی و در دوم آمن الرسول بخوانند **صلوٰة الخضر** بعد از نماز ظهر ده رکعت به پنج سلام ادا نماید و در این ده رکعت بعد از فاتحه ده سوره آخر قرآن بخوانند حضر علیه السلام را دریابد بعده دو رکعت **صلوٰة الاستقامت** در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره والضحیٰ یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ الم نشرح یکبار پیش از نماز عصر چهار رکعت سنت اگرچه موکده نیست ادا نماید بخوانند در چهار رکعت از سورهٔ اذا زلزلت تا الهٰکم التکاثر که این چهار سوره متصل اند و اگر بجای سوره اذا زلزلت الارض سورة البروج ختم کند دفع مار و کژدم میسر گردد مجرب است چون از نماز فارغ شود سوره تبارک پنج بار بخوانند تا اثر محبت حق تعالیٰ گردد بعد از آن سوره والنازعات بخوانند مقام با راحت در بهشت باید بعد خواندن مسبعات عشر مشغول گردد بدین ترتیب سوره فاتحه و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون و آیة الکرسی و کلمه تمجید این همه سوره هفت هفت بار با تسمیه بخوانند یکمرتبه عدد ما علم الله و زنة ما علم الله و ملاء ما علم بخوانند و درود اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَحَبِيْبِكَ وَرَسُوْلِكَ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ و دعاء اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ تا آخر اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ و دعاء اَللّٰهُمَّ يَا رَبِّ افْعَلْ بِيْ وَبِهِمْ عَاجِلًا وَّاٰجِلًا فِي الدِّيْنِ وَالدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ مَا اَنْتَ لَهٗ اَهْلٌ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا يَا مَوْلَانَا وَمَا نَحْنُ لَهٗ اَهْلُهٗ اِنَّكَ حَلِيْمٌ جَوَادٌ كَرِيْمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَبٌّ رَؤُوْفٌ رَّحِيْمٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَلِيِّ الدَّيَّانِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْحَنَّانِ الْمَنَّانِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الشَّدِيْدِ الْاَرْكَانِ سُبْحَانَ اللّٰهِ فِيْ كُلِّ مَكَانٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ مَنْ لَّا يَشْغَلُهٗ شَاْنٌ عَنْ شَاْنٍ سبحان من يذهب بِاللَّيْلِ وَيَاْتِيْ بِالنَّهَارِ این همه هفت هفت بار با تسمیه بخوانند بعد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِكَ عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ بِحَمْدِكَ عَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ سُبْحَانَ مَنْ لَّهُ الْاَلْطَافُ الْخَفِيَّةُ سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون تا تُخْرَجُوْنَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ تا رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰتِ تا الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهٗ وَنَسْتَعِيْنُهٗ وَنُؤْمِنُ بِهٖ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ الْمُصْطَفٰى وَرَسُوْلُهُ الْمُجْتَبٰى هُوَ الَّذِيْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا یکبار بخوانند با چهار دست و یکبار بکدام بخوانند تا غروب آفتاب يا الله يا رحمن يا رحيم میخوانده باشد تا حق تعالیٰ حاجتهای او برآورده و در زمره دوستان خود شمارد **نماز مغرب** در دو رکعت اول جهر سورتهای متبرکه مبارک و همین بخوانند اگر کسے تعول گیرد

نیک آید و در دو رکعت نماز سنت بعد از فاتحه قلیا و قل هو الله یا فسبحان الله حین تمسون تا تخرجون
وسبحان ربک رب العزة تا آخر بخواند بعده دو رکعت نماز **حفظ الایمان** بعد از فاتحه اخلاص
هفت بار و سوره الفلق یکبار بعد از سلام سر بسجده نهاده سه بار یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان
بگوید بعده شش رکعت نماز اوابین بده سلام بگزارد و اقل آن شش رکعت است بسه سلام و در هر رکعتی
بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار اللهم ارزقنی توبة نصوحا و محبتک فی قلبی یا مجیب التوابین بعده دو
رکعت **صلوة البروج** بگزارد در رکعت اول بعده سورة البروج یکبار و در دوم بعد فاتحه سورة الطارق
یکبار بخواند هر که بعد از هر نماز این دعا بخواند حق تعالی نماز او را قبول گرداند اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام تبارکت ربنا وتعالیت یا
ذا الجلال والاکرام و این دعا هفتاد بار بخواند یا شفیق یا رفیق نجنی من کل ضیق حاجت
او روا گردد نماز عشا بعد از فرض چهار رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی تا خالدون
و دوم آمن الرسول تا آخر و در سوم شهد الله تا آخر و در چهارم قل اللهم تا آخر حساب بخواند امام ز
سورتهای مبارک ختم نماید تا برای تفاول نیکو آید و در رکعت سنت فرض در رکعت اول بعد فاتحه قلیا یا
و در دوم بعد فاتحه اخلاص یکبار بخواند و در سه رکعت واجب الوتر بعد فاتحه انا انزلنا و در دوم قلیا و در
سوم اخلاص بعد از قل تکبیر گوید و قنوت بخواند بعد از وتر چهار رکعت **صلوة السعادت** ادا نماید
بروایتی پیش از وتر بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار انا انزلنا سه بار اخلاص یازده بار بخواند بعد سلام
سر بسجده نهد بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان اگر مطلبی داشته باشد از خدا خواهد برای عرض
مطلب هفت روز شرط است اگر بتواند همیشه حسبنا لله بخواند فیض عظیم است اگر بمیرد با ایمان رود
و دو رکعت برای روشنائی چشم خود یا دیگری بخواند بعد از فاتحه انا اعطینا پنج بار و پس از سلام بگوید سه بار
اللهم متعنی بسمعی وبصری واجعلنی بالوارث منی و هر بار که خواند بر هر دو سر انگشت بدمد
و بر چشم مالد اگر حسبنا لله بخواند زهی سعادت وقت نیم شب چهار رکعت **صلوة العاشقین**
بخواند بعد از فاتحه یا صمد صد بار و در دوم بعد از فاتحه یا رحمن صد بار و در سوم یا رحیم صد بار و در
چهارم یا ودود صد بار تا یکی از عاشقان صادق گردد بعده دو رکعت **صلوة القرب**
بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص و پس از سلام هفتاد بار استغفار قرب باری عز اسمه و دوستی او
نصیب گردد و بعد از آن درود هزار بار و اخلاص هزار بار حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
هر شب این درود سه هزار بار ورد خود کرده بود اللهم صل علی محمد عبدک تا آخر تألیف تا

از شب دوازده رکعت پنج بسته سلام و یا شش سلام بخواند و هر رکعتی بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار
واگر نتواند اخلاص سه بار یا یکبار هم کافیست و بعضی مشایخ در رکعت اول بعد دوازده بار سورهٔ اخلاص
خوانده یک یک بار در هر رکعت کم کرده اند چنانچه در رکعت اخیر یکبار خوانده بعضی مشایخ هشت رکعت و بعضی
چهار رکعت و نماز تهجد بر رسول صلعم فرض و بر امت او سنت موکده ست و بعضی گفتند هیچ قرأت و تهجد شرط
نیست هر چه داند ما یجوز به الصلوة بخواند۔ رسول علیه السلام میفرماید چهار رکعت بیک سلام بخواند در هر
رکعت بعد فاتحه قل یا سه بار بعد سلام آیة الکرسی یکبار بخواند آتش دوزخ بروی حرام گردد چهار رکعت
بیک سلام در هر رکعت بعد فاتحه امن الرسول تا آخر یکبار ثواب حج یابد دو رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی
و اخلاص یکبار بعد سلام سر بسجده نهد و آمرزش پدر و مادر و خود درخواهد۔ دو رکعت بعد فاتحه والتین و
اخلاص و معوذتین یکان یکان بخواند بگشاید حق تعالی بروی درهای بهشت و بندد ابواب دوزخ۔ دو
رکعت نماز در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار پس حق تعالی روشن کند بروی تاریکی گور و آسان کند
عذاب منکر نکیر و روز قیامت۔ دو رکعت بعد از فاتحه اذا جاء پنج بار بیامرزد حق تعالی او را و بفرماید جو او را
در بهشت دهد۔ پیش از نماز چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و انا اعطینا پانزده
بار و نا دو بست سال نماز قضا را کفارت گردد و نماز مادر و پدر و اجداد او را کفایت شود و نیت این است اصلی لله
تعالی اربع رکعات کفارت انقضنا متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر دو رکعت بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و اخلاص صد بار بخواند و بعد از سلام سر بسجده نهد و این دعا هفت بار بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم یا نورالنور یا الله یا رحمن یا رحیم افتح ابواب رحمتک و مغفرتک علی و علی من یدخل
الجنة اعفنی من النار رهد از عذاب دوزخ و عقاب دنیا و عقبی دو رکعت بعد فاتحه اخلاص صد بار بخواند رهد
از عذاب منکر و نکیر و تنگی گور دیگر۔ دو رکعت بعد فاتحه اذا زلزلت الارض پانزده بار از تنگی معیشت رهد
صلوة السعادت بگزارد و هرگز بدبخت نشود و کشایش رزق گردد **فوائد نماز ماه محرم** شش رکعت بسه سلام
ادا نماید در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار و اخلاص سه بار بعد سلام سه بار سبحان الملک القدوس
گوید تمام سال روزی فراخ گردد دیگر در همین شش رکعت در هر رکعت بعد فاتحه سورهٔ انعام یکبار و در دوم بعد فاتحه
سورهٔ یسین یکبار بخواند ابواب بهجت و شادمانی بر او کشاده گردد۔ چهار رکعت بیک سلام بخواند در هر رکعتی
بعد فاتحه آیة الکرسی سه بار و اخلاص ده بار پس از سلام سورهٔ اخلاص صد بار هر چه بخواند از حق زود یابد
چون یک نیزه آفتاب بلند شود دو رکعت نماز بخواند بعد از سلام این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق

فی هذا الیوم اعطنی خیر ما اوتیت فیه انبیائک واصفیائک ثواب البلایا واسهم فی مثل
ما اعطیتهم فیه من الکرامة بحق محمد صلعم هرچه از خدا درخواهد قبول افتد وین نماز معمول حضرت
خواجه عثمان هارونی قدس سره هست که بنقصان ادا کرده آمد۔ بعد از برآمدن آفتاب یک نیزه شش رکعت
بسته سلام در هر رکعتی بعد فاتحه والشمس و انا انزلنا و اذا زلزلت و اخلاص و معوذتین یکان یکان بار بخواند
بعده سر بسجده نهد هفت کرة فلیا بخواند هر حاجتی که بخواهد بیابد۔ در شب اول ماه چهار رکعت بیک سلام
بعد فاتحه فلیا و در دوم اخلاص و در سوم و چهارم معوذتین پانزده پانزده بار بخواند پس از سلام سر بسجده
نهد هفت بار ایاک نعبد و ایاک نستعین و هفت بار درود بخواند از جمیع بلاها در امان ماند درین ماه یک
لک و بست هزار بلاها نازل میشود و سخت ترین روزها آخرین چهارشنبه شمرده اند بر روز مذکور پیش از نصف
النهار چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی فاتحه انا اعطینا هفده بار و اخلاص پنج بار بخواند حق تعالی او را
از بلیات تمام سال در امان خود نگهدارد۔ اول پنجشنبه ماه رجب روزه گیرد و شب آدینه بعد از سنت نماز
شام و اوابین دوازده رکعت نماز لیلة الرغائب شش سلام ادا نماید و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا انزلنا
سه بار و اخلاص دوازده بار بخواند بعد از فراغ این درود بخواند اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی آله
پس سر بسجده نهاده هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بنشیند هفتاد بار این دعا بخواند
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم بعده بار دوم سر بسجده نهاده هفتاد بار
بگوید کلمه سابق الذکر و حاجت در سجده بخواهد روا گردد بعد از ان نماز خفتن بگزارد سوم و چهارم و پنجم و
بروایتی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب بعد از چاشت در سه تواریخ هر روز غسل نموده دوازده رکعت
نماز معمول خواجه اویس قرنی قدس سره بسته سلام ادا نماید در چهار رکعت اول هرچه از قرآن داند بخواند
بعد از سلام هفتاد بار بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین لیس کمثله شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم و در چهار رکعت ثانی بعد فاتحه اذا جاء یک یک بار و بعد سلام هفت بار انک امری
معین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین و در چهار رکعت ثالث بعد فاتحه اخلاص سه سه کرة و بعد سلام هفتاد بار
الم نشرح بخواند و دست بر سینه گذاشته از حق تعالی حاجت درخواست کند روا گردد تا از غسل فارغ شود
با کسے سخن نگوید ممنوع هست۔ و در شب بست و هفتم ماه مذکور برای درازی عمر چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی
بعد فاتحه هر سوره که داند بخواند ایضاً در شب مذکور دو رکعت نماز بعد از فاتحه هر سوره بخواند بعد از
سلام صد بار کلمه تمجید و استغفار صد بار و درود صد بار بخواند حاجت روا گردد ایضاً در شب مذکور علیه السلام
معراج بود هر که این شب را زنده دارد او را نیز معراج شود و درین شب صد رکعت در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص

پنج بار چون فارغ شود صد بار درود و صد بار استغفار و صد بار کلمه تمجید بگوید و سر بسجده نهد هر حاجتی که خواهد روا
گردد در شب اول دوازده رکعت بخواند بسه سلام در هر رکعت بعد فاتحه پانزده بار اخلاص بخواند از جمیع گناهان
پاک گردد برای قبول توبه در شب دوشنبه اول ماه غسل کند و دوازده رکعت بسه سلام در هر رکعتی بعد فاتحه هر
سوره که داند بخواند حق تعالی توبه او قبول کند و باستحکام رساند حضرت رسول علیه السلام میفرمایند که در شب
برات یعنی پانزدهم ماه صد رکعت نماز به پنجاه سلام در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص ده بار بخواند او را حصول
سعادت ابدی پیدا آید و مغفرت را شاید **ایضاً** فرموده در شب مذکور دو رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یک بار
اخلاص پانزده بار و در روایتی دوازده رکعت بشش سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص ده بار و بروایتی سی رکعت
پانزده سلام در هر رکعتی بعد فاتحه انا انزلناه یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بعد از هر سلام بگوید لا اله الا الله
وحده تا آخر و سبحان الله والحمد لله تا آخر یکبار و درود صد بار و آیة الکرسی سه بار و هم بروایتی
درین شب دو رکعت نماز برای کشایش حال در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار بخواند حق تعالی کشایش
رزق گرداند پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند هر که در شب اول ماه دو رکعت نماز بعد فاتحه
انا فتحنا یکبار بخواند تمام سال در حفظ حقیقی ماند و هر بست رکعت سنت تراویح آنچه و اخلاص معین نماند معمول
حضرت عثمان رضی الله عنه است هر که در شب قدر یعنی بست و هفتم ماه صد رکعت نماز با پنج و بست سلام در هر رکعت
بعد فاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص سه بار و بعد هر سلام تسبیح تراویح بر زبان راند حق تعالی از دوستان خود
گرداند و در شب قدر اختلاف است نوزدهم و بست و چهارم و بست و پنجم و بست و ششم و بیشتر مشائخ بست و هفتم معین
نموده اند والله اعلم بالصواب در شب عید الفطر دوازده رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص پانزده بار
یا پنجاه بار بخواند ثواب عبادت یکساله در نامه او ثبت نمایند و اگر دران سال بمیرد رتبه شهادت دهند روز عید الفطر
بعد از نماز و خطبه در هر چهار رکعت بعد از فاتحه پنج اسم و در دوم والشمس و در سوم والضحی و در چهارم اخلاص بخواند ثواب هزار
روزه و هزار نماز و هزار حج بدهند و جای او در بهشت گردانند ❊ در شب اول ماه ذی الحجه دو رکعت بعد از فاتحه در اول
رکعت سه مرتبه از ابتدای سوره انعام و در دوم بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند بیامرزد حق تعالی او را ثواب هزار حج
بدهد حضرت شیخ فریدالدین گنجشکر قدس سره میفرمایند که درویش باید در شب عشره اول ماه محرم بعد از عشا این دو رکعت
نماز خواند در هر دو رکعت بعد فاتحه انا اعطینا و اخلاص یگان یگان بار بخواند تا ثواب یابد و آمرزیده و کشایش حال او گردد
فوائد نماز سالیانه و تسخیر کواکب چون آفتاب بدقیقه اول از برج حمل گراید دوازده رکعت بشش سلام
در هر رکعت بعد فاتحه والشمس دوازده بار بخواند و بعد هر سلام سر بسجده نهاده دوازده بار سبحان الله گوید بعده صد
و شصت و پنجبار کلمه اشهد ان لا اله الا الله تا آخر برای خوشی تمام آن سال بر زبان راند تمام سال بخوشی گذارد

چون شرف آفتاب روی نماید یعنی شمس در درجهٔ دهم از برج حمل مسل کند ده رکعت به پنج سلام در هر رکعتی بعد فاتحه الم نشرح سه بار بخواند بعد سلام یازده یازده بار سوره یٰسین بخواند هر حاجتی که خواهد در تمام سال حشم ماند ٭
صوم بر دو نوع است صوم شریعت و صوم حقیقت صوم شریعت آنست که از صبح تا شام از اکل و شرب خود را باز دارد و صوم حقیقت آنست که زبان را از ناسزا گفتن و چشم را از ناشائسته دیدن و گوش را از استماع اصوات و ادکار خلل نیز بر بعضبط آرد و دل را از وسوسهٔ شیطانی نگاهدارد آن زمان خود را صائم پندارد رسول علیه السلام فرمود هر کسیکه تمام سال روزه داشت و نه افطار کرده و محنت رائگان کشیده و از صوم مدام صوم مراد وی ثواب شهر داده چرا که مداومت بعادت گراید و بکروز افطار دیگر روز داشتن بمحنت گراید درین روزه اجر بی پایان و ثواب بیشمار است فرمود صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم که در ماه محرم بروز پنجشنبه و بروز آدینه و بروز متواتر روز دارد عبادت نهصد سال در نامه اعمال او نویسند و در حدیث آمده من صام یوم عاشورا کانه صام الدهر یعنی هر که روز عاشوره روزه دارد گویا تمام سال روزه داشته باشد و بروز آخرین چهارشنبه روزه دارد حق تعالی از بلیات دنیا برآرد شب و روز بست و هفتم ماه رجب عظمت و حرمت بسیار است هر که درین روز روزه دارد ثواب خراج و هزار روزه دریابد بعد از مردن ثواب یابد محنت شاید و اکثر مشایخ شب قدر در آخر عشره همین ماه یافته اند روزهای ایام بیض که سیزدهم چهاردهم و پانزدهم ماه است چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت برآمد همه اندام از عم الم سیاه شده بموجب فرمان باری تعالی این سه روز نگهداشته حق تعالی از برکت این روزه توبه او قبول نمود روز اول ثلث بدن برنگ اصلی آمد روز دوم دو ثلث روز سوم همگی صفا گردید و سیاهی برطرف شد ٭
زکوٰة برامم ماضیه ربع مال بود و رسول الله علیه و آله وسلم در عهد خود چهلم حصه بصاحب نصاب از مال زکوٰة مقرر کرده و هم بدست می نماید که زکوٰة بر سه نوع است زکوٰة شریعت و زکوٰة طریقت و زکوٰة حقیقت زکوٰة شریعت آنست که از دو بست درهم پنج درهم در راه خدا تعالی صدقه نماید و زکوٰة طریقت آنست که دو دو بست درهم یکدرهم نزد خود نگهدارد و همگی براه خدا صدقه نماید و زکوٰة حقیقت آنست اگر بر درویشی دو بست درم موجود آید باید که همان زمان همه را حسبةً لله صرف نماید که در درویش مال الدار نشاید ٭ در صدقه پنج شرط لازم است دو شرط پیش از عطا و دو شرط هنگام عطا و یک شرط بعد از عطا اما این دو شرط که پیش از عطاست یکی آنکه هر چه در راه خدا تعالی صدقه نماید از وجه حلال باید دوم آنکه بمردان صالح و متقیان عنایت فرماید نا اهل فسق و فساد خرج ننماید و آن دو شرط در حالت عطاست یکی آنکه آنچه بدهد بتواضع و بشاشت و بانشراح دل بدهد دوم آنکه خفیه دهد تا ریا را در آن مدخلی نباشد و آن یک شرط که بعد از عطاست آنست که هر چه بدهد باز آنرا بر زبان نیاورد و ذکران نکند و هزار آن نخواهد روزی حضرت پیر دستگیر در دائره شریف زیر درخت جامن تشریف میداشتند درین اثناء

قدوهٔ ارباب دین زبدهٔ اہل یقین بایزید عصر میر سید جعفر عرف خدائی قدس سره که خلیفه حضرت مرشد آفاق
و ہم خرقه و ہم کفو حضرت پیر دستگیر بودند سوال کردند که چنان مشهور است کاسه یکبار شصد کوزن میشد او اکثر مردم
برای طلب کوزن سائل میشدند کاسه در جواب آن میگفت که ہر جا کوزن بغیر من بینی از من جدا بجنباند کوزن ہر جز
اجازت است چون آن شخص سائل سیر میکرد و ہیچ یک کوزن را از کاسه علیحده و جدا نمیدید اگرچه در مکان علیحده علیحده
بودند بغیر کاسه نمی یافت حضرت پیر دستگیر از زبان درافشان فرمودند ہیا میصاحب انچه قدر کار است بیائید مارا
محکم در آغوش گیرند سید جعفر قدس سره بموجب امر عالی آغوش خود را از وجود مبارک پر ساخت بعده فرمودند
که بر ہر برگ و شاخ این درخت نظر نمائید که چه چیز پیداست چون بنظر تحقیق نیک نگاه کردند بر ہر شاخ و بر ہر برگ
وجود مبارک حضرت پیر دستگیر را و خود را باہم باز و تکی میدیدند که مثل آئینه خانه ہزار در ہزار شبیه ہر دو صاحبان
کمال علیحده علیحده در ہر شاخ و ہر برگ موجود بودند و ہیچ برگ از منظر عالی خالی ندیدند از معاینه این واقعات میر
سید جعفر قدس سره را وسوسه خاطر که ازین حرکات خاطر نشین بود برطرف گردید الحمد لله علی ذلک روزی
حضرت پیر دستگیر در اسمعیل آباد که متصل دائره شریفه واقع است در مسجد دو کران زیر درخت تشریف میداشتند
و مجلس سماع مزین بود درین اثنا شخصی از عالمان بداعیه سوالی که خاطر قرار داده بود وارد گردید چون از مردم کثیر
مجلس معمور بود آن مرد بجهت تفضیل شان خود بهر نشستن جستجوی مکان میکرد و بهر طرف مینگریست حضرت پیر دستگیر
دوهره درانوقت ارشاد فرمودند دوهره بهیکه نیا باجو تیرا جو لگاے میٹه   اگا پیچها کیا دیکهی جہان جا تے جائے
تہان بیٹه ⁂ شخص مذکور جائیکه استاده بود ہمانجا نشست بعد دیریکه سماع بآخر رسید آن عزیز سوال کرد که حضرت
شاه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه وقت رحلت بحضرت امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما وصیت فرمودند
که بعد غسل و تکفین تابوت بار پشت ناقه گذاشته بیرون شهر برند چون برقع پوشی ملاقی شود مهار ناقه را بدست
او سپرده شما معاودت بسوی خانه نمائید حضرت امامین بعد رحلت بموجب وصیت بعمل آوردند [illegible] را رفته بودند
که برقع پوشی دوچار شد ناقه را حواله او کرده خود متوجه بدولتسرای گردیدند باز بخاطر مبارک صاحبزادها چنان
درگذشت که این برقعه پوش را دریافت باید نمود که کدام کس است باز برگشته نزد وی آمده دیدن روی او نمودند
او قبول نکرد صاحبزادها باضطرار از روی وی برقعه برکشیدند ہمان ذات مبارک حضرت شاه مردان مرتضی علی کرم الله
وجهه که در پرده ناقه را خود می بردند اما درین چه حکمت بوده است که خود بظاهر ازین جهان رحلت فرموده و
درون برقعه ظهور میداشتند حضرت پیر دستگیر فرمودند که جواب این مسئله بگفتگو راست می آید بیا مارا محکم بگیر آن شخص
ہر دو دست بکمر مبارک انداخت و مستحکم کرده بعده فرمودند که ببین چه بنظر می آید آن شخص چشمها کشاده چه می بیند
که پیر دستگیر بر تنه درخت تشریف میدارند و بر ہر شاخ و بر ہر برگ ظهور ذات مبارک بود که معاینه میشد اشارا کردند

که چنین قدرت بغلامان غلام آنحضرت هم هست و برکنه ذات عالی عقل و فهم را عبور نیست اسرار اولیا اولیا دانند
الحمد لله علی ذلک حضرت پیر دستگیر از انکمسله کوچ فرموده براه قصبه بوندری باراده دهلی روان شدند سید الله یار
از قوم مغل قلعه دار قصبه مذکور بود بشرف قدمبوسی مشرف گردید در آن ایام گویند گروه سکهان برپا شده بود برای
دفع شر و فساد و حصار مجلس و قلعه دار مذکور درخواست دعا کرد فرمودند امر شما باستقلال تمام در ینجا باشند ما همراه
شما هستیم مغل بخاطر خود گذرانید که عجب حالتی هست خود دیگر زمان بدهلی میروند و ما را بماندن اینجا باستقلال تسلی
میفرمایند حضرت پیر دستگیر از صفای باطن بر اراده خاطر او اطلاع یافتند لیکن هیچ اگاه نساختند روانه بیشتر
گردیدند اتفاقاً بعد چندی هنگامه سکهان بطول انجامید و با مغل مذکور جنگ بمیان آمد در عین هنگامه کارزار
می بیند که حضرت پیر دستگیر سوار بر اسپ و نیزه در دست دارند و همروے شریک حرب هستند بتوجه سامی
مغل فتحیاب گردید از میدان جنگ جهاد بنصرت یافته بقلعه خود مراجعت کرد تا که در صف جنگ بود آنحضرت را
میدید چون نزدیک شهر آمد نیافت متعجب و متحیر ماند بعد از انقضای مدت مدید و رفع هنگامه حضرت پیر دستگیر
از دهلی بهمان راه تشریف آوردند سید الله یار برسوخ تمام و اعتقاد ارادت اختیار کرد و داخل مریدان این
خاندان گردید فیضها برد الحمد لله علی ذلک در وقت عالمگیر بادشاه روح الله خان امیری بود بخدمت
اولاد میر قاسم علی سید باره که صاحب کمال عصر خود گذشته اند اعتقاد تمام داشت چنانچه دست ارادت
خود را به میر امام الدین که از اولاد میر مغفور ساکن باره بود داده به بندگی قیام داشت امام الدین موصوف
بسبب صحبت ناشایسته در اختلاف هدایت افتاد و طریقه آبا و اجداد فراموش ساخت اکثر سخنان ناشایسته
درحق صحابه کرام از و صدور می یافت روح الله خان چون بودن همراه شاه جهان آباد و عصر بادشاه متدین موجب
وبال و نکال خود انگاشت که مبادا سخنے از گفته میر امام الدین در گوش بادشاه رسد باعث بیحرمتی امیر و کساد بازاری میر گردد
بخدمت بادشاه عرض کرده و بسبب عقیده خود ظاهر ساختند جاگیر میر قصبه پانی پت کرده داد که در انجا بفراغ البال
باشند میر از انجا رخصت شده در پانی پت بحکم و سکونت اختیار کرد بعد از چندگاه حضرت پیر دستگیر بطریق سیر در
قصبه مذکور رونق بخش گردیدند چون ذات ستوده صفات شهره آفاق بود اکثر مردمان شوکت و اجلال آنحضرت
پیش میر امام الدین و پسرش نصیر الدین بیان میکردند چون اهل رفض مردان ولایت بعد از حضرت شاه مردان قایل
نیستند انکار میکردند از بسکه شهرت تشریف آوری آنحضرت روزی نصیر الدین پسر امام الدین بطریق استهزاء از آن مالش قاصد خدمت
والا درجت شد و در اثنای راه با مردمان هم مشرب خود گفته می آمد که امروز پیش شخصے میروم ببینم که چه
کرامت دارد چون نزدیک مستقر آنحضرت ضمیر آگاه رسید آنحضرت دفعه حرکت نموده جذبه و نعره بلند
فرمودند که این مردود رافضے را گرفته پیش من آرید چون حصار مجلس اکثر متوطن قصبه بودند اگرچه بخدمت

آنحضرت رسوخیت تمام داشتند لاکن از خوف حکومت و ظاهرداری امام الدین استحکامی معز ابی دست ندارد کہ آنرا بہجرمت ساختہ پیش آنحضرت بدرویشان حاضر الوقت امر کردند کہ این بی بصیر بدبختی است بگیرید و بیارید و درگردنش درانداز ید و جلد تر پیش من آرید آن شیران بیشہ طریقت و شجاعت ارشاد آنحضرت را بطریقہ یقین بجا آوردند و آنحضرت بنفس نفیس پیش خود انداختہ بالای سینہ اش سوار شدہ لت بلیغ کردند و فرمودند کہ دو دکر از پاہایش بکشند ہمچنان کردند پارہ ساختند از زیر پا بر دو پایہ اسم مطہر اصحاب کرام من برآمد آنحضرت در آن حال انکا غدرا بچشم انصاف خود خم فرمودہ بوسہا دادند چون زجر و توبیخ فی الحقیقت عین موجب ہدایت بود از حد در گزشت نصیر الدین استغفاریش آمد و توبہ نمود از کردہ گزشتہ خود ابا کرد از استماع اینحال ام امام الدین معہ خویشان و اقربا خود بجناب الارسید از عقائد فاسد باز آمدہ و تائب شد و نصیر الدین را داخل طریقہ عالیہ بہشتیہ مرید آنجناب ساختہ چنانچہ این نقل در بیانی پت شہرت تمام دارد **الحمد للہ علی ذلک**

نقلست روزے حضرت پیر دستگیر از قصبہ کرام بطرف سیوا تشریف می بردند و در اثنار راہ مزار شریف برگزیدہ صمدیت مقبول بارگاہ احدیت حضرت شاہ محمد حاجی ابن محمد سعید عرف ابا بکر ابن شاہ سعید زید شہید قدس سرہ واقع است برای زیارت روضہ منورہ موصوف متوجہ شدند زیر آستانہ سنگیست بین بر آن سنگ سر خود نہادہ منتظر زیارت بودند ہنگام زوال و موسم گرما و حرارت آفتاب بشدت بود و عرق از جبین مبارک جاری بعد دو گھڑی سر برداشتہ خواستند کہ سر بسنگ بزنند درین اثنا آواز آمد کہ اے فرزند من سنہار رو در ہنگام کیل و شتابی مفرما و ہمان زمان ارواح مبارک حاضر شد و فرمودند کہ اینقدر جلدی مناسب حال درویشان نباشد التماس کردند کہ فقیر بجہت زیارت بزرگان خود می آید و از اینجا بے استفادۂ زیارت جمال مبارک نمیگردد پس از جای دیگر چہ توقع دارد و اگر یک لحظہ تشریف فرمودن توقف و امہال دیگر بوقوع می آمد سر خود بلا تحاشا بر این سنگ جان میزدم کہ پارہ پارہ میگردید فرمودند کہ امروز روز جمعہ بود برای ادای نماز در مکہ معظمہ رفتہ بودم از این سبب درنگ بمیان آمد چون بر خطرۂ خاطر ایشان انکشاف شد بجلدی رسیدہ ام سبحان اللہ زہی ولایت و الا نژادی سیدی مقبول کو من وزہی قدر و منزلت آن و الا جاہ کہ اولیاء اللہ مراۃ خاطر ایشان باین حد منظور داشتہ اند **الحمد للہ علی ذلک** روزے دانائے رموز حقیقت عالم اسرار طریقت خازن گنجینہ اسرار لایزالی یعنے حضرت شاہ ابو المعالی قدس سرہ شیر برنج تناول میفرمودند حضرت پیر دستگیر و دیگر اکثر یاران اعلی بخدمت عالی حاضر بودند ارشاد شد کہ ای یاران بیائید چیزی بخورید ہیچ کس جواب نداد حضرت پیر دستگیر دستہا شستہ در یکطرف بخوردن شیر برنج مشغول شدند نزد بعضے یاران این معنی پسند نیفتاد با خودہا میگفتند کہ اینچہ بی ادبیست با پیر و مرشد خود در یک ظرف تناول خورش مے شوند

میران صاحب فرمودند فقیر را چاره نیست که الامر فوق الادب واقع است خلاف ارشاد مرشد چگونه توان کرد
انکار آن جا نبود آنها مرتبه دیگر هم نفرس پیش آوردند این گفتگو بسمع مبارک حضرت پیر مرشد جا یافت آن زمان
جواب این را منحصر بر وقت دیگر گذاشتند و بخاطر مبارک خواستند روز دوم که خلفاء راشدین دوازده اسامی بودند
و اکثر یاران دیگر صاحب اقتدار هم در آن وقت حاضر بودند ارشاد شد که امروز سر باد کرده از کشتها یک درویش
نیشکر بیارید همه کس متوجه آن مهم گردیدند هر یکی بقدر وسع نیشکر معدود بقدر چهار چهار و پنج پنج عدد آورده پیش
آنحضرت حاضر کردند پس از آن حضرت پیر دستگیر را هم همان نهج امر کردند چون ایشان بموجب امر عالی بعزم
سرانجام عازم شوند هنوز در اثنای راه بودند دهقانیان پشتارهای نیشکر بسیار و آنچه نان و دوغ و سبزی
از قسم ماکولات ما حضر داشتند بر سر خود داشته پیش حضرت پیر دستگیر حاضر کردند و آنحضرت بنظر اقدس حضرت
مرشد آفاق گذرانیدند آن زمان ارشاد شد که آن یاران شما که دیروز در حق میرانصاحب بالتقسیم ظن میکردند حالات
قدر و منزلت ایشان دریابند بمقدار خودها خوض نمایند برگزیده درگاه ایزدی را چگونه عزت و حرمت باید کرد
مرتبه ایشان فزون از حد قیاس و در بیان نیست **الحمد لله علی ذلک نقلست** بزبانی قدوة الواصلین
زبدة المحققین مقبول درگاه لم یزلی میان کرم علی شاه که بعد از رحلت حضرت پیر دستگیر پس از یک نیم سال شوق
زیارت بیت الحرام برین فقیر غالب آمد بی اختیار روانه شدم بعد قطع منازل و طی مراحل بساحل مقصود
رسیدم روزی متصل حرم شریف مجلسی واقع بود فقیر را هم مستحق تصور فرموده داعی شدند چون در
مجلس حاضر گشتم دیدم که مجلس بطریق خاندان چشت آراسته اند که از سماع و وجد و حال و رقص هیچ فرو گذاشت
نبود قوالان بزبان عربی می سرائیدند از شخصی پرسیدم که این مجلس بنام کدام بزرگوار مقرر است اسم شریف حضرت
پیر دستگیر ظاهر کرد فقیر را تعجبی نهایت رو داد بعد از انفراغ سماع از میر مجلس استفسار نمودم که حضرت شیخ
در هندوستان هم تشریف برده اند که بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر گردیده دست بیعت دادند در جواب
گفتند که خود حضرت صاحب در همین جا تشریف میداشتند بعده استفسار اشتغال و اذکار نمودم انهم بطریقه
پیران خود یافته شد بعده در صورت و شکل جسم مبارک پیر و مرشد ایشان خواستم از جبهه و چهره و خال و خط
و قد و قامت همه بیان کرد که هیچ تفاوت یکمو نداشت از استماع این سخنها برمن حالتی عجیب رو داد که
سبحان الله اولیاء الله در همه مکان و همه زمان حاضر و ناظر اند **الحمد لله علی ذلک** از انور ساکن
قصبه کیتهل مرید و طالب حضرت پیر دستگیر بود میگفت روزی برای قدمبوس حضرت پیر دستگیر و مرشد حقیقی
در پانی پت رسیده سعادت قدمبوس حاصل نمودم فرمودند که بخاطر چنین میگذرد که این سایبان خس پوش را
بطریق سه در سه ایوان پخته سقف چوبی در عرصه قریب مرتب سازند آنرو عرض کرد اگر خشت و چوب موجود باشد

غلام باین زمان بانیکار رجوع نمایدیها نوقت بمکان محمد عاشق نبیرهٔ قدوة المحققین شاه جلال الدین قدس سره
برای خشت و چوبی کڑی امر فرمودند روز دوم خشتها توده توده فراهم آمدند فقیر بتعمیران مشغول گردید و راندک
فرصت تا بسقف رسید چوب کڑای و رکه هم بدستور حاضر بود هرگاه خواستند که کڑای از سقف بالای دیوارها گذارند
هر کڑی بقدر یک وجب هموار از طولانی کم بر آمدند فقیر عرض کرد که کڑهای دیگر باید طلبید انها بکار نمی آیند که بطولانی
کم اند ارشاد شد که طبیعت چنان میخواهد در امروز فردا اینجانه تیار گردد در صورت تلاش کڑیها دیگر توقف در تعمیر خواهد شد
اندکی ساکت ماندند باز ارشاد فرمودند که اسے انو بسم الله الرحمن الرحیم گفته کڑیها بسقف گذار امید است که برکت
نام الله در طول خواهد آمد بموجب ارشاد تعمیل آوردم بقدرت ایزدی کڑیها درازی هر دو طرف یک یک وجب
از دیوارها گذشته شدند و سه دره مذکور را الی یومنا هذا در قصبه پانی پت بحویلی حضرت پیر دستگیر موجود و قائم است
الحمد لله علی ذلک بزبانی حمید و خصائل مستجمع فضائل برگزیده حضرت رب المعبود میر سید محمود قدس سره که
روزی حضرت پیر دستگیر بقصبه سرهند تشریف میداشتند بر چارپائی غلطیده بودند درین اثنا پسر کانا کپور که در
عهد زیبخان ساهوکار بجا ربود برای قدمبوسی و زیارت آنحضرت معه بهار یک خوان شیرینی و بست و پنج روپیه نقد
در رسید حضرت پیر دستگیر وی را تعظیم کردند و نذر او قبول گردید بخاطر سید محمود قدس سره بگذشت که بسبب
کافر مخالف دین را تعظیم میکنند حضرت پیر دستگیر روی سوی ایشان کرده فرمودند که این حال بخاطر ایشان گذشته
مگر نمی دانید در هر عامی خاصی است و وجه دیگر انیست که بیان کرده می آید روزی مصاحب خان راجپوت ساکن
تلیه یک مقلد عبد الله نام را پیش من آورد و عرض کرد این درویش را شوق یاد الهی بسیار است نام خدا تعلیم باید فرمود
گفتم که اول این مرد لنگوٹ بند است مکشوف العورت ستر عورت فرض است و تارک الصوم و صلوه خواهد بود
و معمول این خاندان چنان است که اول بطریق شریعت غرا نماز و صوم مقید گردد و بعده بذکر و اشغال ارشاد
خواهد شد باز مصاحب خان تکرار و الحاح عرض کرد که این بیکس باید تمام روز این آستانه آمده است محروم
نباید گذاشت بخاطر داشت او دست مقلد گرفته اندک توجهی نمودم از هر مسام تمام اندام او اسم ذات حق شنیدم
پس دست وی را محکم گرفتم و پرسیدم که این نعمت از کجا پیدا کرده و اینچه لباس است که اختیار کرده که اظهار کرد
که تا بست سال بجاروب کشی روضه منوره متبرکه حضرت سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس سره مشغول بودم
روزی ارواح متبرکه حاضر شده ارشاد فرمودند که ای عبد الله این اسم را مواظبت بکن از همان روز بمواظبت
آن مقید بودم رفته رفته ترقی یافته باین حد رسیدم و وجه لباس و معاش انیست که در دیهات سکونت
اختیار کرده ام روزانه خس و خاشاک چیده آتش افروخته بجد سنگاری دهقانیان بگذران تیماری بسر میبرم
تا هیچکس بر حال این بیکس اطلاع نیابد باز گفتم که حالا برمن چه میخواهی عرض کرد که جاری شدن اسم ذات

بهر از دنیا و محبت و آشنایان مروت ست میدانم که درویشی چیزی دیگر ست بخدمت شریف برای حصول
آن مرتبه که در خاطر ست رسیده ام گفتم که همین اسم اعظم کلید خزانه معرفت ست مداومت باید کرد تا روز
بروز ترقی درجات حاصل خواهد شد و حالا عبد الله بدرجه منصور حلاج رسیده ست اگر عمر وفا کند این بچه
طی کرده بمراتب علیا میرسد چنانچه بمرتبه اعلی رسید آخر الامر روحش از تنگنای قفس بوسعت آستان قدس
پرواز نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند از آن روز تفریق نیک و بد از خاطر بر داشتم و تعظیم کهتر و مهتر بر خود لازم گرفتم
و نیز روزی یک لشکری بر اسپ قیمتی سوار و لباس و سلاح تکلف داشت بر سر چاهی رسید از آن چاه آب میکشیدند
از وی درخواست آب کرد درویش نوشانید منکه بحال وی توجه نمودم دریافتم که عارف خداست طلبیدم
و از اسپ فرود آمد و دور تر نشست گفتم که نزدیک بنشینید گفت که ما اهل دنیا هستیم و ذات مبارک مقرب
ذات صمدیت اند و ما بکدورت دنیا ملوث شده ام پس قرب را نشایم من گفتم که فقیر شما را می شناسد هر چند که
خود ها را بپوشند نباشد که پرده داشته فاش کنم بتجربت نزدیک آمده بنشینید که باهم سخنان کرده شود از
خوف آنکه مبادا راز پنهان را بی پرده نماید برخواست و نزدیکم نشسته اندکی باو شان صحبت داشتم و وداع
کردم از آن روز از توجه انداختن بر هر کدام باز مانده ام و همه کس را از همان قبیله می شناسم که در هر جای
خاص هانست و نیز در فوائد الفواد می نویسد که شیخ بهاؤ الدین ذکریا کثیر السیاحت بودند وقتی بر سر جمعی القیان
رسیدند و در آن جمع نشستند نوری معاینه کردند چون نیکو نگاه کردند یکی را از آن جماعه دیدند که نور از
جبین او ساطع و لامع بود آهسته بدو گفت که تو درین قوم چکینی او جواب داد که در هر عامی خاصی ست و نیز
در رهایت اینجا مذکور ست که بزرگی در میان جمعی هم ازین باب رسید یکی را دید که در دو رکعت نماز قرآن
ختم کرد بزرگ حیران ماند با خود گفت که درین سگنه که این مرد ست این نوع طاعت از و غریب باشد بارها دریس
که برین کار مستقیم تواند بود الغرض چون از ایشان بگذشت بعد ده سال بر سر آن جمع رسید آن درویش
هم بران قرار دید گفت حقیقت معلوم کردم که در هر عامی خاصی ست الحمد لله علی ذلک از زمره عارفان
میان افضل خان متوطن بهنه از مردان خاص و از خوردگی پرورش یافته این جناب و تا حال تحریر
بقید حیات دلبسیار مرتاض و مختار اند سلمه الله تعالی میگفتند که حضرت پیر دستگیر برای زیارت سلطان
دنیا و دین سیمرغ قاف یقین قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بدهلی تشریف فرموده بودند
و زیاده از یک ماه اقامت داشتند و تغیر برکات سعادت حاضر که یک پیرزالی بر ڈولی سوار شده
تا هفت روز متواتر بر آستانه مرشد حقیقی می آید کسی بجناب عرض نمیکرد و وقت شام بخانه خود میرفت
آخر الامر روز هفتم واسطه خدا و رسول خدا در میان آورده بیک درویش گفت که عرض احوال من

بجناب کرامت مآب گزارش بادینمود که فرزند جگر گوشه من از مدت چهل سال مفارقت گزیده معلوم نیست
که در کدام شهر و کدام دشت خواهد بود از هجرت او جهان بر من تاریک شده امیدوار از توجهات عالی آن ذوالکرم
که وصالش میسر آید حقایق و معارف آگاه میان کرم علیشاه درویش بعرض اقدس رسانیدند که از هفت روز
پیرزنی بدین آستانه می آید و چنین التماس می نماید که پسرم از چهل سال گم شده است از حیات و ممات وی
خبرے و اطلاعے ندارم ارشاد کردند که چرا تا حال اطلاع نکردند حالا او را بگویند که امروز برود و فردا
علی الصباح غسل کرده و پوشاک و لباس پاک پوشیده و بعطر و خوشبوی خود را معطر ساخته و چهار عدد
خشت نو از پزاوه همراه گرفته حاضر شود میان کرم علی درویش بموجب امر عالی گوش پیرزال اعلام
رسانیدند زال مذکور روز دوم حسب ارشاد و پوشاک پاکیزه پوشیده و عطریات مالیده معه چهار عدد
خشت نو کار حاضر ساختند خبر بسمع مبارک رسانیدند ارشاد شد آنرا بجای میسر نشانند و مارا بد نهانخانه
بزند یک حجره مرتب ساخته پیرزال را در آن نشانده بحضرت پیر دستگیر عرض کردند آن حضرت خود بانجا
تشریف فرمودند ارشاد شد که این هر چهار خشت بهر چهار سمت بگسترانید اول که واقع است بطرف مشرق فرمود
پای خود بران خشت گزاشته ایستاده شد خوب نگاه بکن که پسر تو بنظر می افتد یا نه همچنان کرد بعرض رسانید
که پرده از روی عالم برداشته شده از جای مستقرم تا مشرق از زمین و صحرا و شور دریا خشکی و تری
ده بده شهر بشهر خانه بخانه چه ویران و چه آبادان درخت بدرخت دریا و بیشه ریگ و خاک و ذره ذره یک یک
همه پیش نظر من موجود است هیچ مخفی نیست پسرم باین سمت نظر نمی آید فرمودند که خشتی رو بمغرب وی از
و همین روش بر آن خشت پا نهاده بسمت مغرب هم به بیند چون نیک نگاه کرد بدستور بعرض رسانید که از
روئیدگی و مخلوقات جز و کل معائنه میشود و لیکن مطلوب پیدا نیست باز فرمودند که اکنون خشتی که بسمت
شمال گزاشته است بران سوار شده به بیند بهمان دستور بر خشت مذکور پا نهاده ایستاده شد حضرت
پیر دستگیر تقید فرمودند که بنظر تحقیق نگاه کن عرض کرد یا پیر پسر خود را دیدم پرسیدند چه میکند گفت پهلوی
راجه ایستاده چوتری میکند فرمودند تو از کدام علامت دانستی که همین پسر تست عرض کرد که در ایام طفولیت
داغی بر ناصیه او بود آنهم نشان نمایان است و نیز دل من شهادت میدهد و محبت و شفقت مادری
جوشش میزند که همین فرزند منست فرمودند حالا چه میخواهی التماس کرد که میخواهم وی را آغوش بگیرم
و جگر سوخته را تسلی دهم فرمودند که بدست خود دست وی را محکم بگیر حسب الحکم دست پسر خود گرفت
و گفت که دستش گرفته ام فرمودند که هر دو دست محکم بگیر گفت محکم گرفته ام فرمودند که زود وی سوی خود بقوت
تمام بکش چنانچه بقوت تمام تر بطرف خود کشید در همان حجره پسر وی حاضر شد پیرزال بسجدات شکر

بجا آورد و حضرت پیر دستگیر فرمودند که پسر خود را در همین دهلی با خود سوار نموده و پروانه اندوخته
بخانه خود برده تا چهل روز مخفی دارد و این ماجرا بر کسی ظاهر نسازد بلکه کسی درویش هم اطلاع ندهد
و آن درویش را نیز منع کردند که این اسرار را منکشف ننماید چنانچه بعد از رحلت آنحضرت این احوال
ظاهر گردید الحمد لله علی ذلک نیز بانی قدوة الواصلین سید عبد المومن و شیخ نعمت الله که روزی
در خدمت حضرت پیر دستگیر حاضر بودم و نور حدیقه شریعت شمع محفل طریقت واقف اسرار حقیقت صاحبزاده
والاقدر میان محمد باقر قدس سره خلف الصدق مقتدای طریقت حضرت مرشد آفاق بطرف بالین نشسته
بودند در آن هنگام بهادر شاه بادشاه ازین جهان رخت هستی بر داشته بود صاحبزاده والاقدر استفسار
اینچنین نمودند از پادشاه زادگان کدام کس بر سریر سلطنت اجلاس نماید حضرت پیر دستگیر فرمودند هر کرا
خدا خواسته باشد روز دوم باصاحبزاده صاحب والاجاه همان درخواست مطالب که مذکور شد
نمودند بطور اول جواب دادند روز دوم باصاحبزاده بلند اقبال همان سوال پیش آوردند که انجناب
کس شاهزادها کدام کس پادشاه میشود فرمودند که من هیچ ندانم هر کرا عز و جل بخواهد بادشاه سازد و بر سریر
سلطنت نصیب وی گردد اما بانگشت مبارک اشاره کردند فرمودند که بچشم خود ببینید کسی مرده
افتاده و یک کس نیز سر آنها استاده بعینه ببینید دیدن که جهان شاه و عظیم الشان و رفیع الشان هر سه
سر بریده بخاک و خون غلطیده افتاده اند و فخر الدین استاده است چون صاحبزاده بلند اقبال و سید
عبد المومن و شیخ نعمت الله بچشم خود ها اینچنین معاینه کردند بایکدیگر زبان تنا بکشودند که سبحان الله
وجود مبارک عجیب ذاتی است که منور معرفت خاطر تیره بختان چون صبح روشن می نماید و عار فیض
ماثر شان گنجینه اسرار است و زبان الهام ترجمان مفتاح ابواب مشکلات است تا دیر آن پیش نظر
داشتند بعد دیری از نظر غایب شد بعد چند روز اخبارات و شهرت پذیر و منتشر گردید که هر سه آن شاهزاده
کشته شدند و معز الدین تکیه فرمای مسند شهریاری گردید الحمد لله علی ذلک کاتب الحروف
در دهلی باجماع درویشان خواجگان چشت تنور خان که مجلس ترتیب یافته بود حاضر بودم در آن
وقت طعام طیار شده بود برای درویشان از بازار حاضری نان و کباب ده پانزده روپیه طلبیده
پیش این جماعت حاضر ساخت و خود در مجلس نشست و ذکر بفضل شان حضرت پیر دستگیر در میان آمد
تنور خان گفت روزی حضرت پیر دستگیر در دهلی بتقریب دعوت بحویلی نواب نظام الملک تشریف
تا هفت روز ما را عقیده می بود همیشه بخدمت شریف بلاناغه رسیده سعادت حاصل میکردم
آخر الامر روزی از خوش الحان داشتم در نعل مردم و باواز ملیح غزلی و بیتی رو بروی حضرت

پیر دستگیر بیکر دم محظوظ و منبسط گردیدم مارا بخطاب زنگیلا مینواختند اگر احیاناً روزی در رسیدن فقیر ایامی درنگ
بوقوع می آمد یاد میفرمودند که هنوز زنگیلا نیامده است الغرض آن روز مجلس گرم بود من هم معه تنبوره
در مجلس حاضر گشتم فرمودند بیا ای نواب زنگیلا آداب بجا آوردم و دور تر نشستم یاران پر از سپاری بیا
و برگ تنبول پیش نهاده بهر کدام یکی یکی بدست مبارک مرحمت فرمودند مگر مرا عنایت نکردند بخاطرم گذشت از بسکه در خدمت
بعد مسافت نشسته ام از گوشه خاطر حبیب از زحام خلائق فراموش شده باشد و این موجب تشویش خاطر این فقیر گردید و درین اثنا
یک بیره از یاران خود بمحبت او در کنار من افتاد حضرت پیر دستگیر فرمودند آنچه درست بخاطر شما دریافته بود اکنون رفع شده باشد
عرض کردم که ذات مبارک مشعله تیره درونان پریشان دارد که غبار خطرات از لوح خاطر خادمان بصفائی نه بزدرد العزیزان بدین مرتبه
کشف و کرامات آن کاشف اسرار حقیقت و معرفت بوده است که زبان از بیان آن قاصر است الحمد قدر علی ذلک
روزی حضرت مرشد آفاق برای طلب حضرت پیر دستگیر رقعه فرستادند آنحضرت در آن وقت بسبب ریاضات
و کسل طبیعت توانای رفتار نداشتند معه قاصد مذکور در جواب نامه معروض داشتند که فقیر بسبب
ناتوانی مقصر مانده است معذور فرمایند چون قاصد روانه شد اندیشیدند که اینچنین جواب مناسب حال فقیر
نبود بهتر همین است بهر نوع باید رسید فیروزپور روانه شدند بوقت مغرب در آنجا رسیدند بقدمبوس
مرشد آفاق فائز گردیدند آنحضرت پرسیدند که روانه شده بود عرض کردند که هنگام دوپهر باز استفسار
فرمودند که گذاره از آب چین و آب سرچه طور شد بعرض رسانیدند که بتصدق پیر مرشد پایاب هم گردیده در آمدم
شرع ظاهر بهتر است احکام شریعت را از دست نباید داد و شب نزد خود نگهداشته صبح رخصت فرمودند
مراجعت بکشتی سوار شده عبور دریا نموده داخل کهرام گردیدند الحمد لله علی ذلک زبانی قدوة
المحققین سید عبد المومن و شیخ نعمت الله که در ابتدای تیاری دائره شریفه اشجار میوه دار و سایه دار
به بلندی قد آدم رسیده بودند و مکانی هنوز مرتب نشده بود درویشان از خس و خاشاک کارها ساخته بسر میبردند
حضرت پیر دستگیر اول آخر شب برای نماز تهجد برمیخواستند و همه یاران و درویشان را امر بیاد الهی میکردند
و خود یکمن ده آثار غله پخته گرفته بر آسیائی نشسته آرد می سائیدند هرگاه از آن مهم فراغت حاصل میشد
بعد نماز صبح بیاران میفرمودند که نانها بپزند و خود بعبادت مشغول میگشتند هنگامیکه یاران طعام پخته تیار میساختند
بجهت تقسیم بعرض میرسانیدند آنحضرت از حجره برآمده قسمت میفرمودند هر روز بر همین منوال میگذشت روزی
قریب یکهزار و چهار صد فقیر از فرقه سناسیان باشتیاق دیدار فرحت آثار آنحضرت از سمت [illegible] در رسیدند
باریافتگان حضور بعرض رسانیدند که این قدر سناسیان بقصد زیارت آمده اند بایشان چه شود درویشان
امر شد که همه کس از حجره ها و کاشانه های خود بیرون شوند و سایه های درختان نیز بگذارند که در آن خانه ها و سایه ها سناسیان

بیاسا نید بعد نزول بناخود بدولت نزد سر گروه ایشان که گردمی نامند تشریف برده یکیک و دو دو ساعت
مسرور الوقت و فیضیاب گردانیده بحجره مراجعت فرموده از یاران پرسیدند که برای خوردن چه تدبیر باید کرد
خصوصیت اگاهان عرض کردند شهر نزدیکست صد من غله برای سائیدن هر خانه پنج پنج آثار باید داد
یکپاپاس آرد تیار شده می آید فرمودند که حالا دو پهر روز گذشت و تردد آشکالی نماید تا که مردم بشهر رسیده
غله خانه بخانه میرسانند بعد سائیدن هر خانه فراهم آرند نصف شب میگذرد بعده که تقسیم می باید باقی شب
به سائیدن خام جنس میرود پس این بیچارگان صعوبت سفر کشیده نشسته و گرسنه کی می برد و کسی بیخورند
باری خبر دهید در سرکار چیزی موجود است عرض کردند قدر یکمن کسر زیاده آرد خشک و چند آثار شکر سرخ
و چند آثار روغن زرد و قدری دال موجود است فرمودند که شیخ نعمت الله و سید عبد المومن وضو
نموده بیایند و آفتابه برای وضوی فقیر بیارند موجب ارشاد عالی بجا آوردند بعد الفراغ وضو خاص مذکورا
پیش گذاشته بدست مبارک میزان گرفته بهر واحد دو آثار آرد و پاو آثار ریخته شکر و پاو آثار ریخته روغن
و همین قدر دال برسانید بعده فرمودند که بصحن دائره استاده شده آواز بلند ندا کنند اگر کسی از اهل خوش
باشد یا کسی جنس نرسیده باشد بیمانده باشد آگاه سازد که بخشش او رسانیده آید باخود گرفته بهر دهر کس
شادان و خندان و شکر گویان و تحسین گویان ندا در دادند که هیچکس بی آذوقه نمانده است عرض کردند
غریب نواز هیچکدام محروم نمانده همه کس رسیده و پختن و خوردن مشغول اند آنزمان ترازو از دست
بر تافتند و پشت بدیوار استاده شده عجز و شکر بجناب الهی میکردند که اداء شکر این نعمت نتوانم
آنچه حضرت مرشد آفاق باین فقیر کرامت فرموده هیچ زن و فرزند خود نه بخشیده با هزار هزار زبان و از عهده
شکر آن برنمی آید این حکایت عبد المومن و شیخ نعمت الله سوگند بزبان رانده بیان می کردند که این
قسم ما بظهور آمده و کشف و کرامات آن فرمانروای اقلیم ولایت مکیه فرمای کرامت مثل این حکایت
هزار هزار در السنه خلایق مشهور و معروف است این بی بضاعت را چه طاقت که تقریر و تحریر توان آورد
الحمد لله علی ذلک از افضل خان ساکن انبهته که روز عرس پیشوای راستین و مقتدای راشدین
حضرت قطب الدین عبد القدوس قدس سره بوده حضرت پیر دستگیر از دائره پیاده تا حضرت گنگوه گردیدند
موسم برشکال بود و دریای جمن بحدی طغیان داشت که در تمام روز یکمرتبه بجد و کد تمام کشتی ازین کناره
بآن کناره و دیگر میرفت بوقت نماز عصر بر لب دریا رسیدند کشتی نیافتند عارف کامل میان سجادل در رکاب
حاضر بودند با ایشان ارشاد شده به بینید اگر کسی ملاح نظر آید آواز بلند بگوئید که زورق بیار میان سجادل
بموجب امر بر بلندی استاده شده آواز کردند هیچ آدم نظر نمی آید عرض کرد که هیچکس دیده نمیشود و درین

استفاره دنیا آخر رسید فرمودند که امروز روز عرس و روشنی و قل حضرت قطب العالم آنجا رفتن ضرور میان شاه سجاد دل عرض کرد که مقصد
ناچار نیست حضرت پیر دستگیر فرمودند که کفشهای ما بردارید و شما عقب ما بیائید و زانو برهنه نسازید تا وضو شکسته نگردد و عرض دریا
در آن وقت زیاده از یک گروه خواهد بود تمام بحر عمیق زیاده از شتالنگ نبود عبور نموده داخل مجلس گردیدند میان شاه سجاد دل مستفید
و فقیر را منع فرموده بودند که این اسرار بر کسی ظاهر نکنند بعد وصال آن ولی ولایت بیان کرده می آید **الحمد لله علی ذلک**
زبانی محمد افضل سلمه الله تعالی ساکن ابنهٹه که متصل قصبه کرنال واقع است از واردات خود نقل میکنند که وقتی مارا آزار شدید
لاحق گردید تا هفده روز هرگز یک لقمه طعام و یک قاشق آب از حلق فرو نرفته و طاقت حس و حرکت ازین پهلو به پهلوی دیگر نداشتم
و شب و روز به بیهوشی و غشی میگذشت ناگاه پیر دستگیر در موضع ابنهٹه تشریف فرما شدند و پرسیدند که محمد افضل کجاست تطلبید
یک درویش بر سر من آمده آواز کرد همان لحظه بمجرد شنیدن آواز چشم بکشادم و بهوش آمدم درویش گفت حضرت پیر دستگیر
درینجا تشریف ارزانی فرموده شما را یاد فرمودند بمجرد استماع مژده تشریف شریف در وجود من توانی عجیب پیدا شد و پیاده
خود روانه گشتم بغیر آنکه کسی دست من بگیرد و با وقت لغزشی اعانتی نماید آنجناب کرامت مآب حاضر گشته سعادت
قدمبوس حاصل کردیم فرمودند برو خدمت درویشان بکن بجلدی بر اسپ چهار جامه یعنی بغیر زین سوار شده
گله گوسفندان در چراگاه بود آنجا رفته بزها آورده تسلیخ نموده طعام تیار کنانیده حاضر آوردم و تمام روز کمر
خدمت چست بسته مستعد ماندم هیچ ماندگی و کوفت در خود نمی یافتم وقت استراحت که زیاده از ثلث شب گذشته
باشد فرمودند که محمد افضل بیمار بود اگر برو کسی قدری نانخواه باشد بیارند درویشی یک کف دست نانخواه حاضر
کرد فرمودند به محمد افضل بدهند که بخورد عرض کردم که غلام را درین وقت هیچ آرزوی نیست فرمودند که فی الحقیقت
چنین است لیکن حکیم در مقدمه شریعت اسباب ظاهر ضرور است نانخواه بگرفتم و بخوردم صحت کامل نصیب گردید
گویا هیچ آزاری با کسی نداشتم از سابق هم زیاده تر توانا بودم **الحمد لله علی ذلک** روزی یک
جوگی که در علم خود کامل بود بجناب حضرت پیر دستگیر آمده بسیار سخنها از گیان و دهیان خود بیان نمود آن
حضرت بسیار محظوظ گردیدند بعده عرض کرده جائیکه خواهم برایم آنحضرت فرمودند بامید به فضله تعالی که چیها
قدرت دارم در زمین غوطه میزنم و صد گروه دو صد گروه یک کو می کندیه د خودش در رون حجره
دهنش را خس پوش نمودند اکر د که حالا من میروم غوطه خورد قریب دوازده گروه طی کرده باز گشته
آواز داد که این قدر راه برگشته آمده ام آنحضرت فرمودند بیرون بیائید حق تعالی بفضل خود خواهد کرد آن جوگی
رای منقاد آنحضرت نشد دو سه مرتبه تکرار میان آمد از حجره بیآمدن قبول نکرد حضرت پیر دستگیر از
بر سر حجره پای زدند و دو از نهاده جوگی بر آمد سوخته و خاکستر شد و به اسفل السافلین رسید **الحمد لله**
علی ذلک بزبانی محمد افضل ساکن موضع ابنهٹه که مجمع ولایت برادر کلان این فقیر ذوق شکار

واکثر باز و جره نگاه میداشت حاکم قصبه کرنال و دیگر محالات خبر یافت باز یکه نزد محمد ولایت ست خوب
صید میکرد خواهان وطلبگار آن باز گردید فقیر پیش حضرت پیر دستگیر عرض کرده که حاکم وقت از محمد ولایت
باز میطلبد اگر باز از دست رفت آینده شکار موقوف شد ارشاد شد که از طرف فقیر به فوجدار مذکور رقعه
نویسند که مضمون و عبارتش اینست باشد ∴ شنو نیداز من مشو تو شتاب — ازین باز بازآ و گرنه خراب ∴
حاکم بمجرد مطالعهٔ رقعهٔ شریف برهنه پا افتان وخیزان بخدمت حضرت پیر دستگیر رسیده توبه نموده عذر تقصیرات
خواست و مرید این خاندان گشت صاحبزاده ولاقدر میان محمد باقر این بیت را براعزه الوقت نوشته فرستاده اند
که معنیش برنگارند معلوم نیست چه جواب آمد آری کلام قطب خالی از رمز نباشد الحمد لله علی ذلک
درویشی از درویشان این خاندان در دیهی سکونت داشت روزی دعوت حضرت پیر دستگیر نموده بود
در آنجا تشریف بردند بر سر آن چاهی که متصل مکان آن درویش بود نزول فرمودند و آن چاه از سالها
خشک افتاده بود در ینولا زمینداران آنجا نیز برای حصول ملاقات سعادت قدمبوس حاضر شده عرض حال
خود ها میکردند که از سبب خشکی این چاه بسیار عسرت و پریشانی میکشیم حضرت پیر دستگیر امر کردند و بانگاوان
و دول آب بیارند چاه را جاری نمایند زمینداران متحیر ماندند مردم واقف اسرار زمینداران را توجه نمایند
که اهمال نورزید بموجب امر عالی بجا آرید قدرت الهی معاینه نمائید نگاوان و دول آب آورده در تردد آب کشی
مستعد گردیدند در آن هنگام آب بافراط و زیاده از حد یافتند و دولاب جاری ساختند هرچند شب و روز
جاری بود هرگز آب کم نمیشد و تا الی یومنا هذا چاه بهمان طغیانی آب مهیا و موجود ست الحمد لله علی ذلک
از محال خان کندهیله که خوش روی شش پسر داشت هر یک جوان و بکار خود قابل بودند بقضای الهی هر شش در اندک
عرصه فوت گردیدند روزی سواری مبارک حضرت پیر دستگیر از همان راه بگذشت کندهیله جیا قطع [illegible] انتظار
آنحضرت نگذرانید و بی اختیار گریه و زاری نمودن گرفت آنحضرت فرمودند اینقدر گریه بی اختیار و حواس پر اضطرار
چیست عرض کرد شش پسر جوان و لایق داشتم از آن یکی هم نماند الحال و حسرت و اندوه آنها متألم و در هنگام
پیری و ضعیفی این مصیبت سر زده است آنحضرت فرمودند غم مخور همان شش پسر تو بخانه تو باز خواهند آمد بقدرت
الهی و برکت انفاس متبرکه در اندک زمان شش پسر بخانه اش تولد شدند و زنده ماندند بعمر طبعی رسیدند
الحمد لله علی ذلک از محمد اعظم فاضل که بدائره شریف فالیز کاشته بودند شغالان نقصان میکردند باغبان
نالش بحضور آورد ارشاد شد بر سر فالیز استاده شده بآواز بلند بگویند که درین قطعه زمین ستهیک
فقیر فالیز کاشت کنانیده است ای شغالان اذیت مرسانید و نقصان مکنید از آن روز شغالان می آمدند و هر چند
جست میکردند بیرون خار بندی باز پس می افتادند احدی را مجال نبود که اندرون خار بندی مجال یابد

بابای در فالیز گزارده دوران سال هیچ نقصان یک تخم هم نشد اتفاقاً سال آینده نیز فالیز کار مریدی از جماعت
شغالان بعرض رسانید که امسال شغالان بسیار یورش نموده نقصان فالیز بیرون از حد قیاس می نمایند حضرت
پیر دستگیر فرمودند شغالان را بحال خود بگذارند بیچارگان را هم رزق روزی سال است آنچه بتعیب ایشان است
میخورند و آنکه قسمت ماست بما خواهد رسید همان باغبان عرض کرد که بعد از آن غلام امسال آنحضرت بر رتبه کمالیت
رسیده اند حضرت پیر دستگیر پرسیدند که تو چگونه بر کمال من وقوف یافتی عرض کرد سال گذشته بمزاج عالی
نفسانیت حالت بود امسال در صفت بوبیت یافته میشود **الحمد لله علی ذلک** سهیل نامی عامل تهانیسر که تمامی املاک و باغات
شرفا و نجبا ضبط و فرق نموده بود همه بران شهر جمع شده بجناب حضرت پیر دستگیر عرض کردند که پیش ازین از برکت مخدوم
جلال الدین قدس سره کسی مزاحمت املاک ایشان نکرد اکنون ذات عالی بجای مخدوم اند درین باب توجهی باید فرمود
فرمودند که بر یک پرچه کاغذ بعامل مذکور از طرف ما این دوهره نوشته بفرستید انشاء الله تعالی کام دل شما خاطر خواه
خواهد شد ❊ مائی کون سنبل کهین سور کهه لوگ انجان ❊ تس کو میٹها جا کهین جا کهنت نکسے پران ❊ بمجرد
خواندن و دیدن رقعه عامل مذکور توبه کرد و عذرها خواست و املاک را واگزار ساخت و ارادت آورده
مرید شد **الحمد لله علی ذلک** غلام محمد نامی افغان در پانی پت بود از شامت ایام بجناب حضرت پیر دستگیر
بغض باطنی داشت و هرجا که سخن از اوصاف حضرت پیر دستگیر می شنید میگفت که چندان رجوع از بهر آنست که هرچه
فتوح می آید تصرف می نمایند روزی در خواب می بیند که جماعت مسلمین و هنود مثل پروانه بر شمع قربان میشوند
بروی خجالتی رو داد و بخاطر خود اندیشید که مسلمانان بوجه موافقت دین خود سرا را دست دارند مضائقه ندارد
و هنودان که مخالف مذهب و ملت اند معتقد بودن ایشان خالی از اسرار نیست و اکثر مردم بسمع مبارک حضرت
پیر دستگیر میرسانند غلام محمد افغان بعضی سخنهای اهانت آمیز میگوید آنحضرت در جواب میفرمودند بگذارید گفتن
دهید اتفاقاً روزی افغان برای زیارت آنحضرت بیاید پرسیدند کیست عرض کرد غلام محمد است امر نشستن کردند
نشست درهمین اثنای غلام محمد نام ملت مرید حضرت بود از شاهجهان آباد در رسید آداب قدمبوس
بجا آورد و یکروپیه نذر گذرانید فرمودند کیست عرض کرد غلام محمد که فلان جا مرید شده و در سرکار فلان
امیر نوکر است فرمودند کجا میروی عرض کرد بکار آقای خود بر محال جاگیر وی میروم فرمودند که آسوده و مرفه
حال هستی و خرج ماه بماه می یابی و نفقه بخانه خود میرسانی عرض کرد از توجه حضرت پیر دستگیر بسیار محظوظ
هستم پس نذر از دست وی گرفته روی مبارک بسوی غلام محمد پانی پتی نموده فرمودند که بگیر این فتوح را و به
کسی که مستحق و محتاج را عنایت فرمائید باز تکرار فرمودند که ترا میدهم بگیر شامت زده گفت هر که طالب این
باشد او را بدهید او باسوم آن فلک زده بغرور دولت انکار پیش آورد که من احتیاج ندارم محتاج بدهید

حضرت پیر دستگیر جهان روپیه بغلام محمد دهلیت مرحمت کردند فرمودند چکنند شاه دولا هر کرا خواهد دید مولی غلام محمد
دهلیت تعلیمات بجا آورده از سرکار نان گرفته رخصت شد بعد مدتی که کار آقای خود سر انجام کرده بار دیگر بجناب
حضرت پیر دستگیر آمد پرسیدند برای کاری که رفته بودی سر انجام کرده شد عرض کرد توجهات عالی نیک سر انجام یافت
که پیش ازین کاهی این چنین از کسی سر انجام نشده بود آنحضرت از باورچیانه سرکار نان دهانیده رخصت شاه جهان آباد فرمودند
چون داخل شهر گردید آقای وی بقلعه رفته بود او نیز بطرف قلعه روانه شد در اثنا در راه بسواری امیر مذکور دوچار گردید
ملازمت نمود و بعد ادای تسلیمات خطوط بدست او داده نواب بخواندن خطوط مشغول بود در همین اثنا یکی از مخالفانش
با نواب دوچار گردید جنگ بمیان آمد و یک کس از طرف مخالف شمشیر کشیده بر نواب حمله کرد غلام محمد درمیان
افتاد و شمشیرش بر سر خود گرفت و او را بضرب شمشیر خود کشت و دولا در رها نمود مخالف نواب را هم کشت نواب
از خواندن خطوط و از سر انجام یافتن کار جاگیر خود بسیار محظوظ و خوشحال شده بود ازین خیر اندیشی و جانفشانی
و دلیری از حد مهربان گردیده بر اسپ کوتل امر کرد که سوار شود و بفرزندی خود بخواند و ولی عهد گردانید ترقی بسیار
روداد بعد دو سه روز معه لوازم امارت اسپان و فیل بخشیده و فوج همراه داد و بر جاگیرات خود روانه ساخت
چون نزدیک پانی پت رسید از مسافت یک کروه پیاده پا شد بزیارت پیر دستگیر آمد یکصد اشرفی و لک روپیه گذرانید
پرسیدند کیست عرض کرد غلام محمد دهلیت مرید و سگ این جناب است نذرش قبول افتاد فرمودند ای غلام محمد پانی پتی
گرفتی و بشارت آوردی عرض کرد که همه تصدق فرق مبارک است غلام محمد را روز بروز ترقیات درجات والا ظهور آمد
و غلام محمد پانی پتی از شومی ایام بجذبه آنحضرت چنین گرفتار شد که از همان روز کارخانه او ابتر شدن گرفت و در اندک
عرصه باین مرتبه رسید که یک یک دانه از پیش دوکانها می چید و هر کس را وسیله ساخت که از حالت وی بحضور عرض
نماید هیچکس را تاب جرأت نبود که حالش بعرض رساند آخر الامر بحضور پر نور آمده عرض کرد که حالا محتاج ام چیزی عنایت
فرمایند که قوت آسوده آید فرمودند ای غلام محمد گذشت حالا ازین جزع و فزع هیچ فائده نیست القصه تا که زنده مانده در نهایت
شقاوت و پشیمانی بود آخرش در همان حالت رخت بر باد داد الحمد لله علی ذلک برگزیده حضرت صمدیت مقبول
بارگاه احدیت یگانه آفاق شیخ المشائخ عبد الرزاق رح که از اشراف و اکابر قصبه کرنال بود در ملفوظ خود
می آرد که زبدهٔ اولیاء کامگار و قدوهٔ اصفیاء نامدار مقبول از حالت لی مع الله شهید خنجر تسلیم و رضا
شیخ علی رضا بن مولوی فرخ شاه سرهندی نقشبندی که از خلفای و اصحاب و احباب قطب المعظمین شیخ ابراهیم
مراد آبادی چشتی رح که از بس تردد و تگاپوی باشتیاق مالا یطاق بلکه از جان جان آرزومند و مشتاق بحصول
ملاقات کثیر السعادات حضرت قطب الاقطاب فرد الافراد جناب مسیحی دقت عیسی زمان یوسف ثانی پیر دستگیر
حضرت شاه بهیک عرف میر محمد سعید بن محمد یوسف ترمذی السوالعد رضی از مقام احمد آباد یعنی صوبه گجرات که عبارت

از اتست کوچ بکوچ با سرزمین لطائف آئین امده منوره خطه پاک دار الخلافت شاهجهان آباد رسیده خطی بنام نامی و اسم گرامی شیخ عبد الرزاق نوشتند که درین ایام بکرم ذو الجلال و الاکرام بر حسب آرزوی سعادت ملازمت حضرت سید العالمین خلاصهٔ آل طه و یسین رحمة الله مذکور و تصور خاطر فیض ذخایر جماعت فقرست رشحهٔ ازان تحریر و تقریر گنجایش ندارد میثت و فقیکه بابت منزل حویلی برای دو شب خالی باید کرد که در آنجا رسیده بزیارت حضرت قطب ابدال شیخ شرف الحق و الدین استفاده حاصل کرده ملاقات یکدیگر خورسند بوده پیشتر بمطالب خود خواهد پرداخت شیخ المشایخ بمجرد وصول رقعه راحت شمول مجلس سرای خاصه خود را پاک و صاف کنانیده خاطر فیض مآثر را متعلق از صبح صادق تشریف آوری شیخ الاصفیاء داشت بموجب این بیت بود اندر منتظر سه منتظر تا به بیند آنچه هم دید سر همدرین سخن جناب عالی حضرت آخر الزمان ناگاه بی اگاه بطریق سیر کنان قدوم میمنت لزوم ارزانی فرمودند بقصبه کرنال دبکان موصوفه که جهت اقامت شیخ الاصفیا درست نموده بود بگنبیم پایین روز بر آمده نزول جلال فرمودند شیخ الرزاق ازین طرفه حال بسیار خوشحال گردیده بخدمتگاری پرداخته بلسان حال این مقال ادا نمود ❊ لوح محفوظست پنهانی یار ❊ باز گرد سیر کونین آشکار ❊ ای مرا مصطفی من چون عمر ❊ از برای خدمتت بندم کمر ❊ باز معلوم آن یگانه آفاق گشت که شیخ الاصفیا نیز تشریف آورده اند لحظه متامل بوده باستقبال شان نیز شتافت و از روضه مقدسه حضرت قطب ابدال بملاقات یکدیگر محظوظ گردیده عارض این حال ظاهر نمود که بررای عالی پوشیده مباد که فقیر درین امور ناچار است تامی واقعه را گزارش نمود شیخ الاصفیا فرمودند که فقیر را نیز ازان آگهی دادند ایشان خاطر صافی خود را جمع دارند که بوجهی دامهٔ نگذارند و من درینجا بروضهٔ مقدسه زیر سایهٔ انور سر حلقه قلندران گذار خواهم کرد شما بزودی خدمت جناب عالی متعالی رسیده ازین کس سلام عرض نمایند که حضرت خود بدولت دام ظله ازین ممر حرکت نفرمایند ❊ الحمد لله آمدی ای نائف الهام ❊ پرده ره از مهر تو نور ظهور انعام ما ❊ و نیز شیخ الاصفیا این نعمت کبری یعنی تشریف آوردن آنجناب را محض تفضلات و عنایات الهی و توجهات رسالت پناهی انگاشته باتفاق شیخ عبد الرزاق بحضور فیض گنجور رسیده از تجلی دیدار آن قطب زمان منجلی گردیده خود را بالاتر از عرش انور دید ملک درین حالت همان فیض دید لیکن هر چند خواست که شمه از مطالبات خود بعرض رساند جوابها حاصل آرد لیکن من عرف ربه فقد کل لسانه یعنی از بس تصرفات پیر دستگیر روشن ضمیر قدس سره دم زدن نتوانست چون که وقت قیلوله بود آن عالیجناب بشیخ الاصفیا فرمودند که حالا بمکان خود آرام نمایند که ما هم یکساعت بیاسائیم تا ماندگی مندفع شود شیخ الاصفیا بمقام خود یعنی بروضه منوره رسیده آرام گرفتند خود آنجناب نیز استراحت ساختند چون شیخ الاصفیا بعد نماز پیشین خواست که باز در آنجناب رسیده استفاضه حاصل نماید آن عالم علم ازلی آن گنجینه دار اسرار نبوی از راه دل دریافت پیشتر پیام سلام رسانیده که حالا تکلیف آمدن نیاید کرد کل امر مرهون باوقاتها

باید داشت آخر الامر شیخ الاصفیا با دروازه کلان شهر که از روضهٔ مقدسه بحویلی شیخ المشایخ میرود قدمی
بیرون و دیگری اندرون دروازه بود که بیک سرکام آن مقبول انام بسرعت تمام سام با سلام رسانید
شیخ الاصفیا چون اینمعنی معلوم نمود اولاً هزاران هزار بار اد جور و جفا بر جان خود عاید دانسته اما خالی از حکمت ندیده
از همانجا قدم بر نداشت و دم بر نیاورد الا که واپس بمکان خود العقصه حضرت پیر دستگیر وقت طلوع صبح صادق
سوار شده بشیخ عبدالرزاق فرمودند که شما بشیخ الاصفیا از جانب ما سلام رسانید و بگویید که یار باقی صحبت باقی اگر
شرط حیات باقیست ملاقات خواهد شد متوجه سر سمت سرهند شدند چون شیخ الاصفیا سامع شد حیرت بر حیرت
نمودند سبحان الله که اینچنین شخصی به بزرگواری خدا رسی بر گاه حضرت پیر دستگیر کام بار بار نیافت پس دیگر براه چه یارا
که دم زند اما اینقدر تصور باید کرد حضرت پیر دستگیر از راه اکراه اجازت آمدن ندارد بلکه عین حکمت و صلاح خود
بود حضرت پیر دستگیر عالم اسرار اند والله اعلم بحقیقت الصواب که در اراده الهی و مقتضای نامتناهی چه حکمت باشد
فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه قول مولوی معنوی قدس سره مقتضای همینمعنی ست که انچه در مثنوی شریف
آورده اند * اگر خضر در بحر کشتی را شکست * صد درستی در شکست خضر هست * آن پسر را کش خضر ببرید حلق
سر او را در نیابد عام خلق * وهم موسی با همه نور و بصر * شد ازان محجوب تو بی پر مپر * در اینقدر سوال
خضر عزم موسی طعن می نمودند الحاصل شیخ الاصفیا خلوت نموده بشیخ المشایخ ظاهر نمود که فرستاده من در بارگاه
معلی حضرت پیر دستگیر رسیده از جانب من سلام به بیچارگی عرض نماید * ترجمان هر چه ما را در دلست * دستگیری
هر که پایش در گلست * هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست *
بعضی سوالها را که تعلق حضور فیض النور ست بر وقت حاصل خواهد شد لیکن از ینکه بهادر شاه خلیفه هندوستان آن
از دین برگشته و از اسفل السافلین تا اعلی علیین و هر چه ما بین ایشان ست محکوم حکم آنجناب کرامت مآب ست
بلکه ملائکه سر در اختیار آنجناب اند اگر جناب اقتضا بر آن نمایند که حد منها نام هر یک که مقررست از شخصی نام
دیگر تجویز نمایند مقبول بارگاه کبریاست اصلاً و مطلقاً در آن تجاوز نشود و تمامی بادشاهان روی زمین که خلفای
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اند تا الاخر که جای آن برگشته دین که از جاده شریعت غرا انحراف
ورزا شده چرا او را موقوف گردیده بدیگری خلاف نمیشود چون شیخ المشایخ بجناب کرامت مآب مشرف اندوز سعادت
شد بمجرد آمدن فرمودند که چرا باز آمدی ما ترا رخصت کرده بودیم عرض نمود که غلام از خود هرگز حرکت همینی نکرده لیکن
ما را شیخ الاصفیا فرستاده و اینچنین عرض نموده درین هر چه امر شود خالی از صواب نخواهد بود فردا نزد هر کسی اگر
پرسند آنحضرت عزم شد از زمین خواهد برگشت تعالی شانه او را کی خواهد داشت سه روز تمام نگذشته بود که بهادر
شاه فوت شد الحمد لله علی ذلک که حضرت پیر دستگیر هم به ما خوردن و آشامیدن ترک کرده بودند در دری بنجا

در آمد که نشستن یکجا با حاصل است زیارت مرقد مبارک حضرت پیر دستگیر خواجه معین الدین چشتی رح باید کرد و از
درویشان محفل بهشت منزل خود استفسار این حالت فرمود مرضی حضرت و جماع درویشان بحصول زیارت
حضرت خواجه صاحب از مکان دایرهٔ شریفه روانه بسمت حضرت اجمیر شدند وقتیکه حضرت اجمیر بمفاصلهٔ شانزده کروه
ماند اسپ باده سواری خود را حوالهٔ درویشان کردند درویشان از بس ادب سواری اسپ باده اختیار نکردند
سوزنجان راجپوت همراه رکاب بود حوالهٔ اش کرده درویشان جریده در رکاب حضرت پیر دستگیر میرفتند و آنحضرت از بس
حضوری خواجه صاحب چنان بزور و بی اختیار میرفتند که سوار را طاقت نبود که برابر آنحضرت برود و همه درویشان
متعاقب حضرت ماندند در آنوقت حقائق آگاه و عرفان و کمالات دستگاه شیخ نعمت الله که از درویشان انجاب
بود در رفته دست بسته پیش آنحضرت عرض کردند که برابر حضرت کسی رفتن نمی تواند اگر درویشان را همراه رکاب بگیرند
آهسته آهسته قدم مبارک بردارند فرمودند که خواجه صاحب برین عاجز کرم فرموده دست گرفته میبرند ناچارم بعد
ساعتی فرمودند که خواجه صاحب میفرمایند که فرزند من نوعیکه درویشان انبوه باشند و از همراهی دور نمانند آنچنان
قدم بردارند ما هم قدم آهسته خواهیم برداشت آهسته آهسته همراه باشند در اثنای راه درختی بود که سایهٔ آن نهال
بخاطر حضرت پیر دستگیر نهایت پسندیده آمد از هر دو دست شاخهای آن درخت گرفته استاده شدند درویشان
دانستند که بآنحضرت ضعف آمد سیادت و نقابت پناه حقیقت و طریقت انتباه سید عبد المومن عرض کردند که آن
حضرت پیر دستگیر این ضعف از سبب ناخوردنی است وقتیکه آنحضرت میخوردند و فاسر خام و نون گاهی تناول
نفرموده اند و نورانی وجود مبارک آنچنان بود که بشره [illegible] حیران بودند حضرت پیر دستگیر مجرد استماع این صورت
آن درخت را انجمانیدند و درخت مذکور از بیخ تا سر [illegible] کرده لرزه در آمد در آنوقت درویشان عرض
کردند که وجود منور نورانی است بر خوردن چه موقوف است آنچه بخاطر اقدس فرموده ست از همه اولی و انسب
چنانچه حضرت مولوی قدس سره میفرمایند ❁ گر خوری یک لقمه از ماکول نور ❁ خاک ریزی بر سر نان تنور
غذا و وجود مبارک نور سبحانه جل شانه است **الحمد لله علی ذلک نقلست** آنحضرت در دایرهٔ
شریف تشریف میداشتند شخصی از سادات عظام بجناب حضرت پیر دستگیر آمده راجع شد که موازی نهصد
بیگه زمین ملک در قصبه ماجرون تنخواه میدارم و از عمل خواجه ابو الفتح خان بزبان خواجه جعفر علیخان کرنالی
زیارت آمده بود به ابو الفتح خان گفته فرستادند که اگر این ملک در تحت تصرف مالکان خواهد ماند این دیه هم بعمل ما
خواهد ماند و اگر ملک از قبضه ما بیرون خواهد رفت دیه هم از تصرف شما بدر خواهد رفت خیر شرط است ابو الفتح خان
باستماع این حرف گفته فرستاد که از فرمودن حضرت صاحب نمایه سه صد چار میدهم و دو صد نگیرم
که مال سپاهیست و نیز حضرت صاحبزاده مقدسه دنیای وجه غرض است دریصورت سید مذکور نومید شده برگردید

چند روز بحسب تقدیر الهی سوداگر از سمتی از آن راه بسمتی میرفت ابو الفتح خان بخیال خام تصور کرد شاید که از مجمع برای تاخت و تاراج این ده آمده باشد از هراس حواس باخته شده از قلعه ماجرون تنها گریخته رفت رعیتان و زمینداران دهات قرب جوار همین را مطلع شده همه اسباب و اثاث البیت خان مذکور را بتاراج بردند و ابو الفتح خان رسوا و خراب شد و ندامت کشید الحمد لله علی ذلک از خوارق عادات حضرت پیر دستگیر در نظم از مشفق علی

شنیدم من از با فلان اینچنین — ز احوال آن سید پاک دین
چو اول می معرفت نوش کرد — ز احباب دنیا فراموش کرد
تمنای سیاحتش در رسید — دو درویش را همره خود گزید
ز پیر اجازت بصدق و یقین — سوی پیر شد آن شهنشاه دین
از اینجا چو مامور شد بر سفر — برین امر بربست محکم کمر
روان گشت از خدمت پیر خویش — ولی با خدا بود پاک کیش
همه رو بود اشتغالش به سیر — ز یاد حقش دل نمیگشت سیر
بهر قریه و شهر و صحرا و دشت — تماشای صنعش کنان میگذشت
گذرگاه از امر پروردگار — قریب یکی نهرش شده گذار
به هر جانبش گشت دریای آب — که میشد ز شمس دل حوت آب
چو بحر صفا مرد موج خیز — روان آب او چون نگه تیز تیز
ز طغیانی و کثرت آب بود — فلک چون حبابی در آن گود
مصفا ز بس آب آن جوی بود — نه بود آب آئینه روی بود
کنارش ندیده نظر جا بجو — سراسیمه اندیشه از بهر او
ز آبش عیان بود نور صبوح — ز موجش زده جوش طوفان نوح
در آن بحر گشته چو آب روان — هویدا چو ماه نور از آسمان
بیامد به آهستگی بر کنار — شده چند غوطه زنان بر کنار
به ملاح گفت آن ولایت پناه — که ای واقف راز علم شنا
رهانیم ازین بحر و خار آب — که در روز عقبی بیابی ثواب
چو بشنید ملاح زینسان کلام — بگفتا که بی زر فسانزی مقام
ترا نیست نهاری تو پوچ — بده زر که گردد خلاصت ز جوش
غرض مردمانیکه دارند — بکشتی نشانید آن بدگهر
ز ساحل سفینه به دریا روند — بجز این سه درویش دیگر نماند
بگفتا بدو شاه اعلی گهر — که خالیست دست من از سیم و زر
تهی کیسه ام از گدایی بود — متاعم همین بینوایی بود
شفقت بحالم کن ای ناخدا — رهان زین محیطم ز بهر خدا
نه بود ملاح امرش قبول — نکرد التفاتی بآل رسول
بگفتا که درویش صدها چنین — بسی دیده ام اندرین سرزمین
ز مکر و حیل دائما در خروش — شکم پرور و دیگی که آید بجوش
بسیرت چو گرگ و بصورت چو میش — سراسر ز مکر و دغل گشته پیش
چو بشنید آن سید پاک گفت — که ظاهر سخن هست راز نهفت
ولی هست عیبور آن آستان — که از کوه کاهی کند این زمان
بیجا بار دارد محیط روان — در آب افگند کشتی بادبان
سزاوار دهد ناسزا پیشه را — بدام آورد مرغ اندیشه را
همین حرف بودش روان بر زبان — که زد جوش دریا ز هول و زمان
همانـدم دعایش بشد مستجاب — شد آن غرق کشتی بدریای آب
چو ملاح اینحال حیرت فزای — بدید او ز کشتی بعزم شنای
بدریا بفتاد و زد پا و دست — بدان سان که در عالم آب مست
چو در نصف دریا رسید آن لعین — ز غضب خداوند دنیا و دین
بطغیان امواج شد مبتلا — ز دستش بشد اختیار شنا
رسیدند ملاح دیگر در آب — کشیدند او را از آن اضطراب
چو بیرون ساحل بصد کشمکش — نشاندند دیدند رنگ رخش

ز فالیج بگردید ابر قفا لبش بند گشته ز صوت و صدا فگندند در پای آن شاه دین ببودند از عجز سر بر زمین
بایشان چنین سید پاک گفت که تیر از کمان جسته ناید بشست فتد برق هر جا که در مرغزار چو سوزد نگردد دگر سبزه زار
امان خواهم از ایزد ذوالجلال که محفوظ دارد ز بان جلال بلی سهل دیدن بکار آگهان بود و هم ایمان و هم حرف جان
بدرویش کمتر مبین زینهار که نا رسته چیده ز ریشه زار گدا و شهنشاه ازو ادب سخن گفتنش نه ز جود و تعب
تو فهم علی باش اینجا خموش بجا آر تعظیم بر دلق پوش **نقل است** زبان عارف کامل میان شیخ عبدالمؤمن
قدس سره که هم کفو و از مردان خالص حضرت پیر دستگیر بودند آنحضرت روزی از دهلی بزیارت حضرت سلطان دنیا و دین
حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بیرون رفتند چون سواری مبارک متصل منارهٔ که روضه منوره بمسافت یکروه و قصبت رسید
فرمودند جهپان را زود فرود آرید کهاران چهپان را بزمین گذاشتند آنحضرت از جهپان برآمده پیاده روانه گردیدند تا بآن
شریف رسیده اداب فاتحه و زیارت بجا آوردند و قت متصل روضه شریف مسجد است و همانجا زینه است زینه ایستاده
شده طلب طلب همراهیان شده روان گردیدند بجاییکه مقرر بود نزول فرمودند را نوقت بعرض رسانیدند که هنگام آمدن از زینه
پیاده شدن و هنگام وداع از زینه سوار گردیدن خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند موجب اینست که اول مرتبه آن اختر فلک
سروری و خورشید سپهر برتری برین فقیر کرم مبذول نموده باستقبال تشریف شریف ارزانی فرموده بودند بپاس اداب
بشتابی و جلدی تمام پیاده گردیده برکات سعادت روان گشتم و هنگامیکه باسباب ظاهر از رسوم زیارت روضه منوره
سعادت حاصل کرده مرخص شدم ارشاد کرد که ای فرزند من خوشے خاطر در این است که از همین جا سوار شوید الامر فوق
الادب واقع است لهذا خلاف حکم اقدس نتوانست کرد امر بجا آوردم وگرنه مرا طاقت چندان بی ادبی معلوم الحمد لله
علی ذلک **نقل است** بزبانی غلام محمد درویش سرهندی که در اوائل حال قدوة الواصلین زبدة المحققین عبدالملک
شطاریه از فرزندان حضرت فرزند ثانی قدس سره با حضرت پیر دستگیر اتحاد و اشتفاق که ما فوق البیان است مبدا
روزی از راه مهربانی اجازت بخواندن سوره اخلاص فرمودند حضرت پیر دستگیر التماس کردند که از خواندن نفس سوره چه حصول
کمال بظهور مے آید فرمودند در همین مواظبت یک روز بر من تجلی شده بودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که مولانا و مرشدنا
حضرت مرشد آفاق بخواندن سوره اخلاص امر کرده بودند و بر هر حرف بر من تجلیات ذاتی تجلی میشد از استماع
این سخن قدوة الواصلین قدس سره بخوشی و بشاشت تمام کنار گرفتند و بسیار تحسین فرمودند و شکر ایزد بجا آوردند
الحمد لله علی ذلک **نقل است** عابد معمار سیوجی کهتری متوطن قصبه انباله هر دو طالب مرید حضرت پیر دستگیر بودند
رسوخ و اعتقاد کمال داشتند افلاس ظاهری بر آنها مستولی گردید هیچ استطاعت نماند روزی از تنگی معاش خود پیش
حضرت پیر دستگیر التماس نمودند که از فاقه کشی طاقت طاق گشته و دیگر تاب فاقه نداریم آنحضرت برای معمار ارشاد فرمودند که
و نقش اسم یا باسط نوشته بدینها و ارشاد کردند که این اسم را بر لب دریا نشسته چندین بار مواظبت میکرده باشد و نسخه چیزی

مواظبت این عمل عظیم از قسم جواهر و مروارید و زر و نقره بنظر آید بران التفات نه نمایند تا کهدت عمل منقضی شود
گردد اگر احیاناً التفات خواهی شد از ان جواهر هم و این نقش اعظم هم بدست نخواهد آمد بسیار نادم و پشیمان خواهی
شد من هم از آستانه خود بیرون خواهم راند القصه عابد معمار مذکور بر لب دریا نشسته عزمیت خواندن گرفت روز سوم را
می بیند که ازین کناره تا کناره دیگر دریا از جواهر و مروارید بیش قیمت جاری در دو است معمار کم حوصله ارشاد مرشد
بالکل فراموش ساخته بطمع دنیوی مقید گشته هرچند که توانست از زر و جواهر بخانه آمده دست بکیسه کرد از ان
جواهر هیچ نیافت و آن نقش هم معامله خاک بر سر کفن گرفت با چشم گریان و سینه بریان پیش حضرت پیر دستگیر
رسیده و نگریست و خواب عرض احوال حور ست حوب پیر دستگیر چرا می نالی آنچه از ان دریای محیط آورده کجاست
بمن نما و عرض کرد هرچه آورده بودم نیافتم فرمودند آن نقش بیار عرض کرد آنهم نماند فرمودند این بی حمیت را
از اینجا برانید بعد چون الحاح و زاری بسیار کرد فرمودند که تو قدر این دولت عظمی ندانستی بجلدی در آن دست
انداختی هنوز مالک آن شئ نشده بودی وقتیکه موکلات مسخر میشدند همه دریا از تو می بودی حالا آن چیز میسر
شدن دشوار است لیکن از ماکولات و ملبوسات حاجتمند نخواهی ماند تمام عمر با سودگی گذرانید و سوحی کتهری
هم عزیمتی اسم یا بدوح امر شده بود از ان هم تنگی حوصله بظهور آمد اما حصول جمعیت شد **الحمد لله علی
ذلک نقلست** زبانی دانشمند عالی قدر علامه دهر مصر سنگر از طالبان و خادمان و محرم اسرار آنحضرت
روزی زمینداران دیهی هفت سبد بزرگ بطریق نیاز حضرت پیر دستگیر آوردند ارشاد کردند که کسی تراشیده هم
دهد و تبان تراشیده میدادند و خود نوشیجان فرمودند ختنی که چهار سبد خالی شدند درین مضمون فقیر یعنی مصر سنگر
برای زیارت رفته حاضر شدم این شکل معائنه کرده بدرویشان اشارت کردم با آواز بلند عرض کردم که حضرت
در کدام خیال مستغرق اند شده رر دک از دست بتافتند و فرمودند که ای مصر سنگر بر وقت رسیدی آگاه کردی
والا از بزامن هم خبر نبودی و بسیار تحسین فرمودند **والله اعلم بالصواب نقلست** شخصی بخاطر خود
قرار داد که فی الحال موسم خربزه نیست اگر حضرت پیر دستگیر بخوردن ما خربزه مرحمت فرمایند ارادت
می آرم و دست بیعت میدهم چو انکش بحضور پرنور رسید آنحضرت بدرویشان ندا کردند که کسی هست حاضران
خدمت آواز دادند هرچه امر فرمودند که در فلان طاق خربزه گذاشته شده است آورده باین عزیز بدهید
و درویشی درون حجره از همان طاقیکه اشارت شده بود نیم خربزه یافت آورده با نکس داد جمیع حضار
مجلس متحیر ماند که بی موسم از کجا بهم رسید در تشخیص کرامت آنحضرت بدرجه اتم معائنه کرده نادم شده
بپای مبارک افتاده عذر تقصیرات خواسته داخل سلک مریدان انجناب گردید **الحمد لله علی ذلک
نقلست** که در ایام حال حضرت پیر دستگیر در ابتدا بخدمت حضرت پیر و مرشد آفاق روزی بخاطر

مبارک آنحضرت به میر احداث باغچه راه یافت فرمودند که انجیو زمینداران وجود بریان این ده به قدری زمین
باین فقیر داده اند - دیگر به هند میخواهیم باغچه تیار سازیم امروز شما هم همراه بیایید تا پیش زمینداران رفته قطعه
زمینی بکنیم حضرت پیر دستگیر عرض کردند که غلام تابع امر است پس روان شدند دران زمینداران بیرون ده به قلبه
رانی میکردند حضرت پیر و مرشد آفاق و حضرت پیر دستگیر به گردش قلبه همراه زمینداران آمدند و استفسار نمودند
به ملایمت تمام میفرمودند که ای بابا پیش ازین زمینیکه بما داده اند بسیار قلیل است اگر اندکی بران اضافه نمایند
میخواهیم که یک باغچه تیار سازیم آن بدبختان شنیده از عقل درشتی جواب دادند که این معنی میخواهی که تمام ده تصرف
خود در آری و آنحضرت باز دو سه دفعه همراه قلبه های ایشان بدارا به در آختند و به آرزو قطعه زمینی میخواستند
چون ایام نحوست و شامت بر آنها وارد شده بود دست او بر سینه خود نهاده بشوخی تمام جواب ناصواب
دادند آنحضرت قصد معاودت کردند میران صاحب عرض کردند اگر حکم شود این بدبختان را به اسفل السافلین
بفرستیم و با همین زمان به دریا قهر ایشان را بر باد دهیم حضرت مرشد آفاق در جواب آن ارشاد فرمودند
که ای میر انجیو دانسته بودم که شما از درویشی بهره وافی داشته - که هنوز این چنین نفسانیت باقی است
حضرت پیر دستگیر - در دل شان ضبط نموده خاموش ماندند بعد دو سه حضرت مرشد آفاق فرمودند
شما در پیوقت مثل خواجه - و گنج شکر قدس سرهما ستبد از حد شما بیخ و بنیاد برکنده شد بعد دو سه روز حضرت
پیر دستگیر رخصت یافته تشریف به دائره آوردند آتش قهر خیان تا زبانه زده که خانه بخانه زمینداران مذکور
وبا افتاد و مرگ گریبان گیر ایشان گردید حتی که دروازه های حویلی هیچیان بند افتاده ماندند یعنی بخانه هر کسیکه
ده کس بودند یکی هم جان بر نشد اگر پنج کس بودند هر پنج بمردند همیشه متواتر و متوالی طائفه داخل جهنم گردید
و چند کس از باقیماندگان پیش حضرت مرشد آفاق آمده الحاح و زاری و عذر تقصیرات نمودند آنحضرت
در جواب آنها فرمودند که این تیغ از جذبه میران صاحب عالم گردیده هر کسیکه بنزد ایشان رفته عرض نماید سالم باز
زنده میماند و ازین آفت امان می یابد و الا اختیار ندارد و بعد وضوح این کلام قریب پنجاه کس از باقیماندگان
افتان و خیزان قاصد دائره تشریف گشتند و دو کس رمق جان - پناه آستان آن دودمان والا جستند
بمجرد معائنه انوار جمال مبارک کلمه طیب بر زبان راندند و اسلام آوردند و مرید این خاندان شدند حالا که
در این همه زمینداران سکونت دارند از اولاد همان دو کس هستند الحمد لله علی ذلک در موسم
درو زراعت فصل ربیع یکی میراسی لولوران بجهت طلب نیمچینی وارد این ضلع گردیده بعقد سودی حضرت
پیر دستگیر سعادت اندوز شد آنحضرت بعد استفسار حقیقت ارشاد کردند که تا فراهم آمدن پنج من غله پایان
از سرکار می یافته باشد هرگاه پنج من غله جمع نمایند آن سرکار موقوف داشته از نزد خود پخته بحجره میبرد

در اندک زمان غله فراوان جمع کرده و به هر چه بدستش میرسید علی التواتر بخانهٔ خود میفرستاد و نان موافق
معمول در کارخانهٔ سرکاری یافت مدتی برین منوال بگذشت روزی حضرت پیر دستگیر از میراسی پرسیدند
نان از سرکار می یابی یا از مال خود میخوری عرض کرد غریب پرورا من تنها هستم و از نذر و تحیتی و غیره عاری ام
بتصدق فرق مبارک هزار در هزار عالم میخورد و از آنجا به دعاگو نیز نان از سرکاری می یابد و از همان قدر سیر و محفوظ
میشود دیگر احتیاج ندارد آنحضرت فرمودند مگر هنوز پنج من غله فراهم نشده عرض کرد که غله بسیار بتصدق
هم رسیده است فرمودند که اقرار نان بود باید که ایام بحساب آورد پنج من در قبضه تو آمده است از آن روز
هر چه از سرکار خورده — فاضل و اصل گرداند اگر تغافل خواهی کرد اختیار دارد — سرسری دانسته و بدل اندیشید
که از لنگرخانهٔ سرکار وظیفه خوار هستند اگر چند آثار غله از من رسید چه پروا در نمود و در رسانیدن غله توقف
بمیان آورد همان شب دزدان بخانهٔ وی نقب زده صد دو صد من غله و اسباب همگی اثاث البیت بدزدی
بردند روز دوم آن میراسی خبر بشوهر خود فرستاد و میراسی مذکور بحضور پرنور ماجرا العرض رسانید و گریه
زاری آغاز نهاد حضرت پیر دستگیر فرمودند که از اقرار خود برگشته بودی جزای وی دیدی باز بعجز و زاری
بسیار عرض کرد که تمامی خانمان بر باد رفت اکنون زندگی هم بسر بردن محال می نماید آنچه اقرار
یافته است از ذمه خود ادا سازم خدا کریم است اشیا تو باز بتو رساند میراسی حساب نموده چند آثار غله که
زیاده از اجازت خود بود بحواله سید فاضل نمود اتفاقاً در شب دیگر بدستور معمول جا برای دزدی
رفته بودند بقدرت الهی ضیاء چشم شان بکلی زائل گردید دزدان با یکدیگر تفحص میکردند که از مایان بجناب
کسی بزرگواری بی ادبی یا شوخی بوقوع تقصیری دیگر هم بظهور نه پیوست مگر شب خانهٔ میراسی در شکسته ایم
آن قوم خیرات خوار است شاید در حق ما بد دعا نموده شد — بجان و دل اقرار سازند اگر بصارت بدستور
حاصل آید مال و اشیاء آن میراسی بخانه باز رسانیم — خالق النور و الظلمات بدیده های شان روشنی بخشید
دزدان بموجب وعده ایفا کردند همه اسباب و غله بخانهٔ میراسی شبا شب رسانیده در صحن انبار ساختند
صبح که زن میراسی از خواب غفلت دیده بگشاد می بیند که اسباب خانه اش همگی در میدان انبار است بتجدید
و سرعت تمام بشوهر خود مژده رسانید که عجب حال است — چنان بظهور رسید و امشب چنین بوقوع آمد همه
بندگان و شنوندگان را تعجبی و حیرت دست داد و دانستند که این همه تصرفات ذات فائض البرکات بوده است
میراسی ثناخوان و شادان بحضور اقدس آمده تمامی ماجرا العرض رسانید و معتقدان این جناب گردیده
الحمد لله علی ذلک نقلست زبانی چهجو خان ساکن قصبه کیتل که مرید و طالب این جناب بود روزی
بقصد زیارت حضرت پیر دستگیر روان شدم در اثنای راه مین سنگه نام برهمن که از اخلاص مندان این جناب بود

ملاقی شد پرسید که کجا میروید گفتم بقصد زیارت پیر و مرشد حقیقی دارم گفت هم میخواهم که همراه شما رفته عرض
احوال خود کنم وی را فرزندی نبود فرزند بخاطر داشت القصه بجناب پیر دستگیر باتفاق یکدیگر رسیدیم سعادت
اندوز گردیدیم پرسیدند که کیست عرض کردم غلام هیچو خان است فرمودند دیگر کیست عرض کردم مین سکه
برهمن از اخلاصمندان بحصول سعادت و عرض احوال خود باینجناب رسیده است حکم شد ۞ درین اثنا بخاطر
برهمن بگذشت که برای تولد فرزند و بقا - که دعا فرمایند حضرت عزت استجابت نموده فرزند ارجمند - حضرت
پیر دستگیر از صفای باطن بر خطرهٔ خاطرش عبور فرموده ارشاد شد که مین سکه پسر بخشیدن کار ما نیست اینچنین
کارها بارادت الله موقوف اند لیکن چون بخانه شما از فضل او سبحانه پسری متولد شود مژده رسانید تا تسلی
خاطر حاصل آید مین سکه بگفت چون از جناب عالی رخصت شده بخانه خود رسیدم وقت نیمروز بود همان روز
نطفه بر رحم زوجه اش قرار گرفت و بعد انقضای مدت حمل پسری متولد شد حسین الوجه بشکرانه آن بست
پنج روپیه نقد و یک مقوله هندی ایجاد طبع خود تصنیف نموده بنیاز آنحضرت پیشکش بردم وقتیکه بحضور انور
رسیدم عرض کردم که از برکت انفاس متبرکه بخانهٔ غلام فرزندی تولد گردید این قدر نقد و یک مصرعه هندی
نموده بنیاز آورده ام فرمودند مقوله را بیان باید کرد ۞ بهیکه جیون کی دهو را انجن کرون تو مین سکه
بجناب والا پسند افتاد بسیار آفرین و تحسین فرمودند و گفتند که در صله این مصرع نقد بشما معاف کردم
بعده بآرزوی تمام عرض کردم که نوازش و سرفرازی غلام بنیاز است قبول کردند و مولد بعمر خود برنا
بسیار قابل و هوشیار شد متصل قصبه سامانه ساحری در علم سحر سرآمده در عهد خویش فن ساحری بود
بسوی هر کسیکه بنظر غضب میدید همان ساعت دیوار در جگر عارض میشد و بلا اهمال جان بجان آفرین
می سپرد - خلایق چنان میکرد که بغیر شی بسوی دیگر سے مائل نمیشدند روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه مذکور
تشریف ارزانی فرموده بودند مردم سکنه آنجا از وضیع و شریف همه بخدمت آنحضرت حاضر گشتند و نزد ساحر
بنسبت روزهای سابقه کم کسے رفته باشد آن مردود متعجب ماند که امروز چه واقع پیش آمد که کسے از جنس بشر
پیش من نیامد موجب چیست چون از تشریف فرمودهٔ حضرت پیر دستگیر اطلاع یافت گفت امروز اینچنین شخص
کدام است که خلایق از ما دل برداشته رجوع بسوی وی آورده اند او را باید دید و امتحان کمال وی باید کرد
دواعیه عناد در باطن خود مستحکم کرده بجناب آنحضرت حاضر شد و اظهار اشتیاق خود عرض کرد آنحضرت از آنکه
طبع کریم داشتند بحال وی بسیار شفقت و عاطفت نموده فرمودند که فقیر از مدتی مشتاق لقای شما بوده
الحمد لله که امروز میسر آمد و از هر باب سخن میراندند - عرض کرد که از مدتی بخاطر داشتم از آنحضرت یاد الهی
بیاموزم - ارشاد کردند که شما خود وجود کامل هستید احتیاج ندارید که ازین فقیر طلب بخاطر دارید بار دیگر

بفقیر عرض کرد که از روی این عاجز - از بین و محروم باز گردند البته نوازش فرمایند آخر گوشه نشسته
حال او بود شروع کردند بر اسمی و هر ذکر که بدان ملحد سگفت که این و ردمن ست پیش از این آخر حضرت
پیر دستگیر برهم شده یک طپانچه بر روی گستاخی منافق بازارین چه پیطلبی آن ساحر غیور که بسحر خود مغرور بود
بد مزاج شد و گفت ای بابا خوب کردی سیلی بر روی ما زدی نتیجه اش میدهیم و می فهم و از مجلس برخاست
و بسحر ساحریت پرداخت بعد دیگر در همان روز خللی بمزاج مبارک کسل طبیعت گردید هر چند مردم عرض میکردند
که این همه باعث شرارت و فساد آن اشر الناس است ز سحر ابا کرد لیکن بخاطر مبارک اثر نپذیرانی شد حتی که
حالت صعب رو نمود و از حرکات و سکنات هم معطل شدند روزی به قدوة الواصلین سید غلام علی قدس
سره که برادر دینی آنحضرت بودند امر شد که ایشان اقتدا نمایند و دیگر درویشان مقتدی شوند تا بعد ادای نماز
برای صحت فقیر از درگاه شافی حقیقی دعا شفا خواهند و درویشان همین بگویند همچنان کردند همان ساعت
شفا عاجل حاصل شد و همان روز - درد صعب پیدا شد و همان دار فی النار و السقر دوید و اصل السافلین
الحمد لله علی ذلک نقلست شریف جهان ساکن سامانه از مریدان خاص آنحضرت بود چهل
بگیه زمین در وجه مدد معاش از طرف بادشاه انعام داشت و در ضمن زمین مذکور با زمینداران موافقت
و مرافقت قریب سیصد بگیه پخته زمین دیگر - حال زمین مذکور نموده و تمامی قطعات را ایمه خود قرار داده
متصرف می بود - مدعی پیدا شد پیش حاکم ظاهر کرد که فلان کس را از روی سند در کابی چهل بگیه زمین معاف
است و او از بیخبری اهلکاران سرکار با زمینداران در خورده و ملازق شده سه صد بگیه زمین پخته بتصرف
خود دارد و محال خالصه را ایمه قرار داده اراضی مذکور را جریب کشیده به پیمایش در آورده چهل بگیه گذاشته
افزونی را ضبط سرکار نماید و محصول تعلقی را که سالها خورده است از وی طلب سازند از استماع این سخن
حاکم وقت با ایشان مواخذه در پیش کرد درین صورت هیچ چه رهائی و مخلصی خود از مشکلات تصور نموده قبل از آن
و حیران بجناب حضرت پیر دستگیر رسید صورت حال بعرض رسانید که چهل بگیه زمین از روی پروانه معافی
بصیغه مدد معاش مقرر هست بسبب وابستگان کثیر که از مدتی قلیل قوت بسر نمی شد بطمع دنیاوی ساختگی کاری
نموده سیصد بگیه زمین دیگر بالای در ضمیمه زمین مذکور داخل - غله محصول آنجا را متصرف مانده ام اکنون
قانونگوی مدعی حاکم وقت تقرر نموده حاکم وقت را بسر غضب آورده اراضی خود بار - لیکن محصول چندین
سالها میطلبند و فقیر را آنچه - روزمره بخرج آمد حالا طاقت کجا از جواب آن حضرت پیر دستگیر فرمودند ای
از رها حافظ انصاف - یک دو یا چهار بگیه زمین در پیمایش زیاده در آید گنجایش دارد - قتل آورده بیک
در چهل بگیه سیصد بگیه زمین بهضم میشود و شریف جهان عرض کرد که حالا بجز ذات مبارک پناهی نیست

آنچه از روی راستی بود خیانت خود را ظاهر ساخته ام در صورت کم توجهی غلام را در بر وطن جای معاودم از
روی الطاف فرمودند که فردا چهار قطعه خذف آب نارسیده بیارید. و روز دوم سید مذکور چهار قطعه خذف
گرفته حاضر شد حضرت پیر دستگیر چیزی خوانده بران دم نموده امر کردند که در چهار گوشهٔ زمین متصرفهٔ مذکوره
دفن بکن و برای پیمودن زمین حاکم را بپرسش بیاید و در پیمایش این تا ثابت منظور ندارد تا که بار دیگر
حجتی باقی نماند سید شرف جهان آن هر چهار پاره را در هر چهار گوشهٔ زمین که سه صد و چهل بگیه باشد دفن
کرده پیش حاکم آمده التماس کرد که سند عدالت اجلاس دارند و قانونگو با فقیر عداوت دارد از راه خلاف
نمائی و حسد [illegible] کذب و بهتان عرض می نماید و زمین چیزی نیست که کسی پنهان و پوشیده نماید پیش
نظر موجود است خود بدولت به یک نظر ملاحظه نموده آنچه حق است احقاق آن و ثابت عند الله موجب اجر است
و اگر کسی دیگر با امانت خواهند فرستاد فقیر را از نهار منظور نیست چرا که بغیر حضور ایشان تسلی خاطر نمیباشد
نباشد که آن کاذب بر این هم افترا بندد که چیزی رشوت گرفته کار سرکار را برهم ساخته است لهذا تشریف
بردن ایشان اولی است و امیدوار است که دروغ و کاذب را بسزا رسانند تا بار دیگر جای حرف نماند
حاکم خود سوار شده به سر زمین رفته جریب انداختند بقدرت الهی سه صد و چهل بگیه را از شتگان ارض
طنابهای جریان بر کشیدند که بگی سی و پنج بگیه به پیمایش در آمد بار دیگر برای رفع شک باز جریب انداختند
همان سی و پنج بگیه بود بار سوم هم بجهت سهو حساب و رفع ظن به پیمایش آوردند از آن قدر زیاده نشد تا
عمله و فعله منفعل گردیده قانونگوی را زجر و توبیخ نموده گوشمالی واجبی دادند درین اثنا سید شرف جهان
مستعفی شد که از چندین مدت پنج بگیه زمین از روی سند [illegible] در سرکار خالصه متعلق سادات از اهل
مانده همین قطعه پیموده به سند در محصول گذشته را بهر طور باشد عمل آرند حاکم با انصاف آن زمان پنج بگیه معین
نموده داد و همچنین از تصرفات آن اولیا کامل بوجود آمد **الحمد لله علی ذلک نقلست** زبان شیخ
محمد درویش میگفت همشیرهٔ من بالغ رسیده بود در خانه هیچ استطاعت نمی‌داشتم. روزی با مادرم گفتم تو
فقیری و خواهر نوجوان شده است و همیشه از برادری و قرابتی [illegible] مربوط و اتحال توفیق آن داریم اگر
از تواضع و رسوم مذکور رو بگردانیم این خوردی در برادری معلوم است در این باب بجناب کرامت مآب قطب
پیر دستگیر گزارش باید کرد تا چه ارشاد فرمایند فقیر بجناب حضرت پیر دستگیر از پاس ادب جرأت سخن نمی‌یافت
پیغام از طرف والده خود بعرض رسانیدم فرمودند که درین امر هیچ مرتکب تکلیفات اسباب دنیوی نباید شد
رسوم شریعت نبوی بجا باید آورد و بر یک پیاله شربتی اکتفا نموده عقد نکاح بسته عمل مسنون بجا آرند باز
عرض کردم که پیش از این با مردم برادری این قسم رسم جاری مانده است و تمام عمر از آنها در شادی و غمی

بتقاضای مردم خانه را بشمار آورده حصه خود را اگر احال از رسوم سابق اغماض می نمایم موجب
بیعزتی - بر ضعیفه خواهد شد آنحضرت فرمودند از بسکه پاس خاطر شما و والده شما عزیز است خبر دهند چیزی بباب
سجاده نشانم موجود است عرض کردم حال والده ظاهر - که تمکین برنج وده آثار شکر سرخ و همین قدر روغن مهیا
دارم فرمودند بعض نماید و تمامی برادری خود را بطلبند و بطرف وادا گفته فرستند که هر قدر از مردم خواسته
باشند همراه خود بیارید و شما وضو کرده همان قدر جنس مذکور را طعامی بختچه چادر سفید بر سرآن انداخته بدست خود
هر کدام برسانند تا سه روز طعام بوفور تمام بکشاده پیشانی صرف نمایند و بعد روز سوم چادر بردارند این فقیر
بموجب مرشد سجاده خود آمده بر والده شریفه خود مژده رسانیدم و برنج و شکر و روغن بسر خود گرفتم و گفتم که هر قدر
که منظور است مردم و اقربا و برادری وغیره را دعوت و مهمانی نموده بطلبند و سرانجام شادی بخاطر خواه بکنند
از همانروز در کار شادی شروع نموده شد تا سه روز طعام وافر بهر کس داده شد روز سوم چون وادا در رخصت
شد بوالده خود گفتم که احال سه روز تمام شده اند از سه روز در تقسیم طعام شب و روز معتقد ماندم اکنون
بر اعضایم ماندگی مستولی گردید حالا میخواهم باقی باشد آنرا نیز نماید و الا بعد ازین هیچ نخواهد شد - بیران چیز
بحسب دلخواه سرانجام یافته لیکن نیاز حضرت فاطمة الزهرا که بر همه فرقه اهل اسلام است و نیز در امور که آنرا کنند
می نمایند میخواهم که نیاز مذکور هم نمایم هر چه مطلوب است بگیرید مادرم هر چه خواست وادم صد کس پاک دامن بوده
طعام سیر خوراندند بعد جمع خاطر چادر را از بالای آن بر داشتم - زیر چادر هم بود **الحمد لله علی ذلک**

نقلست عبد الله ساکن کهرانه متصل قصبه نواولادی نداشت بحسن اعتقاد مقرر کرده که اگر بسجاده من
فرزندی متولد شود همان بروز بدروازه خانقاه حضرت شاه اشرف بو علی قلندر قدس سره برسانم و نقلاً می
انجناب بسپارم بقدرت الهی بحسن اعتقادش بسجاده وری پسری تولد شد همان روز بایفای
وعده نموده و باستانهٔ موصوف رسانید خادمان خانقاه او را پرورش کردند شاه عنایت نام
نهادند چون ترقی یافت و بعمر فهمید رسید غلبه مستی و جذبه برو طاری شد حتی که در حق هر کس از خیر و شر دعا
میکرد مستجاب میشد و در اثر دعا زبانش بمنزله سیف قاطع بود همانندم تاثیر میکرد و اشیای مخفی برو هویدا
بود اتفاقاً بسجاده کهتری سادات وارد گشت از بسکه جذبه بمرتبه اتم داشت کشف و کرامات و خوارق
عادات ظاهر میکرد و مردم سادات را بجبر زشتی و درشتی - پرسیدی که سخن میکرد بعجز مردود میگفت سادات
بسیار تنگ آمده بجناب حضرت پیر دستگیر عرض کردند که شاه عنایت بدین قسم خوارق عادات دارد و بحرمتی
سادات هیچ فروگزاشت نمی نماید و بغیر مردود کسی را نمی خواند آنحضرت فرمودند که گاهی بیاید ملاقات باید
کنانید اتفاقاً روزی پیر دستگیر - کهتری سادات تشریف برده بودند هنگام داخل شدن سواری مبارک

شاه عنایت مذکور از کوچه میگذشت سیدی دست وی گرفته روبرو نمود آنحضرت دست وی را گرفته بر سینه
خود نهاده نگذاشتند همه نعمت سلب گردید و شاه عنایت هیچو حسرت زدگان و مسکینان همراه رکاب سعادت
روان شد وقت نزول بمکان منزلی دور به نشست آنحضرت فرمودند ای شاه عنایت از بسکه حوصله تنگ
داشتی نگهداشت این چنین نعمت نکردی و قدر آن نشناختی که در حق اولاد رسول زبان درازی و بجز بینی
احسن دانستی اگر تو اینچنین ناشایستگی با سادات عظام نمیکردی من هم با تو اینچنین سلوک نکردی اکنون
بیاد الهی مشغول باش این شنیده بودند کرد اشتغال خود را مقید داشت و از زمرهٔ سالکان و محققان شد
و با مرشد بر حق عاقبت بخیر گردید آخر طایر روحش بسرای جاودانی پرید **الحمد لله علی ذلک نقلست**
مسمی به پیر شاه از قوم راجپوت هنود ساکن موضع - مذهب آن بسیار مقید بود تا یکپاس روز بر آمده
اگر احیاناً نباد انستگی ناگهان کسے مسلمان پیش آمدی حتی المقدور - اگر توفیق نیافتی خود میگریختی و اگر
جامهٔ مسلمان یا جامهٔ او رسیدی دور انداختی و از دست کسے طعام و آب - در پرستش اصنام غیره
اهل مذهب خود عقیدت شدید داشت اتفاقاً روزی پیر شاه و غیره سرداران دیه مصری مدهی - فوج عامل نهان میر
از همان راه میگذشت و زمینداران مذکور از چند سال از حاکم غیر حاضر بودند سردار فوج از چگونگی
حالات ایشان مطلع شده اینها را بسته پیش حاکم بردند بندیخانه فرستاده حکم به حبس نمود سه تن دیگر
آب و آتش خوردند پیر شاه چون بعقاید محکم بود تا مدت هفده روز یک دانه غله و یک قطره آب نخورد در روز
هفدهم فوجدار مذکور حکم کرد که زمینداران پی در پی پور را بقتل رسانند داروغهٔ زندان بر ایشان رحم نمود
هر کس را از ماکول و مشروب اجازت داد همان سه تن چیزے خوردند و شربتے آشامیدند پیر شاه هیچ نخورد
داروغه گفت که ترا هفده روز گذشت هیچ نخورده امروز حکم بقتل شما صادر شد خام حبس تو کنانید بخورید
گفت طریقهٔ احتیاط مذهب خود را مرعی دارم - باز طلبیده میدهم آنهم قبول نکرد داروغه گفت ما را ابر جان تو
گرسنه میشوی اگر میخواهی آب بنوش گفت مضائقه ندارد رسن طلبیده بدهند من از دست خود دلو
آب کشیده داروغه رسن و کوزه طلبید حکم رفتن بالای چاه نمود - و پیر شاه بر چاه رفته آب از دست خود کشیده
دست و رو شست و یک کوزه دیگر پر کرده بر دست خود نهاده زنجیر در پا و طوق در گردن از بازار می آید
می بیند که کوتوال ایستاده بر سکنه میخوارند و در کشتن زمینداران مذکور مستعد اند در دل خود اندیشید
که زندگی بسر آمد و اجل نمایان شد هیچ نهج خلاصی بنظر نمی آید درهمین اثنا ناگاه از همان راه سواری حضرت
پیر دستگیر پیدا شد پیر شاه به اضطراری تمام حمله کرد سر خود را بر اقدام مبارک نهاده پرسیدند کیست عرض کرد
پیر شاه زمیندار ابی پور هست فرمودند در اینجا کجا آمده تمام سرگذشت گزارش نمود که حالا زندگی ها از یکدو

ساعت پیش نیست که زوال نشسته و جلاد دشنه در دست گرفته مستعد کشتن استاده و خلایق
از بهر تماشای خونریزی فراهم آمده و زنگله نوازصورا سرفیلی نواخته تیغ باوصف آبداری تشنه خون
مایان گشته زمین باشتیاق رنگ گلگون دامن گسترده آغوش وا کرده عنقریب است که طائر روح
در هوای پرواز قفس — خون غلطا حضرت پیر دستگیر فرمودند خاطر خود را واقعات هیچ واهمه نیارید انشاءالله
از برکت پیران امروز خلاصی می یابید و سواری مبارک پیشتر روان شد و سرهنگان محبوسان را
کشان کشان به قتل گاه بردند و دشنه صیقل — همدران وقت فرمان حاکم در رسید که زمینداران را
در حضور آرند اسیران دانستند که بروی خود خون ما خواهد ریخت حکم شد که به هر چهار کس خلعتها از دوشاله
و دستار بندد رخصت سازند تا به خود رفته بدیگران آگاه سازند اگر در حضور رجوع آورده ادای
مال سرکار نمایند بهتر والا آماده جنگ باشند کسان همان روز رخصت شده به خود رفتند و آسوده
گردیدند بعد مدتی حضرت پیر دستگیر بطرف قصبه براه بی بی پور تشریف می بردند پیر شاه مذکور بر دروازه
نشسته بود و یک کودک در کنار داشت چون نظرش بر سواری مبارک افتاد بسرعت تمام کودک را بر زمین
انداخت و خودش باشتیاق تمام برهنه پا دویده روی خود بر اقدام مبارک بمالید آنحضرت پرسیدند
کیست عرض کرد پیر شاه غلام سرکار است فرمودند بیار خوش و خرم هستی عرض کرد بتصدق والا
بخیریت است بعده عرض کرد درین باغچه مبارک بیارید لحظه آرام فرمایند برای درویشان چیزی طعام تیار
کنانیده می آرم آنحضرت فرمودند بخانه خود رفته هرچه تیار موجود باشد بیار پیر شاه بخانه خود رفته
بمادر خود گفت که حضرت قطب زمان درینجا قدم رنجه فرموده آنچه از قسم ماکولات موجود باشد بجلدی
بیار مادرش گفت قربان آن قدم باشم در دو گهری طعام ده صد کس تا میاز گیر پیر شاه گفت پختن طعام فرصت نیست
مگر آنچه موجود باشد مادرش گفت بالفعل چیزی موجود نیست مگر دو سه سبو دهی تازه تیار هست آن
سبوها را برداشته پیش حضرت آورد پرسیدند که چه چیز آورده عرض کرد که دهی تازه موجود بود آورده ام
فرمودند به درویشان تقسیم نماید بعد فراغ سواری مبارک روان شد پیر شاه چند قدم بر کاب سعادت بود
رخصت فرمودند تصرف اولیای کامل در دل وی تاثیر نمود مثال ماهی بی آب شب و روز طپیدن گرفت
بعد از چند روز از عارف عالی درجات محمد حیات خواسته ملاقات کرده آرزو نمود که باز آنجناب
اقدس همراه خویش برده مشرف باسلام فرمایند میان محمد حیات گفتند مگر مطایبه میکنی تو که مسلمان را
می بینی سنگ بزی گفت چه مجال دارم که بجز راستی در جناب عرض نمایم خود بیان کرده و گفت از آنروز که
از قید مستهلکه خلاص یافتم — کافری هزار ام دبوبای طریق دنیداری هستم — دیگر همه باطل بعده

میان محمد حیات وی را همراه گرفته بجناب آورده بعرض رسانید که پیر شاه زمیندار را سلام قبول میکند فرزندم
حاضر شد شرائط اسلام بروی عرض کردند مشرف باسلام گردید یکی از واصلان حق شد الحمد لله
علی ذلک نقلست زردی قریب دو هزار سناسی فقیر حضرت پیر دستگیر از آمدن آنها استماع
یافته نزد او شان رفتند احوال پرسیدند عبد المومن و شیخ نعمت الله پرسیدند چیزی برای خوراک ایشان موجود است
عرض کردند که بر ضمیر انور پیداست که بجز یک خم آرد خشخاش هیچ موجود نیست سر مبارک فرو کرده فرمودند برای
خم یک پارچه سفید انداخته دست خود بسر او فرمودند تا آرد ریخته آرد دهند بموجب امر عالی از آن خم همه کرده آرد
رسانیده بعرض رسانیدند که غریب نواز هنگامه معمور شد و همه کس شکر گزاردند فرمودند چه عجب که حضرت
علاء الدین علی احمد صابر از یک کران خورد شکر بسیاری را موافق خواهش هر یک قسم علحده طعام خورانید
این خم آرد هم به پیران چشت اهل بهشت همه جماعت فقیر را سیر گردانید - از نوربافان ساکن موضع
نوندین مرید حضرت پیر دستگیر بود روزی که آنحضرت در موضع مذکور تشریف فرما شدند نورباف مذکور
مثل پروانه برگرد شمع انوار جمال مبارک جان نثار شده در تردد ضیافت بخوشی تمام مشغول گردید پسری
داشت بیار حسین الوجه قضا را همان وقت جان بجان آفرین سپرد نورباف زن خود را تقید کرد
که زنهار واویلا نکند و چشم پر آب نسازد و نوحه و گریه ننماید که پیر مرشد برحق طعام تناول نمایند
که از استماع این واقعه خاطر مبارک اندوهناک خواهد شد و هیچ نوش جان نخواهند فرمود
نوربافان آن بیجان را درون خانه غلطانده چادر انداخته مخفی کردند که بعد انفراغ ضیافت تدبیر تکفین
و تدفین کرده خواهد شد طعام بجای تیار ساخته پیش آنحضرت و درویشان حاضر ساختند و مائده گستردند
و نوربافان دست بسته سجده منتگاهی استاده شدند آنحضرت فرمودند که ای عزیز پسر خود را بیار که
همراه من طعام بخورد نورباف عرض کرد که قربانت شوم پسر همراه کودکان به بازی مشغول خواهد بود
آنحضرت نوش جان فرمایند باز فرمودند هر جا که باشد طلبیده بیارید هر چند که عذر و حیله بمیان آوردند
منظور خاطر اقدس نشد آخر الامر نورباف تاب نیاورده بگریه و زاری عرض کرد که آنحضرت روشن ضمیر
هستند حال برای اعالی هویداست امروز غلام زاده - سیر گردیده و مرده در حجره افتاده است حضرت
پیر دستگیر - که این حکایت را بگریانند درون خانه رفته او را بیدار کرد - تمامی درویشان حضار مجلس لمنذبذ
و به نورباف بفهمانیدند که مقام تکرار نیست بقسمی که ارشاد شود بجا باید آورد چون نورباف اندرون خانه
رفته واویلا از بالا روی پسر خود برداشت دید که چون خفتگان از هم تیز دست وی گرفته پیش آنحضرت
نزد خواند و نشانده - عطا فرمودند نورباف سجدات شکر بجا آورد الحمد لله علی ذلک

روزی حضرت پیر دستگیر در موضع بلوتی در دیوانخانه نورعلی راجپوت سردار آنجا که مرید سرکار بود سکو
ونزول فرموده بودند دران پسر نورعلی بیمار ضعف بود و بقضای الٰهی فوت شد دیوانخانه اش نوحه وگریه
افتاد آنحضرت از نورعلی پرسیدند که چرا و بلا چیست عرض کرد که غلام زاده بمرض مهلک گرفتار بود و در ینولا
از جهان فانی به بقای جاودانی رحلت کرد فرمودند عجب مردم ورد غمگو هستند بیمار صحت می یابد ایشان
مرگ وی میخواهند - خود چادر سفید انداخته بر سر بالین وی نشستند تا کسی نجنباند - حال نکرد وا فضل الٰهی
صحت کامل نصیب وی گردد نورعلی بکمال اعتقاد وهم بسبب محبت والفت پدری و پسری همان طور تعزیت آورد
و مستورات بتقریب تعزیت جمع بودند متعجب میکردند و میگفتند که نورعلی از هیبت درد و غم والم و هجرت جگر گوشه
دیوانه شده حیلهای انگیزد - گهڑی گزشته که حیات از قالب پرواز کرده نعشش سرد افتاده حالا اند بیرات
چه فائده نورعلی تمامی عورات را خاموش کنانیده موجب ارشاد بجا آورد و بقدرت الٰهی روح بقالب باد
در آمد متحرک شد و کلمه طیب بر زبان بخواند بر خوست و گفت بسیار خفتم حضرت پیر دستگیر مرا بیدار کردند
و در تمامی ده شادی وخرمی پدید شد و نورعلی مثل پروانه گرد چراغ و شمع و ملت شمع دین و دولت حضرت پیر
دستگیر قدس سره قربان شد الحال در موضع مذکور از ان پسر اولاد باقیست **الحمد لله علی ذالک**
زبان میان غلام حسین و غلام حسن که از یاران مرشد آفاق میان شاه لطف الله متوطن تابری
قدس سره و ذی کمالات بودند روزی در مجلس تهانیسر اکثر مشائخ نامدار مثل حضرت مرشد آفاق حضرت
ساکن کرانه و میان عبدالقادر سنوری و شیخ زاهد سهارنپوری و شیخ موسے و میان ابوالفتح سرهندی
و میان شیخ محمد وغیره واعزه در مجلس سماع گرم بود و برین **شعر** میان شاه لطف الله قدس سره حالت وجد
رو داد - **بیت** هستیم بجز می نه پرستیم — از کعبه بریدیم و به بتخانه نشستیم — خود را
به پرستیم و خدا را نه پرستیم — درین اثنا سید غریب اشاره بحضرت پیر دستگیر قدس سره نمود که از ایشان
استفسار معنی این بیت باید نمود آنحضرت فرمودند اگر کسے دیگر مصرعه این معنی گردد بهتر است هیچکس
جرات نتوانست کرد آخر الامر وقتیکه میان شاه لطف الله نزدیک آمدند والفاظ بر زبان رانده و معنی
آن خود بخود بے اختیار بطریق توجدانه میفرمودند حضرت پیر دستگیر سبقت نموده پرسیدند که بهر کدام معنی
وجد می نمایید و شان بیان آن شروع کردند حضرت مرشد آفاق فرمودند اگر همین معنی است به بلا هم عرض
نیست که حال کنند از ان سخن بخاطر شاه لطف الله گونه ملال راه یافت و بعضی عزیزان چنین میفرمایند
که در قصبه سکین در مجلس خانه قاضی خان میان شاه - حضرت پیر دستگیر یکجا بودند و میان شاه
لطف الله اکثر حقه میکشیدند حضرت پیر دستگیر فرمودند که ایشان بفضل جمیع لطائف معمور هستند

دیا همچنین حقه و دست میدارند و دود از دهن بر می آرند بعید از مرتبه سامی می نماید میان شاه لطف الله
فرمودند که در هنگامی با رسنه الفتی داشتم و او حقه میکشید از اثر صحبت او باین خاطرش از انوقت
گلوگیر گردیده حضرت پیر دستگیر فرمودند جای تعجب است که لطافت طبع شریف در قلب کثیف وی هیچ اثر نکرد
صحبت پلیدان چنان تاثیر نمود که لطافت شریف را بالکل زدود و همچنین کثافت را که ظاهر است تا حال بر ذات
سامی مسلط داشته این حرف بخاطر او شان ناپسند آمد حضرت پیر دستگیر بحالت جذب بودند میان
شاه لطف الله مسلوب الحال گردیدند بموضع کمهاره رسیده از دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند از صاحبزاده
والاقدر حضرت شاه نظام الدین قدس سره ابن پیره حضرت مرشد آفاق اند که روزی در قصبه بونره
مجلس بود و اکثر صاحب کمالات دران مجلس حاضر بودند شیخ سوندا هوبڑی که مرید حضرت شیخ داؤد
بندگی گنگوهی بود او شان را عادت بود هر کس که دست بمصافحه میداد از کشف باطن سالب نسبت وی
میکردند امروز حضرت پیر دستگیر برای مصافحه او شان دست آورده نیز قصد مصافحه نمودند حضرت پیر دستگیر
بعد از مصافحه میان شیخ سوندا که میران جیو معلوم شد۔ پیر دستگیر ازین سخن دست بمصافحه دادند هر چند
خرچ کردند لیکن هیچ تاثیر نکرد حضرت پیر دستگیر گفتند آنچه از قوت باقیست آنهم درین باب خرچ باید کرد الا
بفقیر اجازت دهند که این حقیر هم چیزی عجایب نماید حضرت مرشد آفاق فرمودند میران جیو جای ادب است
از استماع اشارت آنجناب بگذاشتند و فرمودند که حضرت ایشان تا حال با ما مخالف ساخته بیکسی
نابود در نحو بعه اند الحمد لله علی ذلک

فصل دوم

در خبرگیران بودن زبانی
قدوه کاملان و زبده واصلان میان شاه عبدالرحمن قوم گوجر از مریدان خاص حضرت پیر دستگیر سفر بودند
که در اوائل حال این فقیر بچرانیدن گاومیشان اشتغال میداشتم و نماز شب بجبر گیری و نماز داری آنها
بسر می بردم و شیر بدین افراط می نوشیدم که تحرک ازین پهلو بان پهلو دشوار بود که شکم زیاده از حد
پر بوده مبادا که از حرکت شیر براه دهن بیرون برآید شبی بکار مذکور مصروف بودم که از غیب آواز آمد
ای عبدالرحمن در غفلت عمر خود ضایع میکنی یاد آلهی بکن چون نیک تفحص کردم یک برقعه پوشی این سخن
میگوید شب دوم نیز همین برقعه پوش ندا کرد که ای عبدالرحمن اصدالله بکن در دل من یاد آلهی جا
آمد ذکر جهر۔ دهقانان و هم از قوم گوجران ازین معنی تمسخر میکردند و با خودها میگفتند که ما نا گوجر منجر شاه اند
ازین سخن فقیر محجوب شد مرتبه سوم مستور با نصد اهنه شد که ای عبدالرحمن هیچ حجاب مکن و دست آسیا
بخاطر راه مده و بیاد آلهی مشغول باش چند روز ذکر اسم ذات گاه گاه بسر میبردم و هم گاومیشان صحرا
میچرانیدم شبی همان برقعه پوش برقعه از روی خود برداشته میگوید که کار جاهلان نگر ... بدل شما

ذکر جهرا مشغول باشی از انروز از خدمت آن درویشان بخاطرم بیزاری رو داد اشتیاق
ذکر خدا به دل مشغولی شد و شوق ملازمت و صحبت بزرگان و درویشان غالب آمد زبده معرفت
و هدایت میان شاه عنایت که برادر رضاعی این فقیر از مریدان کامل حضرت پیر دستگیر بودند بخدمت
شریف اوشان رفته اظهار کردم که محبت یاد الهی محیط ضمیرم گردیده میخواهم که بخدمت کسی بزرگوار بیعت
و ازین حاصل نمایم و دست بیعت دهم و یاد الهی بیاموزم پس مرا همراه گرفته بجای رسانید که زنگ کلفت
از لوح یقین بزداید شاه موصوف از درویشان کامل هر دیار ذکر کردن گرفت و اوصاف اولیاء الله
بیان کردم آخر برین سخن قرار گرفت که بدائره شریفه بجناب میر انصاحب قدس سره و مشرف اندوز
باید شد من گفتم که سه شب متواتر برقعه پوشی - بدائره بپاس همین اولی ست که بوساطت خود بآنجناب
برسانند- میان شاه عنایت مرا همراه خود گرفته بخدمت حضرت - آستانه بوس مشرف گردانید چون نظر
تحقیق نیاسگاه کرد- ذات مبارک ست آن مرشد کامل فقیر را از دور آواز دادند که عبدالرحمن درویش
بیا بیا عرض کردم مارا کوچه غلام آنحضرت حاضر ست باز فرموده که شاه عبدالرحمن درویش ست من گفتم
سگ این درگاه مارا گو چه ست بهمین قسم بهمین الفاظ سه کرت تکرار شد. درآن وقت - و بری آن والاجناب
از گلهای گلاب کنج گذاشته بود بهر کسی از راه تفضلات یکیک گل مرحمت میفرمودند از آنجا یک گل
بفقیر هم عنایت شد چون گل بدست گرفتم در سیر آن مستغرق گشتم می بینم که در هر برگ معرفت الهی حقیقت
محمدی ظاهر و هویدا است من در تماشای آن محو شدم سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم سرزدن گرفت
در همین اثنا آنحضرت از آنجا برخاسته نقل مکان کرده فقیر را بجهت تلقین و ارشاد طلب فرمودند
و بعد ادای رسوم بیعت بذکر اسم ذات امر نمودند بعرض رسانیدم که از توجهات عالی از برگ برگ
گل حقیقت معرفت هویدا و عیان ست فرمودند آن راهی دیگر و این طریقی دیگر ست بعد تعلیم ذکر
و اشتغال رخصت ساختند بقیة العمر در آن شغل مشغول بودم فی الواقع - توجه حضرت پیر دستگیر بدرجه
کمال رسیده و در عهد خویش مرجع خاص - در قصبه پهلواری واقع ست و از آن مکان اکثر مردم فیضها
بر میدارند الحمد لله علی ذالک **نقلست** بزبانی زبدة المحققین قدوة الواصلین مرید راسخ الاعتقاد
میر محمد جواد که بحسب اتفاق در بلده ملتان رسیدم عبدالله نام فقیری از مریدان میر محمد یوسف ناین
احمد مودت گرفت روزی از روداد خود چنین بیان کرد که فقیر بموجب امر و طریق مرشد خود در زیر زمین
حفره گرفته باراده اربعین نشسته بودم در پرین بعد از دو سه روز برای وریاضت حوال بر سر من
می آمد استفسار روداد نموده باز مراجعت میفرمودی همین روش قریب یکماه گذشت روزی

از غیب آواز آمد که ای درویش اگر ذوق معرفت الهی داری بیا از استماع این ندا دل از آن شغل برداشته
شد و بی اختیار بخاطر میگذشت که از دائره بیرون شوم آن روز گذشت روز دیگر باز بدستور آواز مذکور گوشم
آمد آن روز هم بهر حیله بسر بردم روز سوم آواز آمد که ای درویش اگر ذوق معرفت و وحدت الهی میخواهی بدائره
بیا و اینجا محنت بیجا حاصل میکنی هیچ نوع کشود کار رو نخواهد آورد و نصیبه تو از اینجاست چون پیر من برسم معهود
برای پرسش احوال من تشریف آوردند روداد بعرض رسانیدم که متواتر سه روز اینچنین آواز می آید و داده آواز کننده
معلوم نیست که کدام کس ست و دائره کجا ست پیر من فرمود امروز همین جا ساکن باشید اگر امشب همان آواز
بگوشش تو برسد عرض بکن که اسم شریف آنحضرت ـ و دائره شریف کجا سمت ست همان شب آن عالی
درجات بدستور مذکور آواز زدند که بسوی دائره بیا عرض کردم که اسم مبارک آنحضرت چیست و دائره کدام است
و کجا ست فرمودند که نام فقیر سید مبارک و دائره متصل شاه آباد و تهانیسر بنام فقیر شهرت دارد و روز دیگر
پیش پیر خود بیان نمودم فرمود شخصی را که سید مبارک بطلبد کرا زهره است که نگهدارد همان زمان پیر من
بجناب حضرت پیر دستگیر خطی بدین مضمون نوشتند که کشود کار فقیر عبد الله از دست این فقیر تقدیر نیست
تعلق بذات مبارک دارد بموجب امر عالی اشرف بخدمت شریف میگردد امیدوار توجهات کریمانه است
که ذکر و اذکار و اشغال آنچه بخصوص صالح این درویش باشد عند الله بتعلیم و تلقین فرمایند مکتوب گرفته اجازت
پیر خود بهر صد شوق رخصت حاصل نموده باشتیاق ما لا یطاق روان گردیده در اندک زمان طی منازل
کرده بشرف قدمبوس آنوالاجناب مشرف گردیدم و مدتی بحضور فیض گنجور حاضر ماندم آنچه استعداد فقیر بود
آن مرشد کامل بعه شتی زاید بران مزید فرموده تعلیم و تلقین کرده رخصت کردند بتوجهات ـ مستفید تا حال
از فیوضات مالامال ست الحمد لله علی ذلک نقل ست این ضعیف ـ بایام طفولیت در قصبه
کهرهی سادات متصل سرای راجپوره میبود که برای زیارت والده شریفه میرفتم که در اثنای راه یکدرخت
گل لو بوده ست از میان آن یک اژدها قریب دوازده چهارده درعه بطول بود که برآمده گرداگرد
من احاطه کرده فقیر سراسیمه و بحراس گردیده رنگ از رویم پرید تا که خون از بدن من خشک شد در آن صعب
بی اختیار نام مبارک پیر دستگیر بزبان جاری شد بلا توقف ذات مبارک با کلاه و پیراهن چنانچه
بدائره شریفه می بودند همان شکل همان لباس بر سر من حاضر شدند و اژدها ببرکت انفاس متبرکه غائب شد
و من بیهوش افتاده ماندم بعد دیر یک افاقت آمد مردم فراهم کننده عاطف وکاه و پاچک وغیره که در آن صحن
صحرا بود ما گرفته پیش والده صاحبه بمکان مذکور رسانیدند و از همان سوز حرارت بر تن من مستولی گردیده
از غلبه حرارت مدهوش میگشتم تا مدت سه ماه میدیدم که حضرت پیر دستگیر بر سر بالین نشسته از هرگاه که

می آمدم بغیر از مردم خانه با کسانیکه برای بیمار پرسی می آمدند نمی دیدم پس حالت صعب و غش ایشان دیدا
خواستم در این ماجرا پیش کسی اظهار نمی ساختم که مبادا از اظهار اینمعنی از دولت زیارت محروم مانم وقتیکه
صحت کلی رو نمود والده صاحبه هم مرید جناب بود برای فقیر پارچها و جامه و قبا و غیره نو نو تیار ساخته پوشانیده
برای زیارت حضرت پیر دستگیر رخصت کردند۔ آنحضرت در مجلس حضرت قطب العالم شیخ جلال الدین
محمود تهانیسری قدس سره در قصبه تهانیسر تشریف شریف فقیر در آنجا رسیده بوساطت عارف کامل میان
شیخ الله قدس سره بحضور انور مشرف گردیده سر خود به اقدام مبارک گذاشتم حاجی موصوف عرض کرد که
لطف الله حاضر است بمجرد استماع نام فقیر فرمودند که آن لطف الله مارست ماست که بر سر تو
نشسته مانده ام تسلیمات کردم و شکرانه بجا آوردم در آنوقت زاهد میان شیخ شاهد و زبدة الواصلین
میان مولوی غلام حسین که بسیار فاضل کامل بوده اند در ابتدا حال با شصت کس فاضل اجل بخدمت حضرت
پیر دستگیر قدس سره رسیده تا بیست و هفت روز بحث علم بر پا داشته بود آخر الامر آنحضرت بعلم
باطن بعلم ظاهر مولوی غلام حسین غالب آمده تسلی فرمودند بعده مولوی عرض کرد که غلام چنان اراده
کرده بوده هر کسیکه از خاطر من غبار زنگ برآرد دست بیعت بآنکس خواهم داد الحال مارا در زمره خادمان
خیابه داخل نمایند پیر دستگیر ایشان را مرید و طالب خود کردند حاضر مجلس بودند و فقیر پیش ازین اراده مصمم
کرده بود که اجازت لباس درویشی باید گرفت عرض کردم که در تمهیدات عین القضات نشسته دیده ام
که لباس شیخ بدون اجازت - اجازت بخواهد فرمودند که درین اوقات کدام کتاب میخوانی - و هم یاد الهی
میکنم فرمودند که هر دو شغل مشغول باش و ازین - غالب آید بران ثابت قدم باید شد وقتیکه چون غالب
شود لباس غالب می باشد لباس اختیار نباید کرد بقدرت الهی در اندک زمان چون بر من غالب آید
حتی که هر چه میخواندم هیچ بخاطر جای نمیگرفت چنانچه دوهره حضرت پیر دستگیر برین حالت دلالت میکند
الی مارا بانن بهر پهول کے سب جیت ؛ اب کهون اسا کیون سبیح کیون کیت ؛ بعده بموجب امر اقدس
لباس اختیار کردم الحمد لله علی ذلک نعلست از دار دات فقیر وقتیکه حضرت پیر دستگیر ازین
جهان فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند فقیر را از تعزیت آنجناب حالت صعب رو داد و شب و
روز بغیر از گریه و زاری جزع و فزع کاری نبود بلکه تا ده دوازده روز از نماز پنجوقتی و روزه رمضان
متقصر ماندم روزی از غم و اندوه مثل مدهوشان بودم می بینیم که آنحضرت حاضر اند و میفرمایند که ای
لطف الله مارا مرده پنداشتی من خود زنده ام بلکه در حساب نزدیک من تو مرده که خیالات خام را بر لوح
خاطر نقش کرده حالا برخیز و کمر سجده و جهد محکم بر بند و ذکر و شغل و یاد الهی مشغول باش و مارا همه وقت همراه خود

بسپاس فقیر از آن روز در سر منبر رسیده از مادر و پدر محبت بالکل بر دید و یاد الٰهی پرداختم حق سبحانه تعالیٰ
محبت خود بخشیده تا یوم القیام ابید - درجات هشتم **الحمد لله علی ذالک نقلست** که بابی قدوة السالکین
میان شیخ محمد امین ابنالکه صاحب ریاضات و کمالات و روشن ضمیر و مرید حضرت پیر دستگیر از حالات
واقعات خود چنان بیان میکرد که در اوائل حال و عنفوان جوانی مرتکب عصیان بودم و شب و روز بجز
خوردن خمر ملعون شغلی دیگر نداشتم و اکثر افعال ناشایسته از زنا و غیره از من بوجود آمدی که اطوار
ناشایسته که ذکر آن ناکردن اولی است بیرون از وهم و قیاس بود شبی شراب خورده بخمار آن مدهوش
شده بخانه خود افتاده بودم ناگاه برقعه پوشی بر سرم آمد آواز کرد که ای شیخ محمد یاد الٰهی بکن من از بدمستی
هیچ مطلع نشدم اهلیه فقیر ازین ماجرا آگاه شد مرا بیدار ساخت و گفت شخصی باین طور ندا میکند من هرگز
بر سخن وی التفات نکردم و در جوابش گفتم که برین خیالات مقید بودن چه لازم است روز دوم مکرر
بربالین من آمد همان طور آواز کرد که ای شیخ محمد برخیز یاد الٰهی بکن آن روز هم از مستی خمر هیچ
نپرداختم اهلیه فقیر ازین حتی اطلاع یافته بمن آگاه کرد که صدا از غیب این قسم مسموع میشود تاهم گوش بآواز
نکردم روز سوم بدستورات معصیت نوشیدم مدهوش افتاده بودم که برقعه پوشی بدستور آواز کرد
که برخیز یاد الٰهی بکن و بدائره بیا مستوره مذکوره مارا بیدار ساخته هوشیار گردانید شب سوم آن کلام
فرخنده انجام تاثیر نمود - غسل پاک کرده ببالاخانه رفته ذکر جهر بآواز بلند شروع کردم - می شنیدند و میگفتند
که امروز شیخ محمد در عالم مستی - و عشرت و خواب و راحت مارا منغص گردانید و فحش و دشنام ناسزا
روز شد از مردم پرسیدم که دائره بکدام سمت است اینها نشان دادند که از اینجا پانزده کروه است من سپر و
شمشیر در کمر کرده بدائره رفتم حضرت پیر دستگیر چون مارا از دور دیدند فرمودند که ای شیخ محمد یکبار بشنید تا اینجا آمده
مارا سه روز متواتر میگذرد که هر شب برای آوردن شما با ناله میرفتم آمدی خوب کردی حالا بنشین بموجب ارشاد عالی
نشستم چون از نماز ظهر فراغت حاصل کردم بگوشه نشست فقیر را یاد کردند و مرید ساختند و بذکر جهر اجازت
دادند و هم امر کردند که سپر و شمشیر بهمین طور همراه خود داشته باشد از حضور لامع النور رخصت ترخیص یافته بخانه
خود آمدم و سپر و شمشیر نیز با خود داشتم و یاد الٰهی میکردم روزی بخاطر رسید که یاد الٰهی کردن و سپر و شمشیر داشتن
چه صورت دارد و سپر را پاره کردم و شمشیر را بشکستم و بخدمت مرشد رسیدم آن کاشف الاسرار قدس سره
الانوار مارا از دور دیده ارشاد کردند خوب کردی که سپر و شمشیر را بشکستی حالا دوئی از دل
دور کن و یکتائی اختیار نما از امروز پارچه رنگین کردم و بخانه خود رفتم پیش ازین اهلیه فقیر بلباس تکلفانه
جامه و پیشواز برنگ گلنار و معجر گلنار بردارد و با جامه مشروع قیمتی رغبت کمال داشت مارا که بلباس رنگین دیده

الحمد لله بر زبان راند و خوشحال گردید چون به نماز بطرف مسجد رفتم از خانه بیرون آمدم بی بی پارچهای تکلف از بدن خود جدا کرده پارچهای دیگر سفید در رنگین ساخته یک پیراهن و یک جامه و یک چادر اگر گرد پوشیده نشسته است چون فقیر از مسجد بعد فراغ نماز بخانه آمدم می بینم که عالم دگرگون گردید پرسیدم که این چه کرده جواب گفت شما که رفیق شفیق و کفیل هم جنیر بودند لباس رنگین گردید اگر من همان لباس باشم شما را تکلیف کمال لاحق میگردد حالا حق تعالی شما را از معصیت باز داشته بدرجهٔ اعلی رسانید و بطرف محبت خود کشیده می باید که از خوراک و پوشاک ما بفکر بوده جائیکه شما باید و بست مستفید شده آید ما هم بدانجا برده و دستگیری آنجناب داخل سازید فقیر همراه گرفته بخدمت حضرت پیر دستگیر آورده مرید کنانیدم و از ما سوی بعد نظر برداشته بیاد الهی مشغول گردیدم و هر روز بلا ناغه باو ارید و باشد بر ده هزار ها. دیگر همراه او میکردم و لبقیة العمر همین شغل ماند را از جملهٔ مکملین عصر خویش گردید آخر واصل بحق گشت **الحمد لله علی ذلک نقلست** روزی در قصبهٔ مو ر حضرت مرشد آفاق بجهت مبذول توجه در حق مخلص یکرنگ میان شاه اورنگ بخدمت حضرت پیر دستگیر سپارش فرمودند آنحضرت انگشت اجابت بر دیدهٔ جان نهاده عرض کردند که حضرت پیر و مرشد توجه فرمایند غلام از برکات. فردا در ینباب بجا آوری امر عالی خواهد کرد آن روز از خیمه رخصت شده روز دوم بر صبح روانه چینسکر گردیدند. میان شاه اورنگ توجهی نمودند تا وقت بحضوری مجلس حضرت علیه و اله و اصحابه و سلم نصیب گردید از قصبه اندری تا رسیدن قصبه تهانیسر که فاصله ده کروه بوده باشد داخل مجلس بودند در اثنای راه هیچ خبر در عالم بشریت نداشتند وقتیکه در کوچهای تنگ وارد گردیدند در عالم بیهوشی سر افشان با دیوارهای در خورد عالم و ضرب سنگ و خشت پیشانی خراشیده شد اندکی بهوش آمدند حضرت پیر دستگیر پرسیدند که احوال میان اورنگ چه طور است بر اقدام مبارک سر خود نهاده تمامی روداد بعرض رسانیدند که بقیه ابواب معرفت کشادند **الحمد لله علی ذلک نقلست** که مبرخان راجپوت سردار و ساکن دهناماجرا که قعست متصل دائره برای کار دنیاوی بدفع مسکه نگذشت زیر دیوار دائره راه نیگذرد و بخاطر خود اندیشید که بغرض حصول سعادت قدمبوس ازین آستانه گذشتن لائق نباشد در خدمت حضرت پیر دستگیر آمده آداب سلام بجا آورد و پرسیدند کدام است عرض کرد مبرخان فرمود چگونه شاد و لا هر کرا خواهد دید مولا المجود استماع این سخن مبرخان از پای در افتاد و حالت دگرگون گشت و کشف کشود گردید حضرت پیر دستگیر اکثر بزبان مبارک فرمودند که مبرخان سحابی آمد را چیند. در قصبه پانی پت سکندر نام نجد گر بوده پسرش محمدی نام مرید حضرت پیر دستگیر شد سکندر به پسر خود ملازمت. جای دیگر مرید هم بود جای دیگر چرا مرید گردید محمدی مثل از مباحثه مذکور مدام بجناب پیر دستگیر می آمد و سعادت حاصل میکرد چون پسرش

قدغن بلیغ نمودن گرفت در هفته یکمرتبه زیارت بر خود لازم گرفت حضرت پیر دستگیر پرسیدند ای محمدی چا دو روز
میروی که دیر دیر می آئی عرض کردن گرفت که بجای نمیروم لیکن پدر من سرزنش میکند از نهفت مقصر می نم
فرمودند که گاه گاهی پدر خود را بیار که من هم ملاقات او کنم اتفاقاً روزی پدر و پسر هر دو از کوچه زیر دیوار
میگذشتند محمدی گفت ای پدر تو اینجا اندکی ساکن باش من زیارت پیر دستگیر کرده می آیم او قبول کرد
محمدی بحضور پر نور رسید عرض بندگی نمود پرسیدند پدر تو کجاست عرض کرد که عقب دیوار ایستاده است
فرمودند که او را هم بطلبید محمدی به پدر خود اعلام رسانید انکار کردن نتوانست درویش هوش قدمبوسی جا
گرفت اندرون آمد آداب بجا آورد نزدیک تر طلبیده دست سکندر بدست مبارک خود گرفته توجهی فرمودند
سکندر مدهوش گردید حکم شد که بر چهار پایی انداخته بخانه اش رسانند چنان کردند تا سه روز - روز سوم بعرض
رسانیدند که احوال سکندر بر همین منوال است فرمودند - بر چهار پائی انداخته حاضر ساختند نظر رحمت بر او افکندند
دیده فرمودند که پیر چنان می باید که در دریای قلزم بیندازد و باز بقوت بیرون آرد و بزبان فیض ترجمان
لب کشاده بلقب فرمودند و سکندر را از اوقات حمیده و افعال پسندیده هیچ دقیقه خالی نبوده از احاطه شریعت
پای خود بیرون ننهاده از واصلان حق گردید الحمد لله علی ذلک نقلست محمد قایم درویش
اول در منبع سنبهل سکونت میداشت در آنجا آمده بازیگران تنها وارد گردید و در آنها یک زنی بسیار
صاحب جمال بود محمد قائم بر آن عاشق شد و شیدا گردید از آنجا بازیگران کوچ نموده بجای دیگر رفتند
محمد قایم را دل از دست رفته بود پس آنها روانه شد جائیکه سرکی سمان ایستاده میکردند مقابل آن
بنشست و از خواب و خورش بگذشت باریافتگان حضور اقدس احوال وی را بعرض رسانیدند فرمودند
دو کس درویش بروند محمد قائم را بر چهار پائی نشانیده همراه قافله مذکور روانند نباشد که جدا سازند و
روبروی معشوقه میداشته باشند چنان نشود که گروه بازیگران کوچ کرده بروند و آن بیچاره مشتاق عمر در جای
بیهوشی همانجا افتاده ماند حسب فرموده بجا آوردند بعد چندی بعرض رسانیدند که حالا محمد قایم معقود
العقل گردیده و چشمانش از حدقه بیرون گردیده همانطور کشاده ماند و جواب و سوال هم فوت شده است
فرمودند که آنرا بحضور آرند هر گاه بر چهار پائی او را روبرو آوردند آنحضرت پرسیدند که ای محمد قایم مرا
می شناسی گفت تو شخصی هستی و همتی نام همان زن شبوده است آنحضرت تبسم نموده فرمودند مرشد کسی
باید که در چنان وقت بکار آید فرمودند که حالا این را ببرند روز سوم بیارند بموجب ارشاد بعمل آوردند
چون روز سوم روبرو آوردند آنحضرت فرمودند که ای قائم من کیستم فی الحال بهوش آمد و شناخت
و بر اقدام مبارک سر خود نهاد فرمودند که مرشد برای اینچنین وقت می باید که درویش را از تهلکه بر آرد محمد قایم

یکی از واصلان حق گردید و کمال او از تحریر و بیان بیرون است الحمد لله علی ذلک
نقلست شبی پیر دستگیر بالای بام بر چارپائی علیحده بودند قدوه کاملان سید شرف جهان از
سادات عظام سامانه و یگانه دوران میان سنجان کفها مبارک میمالیدند و هر دو مردان مقبولان
جناب علی بودند عرض کردند که در مناقب حضرت شاه مردان شیر یزدان نوشته دیده ایم که میفرمودند در بحر و بر
و خشک و تر و از نماز و قرآن و در همه چیز منم این چه طور است فرمودند که شرح دلالت شان آن دانای
آن رموز حقیقت از حوصله بیان بیرون است حالا در غلام غلامان اولا جناب ایشان همچنین حالات
یافته می‌شود و بالفعل چند کس از درویشان این فقیر که رود اد بحالت موصوفه دارند موجود درین اثنای
میان میوه خان نعره زد شکیبائی نمودن گذشت فرمودند این را از بام بزمین ببرند حسب ارشاد بجا آورده
پائین آمده همون مقولات که در مناقب حضرت علی کرم الله وجهه مذکور شد بی اختیار میگفتند و کف از دهان
جاری بود حالتی عجب رو نمود تا دیر همین حالت که حضرت پیر دستگیر آب دم کرده مرحمت فرمودند که بر وی
بفشانید و نیمه بفشانید تا بخود بهوش آید و الا از چنین مقولات عالمی برگشته خواهد شد بمجرد نوشیدن
آب بحالت اصلی باز آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر فقیر به ببر درویشان کمال نباشد مانند فیلان مست زنجیرها
بگسلانند انبار اهمچنین حالت سر بر زند که تحمل آن دشوار است الحمد لله علی ذلک نقلست
از شرف زهاد و کشف عباد سید محمد جواد بسا حمیده صفات و برگزیده اوقات و همیشه بذکر اشغال سبحانی
دل مقید و به ریاضت شاقه و نفس سرکش خود گوشمال میداد میگفت روزی مردم اهلخانه بتقریب شادی رفته
شب بها بجا بسر کردند زنی تنها بعهده پختن طعام بخانه مانده بود خانه خالی یافتم دغدغه دیوستانی بر خاطرم
مستولی شد خمار مستی و شهوت بجوش آمدن آن کس را سحه فراهم آمدن برهنه ساختم در عین بیداری هوشیاری
می‌بینم که حضرت پیر دستگیر بنفس نفیس خود در چنین مجلس مخوف حاضر اند و میفرمایند که ای سید خواجه چنین
کارهای ناشایسته خود را ملوث میسازی همانوقت از سر شادی بهوشیاری بیوستم و از آن معصیت باز
ماندم و از خود بگذشتم چون بهوش آمدم بخاطر گذرانیدم که این امر باعث اعتراض خواهد شد احسن نسبت
که بدایره شریفه رسیده خاک آستان آن یگانه و لگدکوب مردم زمانه باید شد محجوب و مغموم بجناب عالی
حضرت پیر دستگیر برای قضای حاجت عازم بودند فرمودند که کلوخ و آفتابه سید خواجه برگیرد بموجب امر معه
آفتابه و آب و کلوخ برکاب عالی روانه شدم چون از مردم دورتر رسیدند بسوی فقیر متوجه شده فرمودند
ای سید جواد انفس اصلاح و تقوی موصوف باشی عجب لطافت را گذاشته بتلاش آن حیوان کثافت
گشتی اگر دران هنگام خبر نگرفتم همه ریاضت در سرگین افتاده بود نعبر از این واقعه در بحر آب انفعال غرقان

غرق شدم که بیان آن نمیتوانم کرد و بسیار متنبه گردیدم و از برکت حضرت پیر دستگیر باز دگر مرتکب فسق و فجور
نگشته در امان مانده الحمد لله علی ذلک از اشرف عباد سید محمد جواد در هنگامی که
بهادر شاه در هنگام شاهزادگی بصوبه داری کابل تشریف برده فقیر نیز در سلک ملازمان بادشاهزاده والا
قدر منسلک بود چهار صد سوار در رساله خود داشت اکثر دولتخواهان و اهلکاران خیان صلاح دادند که جمله
رساله داران از فقرای خود و سردارانه میکردند و به آسودگی میگذرانند در سرکار قلت خرج میگذرد اگر از
تمام مردمان رساله سر اسم دو روپیه گیرند هشت صد جمع میشود و بر فرقه سپاه هم گران نخواهد بود چرا که این رسم
در همه رسالجات جاریست و از آن زر مذکور اسپها خریده در سرکار نوکر باید کنانید ازین جهت باعث
افزونی جمعیت بعنوان شد چون مال لاحق دنیا داران است مصلحت ناشایسته بخاطر فقیر جا گرفت و از
تنخواه رساله مذکور مراسم دو روپیه برسم رسالداری وضع کرده جمع نمود هشت راس اسپ خریدم هر دو
و ازین واردات ناگهانی بر فقیر پریشانی رو داد از بسکه غنودگی غاصه اندوه فکر است سر بالای زانوی
نهاده بهمان طور نشسته در غفلت بودم حضرت پیر دستگیر پس پشت ایستاده شده بآواز بلند میفرمایند که ای
سید جواد حیف است تو هم در صف دوست داری و کمر بر حرام خوری بستی لایق شان تو نیست هشیار
رسته جا دیدن گرفتم هیچیک را نیافتم از همان دم عهد کردم بار دیگر چنین مرتکب ناشایستگی نخواهم شد از آن
روز هر چند مردم بدینکار رغبت میدارند قبول نکردم بلکه با گویندگان بزجر و طعن و تشنیع پیش می آیدم و
جواب میدارم آنانکه طمع کرده از سپاه چیزی میگیرند سه چند با نها لاحق میگردد اول همیشه شرمنده و سرنگون
باشند دوم در هر مجلس و محفل ذکر آنچنان سرداران میشود بغیر از زشتی و دشنام آنها بزبان جاری نیست
سوم پیش پروردگار خود مواخذه خواهند بود پس از عدم طمع ازین سه چیز رهائی حاصل است وقتیکه عالمگیر اورنگ
زیب بادشاه رحلت نمود بهادر شاه بمقابله اعظم شاه بهندوستان نزول اجلال کرد
فقیر بزیارت حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گردیدم از احوال سفر و سرگذشت استفسار فرمودند
عرضکردم بتصدق پیر روشن ضمیر بخوبی گذشت فرمودند شما هم در اوائل مال حرام خوری اختیار نموده بودند خوب شد سالم ماندید والا بعنایت حق
پیوسته بود گرفتار مذلت میساخت از استماع این کلام منفعل گشتم و آینده راغب و طامع از حق و ملک غیر
نگردیدم بکمال کرمه الحمد لله علی ذلک شخصی سناسی از سر زمین دکن در اوایل
حال طلب کسب سلوک از گوسائین خود میکرد هنوز بمنزل نرسیده بود قضا را گردی آنکس جان بحق
آفرین سپرد و طالب مذکور را آنچه ارشاد کرده بود از آن کشود کاری نشد در فیض آن حیران ماند
آخر الامر بتلاشش بسط از وطن خود برآمد و پیش هر سالک همین آرزو میکرد از هیچ هندو و مسلمان تسلی خاطرش

حاصل نشید و اگر با درویشی اهل اسلام درمیخورد او میگفت که بغیر اقرار کلمه طیب و رسالت محمدی کشود اینکار
محالست سناسی از جواب آن میگفت اگر کار ملی از عقده من گره کشاید و کشود کار بظهور آید بمذهب و ملت
وی در آییم و اقرار رسالت نمایم چرا که اول از دین و آیین خود برگشتن و مطلب هم بعوض آن من بعید است
خوردن است پس از این رانده و از آنسو مانده شد القصه از دهلی برگشته بخدمت شریف سرحلقه اولیای
جهان میان محمد شریف قدس سره که از خاندان گنگوه چشتیه بقید حیات بودند رسید اظهار مطالب خود
کرد ایشان هم فرمودند که اول کلمه طیب بر زبان حال او اسانند بعده کشود مهمی بظهور آید این تجویز
قبول نکرد و گفت که اگر آنحضرت طاقت گره کشای کار ما دارند اول بانجام رسانند دین ایشان پذیرفته
او آ کلمه طیب خواهم کرد الا بفرمایند تا از جای دیگر تلاش نمایم فرمودند که پیش برهان مرتبت تجرید سلطان معرفت
توحید میر محمد سعید عرف حضرت پیر دستگیر بهیک قدس سره باید رفت الله قوی است که از توجه ذات سامی المقصود سناسی
مذکور بلا توقف راهی شهر و بدائره شریف رسید و بشرف قدمبوس حضرت پیر دستگیر مشرف گردید آنحضرت ره بغیر
بغیر اظهار احوال او تفتیش و تفتیش فرمودند که از دکن تا دهلی بسیار تلاش ساختی از جای هیچ نیافتی عرض کرد که بر ضمیر انور
واضح و لایح است از مجلس تسلی حاصل نشد به شاه فاضل امر شد که صبح خام برسوئی ایم دیم دهند تا که از آب نان شکم سیر شود
و در گوشه آسوده شده از ماندگی سفر برآید بعد نماز ظهر پیش ما بیایند حسب الارشاد بجا آوردند و بعد نماز ظهر سناسی
در بندگی حاضر شد آنچه از کسب او کش مرکوز خاطر اقدس بود انکشاف نموده بر چه لایق وی دانستند ارشاد فرمودند
که در صحرا بارگشته تکیان و دهیان مشغول باشد و صحرا بارک مکانیست پر وحشت که هیچ حیوان و انسان
از حشرات و وحوش و طیور و جانوران درنده با آن طرف نمیتواند رفت گوسائین آنجا رفته مصا اختیار نموده تکیان و
دهیان مستغرق گردید در عرصه قریب حالتش بابن درجه رسید که نباتات آن دریا و خس و خاشاک آن صحرا
بجز او کلمه طیب صدای دیگر بر نمی خواست تا بجدی و زن مذکور بر و مستولی گردید که از دل و زبان بیقرار کلمه طیب لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و اصحابه وسلم بے اختیار برآمد و بآواز بلند جهر کردن گرفت و عقده که بخاطر نشسته و
محکم بسته بود بکشود و این دوهره بخواند **دوهره** بهیلے حضرت شاه بهیکا جسنو نباوین نیکا ؛ دوان دوان
پیش حضرت پیر دستگیر آمده اظهار واقعات نمود و ایمان آورد آنحضرت نام الکهه گرو موسوم کردند و ممتاز فرمودند
که از مریدان خاص گردید **الحمد لله علی ذلک نقلست** میوا خان ساکن سکندره در گفتن شعر طبع
رسا داشت این دوهره بطریق عرضداشت نقلی نموده بجناب پیر دستگیر ارسال داشت **دوهره**
بهیکه جو مانگون بهیکه سے بهیکه بن رها نجاے   اده بهیکه جوان سول ہے جو موه دهیه بلاے
این دوهره چون بسمع مبارک دوهره رسید فرمودند در جواب این دوهره بنویسید **دوهره**

میواں کا میوات خان ماسکے دربار   جو نون آوے صدق سے بھیکہ دے کرتار

میواتخان بمجرد خواندن این دوہرہ بیقرار و بی اختیار شد و بعجز تمام برہنہ پا بجناب فیضمآب دوید مرید این
خاندان عظمی گردید **الحمد للہ علی ذلک نفلست** روزی پیر دستگیر بدائرہ شریفہ تشریف میداشتند
شخصی در دل خود چنان خیال کرد اکنون موسم گلاب اگر مارا یک گل از گلاب عنایت فرمایند مرید میشوم چون
بخدمت سامی مشرف شد آنحضرت بدرویشی امر کردند که در فلان طاق یک گل گلاب داشته آورده باین
شخص بده درویش بموجب امر عالی گل آورده بدست وی داد و آن کس منفعل و خجل شده بی اختیار پاہای
مبارک بر سر خود نہاد و عذر خواست و مرید آنجناب گردید **الحمد للہ علی ذلک نفلست** قدوة الکاملان
و زبدة الواصلان میان کرم علی قدس سرہ از حضرت پیر دستگیر اجازت خواستند و بزیارت حضرت پاک پتن
روان شدند روزی شام افتاد و ہیچ آبادی بنظر نیامد حیران و متحیر ماندند که درین صحرای وحشت شب چگونه
بسر برده شود درین اثنا درویشی پیدا گشت میان کرم علی گفت که خوف نکنند که ما و شما شب یکجا خواہیم گذرانید
چراکه آبادی دور است بخاطر جمع گذرانیدند چون صبح شد درویش موصوف پیش کرم علی روانه شد چون از دور
دیہی بنظر در آمد درویش از نظر غائب شد میان کرم علی حیران ماند آخرش پیشتر روانه شدند دیگر آنکه اتفاقاً
سه روز گذشت که ہیچ قوت بہم نرسید و حالت صعب از گرسنگی رو داده بود در میان راه یک خانقاه
پیش آمد اندرون خانقاه برای زیارت رفتند درویشی بر آستانه خانقاه نشسته بود و شخصی یک طبق
حلوای گرم با آن درویش سپرده و این سخن گفته غائب شد که درویشی درون خانه رفته است ہرگاه بیرون
آید این طبق حلوا بوی برسانی وقتیکه میان کرم علی زیارت نموده بیرون آمدند درویش گفت حلوا خود
بگیر ایشان پرسیدند که از کجا آمد درویش گفت شخصی طویل القد چیچک رو خوش سیاه و در یک چشم گل داشت
بنام شما این طبق حلوا گرما گرم داده رفته است میان کرم علی نعره زد و گریه کرد بعد افاقه حلوا بخورد
و روان شد بعد چندروز از پاک پتن زیارت کرده باز بجناب آنحضرت رسید سعادت قدمبوسی حاصل
کرد پیر دستگیر فرمودند که ای کرم علی حالات سفر بیان کن که چگونه گذشت چراکه تنها غریب بودی میان
کرم علی سرگذشت سفر بیان کردند لیکن ہر دو مذکورات سابق الذکر در صحرا ملاقات درویش و یکجا شب
بسر بردن و حقیقت گرسنگی و رسیدن حلوا بیرون از خانقاه یکی ہیچ بیان نکردند از خاطر فراموش
شده دوم حضرت پیر دستگیر فرمودند که تمامی حقیقت راه یاد مانده امروز که از تنہای عاجز بودی گذرانیدن
شب بتو در صحرا گران شده بود و ہیچ آبادی در نظر نداشتی در انجا رسیدم و تمام شب محافظت
نگہبانی نمودم صبح براه انداخته بدیہه رسانیدم دبار دوم بعد از فاقه سه روز بر دروازه فلان خانقاه

حلوا رسانیدم همه فراموش کردی میان کرم علی نعره زده در پای افتادند و گفتند که بجز ذات پیر دستگیر
مرشد در وقت سختی و تنگی کیست که خبر گیرد الحمد لله علی ذلک نقلست حضرت پیر دستگیر در موضع
ملکپور تشریف میداشتند و شخصی از مریدان بسفر دریا رفته بود ناگاه کشتی او تباه شدن گرفت در طلاطم
امواج روی عجز بجناب حضرت پیر دستگیر آورده در خواست مدد نمود و یکروپیه چهار آنه نیاز قبول کرد آن حضرت
از راه کشف بر اراده او مشرف شده بزور باطن از طلاطم امواج کشتی او بسلامت بر کنار رسانید و سبب
افشای راز این است که وقت خادمان بنا بر خدمت وضو وغیره حاضر میشدند آنرا دیدند که لنگی تر است
و کوزهٔ وضو از آب دریا پر است همه درویشان و خادمان در تعجب ماندند دانستند که درین معامله سری
خواهد بود بعجز تمام عرض کردند این چه اسرار است فرمودند که فلان در یا کشتی که بران مریدی بود تباه شدن
آن در بعین هنگام پاس عجز در پیش آورد و اعانت خواست از برکت پیران عظام کشتی او بسلامت
بکناره رسید و اهل کشتی از هلاکت محفوظ ماندند حضرت پیر دستگیر در پاک پتن تشریف میداشتند که آن
شخص در رسید و قدمبوسی نمود مبلغ یکروپیه چهار آنه نذر گذرانید و صورت حال بعرض رسانید آنحضرت
به درویشان امر کردند که این نقدر را گرفته مالیده پاکیزه تیار ساخته بنیاز پیران فاتحه خوانده تقسیم سازند
که این مزد محنت و مشقت این فقیر است سبحان الله زهی مرشد کامل در بحر و بر و خشکی و تر در خوف و خطر
محافظت مریدان منظور داشته اند الحمد لله علی ذلک نقلست صاحبزاده والاقدر میان
غلام احمد از اولاد مخدوم عبد الحق قدس سره در شاهجهان آباد متصل قدم رسول الله صلی الله علیه
و آله و اصحابه وسلم سکونت میداشتند روزی در مجلس ایشان ذکر قدم مبارک درمیان آمد میان
غلام احمد گفتند که از سنگی بیش نیست آن شب بخواب می بیند که حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت
قدم شریف را بسر برداشته پیش غلام احمد ایستاده اند غلام احمد پرسیدند که بر سر مبارک چه چیز است
فرمودند که این همان سنگ است که شما تحقیر ان میکردید و من در بین دیار بحکم سرور کائنات صلعم آورده ام
غلام احمد بدیدن این حالات بیدار شد خجل و حیران و سرگردان و مسلوب الاحوال گشته بدرگاه حضرت
سلطان العارفین محبوب رب العالمین حضرت نظام الدین قدس سره رفت و عذر تقصیرات
آن بی ادبی میخواست و از نماز و روزه هیچ خبری نداشت بوقت سحر خادمان درگاه بسختی و درشتی
تمام از خانقاه بیرون کردند از انجا العبد حسرت و ندامت بدرگاه حضرت سلطان دنیا و دین سیمرغ
قاف یقین خواجه قطب الدین قدس سره رفته عجز و تضرع نمود چون التجا و زاری از حد گذشت
می بیند که حضرت خواجه صاحب پس پرده ایستاده میفرمایند ای بی ادب این مکان بی ادبان نیست

از اینجا بیرون شوا زین واقعه بسیار ملول و پریشان خاطر گردید گریه و زاری آغاز کرد بعرض رسانید
که از کرده خود پشیمانم و بعذر تقصیرات باین جناب آمده ام اگر ازینجناب محروم برگردم پس حال این بیچاره
چه خواهد شد که نزد سید بهیکه سلمه الله تعالی برو عفو تقصیرات بوسیله او میتواند شد پس ازینجا شتاوک
دوان و پران در قصبه پانی پت رسیدا داب و سلام بجا آورد و بمجرد دیدن فرمودند که در چنین جناب
این قسم بی ادبی کرده و باز در اینجا آمده چه لازم است عرض کرد بموجب امر اقدس آفتاب کرم درخشان
و دریای ورع و عرفان حضرت خواجه صاحب قدس سره آمده ام فرمودند ما را هم ارشاد شده است پیش خود
بنشانند و در گوشه خالی از غیر نشسته استفسار سرگذشت میفرمودند غلام احمد آنحضرت را بشکل شبیه سرور
کائنات بعینه بلا شک و شبهه بقد و قامت و بجسم مبارک می بیند از دیدن آن بیهوش شده بزمین افتاد
حضرت پیر دستگیر از اینجا برخواسته بمکان دیگر تشریف فرمودند بعد دیری چون افاقت آمد لرزان
و گریان خود را بآنحضرت پیر دستگیر رسانیدند و بهزار صدق مرید گردید و یکی از مقبولان درگاه الهی شد
الهی زبان جمیع سلمانان و دینداران مرا از اقوال بے ادبانه بحفظ خود نگهدار بحرمت النبی و آله الامجاد
الحمد لله علی ذلک نقل است زبانی میان محمد باقر که از اهل ریاضات و ارباب زهد و تقوی است
میفرمودند که محمد اعظم والدین درویش طالب مرید حضرت پیر دستگیر بود میگفت که در حین حیات آنحضرت
بزیارت حرم شریف رفته بودم چون بعد حصول سعادت زیارت بسمت هندوستان مراجعت کردم
بطرف صوبه سند برلب دریای شور یک قلعه سنا سیان نظر آمد زیر دیوارش میگذشتم دار مجلس گشتم
سرگروه آن طائفه که گسائین و گرو میگویند اینجالت ساعته نموده بتواضع تمام و دلداری و غمخواری بالا کلام
پیش آمد چون در صحبت موافقت کلی بهم رسید روزی در گرمی اخلاص و هان حقه راز نکشاد که از
حیلها یکه عبارت از مردان است کسے قابلیت و لیاقت ندارد از طرف آنها دل بردی کمال دارم
وایشان را در اکثر علوم کامل می بینم لهذا بخدمت گرامی تحفه میگذارم البته بکار خواهد آمد یک پاره
شش پهلو من داد خواصش چنان بیان کرد که شکل نگین انگشتری دو روشنائی بر یک پهلو مالیده کاغذ سفید
مهر نمایند تا نقش بردار و آن کاغذ برای آزار چشم بکار آید و همین قسم یکی برای برص و دیگرسے
برای جذام هر شش رکن برای شش بیماری صعب موثر است و خاصیت هفتم آنست که اگر بنیت اراده در
کیسه خود نگهدارند دو اشرفی طلائی بلا ناغه از کیسه برآید و اگر اراده کنند ده دوازده تا چهارده اشرفی
می آید لیکن تا دوازده طلب باید کرد بلا ناغه از کیسه برآورده خرج نمایند تختے سنگے را با لطافت تمام
در گوشه دستار نگهداشتم و از انجا رخصت گرفته روان شدم چون بدریا رسیدم بر کشتی سوار شدم

و شخصی سرداری با جاه و حشمت نیز ران کشتی بود همراه داشت حکم بسرود کرده بمجرد آغاز سرود برمن
حالتی شد و او بی تابانه از کشتی جست نموده بدریا افتادم سردار مذکور بملاحان تعهد کرد و امیدوار انعام
ساخت که این درویش را از دریا بسلامت برآرند ملاحان بطمع انعام دست بدست گرفته از دریا برآورده
بالای کشتی نشاندند لیکن از بی اختیاری دستار از سر جدا شده بدریا فرو شد همان دم فراق آن سنگ
پاره چنان طاری گردید که از لذائذ اشغال داد که هیچ لذتی نبود بلکه نفرت بوده یکبار از نعمت
دولت باز ماندم بعد طی منازل بخدمت حضرت پیر دستگیر رسیدم آنحضرت بصفائی باطن بر حال
من مطلع شدند و هیچ التفاتی نفرمودند و احوال ناشایستگی ما را استفسار فرمودند که موجب کوتاهی
در ذکر و اشغال چیست سرگذشت بعرض رسانیدم در وقت نماز ظهر ارشاد فرمودند اعظم گرفته همراه ما بیاید
بعد الفضای حاجت میروم آفتابه گرفته همراه شدم قریب آب جوی بیست مثل دریا که بسوی نزدیکی شهر در آ
فرمودند که ازان دریا آفتابه پر کرده بیار و بعده بگو که در دریا نزد اسنگپاره از ما گم شده همان
سنگپاره را بحکم میران صاحب باز بده چون آفتابه پر کردم پیغام مذکور بدریا رسانیدم که ای
حضرت صاحب دعا گفته اند و فرموده اند که در دریا نزد ما سنگپاره بگوشه دستار از اعظم گم
شده بود از تو باز خواسته اند درین اثنا بیهوشی بر من غالب آمد بعد ساعتی که افاقت آمد می بینم
که همان قسم سنگپارها بجای آب جاری در روان هستند چادر خود را گسترانیده هر قدر میتوانستم
برداشتم پیش حضرت پیر دستگیر حاضر گشتم فرمودند آن سنگ پاره هم باقی و دیگر هم ازان جنس
بسیاری برداشتی اکنون دولت بسیار دست داد بگیر و ببر و بار دیگر نزد ما نخواهی آمد عرض کردم
که من نمیخواهم که از اقدام مبارک جدا باشم فرمودند تو طالب دنیا شدی آن سبب رسید پس
احتیاج ما چه باقی مانده اگر طالب ما می بودی بر این چنین اسباب ناپاک دل نمی بستی عرض کردم
ازین بیزار گشتم فرمودند اگر چنین است از جائیکه برداشته آورده همانجا انداخته بیا به بار همان
آب جو رفته آن سنگها را انداختم بمجرد سنگریزه ها ذوق و شوق یاد الهی بدستور قایم بلکه
افزونتر شد سبحان الله همچنین مرشد کامل باین طریق دنیاوی را از خاطر مرید دور نموده بیاد الهی
مشغول و معمور ساختند الحمد لله علی ذلک نقلست زبانی میان محمد باقر از ایشان از
از محمد اعظم والد خود نقل میکردند که روزی بجناب حضرت پیر دستگیر حاضر بودم هندوی از طالبان
آنحضرت بود او را تصور جمال خود امر کرده بودند در آن وقت آن شخص عرض کرد هرگاه که بتصور
بسته می نشینم شخصی با باناک آمد خلل انداز میگردد و تعلق خاطر بانطرف رجوع میکند حضرت پیر دستگیر

هیچ جواب نداد و بعد دیری همان شخص هنود فرمودند که کفشهای من از فلان حجره بیار و چون برای
طلب کفش در آن حجره رفت چه می بیند که همان صورت مانع شغل او میکردید کفشهای آنحضرت را بصورت
ظاهر بدست گرفته استاده است آن شخص گفت که کفشها بمن بده حضرت پیر دستگیر می طلبند او گفت
من ترا چه طور بدهم عهده کفش برداری بر من مقرر است چون مناظره بمیان آمد آنحضرت فرمودند
که چه قیل و قال است عرض کرد که مانع اشتغال من که میشود اینجا هم در دادن کفشها انکار میکند و نمیدهد حضرت
پیر دستگیر بآواز بلند فرمودند الیعز بده از فرموده آنحضرت باعذر حواله کرد آنشخص هنود در دل خود
قیاس کرد که همین شخص مانع کسب من شده حالا قدر و منزلت او معلوم شد پس ممانعت چنین کس هیچ
امر اعتباری ندارد باز آن وسوسه برطرف شد و جمع خاطر بکار خود مقید و سرگرم گردید **الحمد لله علی**
ذلک نقلست از افضل خان روزی جماعت جوگیان موضع انبهٹه آمده حضرت پیر دستگیر از ایشان
استفسار نمودند و از هر یک علیحده علیحده جواب و سوال ساخته همه را آرد و روغن دهانیده رخصت فرمودند
وقت نیم شب بنده محمد افضل الناس عرض کرد که امروز از جوگیان سدّه و مسلمانان کلمه و نام خدا ارشاد میکنند
و هنودان چه میفرمایند فرمودند مسلمانان را کلمه و هنودان را اسم الله از قوت برکت پیر و مرشد در مذهب
خود مقید باشد لیکن سبحانه تعالی پاک بی نیاز مناسبت پیدا کند **الحمد لله علی ذلک نقلست**
که نظر علی نام مرید آنحضرت ساکن جومون که واقع است متصل دائره شریفه بسبب تنگی معاش قصد
سفر سمت بنگاله نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند ای نظر علی رزاق مطلق پروردگار حقیقی است
در همه مکان و همه زمان بندگان خویش را روزی رسان است لیکن در سفر هم برکتی نهاده اند خدا حافظ
و ناصر تو باد فقیر هم در هر حال همراه است از آنحضرت رخصت شده روانه در ملک بنگاله هم چند روز بسر برد
روزگار میسر نشد و عسرت بدرجه اتم گردید در آن هنگام بخاطر گزرانید که حضرت پیر دستگیر فرموده بودند
که فقیر در سفر و حضر همراه تو خواهد بود عجب حالیست که باین درجه تنگی معاش میکشم و از خبر گیری
تغافل میفرمایند اتفاقاً از همان ایام کشایش او نمود باچندی که جمعیت تمام حاصل شد عزم معاودت
کردم اسباب و اشیا معه بهل همراه آورده چون در ضلع ترهوت رسید ناگهان میل بهل که انرا بزبان
هندی دهر میگویند شکست و عرابه معطل ماند ناچار در صحرای بی سروسامان در تحیر و تفکر ماند و سر بزانوی
تفکر نهاده اند که بغنود و درین اثنا قافله در آنجا گذشت در آن حیرت چه می بیند که پیر دستگیر بر سر وی
حاضر اند میفرمایند که شکستن دهر معطل ماندن بهل از حکمت الهی خالی نیست اکحال یک بیل در سنت
درمیان بهل هست بیاورده بهل را تیار نموده روان شوید نظر علی سر از زانوی تفکر برداشت در آنجا ایشان

همراهیان قافله گفت که پیل آهن بر آرند اوشان گفتند که ما دیوانه ایم که تمام اسباب ته و بالا نمائیم با خود
هرگز پیل آهن نگذاشته ایم از کجا بر آریم نظر علی بخشم آمد و گفت چرا انکار بیهوده می نمائید اول
تلاش کنید و ببینید اگر نخواهد بر آید آن زمان هر چه بدانید بکنید این چنین تفحص و جستجو کردند و هر تابیت
درست و نو و اعلی بر آمد پیل تیار ساخته روان شدند قافله درین عرصه قریب دو سه کروه رفته بود
قطاع الطریق بر آن قافله ریختند و همه کس را از جان کشتند و مال و اسباب همگی بغارت بردند نظر علی
که عقب آنها بود آمد می بیند که از کشته ها پشته ها افتاده و یک تن هم زنده نمانده شکر الهی بجا آورده
بخیریت بوطن مالوفه خود رسیده ولی تامل بخدمت شریف حضرت پیر دستگیر آمد آنحضرت بمجرد دیدن
پرسیدند که ای نظر علی بخیر و عافیت آمدی و دریافتی آنچه وعده کرده بودم ایفای آن نمودم و در سفر و
حضر خبر گرفتم و در صحرای پر وحشت پیل آهن رسانیدم و از تمامی قافله جدا کرده بسلامت بوطن رسانیدم
نظر علی بقدمهای مبارک پیشانی خود میسائید و عذر تقصیرات میخواست **الحمد لله علی ذلک**

نقلست حقایق و معارف آگاه شاه محمد حیات در قصبه شاه آباد در خانهٔ فقیر شیخ محمد سعید
بر بالاخانه تا مدت دو سال سکونت داشتند یکماه در عالم سکر و مستی خواب می نمودند و خواهش آب و
طعام نمیداشتند و از نماز و روزه معطل می ماندند و بعد افاقت تا مدت یکماه از نماز عشا فراغت یافته
بذکر حق تمام شب مشغول می ماندند تا که از موذن کلمه حی علی الصلوة نمی شنیدند از جای نمی جنبیدند بعد از
ادای نماز فجر تا دوپهر یاد حق میکردند هنگام زوال چند گهڑی آرمیده بشغل عبادت سه ماه بنماز
معکوس تا بعصر مشغول می بودند یکدفعه بعالم مستی بودند که فقیر شیخ محمد سعید بر آمده دروازه حجره واکنانید
و پرسید که بچه سبب از چند روز آب و طعام موقوف نموده جواب نفرمودند که ما را درین حالت بگذارید
و جواب و سوال موقوف دارید چرا که حضرت پیر دستگیر همه درویشان را فرموده بودند که محمد حیات را
بحالت مستی از جواب و سوال موقوف دارید باز سوال نمودند که حضرت صاحب بکدام سبب از
جواب و سوال موقوف فرموده بودند گفت که در دائره شریف مسجدی بود بعمارت خام در محراب
بجائیکه امام می ایستاد بخواب بودم وقت نماز شد جمیع درویشان حضرت صاحب برای نماز
تشریف آوردند مردم عرض کردند که محمد حیات در محراب بخواب افتاده است آن قطب زمان
فرمودند که محمد حیات بعالم مستی افتاده است او را بجنبانید بلکه نماز ازین مسجد موقوف دارید جای
دیگر بخوانید و حلقهٔ ذکر هم بجای دیگر بکنید بعد چند روز درویشان جائیکه محمد حیات بخواب بودند آمده
بذکر جهر مشغول شدند آواز ذکر بگوشش رسیده واویلا و جزع و فزع بسیار نمودند و گفتند ازین جا بیارا

چرا بیدار ساختند در وقتیکه این خبر بسمع مبارک آنحضرت رسانیدند فرمودند که حلقهٔ ذکر از آن مسجد
موقوف سازند مکان دیگری نموده باشند تا محمد حیات در حالت خود در خواب باشند بعد هفده روز
آنحضرت بحقایق آگاه شاه سجاول امر کردند که محمد حیات را از خواب بیدار سازند و از شیر و برنج قدح
پر کرده همراه بردند بموجب ارشاد همچنان کردند بیدار ساختند و گفتند چیزی بخورند که مارا خواهش طعامی
نیست اگر قدری شیر برنج باشد البته یک دو تا نوش میگیرم قدح موجود بود پیش آوردند اندکی از آن تناول
کرده بعده همچنان بخواب شدند ما بقی شیر برنج را که باقی مانده بود در پیش حضرت پیر دستگیر آوردند
آنحضرت اول بقدر یک چمچه خود نوش جان فرموده باقی به تمامی حضار مجلس بطریق تبرک عطا فرمودند
روز دوم که مجلس حضرت گنج شکر قدس سره بود محمد حیات خود بخود بیدار گردید وضو نموده دوگانه شکرانه
بجا آورده داخل مجلس شده سماع و وجد کرده تا تمام روز در وجد ماند بعد افاقت حضرت پیر دستگیر
دست وی گرفته در حجره خاص برده پرسیدند که تا مدت هفده روز بخواب بودی چه حالت رو نمود
عرض کرد که آن حالات را که گویید که شنود آنحضرت فرمودند منکه مرشد شمایم نشان من بچه قسم
مینمائی عرض کرد از انجمله یک سخن بیان میکنم فرمودند مضایقه ندارد از تمام دنیا یک دانه می بینید
و پخته و خام در می یابند که گشتنی باشد نمونه خروارے محمد حیات یک دو حرف بعرض رسانیده بود
که آنحضرت بخوشی و بشاشت از حجره بیرون آمده اندکی جوشش و خروش نموده فرمودند که
سبحان الله محمد حیات چقدر حوصله فراخ دارد و خود را چنان پوشیده است که منصور انا الحق
کلام میکردند و محمد حیات هیچ بزبان نمی آرد از منصور هم عالی صاف دارد و عین القضاة
هم بیان سخن نموده است محمد حیات سخن هم نمی کند پس محمد حیات گوی از همگنان ربوده است
الحمد لله علی ذالک نقلست در قصبه کرام روزی مصر سنگر برهمن که بجناب فیضمآب
رسوخیت کمال داشت از عزم دار الخیر اجمیر رخصت خواست که خود را پیش سوند اسی سوداگری
که بخدمت آن ضلع مقرر است در انجا رسانیده بسر انجام مهام دنیوی قابض گرداند بزبان معجز
بیان فرمودند که ای مصر سنگر چون خالق روزی رسان است در هر جا و هر مکان واحد پس این
قدر مسافت دراز بر خود چرا گوارا میکنی مصر سنگر مذکور بر این معنی اکتفا ننمود باز بطلب رخصت
عرض کرد ارشد مختار اند از انجا با چهار کس رفقا عازم آن صوب شد منزل بمنزل میرفت هرگاه
منزل کوت بوتلی رسیده بود که قیاز در خود آمده اراده شب باش بخاطر داشت در ضمن
پیاده های کوتوال انجا ناگهان مصر سنگر مسطور را بهمراهیانش به تهمت مکان پهانسی گر دستگیر کرده

پیش کوتوال برد عامل آنجا حکم کرد که اینها را بدار کشند غوغا برپا شد باشنده تمام شهر باد از دل برآمدند
مصرشنکر بهیبت زدگی متفکر و مضطرب شده آن سخن نصیحت را که از زبان فیض ترجمان صادر شده بود
یاد آورده وسیله حاضری خود ذات اقدس را تصور نموده بالتجا تمام از آنجناب درخواست مخلصی خود کرد
از بس تفکری که سر زده بود چون به بالا نظر کرده دید که ذات مقدس حضرت استاده اند و عصا بدست دارند
و میفرمایند ای مصرشنکر برگفته فقیر عمل نکردی الحال هم حق سبحانه تعالی قادرست فضل خواهد کرد همین
سخن فرموده از نظر غائب شدند بهمدران هجوم شخصی افغان جمعدار نوکر سرکار سردار آنجا مصرشنکر را
که در زمان پیشین بملازمت و خدمت حضرت پیر دستگیر دیده بود فی الفور شناخته ان پیادها را گوید
شد که این شخصها بی گناه اند و من پیش حاکم وقت باظهار ماجرای این محبوسان میروم باز کشتن
مرتکب آید از ایشان نشوند بتعجیل تمام جابر نزد حاکم رسیده بطراری زبان گفتن گرفت که ای ناخدا
ترس اینهمه افعال است که بوقوع آمد کسانی را که به تهمت سکان پهانسی گیران اسیر و دستگیر نموده
و حکم سنگساری کرده اند او خود پنڈت و برهمن است و من اکثر او را بملازمت و بمصاحبت قطب دوران
باعزاز و اکرام تمام دیده ام و نتیجه ریختن خون بیگناهان بر ایشان هویداست لازم آنست آنها را خلاص کرده
استدعای عفو تقصیرات خود نمایند و الا اختیار دارند حاکم از استماع این بلرزید و زود دو تن قاصد
سرکار را فرستاده از سیاستگاه مصرشنکر وغیره را نزد خود طلبید عذر ناشایستگی را بمیان آورده
سر خود را بپای ایشان فرو برده منت و سماجت رضامند ساخته معه پیشکش و خلعت رخصت کرد مصرشنکر
موصوف رفتن اجمیر موقوف نموده بوطن مالوفه خود مراجعت کرد و بملازمت عالی استسعاد یافت
فرمودند ای مصرشنکر بخیریت آمدی عرض کرد سرگذشت این غلام بی آنکه عرض نماید بضمیر خورشید نظیر
هویدا و ظاهرست احتیاج بیان ندارد بسزای نافرمانی رسیدم انشاء الله تعالی بقیة العمر اینچنین کار خودکامی
از من عاصی بوقوع نخواهد آمد این مرتبه محض توجه عالی جان بخشی این عاجز بظهور آمد الحمد لله علی
ذلک نقلست چهار کس از افاضل و سرهای عصر شرح عظمت شان آن بدر اسرار حقایق یعنی
یعنی حضرت پیر دستگیر برای امتحان کشف اسرار بخدمت شریف در آمدند هر یک علیحده علیحده بخاطر
خود بحسب خواهش طبیعت معین و مقرر ساختند که اگر این چیزها بی اظهار ما بما مرحمت فرمایند بیشک
بر ولایت و کرامت ایشان اقرار می آریم و الا تزویر می شماریم چنانچه از آنجمله یکی گفت دلم مایل
بشیر و برنج است و دیگری گفت مرا شکر می باید سوم ترنج مقرر کرد چهارم سیب درخواست نمود
چون هر چهار کس بخدمت پیر دستگیر آمدند و نشستند ناگهان شخصی یک قاب شیر برنج آورد آنحضرت

آنحضرت امر کردند و اشارت نمودند که این قاب پیش فلان کس نهید که سیر شده و نخورده که طبعش بشیر برنج
راغب است بعده فرمودند که فلان جا خبر بگیرید اگر تشنگی باشد باید که این عزیز را خواهش نیشکر تمام است
چهارم در حجره بجنید که از بر گذاشته است آورده بمردم سوم بدهد که او را اختناق قلب است از خوردنش
تسکین یابد و بهم تلاش باید کرد اگر سیب سست آید بشخص چهارم باید داد که او را صفرا مستولی است
علاج وی همین است چون هر چهار کس کرامت و عظمت حضرت پیر دستگیر معائنه نمودند سر بگریبان
خجالت کرده بعرق انفعال غرق گشتند حضرت پیر دستگیر ارشاد فرمودند ای عزیز بتعرض حال درویشان
بودن بعید از علم و لیاقت شما می نماید فقیر متوجه پیران عظام بر اراده باطن شما اطلاع یافته تسکین
و تسلی نمودم و اگر اینچنین بظهور نمی پیوست شما از تصرفات و کمال درویشان مرتقبین میشدند و خلل در ایمان
راه می یافت هرگاه ایمان سلب شد عاقبت خراب گردید پس همچنین اراده فاسد نباید کرد هر چهار کس
بقدرت سر بزمین نهاد و عذرها خواستند و مرید شدند الحمد لله علی ذلک **نقلست**
یکی از علمای عصر که در علم و فضل داشت بخاطر گزرانید که حضرت پیر دستگیر از عالم ظاهری خبر ندارند
از جهت مسائل شرعی علمی عمده بر نتوانند شد پیش آنحضرت آمده سوال مسئله نمودند آنحضرت فرمودند
که فقیر امی محض است از علم ظاهر اطلاعی ندارد دیگر یک درویش محمد حیات نام چیلهٔ از درویشان
اینخاندان ست شاید مسئله شما را جواب گوید یک درویشی همراه آن فاضل داده پیش محمد حیات
فرستادند چون فاضل مذکور رو را انجا رسید و امر مرشد به محمد حیات واضح گردید فاضل مذکور سوال
نمود که پیر شما صاحب برای تحقیق این مسئله ما را نزد شما فرستاده اند جواب باید گفت میان محمد حیات
گفتند که من غریب عاری و جاهل ام که از الف تا با خبر ندارم جواب مسائل از من چه آید حضرت پیر دستگیر
خود جواب خواهند داد و تسلی شما خواهند فرمود فاضل گفت اگر پیر شما صاحب طاقتی بودی پیش شما
چرا رجوع نمودی میان محمد حیات ازین سخن بجوش آمده فرمودند که از حجره بیرون شوند و تخته های
دروازه بگردان و زنجیر آنرا محکم بگیر و آنچه بخاطر داری سوال بکن فاضل مذکور دقیقه از تفسیر کلام
الله سوال کرد میان محمد حیات تفسیر از آیات شایسته بر جسته بیان نموده گفت اگر از تو
تسلی نشده باشد همین یک یک حرف را به هفت هفت نوع از برکت پیران عظام میتوانم گفت فاضل
حیرت زدگان سر بر آستانه نهاده و گفت که وسوسه خاطر ما به غلط بوده است الحال بالکل طرف
گردید چونکه غلامان این خاندان به این جا دستگاه و قدرت است پس ذات مبارک حضرت
پیر و مرشد پیر دستگیر جهان کمالات زیاده از وهم و قیاس باید کرد و در گردن قلاده انداخته

نالان وگریان بعفو تقصیر و عذرات پیش آمده و ارادت اختیار نموده و بسالک مردان آنجاناں منسلک گردید **الحمد لله علی ذلک نعلقت** چون دبدبه کوس مولانا آن آفتاب سپهر ولایت و شریعت گوش فلک را کر ساخت و طنطنه جاه آن بدر تابناک طریقت مشرق تا مغرب را فرو گرفت و آوازه عرفان آن قطب زمان از قاف تا قاف جهان شهره آفاق گردید صد سوار از قوم نجبا ساکن ولایت بخارا و غیره از شهرت فضائل و کمالات آن غوث دوران مطلع شده بجز اشتیاق در دل شان بجوش آمد بتهیه بیعت و ارادت متوجه هندوستان شد بعد قطع مسافت و منازل بعیده تا متصل تالاب عظیم آباد که واقع است ما بین تهانیسر و کرنال رسیده اتفاق حضرت پیر دستگیر از قصبه پانی پت بطرف دائره شریفه تشریف می آوردند سواران مذکور سواری مبارک را در راه دیده از یاران و خادمان اصحاب استفسار حقیقت کردند چون نام مبارک بر آنها واضح شد همه کس ارادت و کورنشات بجا آورده بعرض رسانیدند که بنده در چندین مدت از فلان دیار بارادهٔ بیعت و ارادت میرسیم و امروز این دولت در اثنای راه میسر شد و حضرت پیر دستگیر اراده نشستن ندارند و قافله بطرف دهلی روان است درینصورت مجال توقف محال است آنحضرت امر کردند که همان سواری را بر سر تالاب فرود آرند و همه سواران همگی از تالاب وضو نموده حاضر شدند بموجب امر پیرکش وضو کرده حاضر شدند تمامی سیصد کس روبرو دکر دار ارشاد فرمودند که شما همه کس ما را پیر خود دانسته قبول کردند که ما همه کس حضرت را پیر و مرشد خود ها دانسته قبول کردیم باز دیگر فرمودند که پیران ما را پیر خود دانسته قبول کردند عرض نمودند قبول ساختیم که اکنون همه ها مرید ما شدند و حالا رخصت شوید و بکار خود مشغول باشید آنگاه همه کس مرخص شده روان شدند این ماجرا بسمع مبارک نهنگ قلزم شریعت و شیر بیشه حقیقت برگزیده حضرت رب المعبود سید محمود که از سادات صحیح النسب و هم کفو میران صاحب بودند و در قصبه سهرند بدرس حدیث و فقه اشتغال میداشتند رسید فرمودند که اینچنین طریق مخالف سلف و خلف است پیر را باید که هر واحد را علحده علحده دست گرفته تلقین نماید تا بیعت درست آید و الا روا نباشد کسی این مذکورات را بسمع حضرت پیر دستگیر هم رسانید بخاطر مبارک داشتند روزی که سواری مبارک بقصبه سهرند ورود فرموده ارشاد شد که اول بخانه فاضل کامل میر سید محمود باید رفت چون سواری مبارک بدروازه میر موصوف رسید باستقبال برآمده از جهان آنحضرت را با آداب تمام فرود آورده بخانه خود نشاندند حضرت پیر دستگیر از شکی جلسه نموده سوال مسئله از واجبات و فرائض نماز از

سید محمود قدس سره نموده‌اند میر مذکور بجواب آن ساکت ماندند بار دوم آنحضرت تکرار کردند تا هم
جوابی ندادند بار سوم تکرار بلیغ درخواست جواب مسئله نمودند میر موصوف چون حیرت‌زدگان
بیخبر ماندند و هیچ بر زبان نیاوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که ای مولوی صاحبا اگر این معنی
شخصی سیصد کس را بیک مجلس مرید سازد روا بود یا نه مولوی صاحبا عرض کرد سیصد کس چه معنی
دارد اگر سه لک را مرید سازد جای تکرار نیست میتواند شد بعد ازان حضرت پیر دستگیر طالب جواب
مسئله مذکور کردند مولوی جیو صورت مسئله با ئین شایسته تقریر نمود دقیقه حضرت پیر دستگیر وداع شدند
مردم جلیس و انیس از میر سید محمود سوال کردند که اول میران صاحب دفعه تکرار بسیار استدعای
جواب مسئله می نمودند موجب توقف و تساهل در جواب چه بود فرمودند که چون میران صاحب از من سوال
پیش آوردند تمامی علم از یادم رفته هرچند خیال میکردم خود را محض نا آشنا از تمام علوم می پنداشتم
بلکه از حروف تهجی هم خبر نداشتم تا بفقه و مسائل چه رسد همین قسم هر سه دفعه که تکرار شد تمام علوم
میران صاحب سلب و جذب نموده بودند چون مولوی محمد ارشد جیو که از مریدان آنحضرت اند برین واقعه
اطلاع یافتند این رباعی طبعزاد خود بی اختیار بر زبان راندند ؛ ای عقل نکرد فهم در ستایش
کس وصف چنان کند کمالات ترا ؛ حقا که بی تحمل خلایق گشتی ؛ هرکه از در حق گرفت در ذیل الکتا
الحمد لله علی ذلک **نقلست** منبع بانی نور حدیقه طریقت شمع محفل شریعت کاشف نهاد دستور عباد
سید محمود جواد قدس سره مرید راسخ الاعتقاد بود حضرت پیر دستگیر بارها در حق او شان میفرمودند
دیگر درویشان **لباس** رنگین ساخته اند و سید محمد جواد دل رنگین کرده است میگفتند که حضرت پیر دستگیر
در موضع کهره سادات تشریف میداشتند و مردم کهره از سادات عظام و وضیع و شریف و کهتر
و مهتر اکثر مرید و طالب این جناب بودند و همه کس با حشمت و جلال و مرتبه کمال بشغل و اذکار اشتغال
میداشتند و معمول چنان بود که هرگاه که حضرت پیر دستگیر آنجا ورود می فرمودند هر یک نوبت
بنوبت دعوت میکردند آنروز در خانه سید حسین اصغر عرف سیدکی رئیس بستی مذکور بسا بزرگ
منش و مرد فاضل و مرتاض و قایم اللیل بتقریب دعوت تشریف میداشتند و قریب چهار صد درویش
در بندگی حاضر بودند و مجمع سادات عظام و دیگر قریب دو صد کس بوده باشد درین اثنا از ذکا
محمد یوسف ساکن سامانه که متمع جمیع فضائل و مرید آنحضرت بوده پرسیدند که آنچه اذکار بشما
ارشاد شده است مداومت آن اشتغال میدارند محمد یوسف عرض کرد که از بندگی ناغه است
هرچند خواند نخود بهنگام بیستنی می جنبد لیکن امکان ندارد که تنور را سوراخ نماید فضیلت زیاده

برین نیست که از سرکار بادشاهی باسیری دو روپیه تا چهار نخود پیه وطبخ روزینه مقرر گردد در کسی
بدر نشسته تمام روز مغز سر خود را بگفتگوی مسائل پراگنده نماید اگر مواظبت آن اشتغال بر خود لازم
میگرفتی سلطنت کونین می یافتی محمد یوسف ساکت ماند روز دیگر حضرت پیر دستگیر بطرف اکوی روانه
شدند وهمه درویشان ومریدان ومحمد یوسف فاضل برکات سعادت روان بودند محمد مراد نام مطرب
پسری امی محض که هرگز از حرف آشنائی نداشت بلکه سورهٔ فاتحه وسوره اخلاص در نماز بجید
گد تمام منیجوانید یعنی از علم بهره نبود وهمه وقت بعهده خدمتگاری بحضور حاضر می بود بر پشت وی کف
مبارک گردانیده ارشاد کردند ای مراد ترا علم طریقت وحقیقت ومعرفت وشریعت عطا کردیم
با محمد یوسف مباحثه ومذاکره علم بکن بموجب ارشاد محمد مراد میراسی با فاضل کامل بحث علم شروع کرد
هر دو برد وقدح مشغول گشتند هرچند محمد یوسف از مطول وتلویح گفتگو میکرد محمد مراد بجواب آن
لب می آید تا چهار گروه مسافت همین قسم در بحث بودند القصه محمد یوسف لاجواب شد در زمینداران
موضع اکوی باستقبال بر آمدند آنزمان حضرت پیر دستگیر فرمودند که ای مطرب بچه همچنین بی ادبی
در خدمت علمای عصر وفضلای دهر لازم نیست حد خود شناس وخاموش باش محمد مراد میراسی گفت
وقتیکه امر شد که با محمد یوسف بحث علمی بکن تمام ملکوت از شرق تا غرب وتمام علوم حدیث وفقه
منطق ومعانی وحکمت وهندسه ورقوم وغیره بر خاطر ما حاضر بود وهر مسئله را جواب بی تامل دادم
هیچ مطالعه برمن دشوار نبود تا چهار گروه مسافت که مذکور شد گفتگو کردم الگاه که ارشاد کردید
که ای مطرب بچه قدر خود شناس ساکت ماندم وهمچنین مثل سابق امی بوده ام **دوهره**
مالے مارا بان بھیر ہو گئی سب جسب   اب کہیں اسا کہیں مسح کہیں کہسب
محمد یوسف سرگشته برقدم مبارک افتاد وعذر تقصیرات پیش آورد وذات کریم گرسنه را
عفو فرموده باز ارشاد اذکار نمودند لقیه العمر محمد یوسف در ریاضات کوشش بلیغ نموده یکی
از واصلان حق گردید **الحمد لله علی ذلک نقلست** فقیر کاتب الحروف زاد دهلی بود
روزی بملاقات حقایق ومعارف آگاه فضیلت وکمالات دستگاه میان شاه معز الدین درویش
کلاه در حویلی حکیم حسو میان تشریف میداشتند ایشان بعد از دست بوس استفسار از لباس فقیر
نمود آخر نام مبارک حضرت پیر دستگیر بر زبان آورد بار سوم سه قدر بجا آرسم معانقه ومصافحه
از سر تازه کردند وخاطر حزین این احقر را مسرور ساختند در آن وقت متصدیان ومنصبداران
واکثر مردم اهل دول در خدمت شان حاضر بودند از آن میان شخصی التماس کرد که قدر ومنزلت

میرانصاحب چه قدر بوده است فرمودند که سماعی را قیاسی نباشد لیکن آنچه از واردات بچشم خود معائنه شده بیان
کرده می آید که در اوائل حال بقصبه سهارنپور بطالب علمی مشغول بودم حضرت پیر دستگیر در قصبه مذکور تشریف
آوردند اکثر مردم آنجا برسوخ عقیدت مستفید گردیدند و مولوی حسام الدین سهارنپوری و بعضی مردم دیگر
بفقیر هم محرک گشتند که برای زیارت باید رفت من از بادهٔ جوانی سر بغفلت داشتم گفتم که میرانصاحب را با علم ظاهر چندان
بهره نیست که یک دو ساعت بگفتگوی علم فائده برداشته شود و بهترین اشغال بحث علم است با ایشان در کدام باب
قیل وقال کرده شود بار دوم نیز بهمین دستور دوستان و همنشینان فقیه مصر شدند همان جواب اول گفتم
بار سوم مردم بسیار تعریف و توصیف بیان کردند و با این احقر مکلف شدند که امروز خواه نخواه همراه ما بزیارت
آن اولیای زمان باید شد ناچار روان شدم و از سه چیز اراده ما شد بخاطر خود قرار دادم اول آنکه مجرد داخل شدن
مجلس مردم را برداشته با فقیر متوجه بسوال و جواب باشند دوم فی الحال موسم خربزه نیست بتصرف ولایت خربزه
بخورانند سوم آنکه مطول میخوانند از مکان سبق تکرار نمایند وقتیکه روبرو شدم از خود سبقت نموده فرمودند که السلام
علیکم میان شاه فخرالدین جیو ادای سلام کردم و بخاطر خود خجل و منفعل گشتم که عجب اراده فاسد بود که با چنین صاحب
کمال که بر امتحان بدل اراده محکم کرده ام بعد جماعت کثیر حاضر مجلس بود آنها فرمودند که حالا رخصت شوند
ما را کار دیگر درپیش است فقیر بخدمت حضرت پیر دستگیر تنها بماند میان کرم علی درویش عرض کردند که شخصی
برای خربزه پیشکش آورده بود اندرون حجره در طاق گذاشته است آورده بمیان معزالدین جیو بدهید
که ایشان اراده طلب خربزه کرده آمده اند که بی موسم اگر برسد بخورم میان کرم علی خربزه آورده بدستم دادند
تمامش بخوردم بعده پرسیدند که درین زمان مطالعه کدام کتاب درپیش است عرض کردم که مطول می بینم
فرمودند که تا بکدام مکان رسیده نشان دادم تکرار دقیقه بیان آمد محاوره کمال داشتم نشست چه بیان
کردم آنحضرت همه را شکست دادند رد فرمودند مجال گفتگو نماند عاقبت الامر فرمودند که درویشان اینچنین
داعیه بستن مناسب حال اهل فضل و کمال نباشد فقیر متوجه پیران از عهده آن برآید والا طرح فاسد باطن
شما قرار میگرفت و زوال ایمان از همچنین سخنان سر میزند بطرف درویشان نظر حقارت دیدن عاقبت
ندامت کشیدن است و در آنوقت میان عبدالرشید فاضل جلندهری هم حاضر بودند و این تمام ماجرا شنیده اند
آخر الامر عذر تقصیرات خواستم آن کریم ذوی الاحسان در حق ما نوازشها فرمودند القصه بعد چندی سبب
در ایامی که هنگامه سکهان روداد و زبیرخان شهید گردید حضرت پیر دستگیر تشریف بدهلی آوردند و
فقیر معلوم نبود روزی از راهی میگذشتم سواری آنحضرت به تجمل و شکوه تمام وارد شد و نواب نظام الملک آصف جاه
بهادر آمده بدست خود پایه جهیان سواری مبارک گرفته برکات سعادت روان بوده بخاطر گذشت که تا وقت

ملاقات واقع شد خود را ظاهر نباید کرد وقت دیگر بدولت سرای رسیده سعادت حاصل کرده خواهد شد در کوچه
با دیواری پیوسته استاده ماندم و همراه سواری مبارک از ازدحام خلائق بسیار بود و همدران هنگام چشمان مبارک
از عنایای ظاهری یعنی از دیدن مکدرات اینجهان تاریک بودند از نور باطن بینا بودند چون بمحال متصل رسید
دفعه باواز بلند فرمودند که میان شاه معزالدین چیست سلام علیکم و این شرط دوستی نیست و بعید از اخلاص
می نماید اگر نظام الملک در رکاب ست دست بمصافحه دادند بنده عذر عدم اطلاع ورود آنحضرت بشهر دهلی و
ازدحام خلائق و تنگی کوچه بمیان آوردم بحسن خلق متواضع پیش آمدند و متحیر گردانیدند و رخصت ساختند
مرخص شده بمکان خود رسیدم در همان ایام مبلغ دوازده هزار روپیه بهادر شاه بادشاه فرستاده بود مبلغ
مذکور تمام وکمال بدرویشان و مسکینان و مستحقان ایثار فرمودند از انجمله بست و پنج روپیه بفقیر یعنی شاه معزالدین
که این کلام از مقوله اوست مرحمت فرمودند بدرویشی امر شد که بشاه معزالدین رسانند و درویش مذکور عرض کرد
که از مکان اوشان کسی محرم نیست فرمودند که من نشان میدهم در حویلی حکیم مومنا بود در ان حویلی باقند
نامی باشند و خود در حجره نشسته تفسیر قرآن مجید مینویسند و یک تخته از ان حجره وا و دیگری بند در انجا رسیده
باواز بلند بگوید ای آنکه در حجره نشسته مینویسی و یک تخته در حجره بند و یک کشاده دارد بهیبت که مبلغ بست و پنج روپیه
فرستاده اند بگیرند درویش مذکور همین روش بیان بمیان در آن حویلی آمده آواز کرده حیران و متحیر ماندم
درویش را پیش طلبیدم اگرچه دران هنگام حالت تجرد بود احتیاج بزر و نقره نداشتم لیکن بپاس خاطر آن
قدوهٔ اصفیا مبلغ را گرفته بصرف آوردم بس عظمت و شوکت آنوالاجناب از احاطه تحریر و تقریر بیرون ست
و زبان از بیان آن قاصر چگونه توان گفت که پایهٔ منزلت آن والامرتبت بچه حد بوده ست و از روزیکه
آن زبدهٔ مکملین ازین سرای فانی رخت اقامت برداشته اند شب و روز بحسرت و تاسف میگذرد
و محض موجب کم سعادتی و سیاه بختی خود متصور ست و الا اولیا الله لایموتون واقع ست ذات مبارک
حیات ابد دارد **الحمد لله علی ذلک نقلست** از افضل خان ساکن انبهٹه که شخصی فاضل از
بجناب حضرت پیر دستگیر در قصبه تهور رسیده بعد حصول سعادت رخصت خواست و بخاطر وی داعیه سیر آن
بود آنحضرت فرمودند که فردا فقیر روانه قصبه سرهند خواهد شد از انجا رخصت خواهم کرد روز دوم حضرت پیر
دستگیر سوار بر چهپال شل مذکور بر اسپ سوار بود در اثنا راه گفتگوی علم بمیان آمد ملایم نام میراسی
طنبوره در دست برکاب روان بود بدرویشان امر کردند که از دست وی طنبوره برگیرند و بفاضل
مذکور فرمودند انچه عقده را حل از آیات و احادیث و دیگر کلام بخاطر شما بوده باشد ازین میراسی یافته
حل نمایید درانوقت میراسی را علم لدنی حاصل شد با فاضل مذکور به تعاقه و طنطنه مستعد بحث گردید و بر یکی

عالمی دیگر سر زد و فاضل مذکور و میر اسپی بایکدیگر ساخته پیش گرفتند و خود بدولت استراحت فرمودند هرچه فاضل سوال
میکرد ملایم هر سوال راه برده وجه جواب پیدا کرده تقریر می نمود و سلسلش میکرد و همین سوال تا باغ کاله از سرهند
بفاصله یکنیم کروه واقع است رسید حضرت پیر دستگیر بیدار گردیده پرسیدند که تا کجا رسیده ایم عرض کردند که متصل
باغ کاله سواری مبارک میرود ملایم بکار خود سرگرم بود فرمودند ای میر اسپی بس کن ملایم بهوش آمد و طنبوره خود یاد
کرده واماند درویش نگریست فاضل بسیار متعجب و متحیر ماند و عذر تقصیرات خواست و مرید انجناب گردید بعده رخصت شده
برفت **الحمد لله علی ذلک نقلست** از افضل خان ساکن انبهٹه که مولوی غلام حسین نام فاضل
از طرف پورب معه کسی طالب علم و اسباب شوکت از زنبه و اسپان و تجمل ظاهری دارد و قصبه پانی پت
گردید استماع یافت که حضرت پیر دستگیر شب و روز سرود و سماع مستغرق باشند و مولوی معه همراهیان اراده
گفتگو از علت حرمت سماع در دل خود قرار داده حاضر دائره شریف گردید بعضی گویند که از پورب بمحض
بستن تا اینجا رسیده بود چون روبرو شد سلام علیکم گفته بشرف ملازمت مشرف شد اتفاقاً در آنوقت
میر اسپیان و قوالان سرود میکردند و مولوی از چندی مسافت بعیده برای همین گفتگو حرمت سماع آمده بود فرصت
یافته عرض کرد که انحضرت وارث الانبیا هستند سرود و سماع در چهار مذهب حرام است اختیار کردن
اینچنین امر نامشروع بعید از تابعیت شریعت است حضرت پیر دستگیر میر اسپیان و قوالان را خاموش گردانیده
با مولوی چنین متوجه شده از اخبارات کسافت راه و ماندگی و کسل طبیعت و خورسندگی خاطر از ملاقات بحسب ربط
پرسیدند چندی توقف نمود باز بقوالان امر شد که هرچه بخاطر شما بیاید بسرائید قوالان شروع کردند فی الحال
بر مولوی جذبه شوق غالب آمد و بی اختیار شد و دستار و پیراهن خود را پاره پاره کرده بیتابیها از حد نمود بعد از دو
افاقت آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند که شما مرتکب اینچنین امر گشته اند و در تمام طالبعلمان و فاضلان بحرمت بغیبت
شدند مولوی سر خود را بپای مبارک انداخت و باگریه و زاری عرض کرد که من در تکفیر نفس خویش گرفتارم
مسلمان سازند و هویدا گردیده که آئین دینداری همین است حضرت پیر دستگیر در سلک مریدان خود درآ
فرمودند و باندک توجهی بمولوی چه کشف داد و بعد از چندی روز روانه وطن مالوف خود شد و از واصلان حق
گردید **الحمد لله علی ذلک نقلست** از زبدة المحققین سید نجف علی ساکن نور دمیان شهر که
مرید و طالب حضرت پیر دستگیر بودند که روزی آنحضرت در قصبه نور نجانه غلام شاه نزول اجلال فرمودند در
آنجا مستجمع جمیع فضایل قاضی خان نوری که در علم فقه و تفسیر نظیری نداشتند در دل خود اندیشیدند
که آنحضرت از علم ظاهری چیزی ندارند و تقریر مسئله حدیث بیان باید آورد الّا از عهدهٔ جواب آن بر نخواهند
آمد چنانچه بهزار کشوده التماس نمودند که رویت در دار دنیا کسی میسر است جواب فرمودند که بروز محشر

پیغمبر ما صلے الله علیه واله و اصحابه وسلم رویت می شود بهانه در بجایه مومنان امت آنحضرت رویت خواهد شد
قاضی محمد در جواب آورد که درین باب آنچه قدوة الواصلین زبدة المحققین قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره
شده یار و مصاحب آفتاب کرم واحسان دریای ورع وعرفان سلطان دنیا و دین حضرت خواجه قطب الدین
بختیار اوشی کاکی قدس سره در کتاب خود نوشته اند منظور است با نه حضرت پیر دستگیر فرمودند که او شان
پیر ما هستند ارشاد آنها را چه مجال است که انحراف نموده شود قاضی محمد گفت که نوشته اند هر کرا مت یافت
و نیافت نیافت و همدرین باب نص قاطع هم واقع است من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
وهم تخصے دوهره هندی برهمین مضمون گفته **دوهره** جنکو درشن آت هی اونکو درشن ات
جنکو درشن آت نا او نکو اُتن نه اُت ٭ پس هر کسی را که دریجا رویت میسر شد در آخرت هم خواهد شد
و هر کسیکه دریجهان محروم ماند بروز حشر محروم خواهد ماند حضرت پیر دستگیر فرمودند که تقریر قاضی حمید الدین
ناگوری درست ولیس هم راست است و صحیح است لیکن فی الحقیقت معنی این کلام بفهم شما نیامده دریجا
مشاهده میشود و رویت نمیشود قاضی پرسید که رویت چه معنی دارد فرمودند دیدن باز پرسید که مشایخ
کرامی گویند فرمودند آنهم دیدن است گفت پس هر دو لفظ بیک معنی اند فرق میانها چیست فرمودند آنچه فقیر را از
ارشاد بزرگان بیاد و خاطر است بیان می نماید بگوش هوش بشنوید که از صفائی قلب الله مشاهد میشود و آن
بدان مثل است که عینک نهاده تلاوت کلام الله نمایند حروف و عبارت بی تغیر صورت بنظر می آید لیکن
آئینه آبگینه مابین حروفات حائل و حجاب است در رویت آنکه بغیر عینک حروف دیده میشود هیچ پرده حجاب
درمیان نباشد درین اثنا وقت نماز عصر رسیده بود بلکه تنگ میشد فرمودند الحال این گفتگو را تا همین جا
باید گذاشت فردا علی الصباح تشریف آرند آنچه درین باب عقده مانده است مفتوح خواهد شد روز دوم وقتی
ابراهیم شاه متصل قصبه آنحضرت بتقریب دعوت تشریف فرموده بودند و قاضی محمد از تکرار روز گذشته نشاد
از حد انفعال کشیده از ان خیال فاسد در گذشته در همان مجلس حاضر شده پیش قاضی محمد قریب شصت
سالگی رسیده در عمر فرزندی تولد نگردیده آرزو کمال داشت و بخدمت درویشان باکمال اکثر استدعای
طلب فرزند مینمود تا از برکت انفاس متبرکه دعای سحرگاهی ایشان را استجابت نموده حق سبحانه تعالی
فرزند عطا کرد چنانچه آرزو بجناب حضرت پیر دستگیر آرزوی تمام طلب تحفه دعای خیر نموده عرض کرد که
در حق غلام دعا باید کرد تا او سبحانه جلشانه اجابت فرموده فرزندی عطا فرماید دران وقت مجلس عالی بود
و شرفا و نجبا از هر قوم حاضر بودند حضرت پیر دستگیر روی سخن با ایشان کرده فرمودند که ای یاران این
مسئله را بغور و خوض دریافت باید نمود این مرد فاضل دیروز در مسئله رویت با فقیر مناظره داشت

بامداد پیران عظام و توجهات شان از عهده خویش بر آمدم امروز منصوبه دیگر برپا کرده در اواخر عمر کهن سالگی درخواست فرزند می نماید اگر بدعای این فقیر بتقصیر بخانه اش پسری تولد شد دعا حاصل گردید ازین چه بهتر و گرنه جای سخن و دستاویز حجت بدست خواهد آورد ای یاران همیشه دست بردارید و برای نگهداشت آبروی این فقیر بجناب ایزد تعالی دعا بکنید تا از برکت انفاس نیکمردان بخانهٔ این سائل فرزندی کرامت فرماید و خود هم دستها بر داشتند و دعا خواستند که خداوندا این شخص عالم و فاضل بهر امتحان این درویش چنین معامله در پیش آورده فرزند نرینه روزیش کن و فقیر را سرخرو گردان قاضی محمد گفت که دران روز بوقت دو پهر بخانهٔ خود رفتم و با اهلیه فراهم آمدم همان روز نطفه در رحم قرار گرفت و بعد مدت انقضای ایام حمل پسر صالح و جمیل بوجود آمد پس با همچنین اولیا کامل خیال همسری محال و دعوی برابری را چه مجال **الحمد لله علی ذلک فضلت** از قدوة الواصلین زبدة المحققین سید محمد جواد که حضرت پیر دستگیر در دهلی تشریف میداشتند روزی بخواب استراحت بودند و فقیر بالین نشسته از جوری یکس رانی میکرد درین اثنا چهار کس فاضل باراده مباحثه و مناظره علم ظاهر با حضرت پیر دستگیر خیال بسته حاضر گشتند و کسی از ما فی الضمیر آنها آگاهی نداشت خادمان گفتند که شما یان بنشینید بعد یکدو ساعت حضرت پیر دستگیر بیدار شوند ملاقات خواهد شد بنشستند درین اثنا حضرت پیر دستگیر بیدار شدند و از چارپائی هر دو قدم بر زمین نهاده و سر مبارک بر زانو گذاشته فرمودند فقیر در عجب تهلکه گرفتار است درین نزدیکی هر کسکه عالم فاضل است مستعد معرکه باراده بحث و مذاکره علمی می آید و میگوید که در گفتگوی علم قایل نموده فضیلت کمالات خود را با لاتر کمال اولیا وا نمایند و اینها یند آن چهار کس فاضل که بیرون منتظر نشسته اند بطلبند هر چهار کس حاضر شدند فرمودند آنچه سوال بخاطر شما جا نشین است تکرار آرند اگر چه فقیر از علم ظاهری خبر ندارند هر چه از انعام پیران مرحمت است توجهات شان مربوط جواب میتوان گفت هر چهار کس خاموش ماندند بار دوم آنحضرت فرمودند که چرا خاموش ماندند و تحقیقات مسائل دینی توقف نباید و دو سه دفع همین قسم تکرار عیان آمد لیکن بجز سکوت هیچ جواب نبود هر چهار کس سر خود ها بر اقدام مبارک نهاده عرض کردند که هر چه علم خوانده بودم و فضیلت داشتم درینوقت همه از خاطر ما یان محو و زائل گردیده برای خود ما را در زمرهٔ غلامان اینخاندان داخل فرمایند علم ما یان سلب گردیده مبذول فرموده باز بدستور معمور فرمایند حضرت پیر دستگیر فرمودند که از درویشان هر دم و هر ساعت جویای کرامت بودن بعید از علم و انصاف و عقل الشان می نماید هر چهار کس مرید اینخاندان شدند و علم شان بدستور حضور خاطر او شان گردید **الحمد لله علی ذلک فضلت** از رئیس الفضلا زبدة العلما جامع الفروع والاصول میان سید عبد الرسول کردیری قدس سره در عمر هجده سالگی از حفظ کلام الله و تحصیل

جمیع علوم معقول و منقول فراغت حاصل نموده بودند اوائل حال در سرکار عالمگیر بادشاه بخدمت امینی
محتسبی میداشتند و مکرم خان که از امرایان عظام آن بادشاه والاجاه باشد تحصیل علم از ایشان کرده بود
میگفتند که در کبرسن بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر رسیده بشرف قدمبوسی مشرف گردیده و دستور العمل
آن قبلهٔ دارین چنان بود که در تعظیم و تکریم مرد فاضل و عالم و حافظ توجه بلیغ مبذول میفرمودند بر طبق عادت دیرین
فقیر هم همان رسم توجهات مرعی داشتند بعد حصول سعادت قدمبوسی بعرض رسانیدم که فقیر ارادهٔ بیعت
این خاندان دارد ارشاد شد که فقیر امی است و شما فاضل ازین بیعت چه بهره خواهند برداشت باز التماس
کردم که این خاکسار چهار چیز در دل خود قرار داده که در هر شخصی این چهار چیز یافته شود دست بیعت
بانجام دهم اول آنکه امی باشد چرا که شیخ با علم در ادراک چاشنی معرفت بقوت علم ده چند بلکه هزار چند بنظر
خلق آراسته و پیراسته مینماید و امی بر همه علما در بیان غالب آید محض موهبت الٰهی است دوم آنکه پیر از
خاندان نبوت باشد چرا که فقیر هم ذرهٔ این خاندان است سوم آنکه مجرد باشد سببش آنکه متاهل
نصف روز از وظائف شبانروزی فوت می شود چرا که باشتغال تیمار عیال و اطفال می گذارد و مجرد
داران وسوسه پاک لیل و نهار روی صرف بیاد الٰهی است چهارم آنکه مرشد اهل کرم و سخاوت باشد این چهار
صفت ذات مبارک موجود اند غلام امیدوار از لطف عمیم آنست که در سلک بندگان خود داخل فرمایند
نیز عرض کردم از بسکه درس بسیار گفته ام خلو دماغ ذکر جهر نمی توانم گفت فرمودند معالج حکیم حاذق
هر چیز که قابل و لایق آنکس می بیند کسی را حلوا و عسل و نبات میفرماید و دیگری را در دین حنظل و
فلفل و عفص ارشاد میفرماید و هر دو کس با وجود اجزای مخالف شفا حاصل میگردد این همه بتشخیص و تجویز
طبیب است بهرحال آنچه مناسب بود ارشاد فرمودند فقیر از همان وقت لطیفهٔ قلب را بذکر الله مشغول و ذاکر
یافتم و از همه اعضا از تارک تا ناخن پای از هر مو و از ذکر اسم ذات می شنیدم روز دیگر بجناب
حضرت پیر دستگیر عرض کردم که امشب اینچنین واقعه رو داده است ارشاد فرمودند که شما دانشمند باشند
که همین در یک شب خواهد بود و این رتبه اولی ترقی و حلاوت و چاشنی ذوق و شوق است هر چند که مواظبت
و مداومت خواهند کرد زیاده ازین کشود رو خواهد نمود میان عبد الرسول میگفتند افسوس حیرانست
که عمر شصت سال در قیل و قال درس مسائل ضایع کردم کاشکی ازین لذت محرمیت داشتمی با عمر گذشته
هم در خدمت پیر و مرشد صرف کردمی بعد چندی آنحضرت ارشاد کردند که شما عیال کثیر دارید وجه قوت
لابد است پیش نواب روشن الدوله که از مریدان راسخ الاعتقاد انجناب است بروید و بدرس احادیث
اشتغال نمایند نواب موصوف چهار روپیه نقد روزمره بصرف احتیاج عیال و اطفال ایشان مقرر کرد

و چون شاگل ذات ملحد و عبادت آن بالا نابه مقرر ساخت خود در بجا آوری امر مرشد و خدمت صلحا و فضلا
میداشت الحمد لله علی ذلک منّت روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف
میداشتند که یک پیرزاده اولاد خاندان بزرگ هم بحوصله خود در طریق مشیخت منزلی داشت باراده ملازمت
آمد لیکن مقتضای بی عقلی بهر امتحان بخادم خود گفت که در یک رومال کلوخ صاف نموده مثل شیرینی بسته
نزد خود نگهدارد وقتیکه اشاره کنم پیش آنحضرت بسته خواهی گذاشت آنحضرت از بینای ظاهر معذور اند شیرینی
تصور کرده فاتحه خواهند گفت همچنین عمل آورد و عرض کرد که شیرینی حاضرست حضرت پیر دستگیر روشن ضمیر اراده فاتحه
و مشرف شده سر فرود کرده فرمودند ای صاحبزاده دانستم که ایشان بسیار عالی فطرت هستند لیکن ازین رومال
شیرینی را از پیش من بردارید و بمحافظت تمام نگهدارید بوقت تدفین بر سر دارید موجب نجات شما همین شیرینی
خواهد شد صاحبزاده بی اختیار مدهوش و بیخود گردید و گریه آغاز کرد و در اقدام مبارک سر خود نهاده عذر خطا
خواست لیکن تیر از کمان جسته و سخن از دهان رسته بازگی میگردد پانزده روز دیگر گذشته بود که پیرزاده را
مرض شدید بدر شد و بپیک اجل در رسید وقت نزع متعلقان خویش وصیت کرده که هرچه کاتب قدرت
در سر نوشت ما رقم کرد از شامت ایام بوقوع آمد لیکن توجه حضرت پیر دستگیر نجات آخرت ازین خاکسار
خواهد شد در گور بر سر من بدارند موجب وصیت بجا آوردند الهی جمله مومنان و مسلمانان را از ناشایستگی
افعال و اقوال بحفظ خود محفوظ داشته بسلامتی ایمان عاقبت بخیر گردان بحرمت النبی و آله الامجاد
الحمد لله علی ذلک منّت زبانی قدوة المحققین سید مرتضی گرفتن درویشی صاحب کمال وارد
خانه بنده گردید چون بحال وی نیک نگاه کردم از دل وی آواز اسم ذات می شنیدم و شب و روز اسم
از باطن وی جاری بود دانستم که حد مساوی درویشی همین است بصدق دل بخدمتش حاضر گشتم تا مدت
یک هفته بکلبه احزان خود بی تکلف نگهداشتم و بصحبتش بسیار مسرت و انبساطی یافتم آخر بعد چند روز رخصت
خواست و گفت یار باقی صحبت باقی اگر کاتب تقدیر بملاقات ما و شما بار دیگر نوشته است انشاء الله تعالی
دریافته خواهد شد ناچار بوداعش پرداختم لیکن پس ازان گونه بی جمعیتی روداد که در بیان نگنجد بقدرت
الهی بعد دو سه روز ناگهان شعاع آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت یعنی حضرت پیر دستگیر برین حقیر
تافت و در غریب خانه نزول اجلال فرمودند کمر خدمت محکم بسته و بندگی حاضر گشتم هرگاه حضرت پیر دستگیر
بر بستر راحت استراحت فرمودند فقیر بعبادت خدمتگزاری کف پای مبارک را آهسته آهسته مالش میدادم
همانندم از تمام اعضای وجود هر مسام موی خود حرفا حرفا لفظا لفظا قرأة قرآن مجید می شنیدم و ستاری
غرق بحر شوق گردیدم درین اثنا زبان درفشان ارشاد فرمودند که ای سید مرتضی درویشی که از دل

آواز یک اسم ذات شنیده بودی ترکیب وی قابل گردیدی اکنون که هر مسام و اجسام تو تمام کلام الله
سر میزند خود را بکدام مرتبه زیاده ازان درویش میداری سید مرتضی خاموش ماندند باز فرمودند کمال نه
آنست نه اینست درویشی چیز دیگرست القصه از توجهات پیر و مرشد حقیقی همان وجه از تمام اعضا تا اوخت کلام الله
تا دم آخر جاری مانده حق سبحانه تعالی جمیع مسلمانان را این مرتبه نصیب گرداناد **الحمد لله علی ذلک**

نقلست بزبانی قدوة السالکین میان عزیز الدین که روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف
میداشتند شخصی سبز پوش درآمد هنگام آمدنش هیچکس ندید آنحضرت بر چارپائی غلطیده بودند آن مرد زمرد
پوش بطرف بالین آمده باواز بلند سلام علیکم گفت حضرت پیر دستگیر جواب سلام ادا نموده به تعظیمش سرو قد
برخاستند و بالا نزنشاندند و خود با دبانه بنشستند و میان کرم علی فرمودند که یک توشه بجلدی تمامتر پخته
تیار کرده بیارند همه اسباب مهیا بود هماندم بسرعت تمام تیار ساخته پیش آوردند سیلابچی آفتابه طلبیده بدست
مبارک خود دستها بشو بایندند و طبق توشه پیش آن سبز پوش نهادند تمامش بخورد و رخصت شد بمجرد از
نظر حضار مجلس غائب شد بعده بعضی یاران عرض کردند که احوال این بزرگ هیچ معلوم نشد که کدام شخص صاحب
کمال بود که حضرت پیر دستگیر اینقدر تعظیم بجا آوردند فرمودند که ایشان یکی از ابدالان البته هستند از دو هزار
کروه راه آمده و دو هزار کروه راه دیگر خواهند کرد گرسنه بودند بنا بر این تعظیم بجا آورده **الحمد لله
علی ذلک**

نقلست بزبانی سید محمد جواد حسینی که حضرت پیر دستگیر در دهلی تشریف میداشتند فقیر بخدمت
گزاران و سائیسان خود برای دانه و کاه تعهد نموده از صبح تا شام در بندگی آن قطب دوران حاضر می بودم
هنگام عشا بخانه می آمدم در آن ایام شخصی همیشه بلا ناغه می آمدی و جلال و اهبت آن شخص چندان غالب بود
که هیچکس را تاب دیدن وی نبودی موی های دراز بر سر و پیراهنی در بر و لنگی در کمر و صورت و شباهت
خیلی متوحش هر روز آمدی و استاده ماندی هرگز نشستی روزی بجناب اقدس عرض کردم این شخص که
می آید و می نشیند کدام کس است فرمودند که زهاد اند و عباد اند دیگر فرقه عیارانند حضرت خواجه قطب الدین
قدس سره باین مرد ارشاد فرموده اند که فرزند من سید بهیکه در دهلی آمده است همیشه نزد وی حاضر باشند
هر چه حاجت در پیش آید باتمام رساند لیکن این شخص بکسی نخواهند گفت روز دیگر من وی را ندیدم لیکن شخصی
دیگر موی های سر تراشیده و لنگ دور نموده و تبدیل تغیر لباس کرده می آید حضرت پیر دستگیر پرسیدند که آن شخص را
بحال می بینی عرض کردم حالا از چند روز آنکس ظاهر نمی آید فرمودند که همیشه می آید لیکن تغیر لباس ازین
صورت معلوم می شود که حضرت پیر دستگیر را رسم ملاقات با ابدالان جاری بود **الحمد لله علی ذلک**

نقلست روزی دانای رموز حقیقت عالم اسرار طریقت حضرت مرشد آفاق پیر دستگیر را پیش خود

طلبیده فرموده بودند که پیش ازین اسمای عظام و ذکر و اشغال و الکتاب صوفیه ارشاد گردید الکنون میخواهم که
اسم اعظم با میاموزانم حضرت پیر دستگیر عرض کردند که هرچه ارشاد شود بجا می آرم از پادشاه و امرا و کافر و مسلم
و هنود و گبر اعلی و ادنی کمینه و اشراف هرچه بشما بدر دهند بگیرند از یکحبه تا صد و هزار لکه و کرور گرفته نزد خود
نگهدارند و جمع نمایند و بفقیران و مسکینان عطا کنند و این اسم اعظم را مواظبت نموده باشند هرگز نسازند درین باب
حدیث نبوی واقع است که اَلسَّخِیُّ حَبِیْبُ اللّٰهِ لَوْ کَانَ فَاسِقًا وَالْبَخِیْلُ عَدُوُّ اللّٰهِ وَلَوْ کَانَ زَاهِدًا حضرت پیر دستگیر
ارشاد مرشد برحق را بر لوح خاطر فیض مآثر چنان منقش ساختند اگر یکپیه فتوح می آمد ازان یکی هم نگاه داشتن
جائز نمیداشتند صرف درویشان و مسکینان و بیوه زنان میفرمودند زینهار به الفت مال دل را نه نهادند هرگاه کسی
چیزی بیاورد همان ساعت و همان لحظه تقسیم نموده شکر بجا می آوردند در ایامی که بقصبه ترپه تشریف میداشتند
بعد چندی ازانجا اراده جای دیگر نمودند و معمول چنان بود که هنگام داخل شدن شهر و وقت بیرون رفتن
از خادمان و درویشان و یاران هیچکدام را همراه خود نداشتند پس و پیش او بر رفتن میگذاشتند خود متعاقب
بالنفس نفیس تنها بجای معهوده مارق و ملاقی میشدند از جمله یاران امر شد که همه درویشان پیوسته بمکانیکه مقبره
حضرت شیخ صوفی مدنی قدس سره همشیره زاده حضرت اعظم پیر دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره بود و واقع است
هر دو یک قصبه مذکور رفته توقف نمایند فقیر هم متعاقب میرسد اتفاقا دران روز براتی از قوم کنتران که تنها
وارد قصبه بود در انتظار راه دوچار گردیدند از سبب ازدحام و هجوم عام حضرت پیر دستگیر با دو سواری طرق شده
استاده ماندند و منتظر تصفیه راه بودند برانیان معلوم گردید که این درویش هم با اراده سوال استاده است
یک تنگه سیاه بدست مبارک داد و حضرت دستگیر آن تنگه مذکور را ندست آن هنود گرفتند و وقتیکه ازدحام
بیشتر روانه گردید آنحضرت هم روانه شدند و بازار یکه پیرزالی که طاقت رفتار نداشت تنگه مذکور حواله
کردند و خود ازانجا روانه شده بدرگاه حضرت صوفی مدنی قدس سره رسیده متوجه زیارت مزار شریف
ارواح شیخ از تربت بیرون شده گفت که مرتها ریاضات و عبادات شاقه و ذکر و اشغال بسی
ادا کرده لیکن اینچه مراتب عظیم بارشاد پیر مرشد از مواظبت این اسم اعظم که باشیان حاصل گردیده با ین کس
ازان ریاضات میسر نابوده الحمد لله علی ذلک نقلست شخصی از اقوام افغان بجناب کرامت
مآب سوال کرده فرمودند بالفعل چیزی موجود نیست چندی توقف نماید تا حق تعالی بحسب قسمت شما
برساند البته مرحمت خواهد شد آن شخص در رکاب سعادت حاضر بودند روزی از دائره بکدام قصبه تشریف
می بردند در اثنای راه خوف قطاع الطریقان هم بود سواران ناگهان نمودار گشتند مردم گمان بردند
که همان سواران راهزنان خواهند بود بجناب اقدس عرض کردند که سواران پاشنه کوب می آیند

فرمودند چپیان فرود آرند و همراهیان را خبردار سازند از چوب و خشت هر چه بهم رسد بدست گرفته مستعد
باشند درین اثنا سواران نزدیک رسیدند اختیار خان ساکن کنتل مرید آنجناب بود از اسپ فرود
آمده تسلیمات بجا آورد و معمولش چنین بود هرگاه اسپان می خرید اسپی بقیمت بالا بنام آنحضرت نگاه میداشتند
وقتیکه پوشاک نو برای خود قطع میساخت پارچهای اعلی برای نیاز آنوالا دودمان متعین میکرد و از طعام نذر هر
یک قاب پر از طعام تعین باسم آنحضرت اول بمسجد میفرستاد بعد از ان دست بطعام دراز میکرد عرض کرد که یک
اسپ نو خریده و سیصد روپیه نقد نیاز آنحضرت آورده ام امید که قبول فرمایند حضرت پیر دستگیر آن سایل را
یاد فرمودند حاضر شد اسپ مع عطا فرمودند و باختیار خان گفتند که تمام پوشاک خود باین سائل بدهند بموجب امر
بجا آورد و خود پوشاک دیگر پوشید بعده فرمودند که سلاح خود نیز بدهند تمام سلاح بدو داده و سیصد روپیه
نیز حواله او کردند هر جائیکه خواسته باشد نوکری کند و نقد بخانه خود رساند و بدرویشان امر شد که دو کس همراه این کس
بروند تا این بیشه بسلامت بگذارند تا کسی در بیابان ها مزاحم احوال این بیچاره نشود وداع کردند الحمد لله
علی ذلک نقلست شخصی از قوم نجبا حالت افلاس خود بعرض رسانید ارشاد فرمودند که بالفعل چیزی
موجود نیست اگر چندی توقف ورزند امید هست که بحسب قسمت شما حق تعالی چیزی بفرستد بموجب امر
حاضر ماند بعد چند روز آنحضرت بطرف قصبه پانی پت اراده نمودند و این شخص نیز بود فرمودند که شما هم همراه باشید
چون متصل این کهیره رسیدند از شاهجهان آباد محمد فرخ سیر بادشاه یک راس اسپ مع زین مرصع و خلعت
هشت پارچه و ششهزار روپیه نقد نذر آنحضرت ارسال داشته بود در رسید بیان کرم علی عرض کردند
که اینقدر نقد و یک راس اسپ و خلعت مع عرضداشت بادشاه عصر الحی آورده حاضر است هر چه امر فرمودند آن
شخص سائل را طلبید آنرا حاضر آوردند ارشاد شد که این خلعت را در بر کن تا به بینیم بر قامت تو چه طور زیبا است
چون در بر کرد گوئیا بر جامه او قطع کرده بودند اسپ هم با زین مرصع و یکهزار روپیه نقد بآنکس نیز عطا فرموده
ارشاد کردند که لباس مکلف برای پوشیدن و اسپ برای نوکری و سواری و نقد برای خرج خانگی
تا که از طرف عیال و اطفال جمعیت خاطر حاصل کرده بعده نوکری بدل جمعی سرگرم باشید هر دو بکار خود مشغول
باش آنعزیز آداب بجا آورده رخصت شد از جمله ششهزار روپیه یکهزار بسائل بر پنجهزار باقیمانده را
هماندم بطرف حضرت انبهته و حضرت گنگوه روانه ساختند که بدرویشان و مستحقان و مسکینان تقسیم نمایند
الحمد لله علی ذلک نقلست زبانی اشرف علی ساکن هبکه که روزی حضرت پیر دستگیر زیر سایه
درخت بر سر پلنگ استراحت میفرمودند و اکثر یاران و درویشان پائین نشسته بودند درین اثنا یک
ضعیفه سیده عرض کرد که عاجزه دارم که بحد بلوغ رسیده است کار خیر آن عمل مسنون است از بی استطاعتی

محال هیچ نمی‌آید هیچ سرانجامی ندارم اگر عندالله چیزی امداد فرمایید اجر عظیم خواهد بود به میان کرم علی درویش
ارشاد فرمودند که مبلغ پنجاه روپیه از پنجاب بطریق قرض آورده بدهید میان کرم علی مبلغ مذکور بیاورد در
فرمودند که نزد آن بیوه مذکوره اندازند و او را نیز با موعظت و تعقید ساختند که از اینجمله ده روپیه را برنج و پنج روپیه را
روغن زرد و پنج روپیه شکر و پنج روپیه برای خرج بالائی و ده روپیه زیور و پانزده روپیه را پوشاک سرانجام
نموده عقد کرده دهی چون آن ضعیفه مرخص شده قدمی چند برفت فرمودند که آن سیده برفت عرض کردند
نزدیک میرود فرمودند باز بطلبید طلبیدند و میان کرم علی را دوم ارشاد کردند پنجاه روپیه دیگر آورده دهید
انشاءالله تعالی او را فرض خواهد شد میان کرم علی پنجاه روپیه دیگر حاضر کرده آنهم بسیده مرحمت کرده از
سر نو سرانجام برآورد شادی بر طبق یکصد روپیه فهمانیده رخصت ساختند هنوز ده قدم راه نرفته بود که باز
از راهش بگردانیدند و از میان کرم علی یکصد روپیه دیگر طلبیده‌اند چون مبلغ مذکور بنظر اشرف گذرانیدند
بهمان ضعیفه عنایت کردند و برآورد تخمینت طعام و اسباب عروسی علی قدر زر مضاعف نموده تکرار تمام
به تسکین خاطر کرده رخصت ساختند قدمی چند نرفته بود باز یاد کردند حاضر شد میان کرم علی فرمودند
که سیصد روپیه دیگر بیارند همگی پانصد روپیه از شادی بر فقیر لازم آمده بفضل الهی ادا کرده خواهد شد پانصد روپیه
در گوشهٔ ردای آن نیکبخت انداخته و برآورد تیاری زیور و طعام و لباس و اسباب عروسی را بزبان مبارک
باب باب از اخراجات شادی با آن بیوه فهمانیده رخصت کردند و فرمودند که الحال سرانجام شادی بوجه احسن
و بعزت و حرمت تمام انجام خواهد یافت بعد رخصت از بعضی یاران باریافتگان حضور التماس کردند که از [illegible]
مگر هیچ دریافت نشد فرمودند در بنا هیچ یافت و پرداخت فقیر نبود اول مرتبه بانعام پنجاه روپیه امر شده بود بعده
یکصد روپیه بعده سه صد روپیه آخرش پانصد روپیه قرار یافت این همه موجب الهام بود که بوقوع آمد اینجا طبع خود نبود
میان شرف علی نقل میکردند که این واقعه بچشم خود معاینه گردیده هرگاه حضرت پیر دستگیر استراحت فرمودند در
خواب از جناب سید المرسلین خطاب آمد ای فرزند ارجمند من بطوری که آبروی و عزت و حرمت آن سیده ضعیفه را
رعایت نمودی حقتعالی در آبروی و عزت تو بیفزاید **الحمد لله علی ذلک نعمت** بزبانی سید
تمر علی که از سادات کهدی اند که وقتی تا چهل کس سادات عظام بزیارت پر برکت حضرت پیر دستگیر رفته بودم
چون سعادت قدمبوس حاصل کردم بمیان کرم علی درویش امر شد که هر کدام سید را سیم ده ده روپیه
بداد و یک کس را که اشارت شده بود که ده روپیه عطا کرده و لحظه نگذشته بود فرمودند و اشارت بجانب شخصی
نمودند که از آن شخص از جمله ده روپیه هشت روپیه را پس بگیرید دو روپیه بدو بگذارید شخصی را که ده روپیه
رسیده است هشت روپیه دیگرش بدهند بموجب امر بجا آوردند بعضی یاران عرض کرد که اینچنین حرکت چه

خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند آن چهل کس را ده ده روپیه بموجب امر الٰهی دهانیدم و یک کس را حسب الارشاد
جلشانه دو روپیه بخشیدم بعد دیری کرت ثانی چنان امر صادر شد که فلان کس مستحق و لایق ده روپیه است
دو روپیه او گذاشته است ازان باز گردانیده بشخصیکه ده روپیه است استحقاق وی غالب ازان است
هشت روپیه مذکور را و بدهند امر الٰهی بجا آوردم از خود اختراعی نکردم تابع امر اقدس هستم چه طاقت است
که خلاف امر بظهور آید میان قمر علی میگفتند بحضور خود این معامله معاینه گردیده **الحمد لله علی ذلک**

نقلست شیخ سراج الدین بهره گجراتی از مریدان پیشوای عارفان شاه قیام الدین ساکن گجرات قدس سره
بود بعد وفات مرشد خود بخاطرش ذوق و شوق یاد الٰهی غالب آمد و خواست که بخدمت درویشی کامل حاضر شده
ترک لباس دنیوی نموده لباس فقر اختیار نماید در تلاش همچنین بسیار تگاپوی نمود و بعد تردد بسیار از گجرات
سفر گزیده بشاه جهان آباد رسیده با این خاندان عالی پی برده در قصبه پانی پت بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر
شرف اندوز گردیده و بخاطر گذرانیده که هنگام مرید شدن سه لک روپیه نیاز حضرت شاه قاسم قدس سره گذرانیده بودم
اکنون که تغییر لباس میخواهم چیزی زیاده ازان هنڈوی چهار لک برای خوانهای شیرینی نهاده بنظر اشرف گذرانید
باریافتگان حضور بعرض رسانیدند که شیخ سراج الدین بهره چهار لکه روپیه نقد معه خوانهای شیرینی نیاز آورده ارادهٔ
بندگی داده میخواهد از انجناب استفاده بردارد و ترک لباس سازد فرمودند ای شیخ الدین زر بکار نمی آید و
طریق هدایت ما نیست ترک الطمع والمنع والجمع از خود طمع نمیکنیم و آنچه می آید منع نمیکنیم و آنچه بستانیم جمع نمی سازیم
باید که مبلغ را بر در خانقاه شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره ایثار بدرویشان و مسکینان نمایند و یکدام
و درهم نگاه ندارند و از انجمله دوازده هزار روپیه را طعام نفیس پخته نیاز قافله سالاران طریقت شریعت
و پیشوایان سبیل طریقت حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری چشتی و حضرت شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی قدس سرهما بدرویشان و مسکینان بخورانید شیخ سراج الدین بموجب امر اقدس زر مذکور را [illegible]
بر داشته بر در خانقاه حضرت شیخ جلال الدین قدس سره برده بذل و ایثار درویشان و محتاجان نمود
دوازده هزار روپیه برای پخت طعام نگهداشت از انجا دست افشانده بحضور آمدند عرض کردند که موجب ارشاد
بعمل آورده است پرسیدند که دیگر از لوازمه و علایق دنیاوی همراه خود چه داری عرض کرد که چهار پسر
جوان و دوازده اسپ عراقی و چهار منزل رته همراه دارم فرمودند هر یک پسر یک یک منزل رته و سه سه
اسپ تقسیم کرده آنها را رخصت نمایند و خود بالکل انقطاع دنیوی خاطر جمع حاصل نموده بیایند همان قسم
بجا آورد دران مجلس لطف الله خان و دلیر خان و روشن الدوله وغیره امرایان عظام نیز حاضر بودند شیخ
صدر ذیل بمجلس اجازت شد فرمودند که بالفعل برای سواری یکمنزل رته نگاه دارند چرا که از طفولیت خو پذیر

سواری ستیند و پیاده پا رفتن کسل خواهد آورد آهسته آهسته بتدریج گاهی سوار و گاهی پیاده عادت نمایند
تا ماندگی مستولی نگردد و هرگاه بمرور ایام عادت میشود و بهل راهم موقوف خواهند کرد و اذکار و اشغال که مناسب
حال دیندار شاد فرمودند تا مدت یکسال یا زیاده در خدمت شریف حاضر مانده بعده بوطن مالوفه خود رخصت
خواسته چندی در گجرات بود که خبر رحلت حضرت پیر دستگیر بگوش وی رسید جهان در چشم وی تاریک شد اشتیاق
زیارت مرقد مبارک در دل وی غالب آمد از انجا بشاه جهان آباد رسید و از انجا بدائره که دام آمدنی با نهایت خود
آخر بصبر و سکوت پرداخته نذر و نذر نیاز مبارک نموده باز بدهلی رفته با نواب روشن الدوله در خورد نواب
فخر الله نفر گیا ذکر ایشان بحضور بادشاه راند بادشاه مشتاق لا یطاق گردید و طلبید ملازمت نمودند دوازده
هزار روپیه و یک اسپ عراقی بخشید شیخ بنواب گفت که این مبلغ و اسپ بکار من نمی آید ایشان نگهدارند نواب چند
روز بتوشه خانه خود نگهداشت وقتیکه شیخ اراده گجرات نمود عهد و پیمان شد که بعد زیارت آفتاب سپهر ولایت
بدر فلک هدایت حضرت خواجه بزرگ قدس سره سعادت اندوز گشته بسمت گجرات روانه خواهد شد نواب
روشن الدوله یک شامیانه مرصع و چند هزار روپیه نقد نیاز حضرت برد و نیز دوازده هزار روپیه که بادشاه پیش ازین
بشیخ داده بود نواب همراه ایشان کرده داده در ان ایام فقیر حقیر اسیر نفس شریر کاتب الحروف نیز بزیارت
آن هادی روشن ضمیر سعادت اندوز بود شیخ غلاف و شامیانه نهاد و مبلغ از طرف نواب و بادشاه نذر گذرانید
و دوازده هزار روپیه نقد سابق الذکر نیز بذل درویشان کرد بعد ازان بخاطر گذشت اینکه آورده بودم و دیگر گذرانیدم
ثواب آن بمالکان و فرستندگان خواهد شد فقیر را ازین سفر چه بهره حاصل شود دوازده هزار روپیه از ملک خود
بدرویشان و مسکینان و خادمان قسمت نموده روانه گجرات شد و از واصلان حق گردید الحمد لله علی
ذلک **نقلست** روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف میداشتند قاصدی مرسله عبد الله خان
و حسین علیخان آمده قاصد رو برو شد و بعد حصول سعادت قدمبوس بعرض رسانید که عبد الله خان و حسین علیخان
آستان بوس بعد نیاز عرض کرده عرضداشت معه بست و هفت هزار روپیه نقد بطریق نیاز ارسال داشته
اجابت فرمایند و غلام را بجهت قدمبوس تعین کمال نموده حضرت پیر دستگیر پای مبارک دراز فرمودند چراکه همه داخل
ثواب گردد الا هر کسیکه اراده قدمبوس میکرد آنحضرت پای خود را می کشیدند و دست مبارک برای مصافحه دراز
فرمودند و بوسه دادن بر زمین روا نداشتند چون قاصد بقدم مبارک بوسه داد و عرضداشت بنظر گذرانید
مبلغ بر [illegible] بود فرمودند بر زمین نهند پشت داده خود بدولت بسر بر غلطیده بودند بموجب امر بدرها را
پس پشت نهاده کردند [illegible] وقت میان محمد عاشق چهل و ده هزار روپیه بطریق امانت بشما سپردم باید که هر جا که از
اد[illegible] و اهل [illegible] کتخدائی استعداد بوده باشد علی قدر حال ازینجا دو صد و سه صد و سیصد و چهار و پانصد روپیه

مستحق هر نوع تصور نموده رسانند که دارثان اوشان از کار خیر سرخروئی حاصل نمایند و هر کسیکه از
شرفا و نجبا بے استطاعت باشد بمصرف ما یحتاج آنها صرف نمایند نباشد که درین امانت خیانتی نوع آید
مواخذه اخری ذمه خود شناسند بعد مولوی غلام حسین نوری فرمودند که مولوی جیو ده هزار روپیه آنانیکه
بشما حواله کردم باید که در مسجدها و خانقاه بزرگان زاهدان و طالبعلمان و عابدان و مستحقان نظر بر استحقاق
قسمت کنند و زنهار خیانت نورزند باز پرس آخرت مد نظر دارند و هفت هزار روپیه اینهٹه نزد صاحبزاده
والاقدر میان محمد باقر جیو فرستادند و التماس نمودند بهر یک گوشه نشینان و بیوه زنان و مسکینان بقدر حوصله
هر یک تقسیم فرمایند همانند تمامی مبلغ را بر داشتند تا که زر مذکور بر داشته نشده بهاو تا افسونگر دانیدند بر هیچ نشست
میداشتند تا جمع و خرچ برابر شد شکر الٰهی بجا آوردند الحمد لله علی ذلک نقلست روزی سادات
عظام در قصبه سهارنپور رسیدند و از طرف سیدزادها از کسی پنجروپیه و از کسی دو روپیه همین قسم از اسامیها
متعدد و قریب یکصد و بست و پنج روپیه نذر آوردند و همین قسم از هر یک تهان تهای بافته و شالهای باریک که سیدانیها
از دست خود باوضو شده چرخ زده ریسمان تنیده پارچها بافیده باشتیاق و محبت تمام بجهت پیراهن پوشاک
پیر و مرشد ارسال داشتند و یک سیده یکمن ده آثار شکرتری فرستاده تا پیر دستگیر ازین شکر نوش جان فرمایند
من تخورم وقت نماز شام نزدیک رسیده بود فرمودند که بالفعل اینهمه نقد و جنس اینجا بسته نگهدارند قسمت هر کس
که خواهد بود باو خواهد رسید و معمول چنان بود در سفر و حضر تا نصف اللیل در وانده با زمیماند و سائلی که می آمد محروم
نمیرفت از نقد و جنس و طعام و پارچه هر چه میسر و موجود میبود انعام میفرمودی آنروز وقتیکه استراحت متوجه شدند
سائلی آواز کرد که ای سید پاک بس محتاج ام و بامید رفع احتیاج باین در آمده ام چیزی حسبة لله مرحمت فرمایند
حضرت پیر دستگیر از میان کرم علی پرسیدند که چیزی طعام موجود است عرض کرد که بسیار است معمول چنان بود
اگر طعام تقسیم آمدی و هیچ باقی نبودی مقبول میگفتند که بسیار شده است باز پرسیدند که چیزی نقد است
عرض کرد که بسیار است فرمودند از قسم غله چیزی باشد عرض کرد که آنهم موجود است پیر محمد نام که نشستن تهان بردار
بود باو امر کردند که آن ده تهان بافته و یکصد و بست و پنج روپیه و خریطه شکرتری یکجا بسته نگاه داشته اند باین
سائل نقد و تهان شمار کرده و شکرتری معه چادری که همه چیز در آن بسته اند و سپرد کرده بگو که بگیر و برو
شنا گویان سائل مذکور تمام اشیا را گرفت و روان شد الحمد لله علی ذلک روزی نواب روشن الدوله
مبلغ هفتاد هزار روپیه بجهت روضه شریفه آورده و بعد قدمبوس عرض کرد که غلام زاده خانقاه دارد و این قدر
زر همراه آورده است آنچه دیگر مطلوب خواهد شد طلبیده خواهد شد فرمودند بالفعل مبلغ را یکجا جمع دارند و شما آرام
کنند بوقت سه پهر تهیه آن نموده معماران را طلبیده شروع عمارت کرده خواهد شد چون نواب بخوشی تمام رخصت سجاده نشین

قرار گرفت حضرت پیر دستگیر درویشان را طلبیده زر مذکور خانه بخانه به بیوه زنان و محتاجان و مسکینان ساکنان
انباله و تهانیسر و سرهند و پانی پت وغیره تقسیم فرمودند که یک حبه هم باقی نگذاشتند چون روشن الدوله شنید از تحصیلو آمده
فرمودند ای جان دیدی قدرت آفریدگار را که بنا خانقاه را چه قدر قبولیت شده که چندین گوشه نشینان و محتاجان مستفید
بعداد شکسته آنها ترتیب ساختند و ما فقیر هم مارا عمارت عالی چه کار است روشن الدوله عرض کرد که بسیار مستحسن و
بنجا خزانه دیگر هم موجود است انهم ایثار درویشان باید فرمود ارشاد شد بر وقت است **الحمد لله علی ذلک**
زبانی سید شریف علی که حضرت پیر دستگیر بدائره تشریف میداشتند روزی قاصد مرسله پادشاه محمد فرخ سیر و نواب
روشن الدوله و نواب عبدالله خان معه عرایض و هنڈیات مبلغ سه لک روپیه در رسید پابوسی یابندگان حضور
بعرض رسانیدند که قاصد معه عرایض فلان فلان و معه اینقدر هنڈویات حاضر است در ینباب هر چه امر ارشاد
فرمودند که نظر بر استحقاق نموده در خور حوصله هر یک در قصبات و دیهات بمردم شرفا و نجبا و مسکینان
و بیوه زنان تقسیم نمایند کارکنان بموجب امر عالی بقصبه پانی پت و رام پور و کرنال و انبهته و گنگوه
وغیره قسمت نموده از صبح تا شام درین مهم پرداخته فرد تقسیم درست ساخته بنظر اقدس بگذرانیدند
بعده حضرت پیر دستگیر میان کرم علی پرسیدند که چیزی از مبلغ مذکور باقیمانده است عرض کرد یکدام و درم نمانده است
همه در مصرف آمد جابجا رسانیده و بابت روانه کرده خواهد شد فرمودند اگر یا سوای مبلغ مذکور یکروپیه موجود باشد بیارند
میان کرم علی یکروپیه حاضر کرد ارشاد شد که از بازار شیرینی خریده بیارند بموجب امر بجا آوردند بران شیرینی
نام پیران عظام فاتحه خوانده حکم تقسیم آن کردند و شکر جناب ایزدی بجا آوردند که الهی اینهمه کرم و احسان تست
که این فقیر جاه و مال ندارد و از تقاضای نفس در امان خود نگهداشته و این دوهره بر زبان مبارک راندند

اک لکھے جو بدھے جو لکھی بھے آ
بیکھا کہ ناہی سو آج کہ کسا دن ہوی اج

شکر بجا آورده بر سر استراحت آسودند **الحمد لله علی ذلک نعمت** بزبانی زبدة الواصلین قدوة
المحققین میان عبدالرزاق که مرید حضرت ابو سعید خلف شیخ ابراهیم داماد قدس سره بودند بدولت و آلهی
و اکثر اذکار و اشغال از جناب حضرت پیر دستگیر حصول میکردند او شان میگفتند که حضرت پیر دستگیر در شاه آباد
تشریف میداشتند و صورت واقعه چنان رو داد که آفتاب سپهر ولایت ماه فلک هدایت حضرت خواجه قطب الدین
بختیار اوشی کاکی قدس سره می فرمایند که ای فرزند من که درین ملک خطر جدال است قریب است که غلبه کفار
ظهور کرد و شما نزد من بیائید بعد از واقعه مذکور تشریف بدائره شریف آوردند و یاران و درویشان فرمودند
که واقعات چنین رو نموده است در اینجا غلبه کفار خواهد شد و زیرخان فوجدار سرهند شهید خواهد گشت
و یک هزار و دو کس از درویشان خود شهید و دو کس زخمی خواهند شد هر کس هر کجا که جای امنیت تصور نماید برود و خود

وداع شده عازم دهلی گردیدند از راه کم تهله بشاه جهان آباد تشریف آورده بحویلی شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره
نزول فرمودند تا مدت شش ماه در همانجا تشریف میداشتند چون هنگامه سکهان سرکشید و زیره خان فوجدار
سرهند شهید گردید و خبر شورش و فساد در اورنگ آباد بهادرشاه بادشاه رسید بادشاه بارادهٔ تنبیه و تادیب کفار
عازم این طرف گردیده موضع پوکهره که واقع است متصل شاهجهان آباد بفاصله هفت کروه ڈیره نمود و از آنجا
حافظ محفوظ خان شیخ الاسلام را که منصبدار ذوی الاقتدار بود بجناب پیر دستگیر مع پیشکش دوازده هزار روپیه نقد
و پنجاه توله عطر خوشبودار ارسال داشت و زبانی التماس کرد که اگر نظر عاطفت و مرحمت برین ضعیف و نحیف
فرموده تا اینجا قدم رنجه فرمایند عین الطاف و موجب نوازش تواند بود والا حکم شود که این خادم بشرف آستان
بوس سر افتخار باوج عزت رساند حافظ محفوظ خان بخدمت حضرت پیر دستگیر مشرف اندوز گشته و ارسال
اقدس بگزرانید چون قبول جناب عالی شد بعد از ان پیغامی که نکو رشد بعرض رسانید فرمودند که درین فقیر
سه چهار عیب یافته میشوند از ان سبب لایق و قابل صحبت بادشاهان نباشد اول آنکه نابینا استم و معیوب بنظر
بادشاهان نمیگزرد دوم دهقانی ام و سکونت در دیها و صحرا دارم و شب و روز در صحبت دهقانیان میگزرد
و از آداب شاهانه اطلاعی ندارم سوم آنکه جنون بر مزاج من غالب است امتیاز از شاه و گدا نمی پندارم پیش من
مرتبه بادشاه و گدا مساوی می باید چهارم در شب و سخت زبانم محل گفتن و ناگفتن نشناسم برین چهار عیوب
شخصی که معیوب باشد قابل صحبت سلاطین کبار چگونه بود و انا که مشایخان عظام و درویشان ذوالاحترام
بخدمت بادشاهان میباشند آنها مجمع البحرین اند فقیر مجمع البحرین و بادشاهان از ملاقات فقرا مقصود و مهمات
آن بی منت کرده می آید و آنچه میگویند که بادشاه خود خواهند آمد فقیر از اینجا برخواسته جای دیگر خواهد رفت
محفوظ خان عرض کرد که بادشاه محدث و عادل و مرتاض است و عزم جهاد دارد و دین همچنین شخص واجب
لازم است این سخن بخاطر مبارک پسند افتاد و فرمودند که فقیر هیچ احتیاج بنیاز شاهان ندارد چرا که هم سید و هم
درویش شیخ الاسلام بار دیگر چیزی عرض کرد فرمودند که در عمر بادشاه تمامی مدت بیست و دو ماه مانده است
برای اینقدر کم فرصتی اوقات خود را ضایع کردن چه صلاح دارد آخر الامر محفوظ خان را رخصت کردند در آن
وقت قدوة المحققین یگانه آفاق میان عبدالرزاق کنبالی راوی این حکایت و نور حدیقه شریعت جاه و زاد
میان محمد شاه که در اوائل حال منصبدار ذوی الاقتدار برفاقت شاهزاده رفیع الشان متعین بود از انجا
ترک علائق کدورات دنیاوی نموده بارادت آنجناب رسیده بمدارج اعلی پیوستند چنانچه در ینباب بجناب شاه و
رفیع الشان مکتوبی بجناب عالی قلمی نموده بودند برین مضمون که محمد شاه منصبدار باراده بیعت بانجناب آمد باید که
مرید خود نموده و از ترک لباس و غیره معذور داشته روانه اینصوب فرمایند در ینباب حضرت پیر دستگیر اینچنین

جواب ارقام فرمودند که سبحان الله پادشاهان و سرداران پیشین بزور شمشیر است کمال درهم را براه الهام
می آوردند و درین باب سعی بلیغ می نمودند درین زمان کسان چنین واقع است که مومنین شریعت محمدی پیوسته
باد الهی گذاشته باشند و را ازین طریق میخواهند که باز گردانند تا کدورات دنیا مکدر گردد از مطالعه این صحیفه
بهادر شاه بر رفیع الشان اعراض شد الغرض عارف کامل یعنی محمد شاهد محرم اسرار خفی و جلی میان شاه
کرم علی و عارف کامل میان شاه سجاول و یار بیرنگ میان اورنگ و فخر زمان و ... و سید محمد جواد
و دیگر یاران که هر یک گل سرسبز گلستان فضل و کمال ثمر شجر بوستان عزت و اجلال اند حاضر بودند عرض
کردند که پیش ازین پادشاهان سلف با اولیای زمان از راه تعصب شوخی ها و بے ادبیها کرده اند اگر
ازین منقولات که فی الحقیقه سراسر الهام است و وعظ و پند است مبادا انخاطر پادشاهان فسادی راه یابد
پس موجب خطر عظیم است نباشد که بے ادبانه پیش آید فرمودند هیچ خوفے و باکے ندارند ازین سخن که گفته
باشد از الهام و خواب و کشف نگفته ام از روی القا زبان رانده شده القا آنرا گویند که آنچه در لوح محفوظ
است در لطیفه قلب یافته میشود زمین و آسمان را لغزشے هست و در مرتبه القا هیچ لغزشے و تفاوتی نیست
اگر پادشاه بشکوه افواج و حشمت خود مصر بفساد خواهد شد فقیر بزبان نعمت آن تواند کرد و اگر آن پادشاه است
من هم گدا ایم حاضران تمامی ماجرا را همان زمان بر کاغذی برنگاشتند القصه محفوظ خان رخصت شده
و داخل لشکر گردید و سوانح مذکور محفوظ خان بسمع پادشاه رسید وقتیکه محفوظ خان ملازمت نموده
ماجرا بعرض رسانید پادشاه بهم برآمد و گفت که ای مردک ترا بخدمت درویشے بهر طلب دعا خیر فرستاده بودم
یا اینکه بجهت ناخوش گردانیدن مزاج ایشان رفته بودی ترا چه لازم افتاد که با چنین اولیا کامل بحث بمعنی
بمیان آوردی و خاطر عالی را برنجانیدی بدعای که ذکر آن ناکرده اولی مصر آن گردانیدی اکنون پیش ما
کار روانی خود بیان مینمائی مارا فخر است که درین آخر زمان در سلطنت مثل ما آن قطب زمان و غوث دوران
هستند از برکت قدوم میمنت لزوم ایشان قیام سلطنت ما بوده باشد آخرش آنرا از دیوان بیرون راند
و زجر بسیار نموده بی منصب ساخت و بار دیگر تا بقید حیات بود بحضور بار نداد بعد یک دو روز بجهت تنبیه کفار
روانه سمت لاهور گردید بعد ایام معهود که سابق ازین ذکر یافته بی کم و کاست ازین جهان فانی به زندگی جاودانی
شتافت **الحمد لله علی ذلک است** روزی نواب محمد امین و ارادت مند خان و شیر افگن خان
و لطف الله خان و میران صاحب جاه برای زیارت حضرت ... شتابگیر آمده بودند آنحضرت با درویشی در خلوت
بگفتگو اشتغال داشتند بعرض رسید که هر چهار امیر حاضر اند ارشاد شد که نشانند بعد دیری باز عرض کردند
که فلان فلان امیران مشتاق لقای مبارک انتظار نشسته اند باز حکم شد که نشینید بار سوم هم مذکور آمد فرمودند

بعد دیری حضرت پیر دستگیر از خلوت بیرون تشریف آوردند و ارشاد کردند که محمد امین خان صوبه شما هیچ بادشاه میرید
عرض کردند آری ببرویم فرمودند دست بسته استاده هم شده با گفتند بلی استاده می باشم فرمودند بر کتاب هم جا و می کنند
و سجاده می دوید گفتند نعم همه آداب بجا می آریم و خدمت می کنم ارشاد کردند که برای حصول امورات دنیوی اینهمه
محنت و مشقت و ذلت به خود قبول میدارید و هیچ شی و بشاشت طبع شما باید امروز که عندالله و عندالرسول
برای ملاقات درویشی آمده آید در اندک زمان چنان ملول خاطر گردیدید و تنگ آمدید که گویا در عذاب آخرت گرفتار
شدید ازین صورت انفعال عافیت شما تعجب می آید که از تلاش و خوشخوی اسباب دنیوی آن قدر سرگرمی در محبت
الهی از نعیم دل سردی بس بجه طور خواهد گذشت حق سبحانه هدایت و محبت خود بخشد همه میران خاموش و سرنگون
ماندند **الحمد لله علی ذلک نقلست** عالمگیر اورنگ زیب بادشاه شقه خاص بجناب فیضمآب حضرت
پیر دستگیر نوشته بمضمون که بعد سلام سنت الاسلام ازین دور مانده و دور افتاده که استمداد نصرت و همت
بر اعدای ظاهر و باطن از حضرت شیخ میخواهد و شصت توله عطر خوشبو و فرمان هفت ده بجهت مدد معاش
در والشان فرستاده شد قبول فرمایند و آنچه همراه اسباب باید بنویسند حضرت پیر دستگیر در جواب آن قلمی فرمودند
که عطر قبول کردیم و سند دیهات واپس فرستادیم چراکه اکثر فقیر مع الکسب اندروزی خودند و بر بازوی خود منحصرند
و بعضی در رویها تنها ساجد توکل گذران مینمایند و فقیر در ملک ایشان دریوزه گری نموده از پارچه نان اوقات
بسر می برد و از فقیر مقصود طلب دعای خیر آن بغیر منت است در حق ایشان از جناب الهی و رسول آن خواسته
می آید و سبحانه تعالی مقرون باجابت فرماید و کمال کرم از فقیر حقیر کاتب الحروف از بسکه نواب روشن الدوله
مرید راسخ الاعتقاد بود و همه اوقات تعریف مرتبت و توصیف منزلت حضرت پیر دستگیر را پیش محمد فرخ سیر بادشاه
بیان میکرد چنانچه محبت و عقیدت بخاطر بادشاه جا گرفت چنانچه شاه اسلام الله وغیره مشائخان عظام را بجناب
حضرت پیر دستگیر روان کرد که بعد دریافت ملازمت و خدمت آن والاجاه کیفیت مزاج عالی استفسار کرده آمده
بعرض رسانید درین ضمن نواب روشن الدوله بیعت کرده مشائخان عظام و نواب معزالیه معه دیگر امیران
باتفاق یکدیگر و اندر دائره تشریف گردیده و این خبر بر چهار طرف شهرت گرفت و غلغله افتاد که بادشاه عصر
مشائخان را برای دیدن حضرت پیر دستگیر فرستاده است از استماع خبر مذکور قریب دوازده هزار درویش
از مریدان و طالبان سرکار جمع گشته و صاحبزادها از انبهٹه و گنگوه شل میان محمد باقر جیو و میان عبدالقدوس و جمیع
و میان محمد حیات و میان شیخ مدا جیو و جمیع صاحبزادها تشریف آورده بودند و اکثر درویشان صاحب حال و قال
در انجا جمع بودند و آوازه ذکر ذاکران و درویشان آنچنان بلند گردید از دائره شریف تا به شاه آباد و تهانیسر وغیره
قصبات قریب جوار مسافت هفت هشت کروه گوش شنوندگان گرمشید و همچنان معلوم میگردید گویا برق درخشان است

یار عدد ثناخوان است القصه مجمع خاص و عام بود و کاتب الحروف نیز حاضر بود در این اثنا مشائخان و امرایان آمده
سعادت پای بوس حاصل نمودند و از جناب اقدس امر شد که طعام رنگارنگ و با تکلفات از همه اقسام پلاؤ و قلیه و زرده
و نوریات و حلویات متلذذ و غیره بمشائخان میرسانیده باشند چرا که ایشان بلذات نفسانی و جسمانی و لسانی متلذذ
میشوند و بدرویشان نخود و آب موافق معمول میرسانیده باشند که اینها فقیر بهمین غذا بهتر اند و بذات شریف خود دال ماش
بی روغن که دانه و آب باهم آمیخته باشد با پاره نان خشک یا برنج سنسی بقدر دو دام بر سر یک سفره همراه درویشان
تناول میفرمودند شیخ الاسلام عرض کرد که غذای آنحضرت در روزن قریب دو دام نمیتوان بود و داخل آن روغن
و بی مصالح ادرست میدارند از خورسندی و حیات حسرت می افزاید آنحضرت که انقدر مجسم انهماک برین غذا
دشوار می افتد حضرت پیر دستگیر فرمودند که صورت واقعه چنین است در ایامی که والد بزرگوار رخت هستی ازین
جهان فانی بربست فقیر صغیر بود و والده شریفه بیوه و کمال بی استطاعت باند و از هیچ نهج وظیفه نداشت
مگر تمام روز چرخ زده ریسمان تنیده هنگام گاه در بازار رفته فروخته اول پنبه برای خرید میکرد و آنچه از قیمت
می افزود آرد یا برنج ارزان بها هر چه باشد بقدر قلیل بسر انجام می یافت آورده می پختند و ما را می خورانیدند و خود هم
میخوردند پس ازان هنگام همین غذا دار حیات و فرهی که میفرمایند صورت اینست خود را در زندگی فانی
کرده ام بر سلکی که می سپرد در اندک فرصت می آماسد فقیر هم مثل سگ مرده حالا آماسیده است از استماع این
سخنها بر تمام مجلس حیرت بر حیرت افزود و بی اختیار زبان بصفت و ثنا کشودند و باهم میگفتند که هر یک از اعلی
و ادانی در حق شان خود میگویند سخن حق و راستی که در حقارت و اهانت منضو باشند هرگز گوارا نداد و سبحان
ذات بابرکات آنحضرت چه صفا نهاد دارد که زبان مبارک خود تحقیر شان خود بیان میفرمایند و فی التحقیقت اسم
در قیاس هوشمندان تفصیل است واصلاً بهمین مبارک ملالی ظاهر نشد چنانچه این مصرعه بر تصدیق همین گواهی
میدهد که باشد نبی را ز فقر افتخار القصه سلام الله عرض کرد که بادشاه ابن اخضر از جناب اقدس
روانه نمود تا از روی خاطرش که اراده بیعت بانجناب داده عرض نماید فرمودند که فقیر دهقانی و صحرائی
ساکن دیه کرسنم بادشاهان را پیش اینچنین کس مرید شدن موجب تحقیر شان ایشان است باید که موافق
جاه و جلال خود مشائخ عظام که منزلت و امارت شاهی بوده باشند بخدمت وی بیعت و ارادت آرند و بعد چند
روز رخصت نمودند چون مشائخان در بار معلی بار یافتند همه متفق اللفظ و المعنی روداد سخن عرض
رسانند که ذات مبارک حضرت پیر دستگیر ظاهر الصورت بشر لیکن خارج از بشریت است و پایه جاهش از
عالی ترست که ظاهر فناش بشهیر خیال بی مقصد برد بادشاه از استماع این سخن بصد هزار جان آرزومند
و مشتاق تر گردیده نسخه خاص بدستخط خود متضمن عرضی از قلم مشکین رقم نوشته ارسال داشت که آرزوی ملاقات

خاکسار آنکه دوست جمعیت با نیجناب بدیهم و برادر دینی نواب روشن الدوله باشم آنحضرت در جواب آن ازدحام
فرمودند که فقیرانه چشم هست نه رسم هست نه اسم هست پس بادشاهان را لازم هست در هر کسیکه این سه چیز یافته نشود
مریدی نشود **الحمد لله علی ذلک نقلست** روزی حضرت پیر دستگیر در ایام بهار انبه چیان ارشاد فرمودند
که ای یاران بشنوید در اوائل حال والده شریف این نحیف ضعیف ریسمان می تنید و باجرت آن اوقات بسر میکرد
و مرا پرورش میکرد روزی سبزی فروشی در بازار معه یک سبد پر از انبه خام و بدمزه و داغدار وارد شد دیدن اکثر
طفلان دو چهار سال سیفروخت مارا هم خواهش خوردن انبه مشغولی گردید از والده خود اظهار هوس خاطر نمودم او ریسمان
تنیده ریسمان را بیک پل سیاه فروخته بمن بخشیدند من بسبزی فروش سپردم آمرد هشت عدد انبه بمن داد خوشحال
گشتم و دانستم که تمام باغات جهان و میوه آن بیک فلوس بدست آمد و سبزی فروش نیز خوشدل شد چرا که انبه ها
ترش و ناکاره که کسی خریدارش نبود بفروش آمد الغصه انبه ها گرفته گوشه تنهائی جستم چرا که دیگری شریک نباشد
الحال از توجهات حضرت مرشد آفاق قدس سره اینقدر انبه ها بافراط جمع میشوند که درویشان هم از سیری طبع
نمیکنند شکر احسان این نعمت بیکران کردن و بخشش پیر و مرشد در حق این فقیر حقیر اسیر نفس شریر بهزاران
هزار زبان ادا نتوان کرد **الحمد لله علی ذلک نقلست** روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت
تشریف برده بودند حقایق و معارف آگاه عابد و زاهد میان محمد شاهد درویش بیالین نشسته [illegible] میکرد
و [illegible] کاتب الحروف نیز در بندگی حاضر بود درین اثنا درویشی وارد شد بعرض رسانید که درویشی برای بابت
آمده است فرمودند فقیر صاحب بیائید و بنشینید درویش مذکور هم سمت بالین بنشست حضرت پیر دستگیر
با یاران و درویشان سخن نشاط آمیز میکردند درویش مذکور بزبان آورد که حضرت صاحب بسیار خوش طبع
هستند آنحضرت فرمودند درویش صاحب چه فرمودند باز همان سخن را بتکرار آورد آنحضرت فرمودند که کسی
را طبع هم بخدا میرسد درویش بصدق دل آمنا و صدقنا بزبان راند **الحمد لله علی ذلک نقلست**
روزی بوقت شب محمد افضل ساکن انبهته بخدمت حضرت پیر دستگیر حاضر بودند آنحضرت امر کرد که محمد افضل اگر کسی
دوهره یاد باشد بخواند در انوقت دوهره حضرت بو علی قلندر صاحب عرض کرد **دوهره** شوبه کی

پنهیا مده جوسے و کیت للچی جیو + شرفا اوسے جات ہی سر کی دهر ہو

بمجرد استماع این دوهره خود فرمودند **دوهره**

شوبه کی پنهی مده جوسے مت دار کی کانو + جس جا کہی سے جهک رہی وہ جولی دے مانو

دوهره سه کرت تکرار کنانیدند و الله اعلم در انوقت چه عالم بوده است **الحمد لله علی ذلک**
نقلست بعد وصال حضرت پیر مرشد آفاق در قصبه انبهته مجلسی بود حضرت پیر دستگیر همانجا تشریف

میدانستند: بایام مجلس ازدحام خلایق از درویشان این خاندان و دیگر خانواده های عظام جمع بودند پاسے
از شب باقیمانده موافق معمول و طبیعت اوشان بیدار شده بذکر و اشغال مشغول گشتند و حلقه ذکر چندان
موثر شد که یکی از منصبداران کشن چند نامی از استماع این کلام مفتون بشوق و ذکر گردیده از آن دم تا دم صبح زار
زار میگریست چون از اشغال مفروغ شدند کشن چند در بندگی قبله حقیقی عرض کرد که صورت حال بدین منوال
گذشته است و ذات مبارک بیشک موصوف بصفات الله است در زبان خادمان آنحضرت تاثیر اینچنین پیدا است
لیکن باعتقاد احقر یک عیبی هم یافته میشود آنحضرت فرمودند آن عیب را زود بیان کن عرض کرد که همه وجوه از صفات
فضل و کرم زیاده تر از آن است که در بیان آید لیکن بمزاج شریف غضب و غصه افزون از حد مینماید آنحضرت بر
چارپائی غلطیده بودند از استماع این سخن بر خاسته نشستند و فرمودند که کشن چند چه خوب گفته اند یارا نسبت بصفات الهیه
بسیار اند فی الحقیقت رحیم کریم ستار غفار همه صفات باریتعالی است مگر قهار و جبار نام هر دو شما با صفت صد شما خواهند بود
مردانِ خدا خدا نباشند ؛ لیکن ز خدا جدا نباشند ؛ از اینکه این همه صفات اوست قهاری جباری
هم لازم ویست کشن چند بی تابانه بقدم مبارک افتاد عرض کرد که دین محمدی از همه ادیان افضل و اولی است
که در زمره دین او چنین کامل داخل هستند من نیز شرائط آن را امر کنند تا ادا کرده شود آنحضرت کلمه طیبه
تلقین فرمودند کشن چند بزبان حال ادا کرده مشرف باسلام شد و یکی از واصلان حق گردید الحمد لله
علی ذلک بزبانی قدوة الکاملین میان محمد اعظم که روزی عالمی بحضور حضرت پیر دستگیر حکایتی را ذکر میکرد
که افلاطون حکیم در عهد حضرت موسی کلیم الله صلوة الله و سلامه علی نبینا موجود بود مردم پیش وی [illegible] اظهار کردند
که شخصی دعوای رسالت می نماید و خلق را دعوت میکند کیفیتی چگونه دریافت شود اما دعوی او برحق است یا باطل
افلاطون گفت که بر کاغذی چند حرف نوشته میدهم جواب آن نویسانیده بیارند بر طبق آن حکم بر صدق و کذب
کرده خواهد شد مردم گفتند چه سرودی نوشت السماء شیء والحادثات سهام والراجی هو الله فاین المفر مر به
پیش حضرت کلیم الله برده مطالعه فرمود چون مبارک ایشان پیغمبر برحق فرستاده قادر مطلق بود بر همان کاغذ بدستخط
خود بر نگاشته که الی الرمی حاملان رقیمه جواب آن گرفته بفلاطون رسانیدند وی جواب با صواب را مطالعه کرده مردم
اعلام کرد که پیغمبر برحق است همه ها رفته بیعت نمایند شنوندگان گفتند که ایشان هم همراه باشند بنیر و احسن است
گفت پیغمبر برای ارشاد و تکمیل ناقصان است ما خود وجود کامل ایم احتیاج او نداریم حضرت پیر دستگیر بر سر غلطیده بودند
بمجرد استماع این قصه و جواب با صوابش بجوش آمده فرمودند اگر در آن عهد این فقیر و در این عهد آن حکیم بودی
تنبیه کما ینبغی میدادم و کفشها بر سرش میزدم و می گفتم که همین سخن که در تفضیل شان خود گفت که من کامل هستم
به تنقص او شد به نقص او کی کامل بزبان خود خود را تفضیل نموده اهل کمال را لازم است که مقر نقصان خود باشند

چراکه بشریت است و از عناصر مخمر ست و جمله انبیا و اولیا بهمین قسم باوجود رتبه کمالیت معترف و مقر بنقص خود
بوده اند تاریکی جهل خود سیاهی ایست لایعلم عین روشنائی است **الحمد لله علی ذلک نقلست**
در قصبه تهانیسر مجلس مثوای عارفان حضرت شاه جلال الدین قدس سره حضرت پیر دستگیر تشریف فرموده بودند
و اکثر مشائخان عظام و دیگر هم در آن مجلس حاضر بودند روزی بیرون شهر که آنرا باهری می نامند سجاده نشینان که متوطن
در مین آنجا هستند شخص بجناب حضرت پیر دستگیر و هم بخدمت قدوة المحققین میان محمد شریف قدس سره که از رشته
گنگوه بودند دعوت عرض کردند هر دو صاحبان قبول فرمودند آن شخص در مجلس خانه فرش تکلفانه بگسترانید
و مجلس بیاراست اتفاقاً میان محمد شریف ساعتی پیشتر بخانه صاحب دعوت رسیدند و اکثر یاران بسبب
نافهمی باخودها قرار دادند که همه ها برین فرش چنان احاطه کرده بنشینند که جای خالی نماند وقتی که میرانصاحب
بیایند بمجلس از جای خود برنخیزند و تعظیم نکنند به بینیم که کجا نشینند چون حضرت پیر دستگیر و بقصد درویش تشریف
آوردند و درویشان سابق الذکر بموجب قرارداد بعمل آوردند و از جای خود نجنبیدند و تعظیم بجا نیاوردند
و مکان نگذاشتند حضرت پیر دستگیر این چنین معامله معاینه فرموده ردای خود از دوش مبارک فرود آورده
بگسترانیدند و بنشستند و جمله یاران و همراهیان هم بطریق پارچهای خود کسی ردا و کسی کمل و کسی دوشاله
هرکس پارچه هر قسم با خودها موجود داشتند بگسترانیدند ازین صورت تزئین فرش زیاده تر از فرش
سابق بظهور آمد و میان محمد شریف چون ازین ماجرای قبیح اطلاعی نداشتند و خود بخیال و فکر مستغرق
بودند بعد از تناول طعام حضرت پیر دستگیر پیش از همه کسان تنها بمکان خود معاودت فرمودند و بیاران خود
ارشاد کردند که هرگاه میان محمد شریف جیو ازینجا به اسپ مادیه خود سوار شده روانه شوند باید که شما همه
کس بیرون دروازه در کوچه صف بسته هر یک سلام نیاز بجا آورند وقتیکه میان محمد شریف سوار
شدند بقصد درویش در کوچه صف بسته بمسافت بعید استاده شدند و سلام میکردند همراهیان بگوش
ایشان میرسانیدند که درویشان و یاران میران صاحب میان محمد شریف بوقوع اینچنین واردات متنبه
شده گفتند که سبحان الله حاذق اینجانب درویشان مارا بی ادب و بی ایمان ساخت و حذیه میرانصاحب
یاران ایشانرا به سبب حسن ادب واصل بحق گردانید چنان معلوم میشود که این بی ادبان بجناب آنحضرت
نوعی بشوخی پیش آمده باشند پس ازان معذرت بسیار کردند مولانا روم میفرماید ٭ از خدا جوئیم
توفیق ادب ٭ بی ادب محروم ماند از لطف رب ٭ بی ادب خود را نه تنها داشت بد ٭ بلکه
آتش در همه آفاق زد **الحمد لله علی ذلک** زبانی برگزیده حضرت کریم و رحیم میان محمد نعیم
جونپوری که شربت توحید از سبق جبینش پیدا و حلاوت مذاق تصرف از شکر گفتارش هویداست

چنان بیان میکردند که روزی حضرت پیر دستگیر در دائرهٔ شریف تشریف میداشتند و پرده بر دروازه حجره
آویزان بود و ذات مبارک اندرون بر سبیل استراحت غلطیده بودند فقیر حاضر بود و سیل رای نام برهمن باہر
و بآواز بلند دعا عرض کرد که عاقبت خیر و ایمان قایم آنحضرت ارشاد فرمودند که ای سیل رای از گفتن زبانی
عاقبت خیر ایمان قایم نمیشود بطوریکه فقیر میگوید طریق عاقبت خیر و ایمان قایم ست سیل رای عرض کرد
که ارشاد شود آنحضرت بزبان مبارک در فشان چهار مصرعه هندی طبعزاد خود بیان فرمودند؛ جیوتا جان
سب جیا و کر جای سرت مندل رہی رت دایم انکلا ایکلا ساکہہ ڈدو بہری دور کر جنت سین ریتی دایم
پانچ کو مار کی مجیس کو مبارک و منی نت سکھیتا ہو شتر لایم و ہر ہی کو دھیان من ہان سیلرای یہ ہی عاقبت خیر
ایمان قایم وقتیکه شخص خدا بین خدا جو خود را بدین مراتب آراسته و پیراسته سازد البته امید عاقبت
خیر و ایمان قایم ست حضار مجلس بزبان حال صدا بر آمنّا و صدّقنا دادند الحمد لله علی ذلک
نقلست بزبانی مدار اهل طریق صوفی محمد صدیق که برگزیده اوقات بود و عمر [illegible]
سال داشت میگفت که روزی فقیر بجناب حضرت پیر دستگیر حاضر بود که زبدة الاصفیا عاشق باصفا میان شیخ
سوندها سوہری از خلفای شیخ بندگی داود قدس سره هستند برای ملاقات آنحضرت تشریف آوردند
چون ذات عالی مرجع کار خاص و عام بود آنچنان رجوع مردم معاینه فرموده بودند ای میران سهو تصرف شما
بدرجه کمال رسید و رجوع خلایق هزار در هزار بسوی ایشان دارد ولیکن اگر چنین در قصبه بهوپر ظهور آید
دانسته خواهد شد آنحضرت در جواب آن التماس کردند که گاهی بجهت زیارت آنحضرت فقیر در بهوپر هم
خواهد رسید اتفاقاً بعد چندی روزی ارشاد فرمودند که میان شیخ سوندها سوہری چنین ارشاد میفرمودند
طبیعت میخواهد که در بهوپره رفته بملاقات ایشان خورسندی حاصل نموده آید در قصبه بهوپر تشریف بردند
تا سه روز از صبح تا شام جمیع خاص و عام باشندگان قصبه مذکور را از ذکور و اناث حلقه در بندگی حضرت شاه پیر
دستگیر ماندند و درین سه روز کمتر کسے پیش حضرت شیخ سوندها رفته باشد روز چهارم حضرت شیخ سوندها
بخدمت حضرت پیر دستگیر آمده و بکنار گرفته فرمودند میران جیو از ما هم بگذشته فی الحقیقت برگزیده
درگاه ذوالجلال والاکرام و مقبول جناب پیران عظام اند و سبحانه جل شانه همیشه در ترقی [illegible]
الحمد لله علی ذلک نقلست روزے حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت برای زیارت
تاج السالکین امام التارکین حضرت شاه شرف بوعلی قلندر قدس سره بوده بودند ضابطه چنان بود که
خود بدولت بر آستانه می نشستند و دیگر یاران برای طواف مزار شریف میرفتند و درهمین اثنا آنحضرت
به بشاشت و فرخندگی تمام بمیان شاه نورنگ مخاطب شدند و فرمودند انیکه قلندر صاحب بفقیر بتا

میفرمایند که مادر شما اینقدر نیاز اینجانب بذمه قبول نموده بود هرگاه که پسر من بدین عمر برسد ادای نیاز
نماید چون والده ایشان رحلت فرمودند و شما بعمر معهود رسیدند نیاز همچنان باقی ست هنوز با ایفای
وعده عمل نکردند اکنون بر ذمه شما ادای آن واجب ست گوشت و میده و میده گندم پخته نیاز گوشت
و مالیده میده گندم پخته گوشت و میده و میده گندم مصالح نیاز با تکلف و مالیده میده گندم پخته تیار کنانیده
نیاز بکنید همان روز گوشت با مصالح پر تکلف و مالیده میده گندم پخته تیار کنانیده نیاز گذرانیدند الحمد لله
علی ذلک نقلست زبانی سید مرتضی گردے که سید مرتضی گردے ابن سید محسن گردے
والد والدی ما رصاحب الورع و زهد ارادت بجناب قدوة الواصلین زبدة الکاملین میان شاه
عبداللطیف قدس سره داشت و تکیه فرمای مسند شد باری اورنگ زیب بادشاه نیز دست بیعت
بخدمت شاه موصوف داده بود از آن نسبت یک دهی مسمی زین پالوے که محال سیر حاصل بصیغ التمغا
در وجه مدد معاش سید محسن گردے انعام فرمودند تا مدت حیات که مزاحمت و مداخلت نکرد بعد وفات
والد شریف عاملان و فوجداران طلب سند جدید در پیش کردند و دیه مذکور به ضبط سرکار در آوردند
فقیر یعنی سید مرتضی برای حصول پروانه مجدد درگاه به سمت دکن روانه حضور گردید چونکه داخل شهر شد
و احوال واقعه والد شریف بسمع مبارک حضرت ظل سبحانه رسید حکم والا صادر شد که عوض دیه مذکور
فرمان موازی چند بیگه زمین در وجه مدد معاش متعلقان سید مرتضی گردے نوشته دهند
و وزیر خان فوجدار چکله سرحد تقیید بنگارند از پرگنه زمین مذکور پیموده بدهد از آنجا اسناد بدست
آورده بعد قطع مراحل وارد گهر بجناب حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گشته اسناد مذکور را بر اقدام
مبارک گذاشته عرض کرد که سید مرتضی پسر سید محسن گردیزی در دکن رفته با تلاش و تردد بلیغ
پروانه سی صد بیگه زمین از حضور معلی حاصل کرده آورده است آنحضرت فرمودند که تا مدت سه سال
زمین پیموده نمیشود چون عرض ناقص حال نمود بران سخن چندان تیقن نشد اسناد مذکور را پیش
وزیر خان بود تبلیغ احکام رسانیده وزیر خان و جمیع متصدیان و کارکنان هر چند کوشش و سعی
کردند لیکن کار بانجام نرسید بعد انقضای مدت سه سال در قصبه گدام گردے زمین موازی
سی صد موازی پیموده چک بندی نموده دادند بار دیگر این مژده بجناب حضرت پیر دستگیر رسانیدم باز
فرمودند که تا هفت سال زر محصول آنجا یک دانه هم بقبض نخواهد آمد اتفاقاً هرگاه که فصل بکار
میشد و زراعت روی به پختگی می آورد آفت ژاله یا غرقی یا خشک سالی یا آفت ملخ یا موش
یا پامالی لشکر یا تصرف کسی ظالم رو میداد لقسمی که فرمودند بوقوع آمد تا مدت هفت سال یک دانه هم بدست نیامد

روزی بجناب حضرت پیر دستگیر از حالات خود و صعوبات متعلقان و اخراجات عرض کردم فرمودند که حالا شما را
از رفتن بحضور بادشاه لابدست سید نور محمد درویش ساکن سارنگ پور که از انباله سه کروه است معه رقعه خاص
همراه سید مرتضی کروبزی روانه دکن فرمودند هر دو بموجب امر عالی روان گردیدند روزیکه داخل لشکر شدند و همان
روز بر در ڈیوڑهی رفته اظهار مطلب خود کردند عهده داران و عرض کنان بعرض رسانیدند که دو شخص فرستادگان
حضرت بهیک آمده بر در ایستاده اند حکم شد که بیایند بعد پیام سلام رقعه خاص بنظر اقدس گزرانیدم حکم شد
بنشینند نشستیم بعد مطالعه رقعه پادشاه استفسار فرمودند کدام سید محسن عرض کردم که کروبزی فرمودند که برادر
دینی من بوده اسباب معیشت وابستگان و اقربا چه طور بسر میشود عرض نمودم به بسیاری صعوبت و سختی
میگذرد حکم شد همین دم هندوی مبلغ پانصد روپیه بر وزیر خان نوشته روانه سازند و متعلقان سید محسن
بلا توقف رسانیده رسید آن بحضور اقدس رسانند و در انوقت برای تناول حضرت ظل سبحانی ولیه دیگ
حاضر بود یک طبق از همان طعام حاضر بامرحمت شد از ان قاب سیر بخوردیم و در همین اثنا بادشاه فرمودند که
کدام تصنیف از تصنیفات شیخ جلال الدین محمود تهانیسری هم رسید که بمطالعه آن اشتیاق مالایطاق هست
بعده حکم شد که بالا استراحت نمایند چون از حضور دور شدیم بار دیگر رسائی دشوار شد هر چند جستجو کردیم نتوانستیم
روزی در عین سواری عرضی از نویسنده بازار نویسانیده در بغل داشتم هر چند مردم اهتمام می نمودند جدا
وکدا دور تر از سواری عرضی بدست گرفته بلند نمودم بادشاه دریافت که کسی دادخواه فریاد میکند حکم شد
که آن دادخواه را نزدیک بیارند چون نزدیک رسیدم شناخت و رساله از تصنیف شیخ جلال الدین قدس سره
از بغل بر آورده معه عرضی بگزرانیدم عرضی را مطالعه نموده حواله عنایت الله خان دیوان ساخت عنایت الله خان
عرض کرد که سید مرتضی لیاقت دیه ندارد و بادشاه بدستخط مشکین قلم دستخط نموده که بپاس خاطر حقایق و معارف آگاه حضرت
سید بهیک دیه دانسته عطا نموده شد وزیر خان تعیید نگارند اگر دران دیه زراعت پخته و قابل بود هم با
حواله سید مرتضی نمایند و همان محل حبیب الله پیرزاده با وزیر خان سود المزاج وشت بحضور بادشاه نالشها
با نواع انواع گزارش نموده بود بادشاه از سید مرتضی استفسار کرد که وزیر خان با رعایا چه قسم سلوک دارد
سید مرتضی گفت که وزیر خان در حق رعایا سراپا آیه رحمت است و رعیت پروری شب و روز کرم می باشد کلای
آن سوانح من و عن بوزیر خان نوشتند القصه بعد حصول اسناد در ینجا رسید اول بجناب حضرت پیر دستگیر
فیضیاب گردیده آنحضرت فرمودند که این دیه سیر حاصل است باید که بصرف فقرا و فضلا صادر و وارد مصروف
دارند و بقدر احتیاج خود نیز خرج کنند و معه متعلقان گزران باسودگی نمایند اگر بذات خود طمع نموده از صادر
و وارد در خواهند گردانید دیه هم متصرف شما نخواهد ماند همه مراتب قبول نموده پیش وزیر خان رفته اسناد نمود

چون وزیر خان پیش ازین از حسن کلام غائبانه مرهون منت و ممنون بود بخاطر خود پرداخت منظور داشت
دیه مذکور دران ایام بسیار آباد و پر زر و مزروع بکمال بود و بلا توقف و تامل حواله کرد و سزاولان همراه داد
که رعایا را برجوع کرده دهند از آنروز جمعیت و آسودگی بکمال دست داد و بخدمت فقرا و غربا همیشه دست بسته
حاضر ماند و تا تحریر این مسطور دیه موصوف بتصرف متعلقان ایشان است مگر از چندی بسبب تصرف و هنگامه
سکهان خللی واقع شده امید است که در عمل پادشاهی بدستور قدیم معمور باشد الحمد لله علی ذلک الفضل
نواب عبد الصمد خان امیری ذوالاقتدار و از خاندان عالی تبار بوده است بعد از فتحیات کردین از مهم سکهان
و اسیر کرده آوردن گروه ایشان را در عهد محمد فرخ سیر پادشاه از ملک پنجاب بطرف شاهجهان آباد
مراجعت کرده در اثنای راه بزیارت حضرت پیر دستگیر رسید مقربان پادشاه بعرض رسانیدند که نواب عبد الصمد خان
حاضر اند خود بتعظیم برخاستند و بغل گیری نمودند و فرمودند که فقیر از دیدن شما بدو وجه راضی و خوشنود میشود
یکی آنکه از اولاد خواجه احرار قدس سره مشهور اید دوم دیگر آنکه با کفار غزا نموده غالب آمده سرگروه آنها را
اسیر کرده آورده آید بر سنت اسلام اقتدار دارید و غازی هستید درین اثنا طعام حاضر بود مائده فراز کردند
آنحضرت فرمودند که ما و نواب یکجا تناول خواهیم کرد چراکه همراه غازیان هم طبق بودن ثواب عظیم دارد آنچه
ماحضر بود بیک طبق نوش فرمودند ذات مبارک بقدر معتاد نوش جان فرموده تتمه را بنواب موصوف
عطا فرمودند بعد انفراغ نواب عبد الصمد خان رخصت خواستند نواب عبد الصمد خان متصل جای پای استاده شد
طلب رخصت کرد که یکهزار و پانصد روپیه نیاز حضرت بخیمه پاک بجانه خیر اندیش بطریق امانت گذاشته شده
یکی درویش ارشاد فرمایند که همراه گرفته مبلغ مذکور بیارد آنحضرت بمجرد اصغای این سخن فرمودند که راست
گفته اند کل طویل احمق الا عمر کوران هنگام اکثر امرایان نیز حاضر بودند همه انگشت بدندان گرفتند بجانب نواب
اشارتها فرمودند که زنهار بغیرت کار بفرمایند مبادا بجذبه گرفتار آیند نواب از گفته خویش متنبه شده
رخصت گرفته بخیمه خود رفته دو پهر بسر برده بعد نماز ظهر مبلغ یکهزار و پانصد روپیه نیاز مذکور همراه گرفته بجناب
اقدس رسید و از مسافت چند قدم پا برهنه کرده و صرهٔ زر بدست خود گرفته بعجز پا برهنه کرده و صرهٔ زر بدست
گرفته بعجز تمام آستانه آورد مردم بعرض رسانیدند که نواب خود برهنه پا صرهٔ زر بدست خود برداشته می آیند
فرمودند چرا نباشد از اولاد اولیا نامدار و در درویشان عالیمقدار است بسیار تحسین و آفرین کردند فرمودند که
بجناب فقرا اعتقاد و انکساری باید الحمد لله علی ذلک نقلست میان محمد واحد درویش
ساکن کرنال از مریدان حضرت پیر دستگیر و صاحب حالات بود لحظه بلحظه تغیر دید جلوه محبوب حقیقی
نبوده در نظر جمالی ندانست از زمره کائنات و تعینات عین ذات مقصود و متصور بود حتی که از جماد

و نباتات همان میدید و فقیر کاتب الحروف با ایشان ملاقات نموده است روزی خان زمان خان که امیر
ذیشان بود بجناب حضرت پیر دستگیر چیزی از نقد و یک مرغ زرین بسیار خوشرنگ و منقش بنظر گذرانید
چون مرغ زرین پر نور جمال آراسته بود حضرت پیر دستگیر نظر به استحقاق نموده مرغ موصوف را به محمد واحد
بخشیدند محمد واحد مرغ را از جان عزیزتر داشت و شب بمطالعهٔ اشکال و انواع وصف صانع مستغرق بود
محمد اشرف فقیر ساکن امین کهیره که آنهم از مریدان سرکار بود بخاطر خود هوس مرغ زرین بخشیده از محمد واحد
درخواست که این مرغ را بما مرحمت سازند محمد واحد جواب داد که اول از عنایات حضرت پیر دستگیر ست جرأت
ندارم که بشما دهم میترسم که مبادا ازین معنی بمزاج اقدس غبار خاطر رسد دوم آنکه مارا هم بدین مرغ دلبستگی
خاطر بدرجهٔ اتم رسیده است از خود جدا کردن نتوانم ازین مقدمه مارا معذور فرمایند محمد اشرف آزرده خاطر
گردید در صدد ایذا مستعد گشت از راه حسد و دروغ افترا بسته بجناب حضرت پیر دستگیر گزارش نمود که
محمد واحد میگوید اگر میران صاحب از من برهم شده فقیری و درویشی باز ستانند برای گذران و بسر بردن اوقات
املاک و زمین باغ کفایت میکند از آن درویشی چندان احتیاجی ندارم آنحضرت از صفای اندرون بجهد در آمدند
زبانی کسی آینده و رونده گفته فرستادند که بمحمد واحد بگویند آنچه فقیری از ما حصول کرده اید واپس بدهید
و خود از وجه محاصل باغات و زمین یقین است که بسر خواهد برد و بآسودگی گذران خواهد کرد بمجرد وصول
این پیام ذوق و شوق باطنی از دل برطرف شد و پراگندگی خاطر بجدی رو نمود که از شغل بیخود گشته هم
باز نماند تا مدت مدید بدین حالت گرفتار بود آخرش بر ضمیر بابرکات واضح و منکشف گردید که محمد اشرف
از راه عداوت و کینه بر محمد واحد افترا و بهتان بسته مزاج اقدس را از طرف آن بیچاره برهم و ناخوش
گردانیده است قدوة المحققین صاحبزادهٔ والا تبار میان محمد باقر التماس کردند که محمد واحد فقیر بی تقصیر است
در غضب گرفتار آمده بمعنی متحقق و ثابت است که محمد اشرف ازو مرغ زرین میخواست او از دادنش ابا
کرد از آنجهت کینه در سینه وی جا گرفته بدین جهت بجناب عالی کذب و بهتان بسته عرض کرده است آنحضرت
فرمودند اگر محمد اشرف از خلاف نمای راز خود شعف تراشیده روا از خرابی درویش صاحب حالت گردید
بدین جهت ازلی و ابدی لیست عاقبت وی خراب خواهد شد از آن روز محمد اشرف بر جمعیت و خواری گرفتار
گردید و عاقبت بخیر انجامید الحمد لله علی ذلک از روزی که حضرت پیر دستگیر از مقصبه وانه که مسکن
و مواطن اجداد بزرگوار ست بطلب فقر درویشی بر آمدند تا مدت چهل سال زینهار بانظر متوجه نگردید
چون مشیت ازلی به تربیت از مظهر لم یزلی قرار یافته بود در روز بروز پایهٔ جاه آن والا جاه عالی نژاد آنسان
گشت که طایر شهپر خیال اوج گرلسی حضیض آن تواند شد در اندک زمان به بقعهٔ علیا

ولایت رسیدبی اختیار کرامت و خوارق عادات از ذات مبارک بمنصهٔ ظهور میرسید آخرالامر رفته رفته
همچو آفتاب مشهور معروف دور و نزدیک گردیده علو منزلت بسرحد کمال رسیده خورشید وار ذات جهان را
بنور معرفت منور و شب تیره بختان عالم را چون صبح صادق انور می ساخت مرجع خاص و عام گشتند همگی
اکابر و اصاغر سادات عظام ساکن سیوانه بآرزوی تمام بجناب حضرت پیر دستگیر آمده عرض کردند از
وقتیکه حضرت شاه زید قدس سره رحلت فرموده اند از اولاد آن عالی تبار کسی مثل جد بزرگوار لوای کرامت
را افراخته مگر ذات مبارک که خاطر فیض مآثر آنحضرت گنجینهٔ اسرار الهیه و زبان الهام ترجمان ابواب مشکلات
مفتوح ست میخواهیم بطوریکه دیگر خلایق بیشمار را از فیض صحبت خود بدرجات عالی رسانیده اند در حق سادات
سیوانه هم توجه مبذول فرموده چند روز در قصبهٔ مذکور سکونت ورزیده مردم آنجا را نیز براه هدایت رهنمونی
فرمایند عین صواب ست آنحضرت از طرف سادات سیوانه بسبب خلاف مذهب بودن بخاطر مبارک اندکی سوء
المزاجی داشتند فرمودند که ما را بکدام وجه کدام نسبت به بیرون سیوانه مکلف و مجبور میشوند عرض کردند که
وطن اجداد آنحضرت ست و آنحضرت پسر محمد یوسف اند با با نیز موجب تفاخر ست که از برادری ما این آنچنین
اولیا رکامل ظهور نموده ست فرمودند همه خلاف و کذب ست چراکه فقیر از روزیکه این لباس فقیر اختیار کرده نسبت
محمد یوسف را از دل محو گردانید بجناب حضرت شاه ابوالمعالی پیوسته نسبت غلامی پیدا کرده و تمام عالم میداند
که شاه بهیک ابوالمعالی ست کس نمی داند که شاه بهیک پسر محمد یوسف ست و پسر ابوالمعالی میباشد بوده و دیگر شما را
مذاهب و ملت خلاف مذهب فقیر دارند چه طور موافقت رود هر دو آنچه از اسباب سکونت و وطن آبا و اجداد
میگویند چیزی را که براه خدا میگذرانند باز بطرف آن رجوع آوردن بعید از عالم تجرید ست همه اکابر و اصاغر
اقرار آوردند که مذهب و ملت آنحضرت بجان و دل قبول می نمائیم بهر طریقیکه ارشاد خواهند فرمود همان راه
می پوئیم چون قیل و قال از حد گذشت قدوة الکاملین سید عبدالمومن جیو در خلوت عرض کردند که فی الواقع
آنحضرت را از برادری هیچ غرضی نیست و نسبت پدری با حضرت شاه ابوالمعالی مقدم و مقرر و با سید محمد یوسف
هیچگونه احتیاجی ندارند لیکن اگر آنحضرت در سیوانه تشریف میفرمایند بواسطه ما تشریف میفرمایند بواسطه
ذات مبارک هزارها سادات عالی تبار که از راه جهالت در ورطهٔ ضلالت افتاده اند هدایت می یابند این معنی
موجب ثواب عظیم ست آنحضرت رضامند گردیده روانه بقصبهٔ سیوانه گردیده و بمیان عبدالمومن ارشاد
فرمودند وقتیکه سواری متصل حویلی جد و پدر رسد اطلاع دهید چون سواری مبارک که بکوچه حویلی های
اجداد مبارک بود رسید میان عبدالمومن گزارش کردند آنحضرت گوشه ردای بروی مبارک انداختند
هرگاه از آن کوچه در گذشتند ردا از روی خود برتافتند فرمودند میر انجیو چیزیرا که بواسطه طلب با خدا ... سوخته

گزاشته بود بار دیگر بران نظر انداختن موجب خفت خلافت توحید و تجرید ست تخصیکه اسباب دنیوی را
لت زده طالب خدا گردد باید که بر همان جاده مستقیم بود کمر جد و جهد محکم بسته مستعد باشد و دل خود را باین آن
حقیقت بکند بعده در حویلی جمال الدین سردار انجا بود نزول فرمودند بوقت نماز ظهر یا نصد کس از سادات
عظام که تشیع المذهب و تارک الجماعت بودند حاضر گشتند بطریق اہل سنت و جماعت نماز ادا کردند و چندین
طائفه طائفه گروه گروه مرید آنحضرت میشدند و از شفاخانه ہدایت آن عالی مرتبت نسخه نجات می یافتند
و از ورطه ہلاکت بیرون می آمدند بعده چند روز از انجا وداع شدند بدائره شریف تشریف فرمودند الحمد لله
علی ذلک نقلست که در عہد محمد فرخ سیر بادشاه در موسم برشکال امساک باران شد و در موسم
بارش حکم آن حضرت نبود که مرید یا طالب مکان گزاشته در حضور بیاید جا بجا بیاد الہی مشغول باشند
سید مرتضی بخاطر خود گزرانید که این مرتبه بارش نمی شود بهتر ست که زیارت حضرت پیر دستگیر کرده بپایم بوس
آستان بوس شرف گردید برسید درین موسم چرا آمدید عرض کرد امسال خشک سالیست باران
نبارید فرمودند از کجا میگوئید موسم ست هرگاه حکم میشود میبارد و شما بدائره بروید بعد از رسیدن
بوطن خود اشکال باشد رخصت شدند در اثنا راه درختان انبه بسیار بهنا در رو نموده ست تا انجا
رسیده بودند که باران نزول کرد بهزار خواری تا بدائره شریفه رسیدند دوازده روز باران می بارید
و آفتاب نا پدید وقتیکه فرصت شد بوطن خود رسیدند الحمد لله علی ذلک نقل ست
در کتاب گلزار ابرار گفته حضرت شیخ عبد القدوس حنفی گنگوہی که در اصول و فروع همگین علوم یکتای
روزگار بود و بر ہمین رای آنکه از نزد حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی ست و بعضی گمان دارند که حنفی جہت
آن گویند که مذہبش داشت با وجود کلان سالگی از استماع ناشکیبا بود مولانا ئی عالم کابلی در تذکره خود نگاشته
که بکلازمت آمده روزی در ہنگام سماع رسیدم چون اضطراب تواجد فرو نشست از روای نا روائے
بودنش پرسیدم با طوع پاسخ داد سخن گم شده ام مرا جوئید از گم شدگان خبر نگوئید تغیر تمام در شوند کان
خاص و عام پدید آمد مجلس سماع از سر تازه شد مشہور ست که از ولایت بخارا اعلم علمای زمان قدوه فضلا
دوران شیخ احمد قدس سره سر بر آورده در علم و فضل و کمال ہمتا نداشت بخاطر ایشان اراده تصمیم گرفت
که درین عصر اکثر مشائخ سماع میکنند و مردم را ضلالت می افگنند و گمراه می نمایند آنہا را از ارتکاب افعال
نامشروع باز باید داشت از وطن خود معه یکصد و پنجاه کس فاضل و عالم متبحر و کتاب ہفتاد بار شتر ہمراه گرفته
روانه گردیدند در ہر خانقاه که شہرت سماع می شنیدند ہانجا رفته احتساب نموده سماع رقص را بدلایل عقلی
و نقلی گنگوہی با علما منع میساختند و ہیچکدام تاب بحث نبود از انجا تا بلاہور رہمن طور با طنطنه تمام رسیدند مردم اہل

بسمع رسانیدند که بطرف هندوستان در قصبه گنگوه حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی بانی مبانی سماع و قدوه مشایخ هندوستان و هزارها درویشان در حضوری وی می باشند و شب و روز مستغرق هستند اگر آنجا منع نمایند گویا این رسم از تمام هندوستان برخاسته میشود و شیخ لذا آنجا کوچ نموده بگنگوه رسیدند با حضرت قطب العالم ملاقات نموده گفتگوی علم و بحث سماع درمیان آورد و شد تا دیر سے از طرفین ردّ و کد درمیان ماند آخر شیخ برخواست و تقیید نموده که آینده ازین نامشروع باز آیند و گرد سماع نگردند پسران قطب العالم مثل حضرت شیخ احمد و حضرت شیخ علی و حضرت شیخ رکن الدین و حضرت شیخ حمید و غیرهم که هر یک فاضل کامل و قطب عصر خویش بودند بجناب بزرگوار عرض کردند که اینچنین کار را چرا اختیار کرده رد باید کرد که در بحث این حرفی بذمه خود عاید گردد و از عهده جواب آن برآمدن مشکل افتد آنحضرت هیچ جواب نداد خاموش و ساکن ماندند القصه شب از نصف زیاده گذشته بود که یک عورت حراسی برای سائیدن آرد بر آسیا نشست و سرود آغاز کرد رسم است که مستورات وقت سائیدن و آسیا گردانیدن با الحان وا و از خوش هرچه میخواهند بخوانند و می نوازند هم بحسب عادت این دوهره هندی

دوهره دی دیکهو رے کی کهاٹ پٹ دونوں بسر ایں تن

بسوز و گداز گفتن گرفت حضرت قطب العالم را از استماع این کلمات حالتی روداد تواجد برخواستند و رقص میکردند و بزبان مبارک میفرمودند که امروز ختنک نزهه میسوزد شیخ احمد خبر کنید که وقت را در یابد و آمده احتساب نماید چون این خبر بشیخ احمد رسید همانندم دره بدست گرفته حاضر مجلس گردید چه می بیند که هزار درویش گرد حضرت قطب العالم مثل پروانه بر شمع قربان می شوند و شور و شوش و هنگامه سماع گرم است و از ناله و زاری درویشان گنبد چرخ مملو است شیخ دره بدست خود گرفته برای تنبیه بلند کرد دستش بحس گردید و از کار بماند دره را بدست هیبت گرفت آنهم بدستور بیکار شد و خود از هیبت جلال بیهوش گردیده بر زمین افتاد آن شب تمام روز و تمام شب دیگر بیهوش ماند روز دوم بهوش آمد بر اقدام مبارک جبین نیاز بسائید و عرض کرد که گنهگار این کار برای همین روز اختیار کرده بود که درین احتساب البته ازین فرقه علیه کسے صاحب تصرف نظر آید بجناب وی ارادت آرم الحال در غلامی خود قبول فرمایند و در سلک خادمان خود منسلک نمایند حضرت قطب العالم فرمودند بیک شرط قبول میشود بقسمیکه از ینجا را تا این زمین احتساب کرده مشایخ عظام را از استماع باز داشته است در هر مقام و هر خانقاه باز رفته معذرت آنها نموده و فتوی اباحت سماع هر یک که بدستور معمول قدیم اجرا بعد ازان عمل بظهور آید مرید نموده خواهد شد شیخ احمد باز روانه شد در هر خانقاه میرفت و پیش صوفیان و مشایخان بمعذرت پیش می آید در دیروی خود سماع میکنانید و رضا نامه هر یک حصول کرد بجناب فیض مآب دوباره رسید و رضا نامه مشایخان بنظر اقدس بگذرانید که آنروزی خاطر چنین است

که چون عمر آخر رسید بعد از مرگ جای دفن این احقر پیش آستانهٔ روضهٔ منوره باشد که گذار مردم زائر روضه
این از بالای خاک این فقیر شود و نشان قبر ناپیدا بود مقبول جناب عالی شد چنانچه الی یومنا هذا زیر آستانهٔ روضهٔ
منوره مدفون است و خلایق از بالای آن گذشته بزیارت میرسند خلقی مستفید و مستفیض میشوند حق تعالی
جمیع مسلمانان را چنین مرتبه میسر گرداناد **الحمد لله علی ذلک** حضرت مخدوم الملک شیخ عبد السلطان پوری
که در جالندهر مدفون است اول از سمع انکار کامل داشتند و روا بودن سمع تصنیفات متعدد ترتیب داد
و علمای راسخین خود ساخته بداعیهٔ احتساب در تهانیسر تشریف آوردند در آن وقت حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری
در سمع بودند و این بیت غنا کردند   آن فقیرانیکه این سو میروند   هر یکی صاحب قران دیگر است
دیدند که عالم ارواح اولیا و انبیا در آن جماع حاضر بودند سوء اعتقاد که در حق اولیا داشتند از آن استغفار
خواندند و مقر سمع گردیدند بی اختیار بر زبان راندند که تبت عن سوء الاعتقاد فی حق الاولیاء و در اباحت
سماع رساله بعبارت عربی از روی دلائل احادیث و عبارات فقهیه وغیره تصنیف کرده اند اگرچه تمام آن نوشتن
درینجا موقع داشت بسبب طوالت کلام و کتاب درین مختصر گنجایش ندید حواله برسالهٔ مذکور نموده همین قدر اکتفا
مینماید **الحمد لله علی ذلک** پسر حضرت جلال الدین تهانیسری وفات یافته بود در عین ماتم روز سوم مجلس واقع
شد وقتی که تمام مشایخ حاضر شدند حضرت شیخ تا هنگام ادای ختم پنج آیت در مجلس نشسته بودند هرگاه که مغنیان
خواستند که سرود آغاز نمایند خود از آن مجلس برخاستند بیرون رفتند باریافتگان عرض کردند که درین چه حکمت
بود آنحضرت سماع نفرمودند در جواب فرمود که دلم تعزیت فرزند است پرسیدم اگر میل خاطر سوی هجرت جگرگوشه
راه یابد پس سماع حرام خواهد شد چرا که آنهم داخل شمار است ازین سبب از استماع باز ماندم **الحمد لله علی
ذلک** بزبانی حافظ مراد که بسیار صاحب ورد بود باوصاف حمیده موصوف عمر را مدد اراده است میگفت که
در خدمت قدوة المحققین میان عبد الملک سرهندی اورنگ زیب بادشاه رسوخ تمام داشت نام ایشان
معبدی عالی دلکشا در سرهند بنا کرد روزیکه عمارت ترتیب یافت و باتمام رسید و به تهنیت آن میان عبد الملک
تمام مشائخین عصر و علمای وقت و اشراف و اکابر شهر را ضیافت دعوت نمود هر پنج قبیله که تفصیل این است
یکی کابلی نقشبندی و دیگر فرداری از اولاد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و سادات سنجاسی و ترمذی و
گردیزی که هر یک بجای خود سردار و رئیس صاحب جاه و حشمت همه را دعوت کردند اتفاقاً حضرت پیر و مرشد آفاق
آنروز در شهر تشریف آورده در مسجد خرادیان نزول فرمودند میان عبد الملک از استماع این خبر میان حبیب الله
خلف الصدق خود را بخدمت حضرت مرشد آفاق فرستاد که فقیر بسبب تعددات لوازم ضیافت و مهمانان
فرصت نیافته بنده زاده بجناب عالی میرسد امید از توجهات کریمانه آنست که تشریف ارزانی فرموده

مجلس را زینت بخشند حضرت مرشد آفاق دعوت قبول فرمود متوجه بباغ شتاری گردیدند که در میان باغ
مجلس قرار یافته بود از گل و گلزار تزئین کمال داشت و فرش عالی گسترانیده بودند بمجرد که پای مبارک اندر دروازه
باغ نهادند تخته گل و لاله و نافرمان و سوسن شگفته و بهار عجیب و غریب مثل آتش فروزان گشته از دیدن آن حالتی
پیدا شد و بی اختیار نعره زدند و رقص آغاز کردند قوالان نیز در رکاب حاضر بودند سازها از کنارهای خود برآورده
سرود پا برهنه کردند غزلیات و رباعیات وافر و آنچه میسر آمد سرائیدند از انجمله این بیت از حافظ شیراز بیت

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست — این قدر هست که بانگ جرسی می آید

و حضرت پیر و مرشد آفاق بهمان شوق و ذوق رقص کنان دوباره دری وار در مجلس نشستند و تمامی حضار مجلس که
خاندان عالیه خصوص از سلسله حضرات نقشبندیه مثل میان قطب الدین وغیره همگی و تمامی بتعظیم سماع برخاستند
و در آن هنگام عجب تاثیر پیدا شد که منکر و معترض همه کس از چشم اشک ریزان و گریان بودند رقت و بیتابیها میکردند
و نالها از آب دیده ها تر شد تا مدت یک پاس سماع گرم ماند هرگاه افاقت رو داد هر یک را مصافحه و معانقه
مستفید گردانیده بر سر حوض نشستند و وضو ساختند تمامی مشایخ حضرات نقشبندیه و دیگر خانواده همدیگر
میگفتند اگر سماع باین قسم باشد کسی را چه مجال دم زدن که چنین سماع و رقص حرفی و حضار نتی بزبان آورد
باحتساب ارتکاب نماید و حرام گوید بعده دو سه روز حضرت مرشد آفاق بخانه میان عبدالملک تشریف داشته اند
الحمد لله علی ذلک زبانی میر عظمت الله که حضرت پیر دستگیر در هنگام فتور سکهان بعد که زیر جان شده بود
و باصرار و انانی امور حقیقت عالم اسرار طریقت بادشاه دنیا و دین حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بدهلی تشریف
برده بحویلی عمان جواهر و دقایق معانی حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی نزول فرموده بودند روزی مجلس قوال
حاضر شدند و این رباعی من تصنیفات حضرت محبوب سبحانی شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره العزیز
آغاز کردند

دل من بی تو کباب است تو هم میدانی — دوستی نیست که در باغ نشینم بی دوست — باغ بی دوست غذا (?) است تو هم میدانی

چون مجلس گرم شد شورشی عظیم پیدا گشت دران اکثر یاران صاحب حالت و وجد بودند
از انجمله یکی را شوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق و ذوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق فراوان شد
و پارچهای پوشش احاطه کرده سوختن گرفت ماجرا بجناب اقدس عرض کردند امر شد سرود موقوف دارند و پارچهای
پوشش از بر کنید بعد دیری حرارت آن سرود با فاقت آمد اینواقعه بحضور میر عظمت الله راوی ماجرا بظهور آمده بود
الحمد لله علی ذلک نقلست روزی بحضور حضرت پیر دستگیر در مجلس مقبول مرشد برحق سید مرتضی که در سیر
و میر سید جواد و امین خان و محمد غوث متوطن کهارون که از علمای وقت بودند و دیگر یاران عزیز
که هر یک بخانه خود واصلان حق و برگزیده اوقات بودند و قوالان و مطربان باین غزل من کلام عبید اللسان

حافظ شیراز مترنم بودند — مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید — که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
باز وارد سر مسئلۀ حافظ یاران — شاهبازی بشکاری مگسی می آید — بر بیت مقطع تمام مجلس ذوق و
شوق و بی اختیاری بدرجۀ نهایت روداده که به تقریر و تحریر نیاید سوزشی عجب رو نمود که یکی دیگری خبر نداشت
در آن هنگام حضرت پیر دستگیر میفرمودند که الحمد لله والمنه بزبان این فقیر حالت جبروتی و ملکوتی مکشوف گردید
کسی به درجۀ شمس تبریز کسی مانند اوحد الدین کرمانی و کسی مثل فخر الدین عراقی و همین قسم نام چند کس بزرگان
آوردند که در وقت ایشان این فقیر را حق سبحانه تعالی بدین مراتب رسانیده است و از سینۀ ایشان درد سینه
و بوی محبت می آید شکر بجا می آرم که درین وقت کسا در زمان کسانی چنین صاحب درد و حالات پیدا شدند
الحمد لله علی ذلک نقلست بزبانی سید محمد جوا و که در دائرۀ شریف مجلس عالی مرتب کرده بود درین اثنا
نیز میان محمد شاه درویش را حالت روداده در وجد آمدند و چنان چرخ میزدند که هیچ سر و پا معلوم نمیشود و
بسیار بی اختیاری میکردند و بر حضرت پیر دستگیر هم شوق غالب بود دران حالت میفرمودند که آمده بود حضرت
جان شاه محمد است باید دید جان بر شود یا نه شود تا دو پاس روز مستغرق بشوق الهی بودند چون آفتاب آمد
حضرت پیر دستگیر شکر ایزدی بجا آوردند که الحمد لله امروز شاه محمد بسلامت ماند که سعادتمند باد و فروتن متقرر
و مقرب حضرت پیر دستگیر بود بسیار آراسته وضع و در علم و فضل نظیر نداشت حالات عجائب و غرائب داشت همان
وجد و حال اکثر اوقات بحضور حضرت پیر دستگیر در حالت سماع بگریبان حضرت دست می انداخت و محکم میگرفت
و میگفت که باری بفرمایید اکنون کجا خواهد رفت و اکثر بند گریبان آنحضرت شکسته میشدند و گریبان چاک
میگردید حضرت پیر دستگیر اینچنین حرکات او را جائز میداشتند و هیچ ملالی بخاطر راه نمی یافت آخر از وی حرکتی
خلاف مرضی آنحضرت بظهور آمد بسجده آنحضرت گرفتار و مجذوب شد **بدانکه** قطب عالم در زمان یکی میباشد
و قطب ارشاد و قطب مدار نیز میگویند یعنی ارشاد و مدار کونین بدوست وجود جمیع موجودات عالم علوی
و سفلی بوجود او قائم است نام او عبد الله خوانند اگرچه ظاهر اسم او دیگر باشد و این را دو وزیر باشند یکی بدست راست
نام او عبد الملک فیض از روح قطب مدار میدارد و افادۀ عالم علوی میرساند و یکی بدست چپ نام او عبد الرب
فائده از دل قطب اگر از دنیا رحلت نماید و بعضی میگویند عبد الملک زیر یمین او بجای او می آید و عبد الرب بمقام
عبد الملک عروج میفرماید و ابدالی از ابدال که بر قلب اسرافیل است و آن مذکور خواهد شد بمحل عبد الرب می آید
و همچنین تا روز قیامت این سر رشته جاریست و جملۀ اقطاب در عالم دوازده اند هفت از آن قطب اقلیم اند
در هر اقلیم قطبی و پنج دیگر قطب ولایت اند بیان آنها درین تفصیل است قطب اول بر قلب اسرافیل علیه السلام دائم
سورۀ یسین و قطب دوم بر قلب ابراهیم علیه السلام و رد او سورۀ اخلاص قطب سوم بر قلب موسی علیه السلام

سوره اذا جاء قطب چهارم بر قلب عیسی علیه السلام ورد او سوره فتح است قطب پنجم بر قلب داؤد علیه السلام
ورد او سوره اذا زلزلت قطب ششم بر قلب سلیمان علیه السلام ورد او سوره واقعه قطب هفتم بر قلب ایوب
علیه السلام ورد او سوره بقره است قطب هشتم بر قلب الیاس علیه السلام ورد او سوره کهف است قطب نهم
بر قلب لوط علیه السلام ورد او سوره نحل قطب دهم بر قلب هود علیه السلام ورد او سوره ملک است قطب
یازدهم بر قلب صالح علیه السلام ورد او سوره طه است قطب دوازدهم بر قلب شیث علیه السلام ورد او سوره
ملک است و مرتبه قطب مدار است که اگر قطبی را از قطبیت تغیر سازد قبول کنند احکام او ارکان لوح محفوظ و تغیر
و تبدل آن بدست اوست و قبض قطب مدار بر اقطاب اقالیم وارد است و قبض اقطاب اقالیم بر اقطاب ولایت
و ابدال و قبض اقطاب ولایت بر اولیا صادر چون ولی ترقی کند بقطب ولایت رسد و قطب ولایت که ترقی کند ابدال
گردد و بر قلب اسرافیل بعده بمرتبه قطب مدار شود و چون قطب مدار ترقی کند بمقام فردانیت رسد یعنی افراد شود
بر قلب حضرت علی رضی الله تعالی عنه و حضرت علی رضی الله تعالی عنه بر قلب رسول الله صلی الله علیه وآله و صحابه وسلم
و طائفه افراد را تعداد معین نیست کاهی کم و کاهی زیاده میباشند اما از چشم خلایق پنهان اند چون او ترقی کند
بقطب حقیقی رسد و از مقام قطب حقیقی مقام معشوقیت و ابدال بموجب حدیث شریف بدلا امتی سبعة هفت اند
و در هفت اقلیم می باشند و در هر اقلیم ابدالی و مددی معنوی در حق خلق آن اقلیم میکنند چون یکی از ایشان از دنیا میرود
سوی عقبی میرسد و بجای او بصف میمانند و این هفت ابدال بر اشارت هفت سیاره و اسم معین دارند ابدال اول
که در اقلیم اول است بر قلب ابراهیم علیه السلام اسم او عبدالحی است و دوم عبدالعلیم بر قلب موسی علیه السلام سوم عبدالمجید
بر قلب هارون علیه السلام چهارم عبدالقادر بر قلب ادریس علیه السلام پنجم عبدالقادر بر قلب یوسف علیه السلام
ششم عبدالسمیع بر قلب عیسی علیه السلام هفتم عبدالصبر بر قلب آدم علیه السلام اما این ابدال خضر علیه السلام است و هر یک
ازین ابدال عارف و کامل میباشند و بیک لمحه ربع مسکون را سیری نماید و ظاهر دارد و اسراریکه در هفت کواکب
از سعد و نحس است حق تعالی در ایشان وداشته آبادی و خرابی در آفاق بوجود مبارک ایشان موقوف است اگر خواهد
که ولایتی را معمور گردانند ازین بدلا عبدالقادر و عبدالقاهر را که تاثیر زحل و مریخ است اما خرابی
الولات بواسطه ایشان گردانید دیگر عالم است و سوا این هفت سیصد و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند مسکن
ایشان کوهستان است و خورش از شکم درختان و ملخ بیابان و با معرفت کمال مقید سیری و ظهر ندارند سیصد
کس بر ملت آدم اند نام ایشان صفی الله باشد و چهل کس بر ملت موسی علیه السلام نام ایشان موسی است هفت کس
بر ملت ابراهیم علیه السلام حامد الدین نام دارند چهار کس بر ملت میکائیل علیه السلام محمد نام دارند و یکی بر ملت اسرافیل
نام او ابدال آن احمد است چون آنکس بوزیری ملت میرسد عبدالرب نام می یابد ابدالی آخره سوای آن چهل ابدال

دیگر اند بموجب ارشاد نبوی بدلا امتی اربعون دوازده کس در ملک شام و بست و هشت کس در عراق سکونت دارند و بر اسم
هر کس احمد ست و بعضی مشایخ چهل ابدال را چهل ابرار خوانند چهار اوتاد و چهار رکن عالم ساکن اند یکی بسمت مغرب نام او
عبد الودود دوم بسمت مشرق نام او عبد الرحمن سوم بسمت جنوب نام او عبد الرحیم چهارم بسمت شمال نام او عبد القدوس ست
و قیام عالم بوجود مبارک ایشان ست چون یکی از چهار از دنیا رحلت می نماید صوفی را میرند و بجای وی دیگر را بسازند
دیگر سیصد نقبا و هفتاد نجبا و هفت اخیار و چهار عمد در کار عالم اند و یک غوث که در آفاق ست نام او عبد الله
و مسکن او مکه ما در یک لمحه عالم تمام سیر میکند چون غوث ازین عالم میرود یکی از عمد بجای او میرسد و بجای عمد یکی
از اخیار و بجای اخیار یکی از نجبا و بجای نجبا یکی از نقبا و بجای نقبا یکی از صلحا و مسکن نقبا در زمین مغرب و
سکونت نجبا در مصر ست و اخیار مدام در سیاحت اند و ایشان را سکون و قراری نیست و عمد را در دنیا بجز
اعراض بکار خود اند دوازده اقطاب اکثر در مضاف اقالیم می باشند و قطب مدار در شهر اعظم و قطب مدار در همه
اقلیم و اقطاب تصرف دارد و چهار صد تن دیگر مکنون باشند که هیچکس از عالم بر حال ایشان مطلع نیست در مطلوب الطالبین
می نویسد مراتب سلوک نزد پیران چشت پانزده مرتبه مقرر کرده اند از ان پنجم مرتبه کشف و کرامت ست نزد بعضی
مشایخ صد مرتبه مقرر کرده از ان هفدهم مرتبه کشف میگردد و بعضی پنجاه مرتبه گفته اند دهم مرتبه کشف می شود و پس
هرکه در مرتبه پنجم اظهار کرامت کند از مراتب دیگر محروم ماند باید که درین مرتبه خود را ضبط دارد و تحمل نماید تا مراتب دیگر
بروی بکشاید بعده کرامت عاید او گردد اولیا را هم کرامت آنست که امور خفی بداند و تصرف آنکه بدل و انقلاب
گردند یعنی مرده را زنده و زنده را مرده گرداند و نور را سنگ و سنگ را زر کنند - اکثر مورخین متفق اند که خرقه
خلافت از حضرت علی کرم الله وجهه بچهار کس رسیده که ایشان را چهار پیر میگویند - حضرت امام حسن رض حضرت امام حسین رض
سوم حضرت خواجه حسن بصری چهارم کمیل بن زیاد رحمة الله علیهم اجمعین و تفصیل چهارده خانواده اصل ست
خانوادهٔ زیدیان منسوب بخواجه عبد الواحد بن زید که مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری گشت - خانوادهٔ عیاضیان
می پیوندد بخواجه فضیل بن عیاض وی مرید و خلیفه عبد الواحد بن زید بودند - خانوادهٔ ادهمیان ملحق بخواجه
ابراهیم ادهم که مرید و خلیفه خواجه فضیل بن عیاض بودند - خانوادهٔ هبیریان که منسوب ست بخواجه هبیره —
وی مرید و خلیفه خواجه حذیفه المرعشی بود و وی مرید و خلیفه خواجه ابراهیم بن ادهم - خانوادهٔ چشتیان از خواجه
ابو اسحاق شامی که مرشد بخواجه علو ممشاد دینوری مرید و خلیفه ابراهیم بن ادهم ست عجمیان مبدا این خاندان
از خواجه حبیب عجمی و خواجه مذکور مرید و خلیفه خواجه حسن بصری و هم خرقه عبد الواحد بن زید بودند نه خانواده
از ایشان شدند چنان طیفوریان کرخیان سقطیان جنیدیان کازرونیان طوسیان سهروردیان
فردوسیان خانواده طیفوریان بدانست این خانواده از خواجه حبیب عجمی اند بایزید بسطامی چون اسم

خواجه طیفور بود و بدین اسم مشهور شود وی مرید و خلیفه خواجه حبیب الله اعجمی اند و از خدمت حضرت امام جعفر صادق خرقه خلافت داشت - کرخیان ظهور این از خواجه معروف کرخی وی مرید و خلیفه خواجه داؤد طائی ست و وی مرید و خلیفه خواجه حبیب عجمی اند و خواجه معروف از حضرت امام رضا نیز خرقه خلافت یافته ست - سقطیان آغاز پیدایش این خانواده از خواجه سری سقطی ست و سقطی مندرس فروش را گویند و خواجه مرید و خلیفه معروف کرخی ست - خانواده جنیدیان ست ابتدای این خاندان از حضرت خواجه جنید بغدادی ست و وی مرید و خلیفه خواجه سری سقطی بود - کازرونیان ظهور اینخاندان از خواجه ابو اسحاق کازرونی وی مرید و خلیفه شیخ جنید بغدادی ست - طوسیان اشتهار اینخاندان از شیخ علاء الدین طوسی ست و مرید و خلیفه شیخ وجه الدین ابو حفص بود و وی مرید و خلیفه شیخ محمد بن عبدالله وی مرید شیخ احمد اسود دینوری وی مرید ممشاد دینوری مرید و خلیفه حضرت جنید بغدادی ست - آغاز این از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی ست و مرید و خلیفه شیخ وجه الدین ابو حفص بود - فردوسیان ظهور این از شیخ نجم الدین کبری ست و مرید و خلیفه ابو النجیب بود و فردوسی ست و مرید و خلیفه شیخ وجه الدین ابو حفص بود - دیگر چهارده خانواده فرع که از خانواده های اصل سر زده اند بدین تفصیل مبداء این خاندان حضرت غوث صمدانی سید محی الدین جیلانی ست و آنحضرت مرید و خلیفه خواجه ابو سعید مخزومی ست و خواجه ابو سعید بچند واسطه میرسند بحضرت خواجه جنید بغدادی و یک خرقه خلافت از امام حسن مثنی بن امام حسن رضی الله تعالی عنه از آبا و اجداد او رسیده بود و ولادت شان در سن احدی و سبعین و اربع مائة و وفات آنحضرت در سنه احد و ستین و خمس مائة مدت عمر شریف نود سال و هفت ماه و روز عرس آنحضرت در شهر یازدهم ربیع الثانی بعض سیزدهم و بعض هفدهم ماه مذکور میکنند - منشأ این خاندان از خواجه ابو سعید قصبه ایست از توابع ترکستان و ترکستانیان حضرت را یسوی میکنند و آتا یسوی را میگویند وی مرید خلیفه خواجه یوسف همدانی و وی بار وحدت بچند میرسد نسب خواجه احمد منتهی میشود بحضرت محمد حنیف بن حضرت علی رضی الله تعالی عنه ابتدای این خاندان بهاء الدین نقشبند وی مرید و خلیفه سید علی کلال ست و بچند واسطه میرسید بخواجه جنید یک شجره نقشبندیه منتهی ست بحضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه با نمها اینخاندان از حضرت شیخ ابو الحسن نوری ست وی مرید و خلیفه خواجه سری سقطی ست - و اشتهار این از حضرت خواجه احمد خضرویه ست و مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود وی بچند واسطه میرسد بخواجه حضرت امام باقر رضی الله تعالی عنه - شطاریه - اینخاندان از شیخ عبدالله شطار ست او مرید و خلیفه حضرت محمد عارف بود که بچند واسطه بخواجه بایزید بسطامی میرسد و بحضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه - حسینیه - که بواسطه سادات حسینی منتهی میشود و با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بدین نوع که حضرت علی خلیفه رسول الله

صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم دست خرقه خود را معه لوازم با مام حسین علیه الرحمت فرمود وی بحضرت امام زین العابدین
وی بحضرت امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه وی بحضرت امام جعفر صادق وی علیه السلام وی بحضرت امام
موسی کاظم علیه السلام وی بحضرت امام موسی رضا علیه السلام وی بحضرت امام محمد نقی وی بحضرت امام جعفر مرتضی
علیه السلام وی بسید علی اصغر وی بسید عبدالله وی بسید احمد وی بسید محمود وی بسید جعفر بخاری وی
بسید علی ابوالموید بخاری وی بسید احمد کبیر بخاری بسید جلال مخدوم جهانیان بخاری از یکصد و بیست
مشایخ کبار خرقه خلافت رسیده بود اما وی ابادی سه خلافت را رعایت نمود اول خلافت شیخ نصیر الدین
محمود چراغ دهلوی دوم خلافت سهروردی که از دست شیخ رکن الدین سهروردی دریافته بود
سوم خلافت حسینیه بخاریه که تفصیل آن مذکور شد و آنرا از آبا و اجداد خود داشت و آغاز
این خاندان از خواجه بدرالدین زاهد است وی مرید و خلیفه شیخ فخرالدین زاهد وی بچند واسطه میرسد
بخواجه جنید بغدادی - القاریه - واضع اینخاندان عبدالله انصاری است وی مرید و خلیفه خواجه
ابوالحسن خرقانی و خواجه مذکور در باطن از روح خواجه بایزید بسطامی فیض یافته بود و در ظاهر ارادات و
خلافت از شیخ ابوالعباس داشت وی بچند واسطه میرسد بخواجه جنید بغدادی - صفویه - هدایت
اینخاندان از شیخ صفی الدین اردبیلی وی مرید و خلیفه و داماد شیخ زاهد ابراهیم گیلانی وی بچند واسطه
بشیخ ابوالنجیب سهروردی وی بچند واسطه بخواجه بغدادی میرسد و ائمه اهل بیت رحمة الله علیهم اجمعین
عیدروسیه - مبدأ اینخاندان از سید عبدالله عیدروسی وی مرید و خلیفه شیخ ابوبکر بود وی بچند
واسطه بخواجه جنید بغدادی میرسد و نیز سید عبدالله از سلسله سهروردیه خلافت داشت - قلندریه -
مبدأ اینخاندان از شاه حیدر قلندر و شاه حسین قلندر بلخی و از هر سلسله هر کس بمرتبه کمال میرسد
قلندر مشرب گردد چنانچه شمس الدین تبریزی و مولوی روم و شیخ فخرالدین عراقی و خواجه حافظ شیرازی
و مسعود بک وغیره از هر خاندان قلندر مشرب بودند در کتاب اخبار الاخیار مینویسد که مشرب قلندریه
در ملک هند بسبب شاه خضر رومی که از ملک روم بلباس قلندرانه آمده بود مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین
بختیار اوشی کاکی آن لباس را تبدیل نکرد بدین نام اشتهار یافت و این خانواده چشتیه قلندریه رحمة الله
اویسیه - منشأ این سلسله از خواجه اویس قرنی و خواجه نظامی گنجوی وغیره مشایخ کبار است هر کرا از روح
مطهره رسول الله علیه وآله واصحابه وسلم یا مشایخ کرام بلا واسطه تربیت یابد شود و خلافت یابد او را اویسیه گویند
چنانچه خواجه اویس قرنی را رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم در غیب تعلیم تربیت می نمودند و این
مرتبه عالیست تا کرا دهند - مداریه - مبدأ پیدایش این خانواده از بدیع الدین مدار است و مبدأ ارادت

گویند که قطب مدار وقت وعصر خویش بوده اند وقطب مدار در تمام عالم یکی می باشد و انتظام کونین بدو وابسته و قطب عالم وقطب ارشاد وقطب اکبر میخواهد که ویرا تکمیل وارشاد از ارواح حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه حاصل گردیده و بدیع الدین مدار از مشایخ کبار اویسی بود و اینجا نواده مداریه که از وی ظهور یافته آنرا مداریه گویند و اویسیه نیز گویند و وفات ایشان هفدهم جمادی الاول ٨٤٤ھ واقع شده بود پوشیده نماند که بهمین چهارده خانواده فرع و اصل منحصر نیست بسیار خانواده های از هر اکابر زمان اجرا شده اند که بیان آن درین مختصر طول عظیم دارد ـ شجر کش اصل ثابت آمده ❊ فرع او بر آسمان سر زده ❊ اصل او ذات پاک مصطفی ❊ فرعهایش چار یار با صفا ❊ غوث اعظم بود و قطب مقتدا ❊ از طفیل دولت آل احمدی ❊ بود مهبط شمع نور سرمدی ❊ نسب انسان همین سازم بیان ❊ کی توانم شرح دادن وصف شان ❊ خاتم انبیا محمد مصطفی ❊ صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بن عبدالله بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف بود اسم آنحضرت در کتاب توریت و انجیل حامد و در لوح محفوظ محمد و محمود وکنیت آنحضرت ابوالقاسم به سلسلهٔ اجداد آنحضرت منتهی میشود با آنحضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام در کتب تواریخ منقول است ولادت آنحضرت بروز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول بعد طلوع صبح صادق پیش از بر آمدن آفتاب در ابتدا سال فیل در عهد نوشیروان کسری واقع گردیده چون آنحضرت صایم دو ماه شد عبدالله از سر در گذشت و در عمر شش سالگی بی بی آمنه رضی الله عنها برحمت حق پیوست و عبدالمطلب به پرورش و در عبادت مشغول گشت به سال هم بعضی ملائک ومردان غیب بران حضرت وارد گشتند و در بست و پنج سالگی بی بی خدیجه را در نکاح خود آوردند و سی سالگی خانه کعبه را باتفاق قریش از سر نو تیار نمودند حجر اسود را از دست مبارک بجای خود از خود استوار ساختند چون بسال چهلم رسیدند آثار وحی ظاهر گردید و بسال چهل و یکم بشرف نبوت مشرف گشتند حضرت جبریل علیه السلام با سوره اقرأ باسم ربک الذی در غار حرا که آنحضرت در نماز مشغول بودند ورود نمودند ترتیب وضو و نماز ترتیب نمودند بعد از آن حضرت جبریل علیه السلام گفته در پیش آید و دوگانه گزاراندن گرفت رسول خدا صلعم بسوی اقتدا کرد بعد از سلام جبریل علیه السلام گفت ترتیب وضو و نماز این بود تا الی الان آن سنت در زمرهٔ مشایخ کرام جاریست که بهنگام تلقین ترتیب وضو می فرمایند و دو رکعت نماز با ایشان ادا میفرمایند در سال دهم از نبوت بی بی خدیجه وابوطالب ازین عالم درگذشتند و همین سال آنحضرت بی بی عائشه رضی الله عنها بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه را بنکاح خود قبول فرمودند و در سال سیزدهم از نبوت از ملک مکه بشهر مدینه مهاجرت فرمودند و در سال یازدهم از هجرت در ماه ربیع الاول رحلت فرمودند و در تاریخ از غره تا دوازدهم اختلاف هاست و در مدینه آمده و در حجره بی بی عائشه مدفون گردید

و عمر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شصت سه سال بود که رحلت فرموده اند و از ایشان امام دین
و سنت مقتدا اهل مذهب ملت سلطان شریعت و طریقت مصطفوی و واقف اسرار خفی و جلی حضرت
امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف و اسم مادر فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبدالمناف و ولادت آنحضرت روز جمعه تاریخ سیزدهم رجب سال سی ام از واقعه
فیل اندرون خانه کعبه رو نمود و لقب مبارک مرتضی و مظهر العجائب و حیدر و عبدالله و اسدالله
و ولی الله و کنیت ایشان ابوالحسن و ابوتراب است چون عمر شریف بسال یازدهم رسید اول از همه کس
مشرف باسلام گردید و خرقه ارادت و خلافت از دست مبارک رسول علیه السلام الباس فرمود در سال
دوم از هجرت بعمر بست و پنجسالگی حضرت فاطمه زهرا را بعمر پانزده سالگی بعقد نکاح خود آوردند و تاریخ
نوزدهم رمضان در عین نماز صبح عبدالرحمن بن ملجم باشاره معاویه تیغ زهرآلود بر فرق مبارک زخمی
انداخت و بست و یکم بعالم بقا خرامیدند و در نجف اشرف مدفون گردیدند مدت خلافت چهار سال و نه
ماه و عمر شریف شصت و سه سال بود و ده پسر و پانزده دختر بوجود آمدند از آنجمله پنج پسر اولاد است حضرت
امام حسن رض و حضرت امام حسین رض از شکم حضرت بی بی فاطمه الزهرا و محمد حنیفه از شکم بی بی اسما و عمر از شکم
بی بی خوله رض و عباس از شکم بی بی ام البنین رحمة الله علیهم اجمعین چون ترتیب خلافت شد علی جانشین مسند
پاک نبی چشمه فیض ولایت برگشاد و تشنگان معرفت را آب داد از مه رمضان چون بست و یکم قطره
اندر بحر وحدت گشته گم ؛ و از ایشان تاج دین و دیانت شمع زهد و هدایت حجت العصر فخری حضرت خواجه
حسن بصری رحمة الله کنیت وی ابوسعید و ابومحمد است و اورا در ابتدای حال سوداگری لولو کردی از آن
جهت لولو گفتندی وی مرید و خلیفه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بود با حضرت امام حسن رض فرزند حضرت علی رض
و خواجه کمیل بن زیاد نیز صحبت داشت در غره ماه رجب در سنه یکصد و ده هجری بعهد سلطنت هشام بن
عبدالملک مروان ازین عالم رحلت کرد مدت حیات هشتاد و نه سال و بیرون بصره یک فرسنگ مدفون یافت
رحمة الله - از علی گشته ولی شیخ حسن ؛ بود در بصره ولی که درعش ؛ وطن از محرم بود حاتم ذاکره
کان حسن بگزیده وصل کردگار ؛ و از ایشان عابد و زاهد حضرت خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره مرید و خلیفه
حضرت خواجه حسن بصری است و از دست کمیل بن زیاد خرقه ارادت پوشیده تاریخ بست و ششم ماه صفر
در سنه یکصد و هفتاد و شش در شهر بصره وفاتش بوقوع انجامید و همانجا مدفون گردید رحمة الله
؛ گشت از دست حسن خرقه پذیر ؛ شیخ عبدالواحد از صدق ضمیر ؛ شانزده بگذشت از ماه صفر ؛ کو
ازین دار فنا کرده سفر ؛ و از ایشان سیاح صحرای طریقت غواص دریای حقیقت حضرت خواجه فضیل بن

عیاض مرید و خلیفه حضرت خواجه عبدالواحد بن زید ست و در تذکرة الاولیا می نویسد که خواجه فضیل در ابتدا
حال مهتر گروه راه زنان بود هرچه از راه زنی بود حاصل می نمود مساجد عمارت میکرد روزی با یاران
خود برای غارت نزدیک کاروانی رسید یکی از کاروانیان خواندن این آیت آغاز نمود الم یأن
للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله یعنی آن وقت نیامده ست که دل خفته بیدار شود خواجه
این آیت درگرفت و همان زمان از راه زنی تائب گردید و رخت و مال از هر که گرفته بودند بدو رسانید
پس از آن بکوفه رفت و با امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه صحبت داشت و اولیای بسیار را دریافت
بعد از آن بمکه معظمه درآمد و عزلت گزید وقتیکه در مکه مقری سورة القارعه خواندن آغاز کرد خواجه
نعره زد و بیاد دوست جان داد این واقعه در محرم در سنه یکصد و هشتاد و هفت بظهور رسیده
و آنحضرت در مزارات عالیه مدفون گردید و اعبدالواحد از اوج کمال بر فضیل پاک نور ذوالجلال بود
تاریخ سوم ربیع الاول از این سرا و رفت بر عرش رفیع از ایشان رکن محترم قبله محتشم شاه اقلیم اعظم
حضرت خواجه ابراهیم ادهم کنیت او ابو اسحاق ست و نسب ابراهیم ادهم بن سلیمان بن ادهم بن
بن منصور بلخی که از ابنای ملوک بلخ ست و خواجه ابراهیم خرقه ارادت و خلافت از دست حضرت
خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله علیه پوشیده و نیز از خدمت حضرت امام باقر رضی الله تعالی عنه خرقه
خلافت دریافته بود و شیخ فریدالدین عطار میگوید که چون روز وفات او نزدیک رسید ناپدید گشت
و خاک پاک او معلوم نیست و بعضی میگویند در شهر بغداد بپهلوی امام احمد حنبل آسوده ست و بعضی در شام
متصل مزار حضرت لوط علیه السلام میگویند و فاتش غرهٔ شوال از سنه یکصد و شصت وقوع نمود
رحمة الله علیه ÷ از فضل امام پاک اولیا ÷ گشت ابراهیم تارک امید ÷ بست در دم از جهاد آخرین
کرد جای خویش در خلد برین ÷ از ایشان قبله اهل یقین حضرت خواجه حذیفه المرعشی قدس سره مرید و خلیفه
حضرت خواجه ابراهیم بن ادهم ست و مرعش شهریست از توابع شام و فاتش معلوم نگردید ÷ داد ابراهیم
از لطف کریم ÷ بر حذیفه مرعشی گنج نعیم ÷ رفت از شوال روز چارده ÷ گو بفردوس برین نور
بالله ÷ از ایشان مقتدای طریقت حضرت هبیره البصری مرید و خلیفه خواجه حذیفه المرعشی ست
و خاندان هبیری از وی رو نمود و وفاتش بتاریخ هفتم ماه شوال و بقولی نهم ماه مذکور واقع شده
÷ از حذیفه مرعشی برده نصیب ÷ بو هبیره شد از این غوث نجیب ÷ هشتم شوال ورا شد نجات ÷
یافته او از لقای حق حیات ÷ از ایشان شرف عباد کشف زهاد حضرت خواجه ممشاد دینوری
مرید و خلیفه خواجه هبیره البصری ست و دی ولی مادرزاد و صائم الدهر بود ست حتی که شیر مادر هم بروز نخوردی

وفاتش بتاریخ چهاردهم محرم — چون بهیره فیض خود را بگشاد ٭ گشته از انفاس او ممشاد شاد ٭ رفته
در ماه محرم چارده ٭ کوس دی دار البقا بنمود ره ٭ از ایشان قطب زمان حضرت ابو اسحاق شامی مرید
و خلیفه حضرت خواجه ممشاد علو دینوری است آنحضرت پیر خود در قصبه چشت که از توابع خراسان است رسیده
خانواده چشتیه پیدا گردانید بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی ازین عالم بسوی روضه جاوید خرامید در قصبه
عکه از نواح شام است مدفون گردید ٭ یافت از ممشاد بو اسحاق کام ٭ خرقه در بر کرد کارش شد تمام ٭ چون
ده و چار از محرم در گذشت ٭ رفت آن شه با خدا خلوت نشست ٭ و از ایشان باز مجاهد اهل عهد خواجه
ابو احمد چشتی مرید و خلیفه ابو اسحاق بود شامی اند بتاریخ دهم جمادی الآخر در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری
بعالم بقا خرامیدند و در چشت مدفون گردید منقول است که آنحضرت پسر سلطان فرسافه است که از شرفا
چشت و امیران ولایت بود و وی صحیح النسب از سادات حسینی است و نسب میر سید بدین ترتیب قطب الیقین
ابو احمد چشتی نور الله مرقده بن سلطان فرسافه بن سید یحیی بن سید حسن بن سید محمد المعالی بن
سید ناصر الدین بن سید عبد الله بن سید حسن مثنی بن امیر المومنین حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه
بن حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سیر الاقطاب ٭ داد چون اسحاق ره را نظام ٭ احمد
چشتی شد از وی شاد کام ٭ غره ماه جمادی الاولین ٭ گشت آن قطب زمان جنت گزین ٭ و
از ایشان عمدة الاولیا و زبدة الاصفیا خواجه ابو محمد چشتی مرید و خلیفه و جانشین پدر خود حضرت خواجه
ابی احمد چشتی بتاریخ غره رجب سنه چهار صد و چهارده بعالم بقا شتافت و در قصبه چشت مدفون گردید
٭ خواجه احمد سرور این خاندان ٭ نور بخش بو محمد شد عیان ٭ پانزده بگذشت از ماه رجب ٭
واصل حق گشت آن والا نسب ٭ از ایشان امام الواصلین صدر العارفین حضرت خواجه ناصر الدین
ابو یوسف چشتی خواهر زاده و مرید و خلیفه حضرت ابو محمد چشتی است و نام پدرش محمد سمعان است چون
وفاتش نزدیک رسید پسر بزرگ خود خواجه قطب الدین ابو مودود چشتی را قائم مقام خود در قصبه
چشت که سه کروه از آب است گردانیده خود بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الآخر سنه چهار صد و پنج
بعالم بقا خرامیدند و هم در چشت مدفون گشت در سیر الاقطاب حضرت العارفین ناصر الملة و الدین
خواجه ابو یوسف الحسنی الحسینی صحیح النسب است که در وی هیچ شک نیست بدین ترتیب قطب العارفین
حضرت ناصر الدین بن حضرت خواجه ابو یوسف چشتی بن خواجه محمد سمعان بن سید ابراهیم بن سید محمد
بن سید حسین بن سید عبد الله المعاقب بعلی اکبر بن حضرت امام حسن عسکری رض بن حضرت امام نقی بن امام
تقی الجواد بن امام علی رضا رض بن حضرت امام موسی کاظم رض بن حضرت امام جعفر صادق رض بن حضرت امام محمد باقر رض

بن حضرت امام زین العابدین بن حضرت امام حسین بن امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه ❊ خواجه محمد
چشتی عالیمقام ❊ کرد کار خواجه یوسف تمام ❊ در ده و سه از رجب کرده وصال ❊ چشتی عالی گهر
با ذو الجلال ❊ و از ایشان قطب العالمین برهان العاشقین حضرت قطب الدین مودود چشتی مرید
و خلیفه و جانشین پدر خود ابو یوسف ناصر الدین چشتی بود در کتاب سیر الاولیا می آرد که چون خواجه را
رحمت موروث مزاحم گردید روزی مردی با هیبت و عظمت در پیش او رسید و حریر پاره بخط نازک بدست
مبارک از جانب دوست حقیقی رسانید وی مطالعه نموده فرمود زهی سعادت و بعد از مطالعه کاغذ
بر چشم نهاد و جان عزیز را بشاهد دوست بداد چون جنازه را ترتیب دادند خواستند که بردارند
بر داشتنند بر داشته نشد درین اثنا آواز هاتف شنیدند که شما همه دور شوید پس دور شدند مردان
غیب در رسیدند و نماز جنازه خواجه ادا کردند بعده جنازه در هوا شده بجای مدفن رسید وفاتش در غره
رجب سنه پانصد و بست و هفت واقع گردید و در چشت مدفون گشتند ❊ خواجه یوسف شهود اهتدا
کرد شمع خاندان مودود را ❊ آن چراغ چشتیان ذو الاحترام ❊ گشت غره از رجب رضوان خرام ❊ و از
ایشان پیشوای راستین و مقتدای ارشدین حضرت حاجی شریف زندنی قدس سره مرید و خلیفه حضرت
خواجه قطب الدین مودود چشتی اند بتاریخ سوم و بقولی ششم رجب از دنیا رحلت نمودند مزار مبارک
در شام زیارت گاه خلق الله ست ❊ خواجه مودود آنکه روح لطیف ❊ داد تشریف از زین حاجی شریف
❊ در سوم ماه رجب آن شهسوار ❊ رفت زین سو عالم دار القرار ❊ از ایشان آفتاب کرم و احسان
دریای ورع نور چراغ عرفان حضرت خواجه عثمان هارونی وی مرید و خلیفه حضرت حاجی شریف زندنی
مولد وی هارون ست و هارون قصبه از توابع ملک ماوراء النهر تاریخ ششم بقولی شانزدهم و سنه
ششصد و هفت بعالم بقا خرامیدند و در جوار مکه معظمه مدفون شدند ❊ یافت از حاجی شریف
❊ خواجه عثمان رحلت گزین ❊ بود از شوال رفته روز شش ❊ کان شد دین شد برضوان رخت کش ❊
از ایشان سلطان الطریقت امام الحقیقت قطب العالمین حضرت خواجه سید معین الدین چشتی
قدس سره مرید و خلیفه ارشد حضرت خواجه عثمان هارونیست و سلسله نسب ایشان منتهی می شود
با امیر المؤمنین حضرت امام حسین ابن حضرت علی رضی الله تعالی عنه در سیر الاقطاب مرقوم است خواجه معین الدین
الملة والدین حسن سنجری بن کمال الدین سید احمد حسین بن سید طاهر بن سید امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر بن حضرت امام حسین شهید بن امیر المؤمنین امام المتقین حضرت اسد الله الغالب کرم الله
وجهه و ولادت ایشان در دیار سیستان بقصبه سنجر واقع شد و نشو و نما در ملک خراسان یافته

بعد از سفر بسیار بشهر بغداد رسید حضرت خواجه عثمان هارونی را بمسجد خواجه جنید بغدادی دریافت و خواجه را
دریافته بایشان بیعت یعنی مرید گشتند تا مدت بیست سال بخدمت پیر بودند در سفر و حضر ماندند بعد انقضای بیست سال از آن
مذکور بامر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برای احکام دین بسوی هندوستان رخصت شدند در آن زمان
دهلی تختگاه رای پتهوره بود قوم چوهان داد روی مسلمان نمی دیدند و مردم مسلمان را بعنوان عقوبات تعزیر بجا میرسانیدند
آنحضرت معه چهل کس اصحاب در شهر دهلی ورود فرموده جائیکه فرسخ رسید دکی است چند ماه در آنجا مسکن کردند
در چنین مکان بعض اصحاب خواجه بزرگ بانگ نماز بآواز بلند میخواندند و هیچ نمی ترسیدند و کفار ازین معنی
دلریش میشدند و نفاق را بسینه ها اندوختند اکثر خلائق طالب صادق خود می آمدند خواجه چون آنحضرت را بجود
خلائق و ازدحام خاص و عام پسند خاطر نیفتاد متوجه شهر اجمیر گردیدند و تا آخر عمر در آنجا گذرانیدند و جبال جوگی
که گرو رای پتهورا بود اکثر خوارق عادات خواجه را معاینه نموده و بر هدایت بدست حضرت خواجه اسلام
و مرید شد و رای پتهوره در آن زمان بدست سلطان معز الدین شاه ملقب شهاب الدین غوری که از
غزنی رسیده بودند گرفتار آمد و بر اجهنم رسانید و دیگر احوال و خوارق عادات که از آنحضرت ظهور آمده
در السنه خاص و عام بحدیست مشهور و معروف است که محتاج تحریر و تقریر این سرا پا قصور نیست
جهان باید دید وفات شان از غره رجب تا ششم ماه مذکور عرس میکنند روز معلوم نیست که کدام روز وفات
یافته اند سنه ششصد و سی و سه واقع شده — ازین عثمان که شیخ بدعلی شد بهندوستان معین الدین ولی
از رجب بود و ششم اسے جان جان شد معین الدین سوی دار الجنان ۞ از ان لمعان آفتاب مشرق
حقیقت بدر افق طریقت قطب العطلین حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره اوش قصبه ایست
از توابع ما وراء النهر و القاب ایشان بختیار کاکی و در مرآة الاسرار می نویسد که بختیار را ازان میگویند که در خانه
خواجه قطب الاسلام قدس سره متواتر گرسنگی گذشتی آن زمان حرم محترم از زن شرف الدین بقال بمقدار لا بد وام میگرفتند
و خرج مهمانان میفرمودند روزی زن بقال مذکور از راه تفاخر و غرور گفت اگر همسایه شما نمی بودم از
گرسنگی میمردند و او خانت بچه نوع بسر میبردند چون این سخن بسمع مبارک حضرت خواجه رسید از وام گرفتن منع فرمودند
و بطاق اشارت نمودند که هر چیزے خوردنی مطلوب باشد ازین طاق موافق قوت برآورده قسمت نمایند
هرگاه حاجت میشد دست بران طاق میبردند از انجا کاکهای گرم می آوردند و بدان خورش میساختند
و نیز میگویند روزی بر حوض شمسی نشسته بودند یاران عرض کردند اگر درین وقت کاک گرما گرم رسد چه بهتر است
از توجه خواجه بزرگ از میان آب حوض کاک گرما گرم پیدا شد و اکثر از زیر پا خواجه کاکها پیدا می شدند
همه یاران خوردند ازان کاکی میگویند و ایشان مرید و خلیفه اکبر حضرت خواجه بزرگ زند نسبت اجداد آنحضرت

منتهی میشود با امیر المومنین حضرت امام حسین بن حضرت علی رضی الله عنه بدینوجه قطب المشایخ حضرت خواجه قطب الدین
بن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن سید اسحق حسن بن سید
معروف بن سید احمد حسینی بن سید رضی الله عنه بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین بن سید جعفر
بن سید امام محمد نقی الجواد بن امام تقی بن حضرت امام علی موسی رضا بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام
جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام حضرت زین العابدین بن جناب امیر المومنین حضرت امام حسین شهید
بن حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در سیر الاقطاب در قصبه اوش متولد گشته چون دو نیم ساله شدند پدرش
کمال الدین احمد از سر در گذشت و از عمر پنجساله گی بوساطت حضرت علیه السلام بخدمت مولانا ابو حفص که قطب
وقت و عالم متبحر بود برای تحصیل علوم در پیوست در سال پانصد و دوازدهم هجری بماه رجب بمسجد امام ابو اللیث
سمرقندی در شهر بغداد بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ برهان الدین چشتی
و شیخ محمود اصفهانی بشرف ارادت و بیعت خواجه بزرگ فایض گردید و بامر خواجه مدتی در بغداد ریاضت
شاقه کشید چون خواجه بشهر اجمیر رسید و مسکن خود قرار داد حضرت قطب الدین السلام از بغداد خبر شنیده
بملازمت شتافت بدهلی رسیده عریضه متضمن حقایق رسیدن خود و اشتیاق قدمبوس بخدمت حضرت
خواجه اجمیر مرسل داشت حضرت خواجه بزرگ عرضداشت مطالعه نموده فرمودند با بختیار کاکی را در دهلی باید بود
و هم در آنجا باید آسود و باشاره آنحضرت در دهلی قرار گرفت اما دو سه دفعه برای دیدن خواجه بزرگ در اجمیر
رفتند چنانچه مرتبه آخر روز پنجشنبه در مسجد جامع اجمیر دولت زیارت حضرت خواجه بزرگ بدست آمده و بسیار
درویشان اهل باطن در آن مجلس حاضر بودند سخن در باب ملک المغرب میرفت و خود رفت نمودند و میفرمودند
که در چند روز از این عالم سفر خواهیم نمود بخواجه علی سنجری امر شد که سال خلافت بنویس که من خلیفه خود خواجه
قطب الدین بختیار کاکی را کردم و سجاده پیران چشت باین سپردم همانوقت حضرت فرمودند آنحضرت بدهلی رسیدند
مدت چهل روز نگذشته بود که آیندگان اجمیر خبر دادند که بعد رخصت بست روز حضرت خواجه بزرگ در قید حیات
بودند بعده رحلت فرمودند بعد هشت ماه روزی در خانقاه شیخ علی سنجری مجلس سماع بود حضرت خواجه قطب الدین
نیز در آن مجلس تشریف فرمودند گویندگان غزل شیخ احمد جام را به آواز دلپذیر میگفتند چون بدین بیت رسیدند
؎ کشتگان خنجر تسلیم را ✤ هر زمان از غیب جان دیگر است ✤ خواجه را این بیت در گرفت و حالت دیگر
پیدا شد و از خود رفت و ساعت بساعت قوالان را بتکرار این بیت امر میفرمودند همدران حال شب دوشنبه
چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ششصد و سی و سه در عهد سلطان شمس الدین التمش از این عالم رحلت
فرمودند از معین الدین غوث نامدار گشت قطب الدین کاکی بختیار در ده و چهار از ربیع الاول این خواجه در دهلی رفته

حسب دین ایشان قطب ملک طریقت آفتاب شهر معرفت سلطان دنیا و دین حضرت فرید الدین گنجشکر قدس سره
مرید و خلیفه خواجه قطب الدین بختیار است نسب آنحضرت بمیر سید نوح شاه عادل بادشاه کابل بود و از انجا
منتهی میشود با میر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه چنانچه در سیر الاقطاب ثبوت پیوسته که قطب المعبدین
حضرت شیخ فرید الدین شکرگنج مسعود اجودهنی بن شیخ سلیمان بن شیخ احمد بن شیخ یوسف بن شیخ محمد بن شیخ
شهاب الدین بن شیخ احمد معروف ح شاه کابل البلخی بن نصیر الدین بن محمود المعروف به شاه بن سلیمان
بن مسعود بن عبد الله بن واعظ الاصغر بن واعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن قطب العالمین حضرت سلطان
ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن ناصر الدین بن عبد الله بن امیر المومنین حضرت عمر فاروق اعظم رضی الله عنه بن
خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
بن مالک بن قریش اسمه نضر بن کنانه والله اعلم گنجشکر از ان میگویند که روزی سنجد مشت بر خود میرفت از
ضعف ریاضت پایش بلغزید و تقدری گل که در انجا بود تنش رسید در تنها کشکر گردید از آنروز گنجشکر گویند
سوداگری چند هزار گاو شکر بار کرده می برد شیخ ازوی شکر خواست او گفت ای فقیر این شکر نیست نمک است
فرمودند نمک باشد الغرض چون سوداگر بار ها گشاد همه شکر نمک شد ازین کرامت حیران بماند و بخدمت
حضرت شیخ رسید عجز و الحاح نمود که باز شکر گردد فرمودند شکر باشد باز شکر شد از ان گنجشکر گویند دیگر
خوارق عادات و حالات و اعتقادات و ریاضات از ایشان در السنه خاص و عام است و ما لا اسیح حاجت
تکرار نیست درین مختصر گنجایش ندارد وفات ایشان پنجم ماه محرم الحرام در سال ششصد و شصت و شش در قصبه
اجودهن عرف پتن که از نواحیات ملتان است مسکن ایشان بود واقع گشته و مزار ان قصبه بجهه خود مرجع
گردیده شد قطب الدین شه والا گهر گنج شکر شیخ ملک بحر و بر از محرم پنجمین تاریخ بود قطب عالم
کرد بر رضوان صعود از ایشان سلطان دنیا و دین سبع ثانی یقین حضرت علاء الدین علی احمد صابر
مرید و خلیفه گنجشکر اند در ابتدا خلافت دهلی باسم ایشان مقرر شد و مثال نوشته مرحمت فرمودند در حین
رخصت ارشاد کردند بابا علاء الدین تا نجیب الدین متوکل خواهی کرد و معمول چنان بود هر کسی که مثال خلافت
عطا میشد خلفا برای تصحیح آن مثال خلافت را پیش حضرت قطب جمال هانسوی میبردند از ایشان مهر
کنانیده بمکان مذکور میرفتند و حضرت قطب جمال از یاران آنحضرت بودند نقل میکنند که حضرت بابا صاحب
ذکر با بخدمت حضرت گنجشکر نوشته بودند که مال هر قدر که خواهید بگیرید و جمال را بما عنایت نمایید آنحضرت
در جواب نوشتند که جمال بعوض مال نیست می آید الغرض صاحب مراتب و قطب وقت بود حضرت علاء الدین
علی احمد صابر از دست حضرت گنجشکر مثال خلافت گرفته روانه شدند وقت نماز عصر در گذشته

رسید و شال برای مهر دست حضرت محمد جمال داد ایشان فرمودند که توقف کنید چراغ روشن میشود و ملاحظه
کرده مهر نموده خواهد شد آنحضرت نزد و نموده چراغ روشن کرده آوردند حضرت قطب جمال پف زده چراغ را خاموش
گردانید چون در مزاج شورش مستی و سرشاری بود باگشت شهادت خود هم زده مانند ید بیضا شمع وار روشن گردید
حضرت قطب جمال بخاطر خود گذرانیدند که طبیعت ایشان با چنین جلدی و تندی واقع شده و در ولی شهر است پس عظیم
و خلیفه باید کرد که پرورش خلق نماید و ایشان در اندک مدت سجاگی برابر سکنید شال را پاره ساختند حضرت شیخ علی
احمد صابر تاب صبر نیاورده جذبه بر مزاج مستولی گشت فرمودند که شما شال ما را پاره کردید من قطبیت شما پاره کردم
تا قیامت از شما کسی قطب بوجود نیاید سخن ایشان تاثیر کرد از سلسله آن قطب تا آن زمان هیچ قطب ظهور نگرفت
هرگاه شال پاره شده را گرفته بخدمت مرشد حقیقی خود رسیدند احوال بعرض رسانیدند و شکوه کردند حضرت
پیر دستگیر گنجشکر ارشاد کردند که شال پاره شده باز درست میتوان کرده لیکن آنچه شما پاره کرده آید درست
نمیتوان کرد چون خاطرداشت ایشان عزیز بوده قصبه پیران کلیر که از توابع ولایت شهرسنه کلان داشت
خلافت آنجا تجویز فرموده مشرف فرمودند وقتیکه در آنجا رسیدند جای بوده که اهل سکنه آنجا اکثر علما و فضلا
با حشمت و جاه بودند که قریب پانصد کس پالکی نشین از آن شهر برمی آمدند بر ملکیت خود نظر کرده اطاعت ایشان
ما همین بجا نیاوردند آنحضرت از انفعال حرکات سابقه ساکت بودند و همینی را بار دیگر بخدمت پیر خود رجوع
کردند که مردم اینجا بسیار بی ادب و بی امتیاز اند و هیچکس گردن انقیاد نمی نهند هرچه امر پیر مرشد فرمودند که باده کام
شیر دار بشما داده است اختیار دارید خواه دوشید خواه نوشید خواه کشته تجویز پس همین سخن کفایت میکرد ایشان
که پیران کلیر رسیدند روز جمعه بمحراب مسجد جامع مقدم از همه کس قرار گرفتند وقتیکه فضلا و علما وارد شدند
گفتند ای درویش حد خود شناس این مکان فضلا و عالیمقدار است اینجا گذاشته پایین نشین ایشان گفتند
که من خلیفه عصرم خلیفه را همین مکان سزاوار است آنها گفتند که چیزی از کرامت باید نمود بر طبع مبارک
ایشان این سخن گران آمد خود از مسجد بیرون شدند هزارها مردم فضلا و علما و غریب و امیر که در زیر گنبد
مسجد مذکور نشسته بودند فرمودند که ای مسجد خود را بر ایشان بفگن و بگذار که یکی از ایشان جان بسلامت برد
هماندم بریخت و همه کس در زیر همان مسجد جان بجان آفرین سپردند و بطرف قصبه نیز بنظر غضب دیده بجنبیدند
فرمودند که ای خداوند این شهر را غارت کن هماندم آتش در گرفت و همه بسوخت مردم شهر طغیانی طوفان آتش
دیده در زیر سایه آن غوث دوران دویدند و اکثر مریدان بالحاح عرض کردند که پیر دستگیر ما مریدان اینجا از آتش
پناه میخواهیم آنحضرت ردای مبارک از بالای خود برافگندند که هرکس زیر این ردا خواهد آمد از آتش غضب
محفوظ ماند و بیرون این چادر احدی را رهائی ازین آتش نخواهد شد در طرفة العین شهر که با عظمت و کلانی

بود نیست و نابود و فنا گردید بجز چند کس مرید که زیر چادر بودند کسی جان بسلامت نبرد و خود بهمان مکان
پنهانی در زمین بند یکه جاروبی هم تاب حضوری نیاورد و در حدیکه یاد میفرمودند حاضر شده و خدمت بجا آورده
باز در زیر قرار میگرفت و چون مزاج اقدس از صحبت و گفتگوی علما و فضلا رنجیده بود باشندگان آنجا
علم نیست که زیاده از ده سوره کلام رب نباید بخوانند اگر کسی احیاناً تا یک سیپاره خوانده باشد یا جوان
مرگ بمیرد یا بمرض جذام و برص گرفتار میشود و نعوذ بالله منها تا تاریخ سیزدهم ماه ربیع الاول رحلت فرمودند
در بیابان بجاه فوت اند و در ابتدا حال نیز آدم زهره نبود که طواف مزار شریف نماید بلکه اگر جانوری طیران از
بالای مضجع مبارک میگذشت پر و بال وی میسوخت و از پرواز می افتاد بهرین محل مذکور است که شخصی برای
زیارت قبر مبارک آمده از راه جهالت بطواف پائین صحبت قدسیه سرنگون کرد سرش تا گردن در
زمین غرق شد تاب و طاقت نماند و جان بداد در معاملات سجاده نشینان معلوم شد میفرمایند که سگی در پائین
پا مرده افتاده ست آنرا از آنجا کشیده دور اندازند خادمان آمده دیدند هیچکس را جرأتی نبود که
نزدیک مضجع شریف گذرد در حینیکه لوای خلافت حضرت خواجه عبدالقدوس گنگوهی بر افراختند طالبان
راسخ الاعتقاد جناب ایشان بعرض رسانیدند که در همه جا و همه مکان خلائق بزیارت مزارات پیران عظام
مستفید و فیضیاب میشوند مگر آستانه بوس این درگاه محروم اند امیدوارم اینجا هم خلائق بهره یاب بوده باشند
حضرت قطب عالم بنفس نفیس خود متوجه بانصرام این مهم گردیدند صاحب چند قدم از مزار شریف دور ایستاده
شده و مراقب گشته عرض کردند که مردم زائرین از فیض طواف مضجع شریف محروم می باشند فقیر امیدوار است
که از جناب فیض عام انعام گردد که خلق الله مستفید و مستفیض گردند امر شد که بپاس خاطر ایشان قبول
کردیم لیکن بروز عرس زیارت کنند و فاتحه نخوانند و رسوم جشنم بدستور حضرت پیران چشت بجا آرند و روز
دیگر فاتحه خوانده رخصت شوند هنوز همین قسم رسم جاریست تا سه روز هنگامه عرس و ازدحام خلائق زیاده
از تعداد و شمار میباشد روز سوم بموجب امر باطراف روانه میشوند هیچکس در آن مکان نمی ماند و سلسله صابریه از ایشان
سرزده ؛ بر علاؤالدین قطب کامگار ؛ از فرید الدین شد نعمت نثار ؛ زان کریم فیضش انس و جان ؛
صابریه سلسله گشته عیان ؛ سیزده شد از ربیع اولین ؛ شد علاؤالدین بفردوس برین ؛ از ایشان
آفتاب کرم و احسان دریای ورع و عرفان سلطان دنیا و دین حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی مرید و
خلیفه حضرت شیخ علاؤالدین علی احمد صابر اند و ترک از ان میگویند که بعد ارادت و ارشاد و تلقین بصحبت
اخفا در فرقه سپاه نوکری پادشاه اختیار نموده تحمل شکوه امیرانه در لشکر بسر میبردند اتفاقاً پادشاه سر
مهم بعید نیم بسوی آید روزی برای استفسار حقیقت دوره فلکی منجمان را فراهم آورد و در حیه عنوان شیخ

و موجب تاخیر شکست قلعه درخواست کرد منجمان اسطرلاب دیده از روی علم خود دریافته بعرض رسانیدند
که شخصی در فرقهٔ سپاه از زمرهٔ نوکران بادشاهی درهمین لشکر موجود است کلید فتح این مهم بزبان ولی مینماید که منحصر
بدعای اوست بادشاه گفت که سپاهیان بیشمار اند او را چگونه دریافته وشناخته شود منجمان عرض کردند
که دریافتن شان آسان است عنقریب است که شبی اشتداد هوا در بهائم واقع گردد و دران شدت و تندی
باد همه خرگاه و اسباب غیره برکنده پراگنده گردد و چراغ و شمع همه خاموش مگر خیمه آنمرد برباد برقرار و چراغ
روشن خواهد ماند این سبب علامت یافتن اوشان ❊ اگر گیتی سراسر باد گیرد ❊ چراغ متقیان هرگز نمیرد
اتفاقاً همان شب باد تند برخاست و تمامی خیمه و خرگاه از صدمات آن هوا شد و چراغ و مشعل ناپدید گشت
مگر چراغ و خیمه آن آفتاب سپهر شریعت و بدر فلک طریقت لامع و برپا بود بادشاه که جویای همچنین بود بنظر
تحقیق معاینه نمود خود شش یک گلیم سیاه بر سر کرده درون خیمه در آمد و مطلب خود بعرض رسانید آن
حضرت فاتحه خیر خوانده دعا کردند و بادشاه را رخصت فرمودند گویند که روز دوم مهم بسر انجام رسید فتح گردید
ذات مبارک وقوع اینواقعه را موجب اشتهار و خلل باوقات خود متصور نموده خیمه و اسباب و هتهیار اغندا
تصرف کرده بخدمت پیر خود بانگ او شکستگی بسیار سکونت اختیار کردند و تا مدت چهل سال ریاضت شاقه
بسر بردند بعده حضرت مرشد برحق ارشاد فرمودند که ولایت پانی پت بشما عطا کرده شد عرض نمودند که در آنجا
بهای بوعلی می باشند فرمودند باکی نیست بموجب امر عالی در پانی پت رسیده خادم خود را نزد حضرت شاه
شرف بوعلی قلندر فرستادند که از جانب ما سلام برسانند بگوید که اگر ایشان تا اینجا قدم رنجه فرمایند ملاقات
یکدیگر استفاده و انبساط حاصل کرده آید خادم رفته می بیند که لباس شیر دارند خادم مذکور را جرأت
جواب و سوال نماند بی قیل و قال برگشته آمد و احوال گزارش کرد آنحضرت فرمودند که بار دیگر باید رفت اگر
بلباس انسان بیند پیغام سابق رساند و اگر بهمان لباس شیر نشسته باشند بگوید که جای شیران در بیشه خادم
بار دیگر رفته بهمان لباس دید عرض کرد که حضرت شیخ چنین فرموده اند که جای شیران در بیشه بمجرد اصغای
این سخن پوستین از تن مبارک کشیده بر دوش خود نهاده بسوی صحرا روانه شدند چون چند روز بگذشت
حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی را با حضرت بوعلی قلندر اخلاص و اتحاد بدرجهٔ کمال بود ایشان بجناب شیخ
عرض کردند که بنده با بوعلی خصوصیتی دارد چند روز است که ملاقات میسر نیست اگر حکم شود اوشان را
بیاورم فرمودند مضائقه ندارد بیارند و بگویند که ایشان بخاطر جمع در قصبه تشریف آرند دیه از ما و نام
از شما حضرت شیخ جلال الدین از بیشه تلاش نموده در قصبه آوردند چنانچه تا الی الآن هم همان قسم رسم
جاریست که غلغله و شهره نام حضرت بوعلی قلندر را از آنست که این بی سواد مکتب دانش شمه از آن بیان نماید

و مرشد برحق در قصبهٔ مذکور آسوده و هستند عالم شهبار بر آستانهٔ آن عالی تبار سر افتخار میسایند و فیضها بر میبارند
وفات ایشان دهم شهر جمادی الثانی واقع شده و در قصبهٔ پانی پت مدفون اند ❊ و او نعمت ترک شمس الدین معین ❊
بر ولایت شهر پانی پت بیقین ❊ رفت ده روز از جمادی الآخرین ❊ شمس ملت شد بحق وصلت گزین ❊ و از ایشان
سر حلقهٔ اولیا زمان سر دفتر اولیا جهان حضرت جلال الدین عبد الرحمن پانی پتی مرید و حلقهٔ حضرت شمس الدین ترک
پانی پتی اند وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ربیع الاول واقع شده مدفن ایشان نیز در قصبهٔ پانی پت ست ❊
و او نعمت ترک شمس الدین ولی ❊ بر جلال الدین شه پانی پتی ❊ در ده و سه از ربیع الاولین ❊ شد جلال الدین ب
حق قرین ❊ ازین شان عارف محقق و کامل مدقق حضرت مخدوم احمد عبد الحق مرید و خلیفهٔ حضرت شیخ جلال الدین
پانی پتی اند حضرت عبد القدوس گنگوهی مینویسید که والدهٔ شریفهٔ حضرت مخدوم بسیار عفت آثار مرتاض و قائمة اللیل
میبودند معمول ایشان بود که ایشان از وضوی شام نماز فجر ادا میکردند در نماز شب دو سه بار خبر فرزند که بستر
باسایش میبود میگرفتند اتفاقاً شبی بعمر شش سالگی بیدار شده والدهٔ خود را نزد خود نیافتند چپ و راست میدیدند
گوشهٔ نشسته یافتند که مستغرق یاد آلهی هستند ایشان هم وضو نموده بگوشهٔ دیگر نشسته به تقلید مادر مذکور بزبان گویا
خاموش و متوجه نشستند سحرگاه والدهٔ شریفه بعادت قدیم برای خبر فرزند دلبند خویش برخاستند بر بستر راحت
نیافتند حیران و متعجب شده جستند در گوشهٔ نماز نشسته یافتند نزدیک آمده گفتند که ای فرزند هنوز عمر تو صغیرست
تاب محنت و ریاضت نداری برخیز و آرام کن حضرت مخدوم ازین سخن برنجیدند و گفتند که والدهٔ من راه زن است
خود یاد آلهی میکنند مارا ازین نعمت محروم میدارند بی اطلاع از خانه برآمده متوجه شهر دهلی گردیدند و در دهلی برادر کلان
ایشان موسوم به مولوی تقی الدین درس میگفتند و مقرب پادشاه بودند جمیع اعزا وضیع و شریف باحترام شان
میکوشیدند چون حضرت مخدوم بملاقات ایشان مسرور گشتند شفقت برادرانه مبذول فرموده در کنار گرفته
حقیقت حال استفسار کردند ایشان گفتند که مادر من ذاکر و شاغل یاد آلهی می بود و مرا از غیبت و راحت آرام میداد
دانستم که در حق من راه زنی مینمایند بی رخصت والده بطلب یاد آلهی برآمدم و بدینجا رسیدم حضرت مولوی کتاب صرف
هوائی که در قاعدهٔ علم صرف ست پیش نهاده و شیرینی تقسیم نموده فاتحه خیر خوانده به معلمی سپردند تا بیاموزد وقتیکه
صرف صغیر ضرب یضرب ضرباً بگردانیدند از استاد پرسیدند که معنی ضرباً چیست استاد گفت ضرب بمعنی زدن است
همان زمان کتاب بگردانیدند فرمودند که زدن نزد خدا گنهگار شدن ست من این علم نمیخوانم با علمی بیاموزم
که خوشنودی او سبحانه تعالی حاصل آید فضلا و علما از مولوی جیو بعرض رسانیدند که این طفل را اشتیاق شراب
توحید بدرجهٔ اتم است از رحیق کلامش بوی حلاوت مذاق تصوف از شکر گفتارش هویدا میگردد به تعلیم علوم
ظاهری مشقت بیحاصل ست اولی و انسب که ایشانرا بطور خود بگذارند که طلب خدا نمایند ناچار خاموش ماندند حضرت

مخدوم قریب یکسال در آنجا ماندند چون کشود کار خود از آنجا ندید بجهت سفر سمت لاهور بدل خود قرار داده
راه پیش گرفتند در قصبهٔ پانی پت رسیدند حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی بر منبر مسجد نشسته بودند که حضرت بعمر
هفت هشت سالگی از آن راه میگذشتند چون آنحضرت بنور باطن ملاحظه فرمودند که آثار بزرگی از جبههٔ مبارکش
هویدا و علامات ولایت از غرهٔ ناصیه اش پیدا پیش خود طلبیده از موطن و مولد ایشان استفسار کردند حضرت مخدوم
حال خود من وعن عرض میکردند که وطن آبا و اجداد قصبهٔ ردولی ست و از آنجا بطلب یاد الهی بر آمده تلاش آن
جستجو دارم تا بیاموزم حضرت شیخ فرمودند طریقهٔ یاد الهی فقیر خوش میداند بیا از من بیاموز ایشان قبول کردند حضرت
شیخ در گوشه نشسته اسم ذات بیاموختند و تصور خویش ارشاد کردند حضرت مخدوم از ین امر ابا کردند که من مسلمانم
از من بت پرستی نمی آید و راه لاهور گرفتند چون از خانقاه بدر آمدند از زمین تا آسمان تا نظر همه جا همان صورت
شیخ جلال الدین متصور بوده بجز شبیه ایشان هیچ چیز دیگر از انسان و حیوان و در و دیوار و سنگ و خشت
و شجر و ثمر متمیز نمیشد در نظر مبارک همان صورت محیط بود در راه نیز گم کردند از هر کس نشان راه می جستند در جواب شان
میگفت که راه در شیخ جلال الدین گم کرده ناچار سرگردان و پریشان شده بر همان دروازه رسیده در حضار دید
که ایمان همانست آنچه حضرت ارشاد فرمایند بیعت و ارادت اختیار کردند در اندک عرصه بمراتب اعلی رسیدند و خرقهٔ
خلافت یافتند وفات ایشان در تاریخ پانزدهم جمادی الثانی واقع شده در ردولی شریف من مضافات صوبهٔ لکهنؤ زیارتگاه
خلق الله ست و همه خواص و عوام فیضها بر میدارند ۞ از شیخ پانی پتی شیخ جلال ۞ پس شیخ عبدالحق شده صاحب حال ۞
۞ از جمادی الآخرین پانزده ۞ کو بجنت برگزید آرامگاه ۞ ۞ از ایشان هادی برحق قطب مطلق شیخ عارف
احمد عبدالحق مرید و خلیفه و خلف الصدق حضرت مخدوم احمد عبدالحق اند وفات ایشان در هفدهم ماه صفر مدفن قدس سره در
ردولی من مضاف صوبهٔ لکهنؤ واقع ست ۞ عارف حق احمد از وی واصل ست ۞ در ره دین طریقت کامل ست ۞
چون نمانده هیچ آنچه از عمر بود ۞ هفدهم ماه صفر رحلت نمود ۞ از ایشان عارف محقق کامل مدقق حضرت محمد عارف
عبدالحق مرید و خلیفه و خلف الصدق شیخ محمد عارف عبدالحق اند وفات ایشان بست و یکم ماه شعبان مضجعهٔ ایشان
در قصبهٔ ردولی واقع ست ۞ از کمال آن ولی عالیجناب ۞ شد محمد شیخ عارف کامیاب ۞ از مه شعبان چو بد
بست و یکم ۞ آب بحر زندگیش گشته کم ۞ از ایشان گنجور کنوز حقیقت خازن خزائن معرفت چراغ آفرینش و
ملت حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی اند فرزندان امام اعظم و مرید و خلیفه و داماد حضرت شیخ محمد عارف عبدالحق اند
و مجملاً احوال نسب و دامادی اینست که در اوائل حال حضرت شیخ بعهده آب کشی برای وضو و کلوخ آوردن برای
استنجا مردم خانقاه و شستن پارچهای زنانه و مردانه مامور بودند و خود پارچهای ناپاک از گلخن چیده پاک شسته
پیراهن و جامه می دوختند تا مدت چهل سال همین منوال بسر می بردند و در کمال بی تعلقی بودند روزی

حرم محترم حضرت شیخ محمد عارف عبد الحق بخانه خود نشسته بودند صریح می بینند که ماه تابان از آسمان فرود آمد اندر
گریبان تکمبار ایشان ریخته بی بی صاحبه این ماجرا بسمع شریف آنحضرت رسانیدند و آنحضرت فرمودند که ماه در حقیقت
عبد القدوس است گنگوهی و همین شخص را ماه تابان تصور نمایید و دختر خود بحباله نکاح وی در آرند بی بی صاحبه
قبول فرمودند چون این سخن اشتهار یافت اکثر زنان قبیله تمسخر میکردند و با خودها میگفتند آنکش و خدمتگار خانقاه را
میخواهند که دختر خود بدهند حضرت مخدوم صاحب همین را شنیده الحاح و زاری میکردند روزی بخدمت حضرت
شیخ عرض کردند ما کلوخ کوئی شمایم خواه بشکنند و خواه بیندازند و اکثر مردم طعن و تشنیع میکردند و هیچکس از مراتب کمال
ایشان محرم و واقف نبود آخر الامر روز عروسی معین شد کنیزی مژده بسمع مبارک حضرت مخدوم رسانید که امروز
کدخدائی شما مقرر است همدران روز لباس مکلف پوشانیدند و بار آتش عروسی پدید افتند و تیکه حضرت مخدوم را
حالت دگرگون شد از سر سهره و دستار را انگندند گریبان چاک زده برقص در آمدند و بی تابانه راه صحرا
گرفتند در آنوقت همه مردم قبایل زن و مرد طعن میکردند که عجب هوشدارند که دختر خود را بچنین مجنون مسلوب
العقل داده اند بار دیگر ایشان را از صحرا آورده عقد بستند و بی بی صاحبه در ڈولی نشانده یک قرص نان بوزن
یک آثار یا و بالا و سه پاؤ شکر تری و همین قدر روغن زرد بران ریخته همراه دادند و گفتند نزد ما چیزی نیست
که جهیز بدهیم همین بخورید و همین بپوشید چنانچه تا امروز این رسم جاریست که توشه بنام حضرت مخدوم هر کس بصدق
دل بدهد خود قبول میکنند هر حاجتی و مشکلی که پیش آید بطفیل و امداد حضرت مخدوم آسان میگردد اولاد بسیاری
بوجود آمد همه پیران عالم و عامل گشتند و سلسله قدوسیه از ایشان سر زده و حضرت مخدوم جامع کمالات اند از طبقات
هر چهارده خانواده ارشاد خلافت دارند طالب هر طریقه که خاطرش خواهان و جویان باشد فیضیاب و فیض پذیر میگردد
و بیشتر در سلسله چشتیه و قادریه و طیفوریه و سهروردیه و نقشبندیه مرید میفرمودند و ارشاد میکردند چنانچه هر شیخ شجره
در ذیل این اوراق تحریر میکردند و از بیان شجرهای هر چهار خانواده بسبب طوالت کتاب درین مختصر گنجایش ندیده
مقتصر ماند شجره چشتیه که بالا مذکور شد کما هو المشهور و دیگر جاهای خلافت که از حضرت شیخ الاسلام شیخ درویش قاسم
اودهی رسیده مجملاً بیان کرده می آید که روزی طالبی از خلوص نیت خود عرض کرد که بخاندان قادریه میخواهم که ارادت
آرم آنحضرت آنچه معمول طریق پیران قادریه باشد ارشاد فرمایند آنحضرت جواب دادند که فقیر از خاندان عالیه چشتیه
مشهور است و مامور است از خاندان دیگر اجازت ندارد آن شخص مایوس برگردید همان شب آنحضرت چون بر بستر راحت
بیاسودند می بینند که حضرت جناب غوث الاعظم شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میفرمایند که شما هم فرزند
معین الدین و هم فرزند من هستید نباید که خلایق را از فیض عام محروم دارید و عمامه سر خود بر سر ایشان نهاده
فرمودند که از طرف خود اجازت خلافت داده شد و اگر بسبب ظاهر خواهان و جویان ارشاد باشند از شیخ

درویش قاسم اودهی که خلیفه فرزند من است طلب نماید آنحضرت بیدار شدند بابا تامل بخدمت شیخ درویش
صاحب شتافتند و حضرت شیخ را نیز از جانب جناب غوث الاعظم ارشاد و اشارت شده بود که شیخ عبدالقدوس
گنگوهی نزد شما خواهد آمد تبرکات خاندان عالیه و خانواده‌های دیگر نیز عطا کنند و اجازت دهند که سلسله طریقه
طالبی و مریدی که بجهت طلب خدا باید بجسپم نزد در اثنا حضرت شیخ عبدالقدوس بخدمت حضرت شیخ درویش
قاسم مشرف گشتند بقیه تبرکات برآورده حاضر کردند که بموجب ارشاد حضرت غوث الاعظم همه تبرکات شما سپردم
و اجازت است که طالب هر خانواده که بطلب ارادت رجوع آورد مرید سازند و تلقین فرمایند شیخ عبدالقدوس همه
تبرکات را بر سر و چشم خود نهادند و قبول کردند از آن روز فیض عام جاری شد پس آنحضرت را اجازت خلافت از جمیع
مشایخ طبقات و از هر خانواده بود * حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی * و ایشان از شیخ درویش قاسم اودهی و
از ایشان شیخ بڈهن بهرائچی و ایشان از شیخ السیادات سید اجمل و ایشان از سید مخدوم جهانیان جهانگشت
و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ محمد بن عبدالله شتی و ایشان از شیخ عبدالله فاضل و ایشان از شیخ
ابوالمکارم فاضل و ایشان از شیخ قطب الدین ابوالغیث و ایشان از شیخ شمس الدین علی افلح و ایشان از
شیخ شمس الدین حداد و ایشان از شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشان از ابوسعید مخزومی و ایشان از شیخ
ابوالحسن محمد المقدسی و ایشان از شیخ ابویوسف طرطوسی و ایشان از شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز و ایشان
از شیخ عبدالعزیز یمنی و ایشان از شیخ ابوبکر محمد الشبلی و ایشان از ابوالقاسم جنید البغدادی و ایشان از سری سقطی
و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از داود طائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری و
ایشان از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی علیه الصلوة والسلام و ایشان از خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

شجره چشتیه بدین تفصیل است

از شیخ درویش قاسم اودهی و ایشان از پدر خود شیخ فتح الله و ایشان از شیخ صدر الدین احمد و ایشان
از شیخ نصیر الدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از سلطان المشایخ نظام الدین اولیا و ایشان از
حضرت فرید الدین گنجشکر سلسله الی النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم - بدین تفصیل است شیخ درویش قاسم
اودهی و از ایشان شیخ بڈهن بهرائچی و از ایشان از احمد اجمل و ایشان از السیادات مخدوم جهانیان جهانگشت
و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ نصیر الدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از حضرت سلطان
المشایخ نظام الدین اولیا و ایشان از حضرت فرید الدین گنجشکر سلسله الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم - من شیخ
درویش قاسم اودهی و هو من خواجه تاج الدین احمد شرقی و هو من خواجه سعید الدین کاشغری و هو من خواجه عبدالرحمن
جامی و هو من خواجه احرار سمرقندی و هو من خواجه یعقوب چرخی و هو من خواجه بهاؤالدین نقشبند و هو من خواجه امیر

سید کلال و هو من خواجہ محمد بابا سماسی و هو من عزیزان خواجہ علی رامیتنی و هو من خواجہ عارف ریوگری و هو من
خواجہ عبد الخالق غجدوانی و هو من خواجہ یوسف ہمدانی و هو من ابو علی فارمدی و هو من ابو القاسم گرگانی
و هو من خواجہ عثمان مغربی و هو من ابو علی کاتب و هو من علی رود باری و هو من سید الطائفہ جنید بغدادی و هو من
خواجہ سری السقطی و هو من خواجہ معروف کرخی و هو من جناب حضرت امام علی موسیٰ رضا صلوٰة اللہ علیہ و هو من
جناب حضرت امام موسیٰ کاظم صلوٰة اللہ علیہ و هو من جناب حضرت امام جعفر صادق صلوٰة اللہ علیہ و هو من جناب
حضرت امام قاسم بن محمد بن امیر المومنین عبد اللہ حضرت ابی بکر صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
و هو من سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و سلمان فارسی بوساطت جناب امیر المومنین حضرت علی صلوٰة اللہ علیہ بصدیق
رضی اللہ عنہ بسید کونین شفیع المذنبین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم۔ شیخ عبد القدوس گنگوہی و ایشان
از شیخ قاسم اودھی و ایشان از شیخ بدھن بہرائچی و ایشان از شیخ سید السادات سید اجمل و ایشان از سید
مخدوم جہانیان جہان گشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از سید رکن الدین عالم و ایشان از
شیخ صدر الدین صدر عالم و ایشان از شیخ بہاؤ الدین ذکریا و ایشان از شیخ شہاب الدین سہروردی و ایشان از
شیخ نجیب الدین یحییٰ عبد القادر سہروردی و ایشان از شیخ ضیاؤ الدین و ایشان از شیخ وجیہ الدین ابی حفص
و ایشان از شیخ محمد عبد اللہ و ایشان از شیخ احمد اسود دینوری و ایشان از شیخ ممشاد علو دینوری و ایشان
از شیخ ابو القاسم جنید بغدادی و ایشان از شیخ سری السقطی و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از شیخ داؤد
الطائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجہ حسن بصری و ایشان از حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ و ایشان
از جناب حضرت خاتم النبیین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم — بدین تفصیل میرسانند شیخ درویش قاسم
اودھی و ایشان از شیخ بدھن بہرائچی و ایشان از سید السادات سید اجمل و ایشان از حضرت شاہ بدیع الدین
المعروف بشاہ مدار و ایشان از طیفور شامی یعنی حضرت بایزید بسطامی و ایشان از حضرت امین الدین شامی
و ایشان از حضرت عبد اللہ علمدار حضرت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و ایشان از صدیق اکبر
رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و از تحریر شجرہ ہائے خانوادہ ہائے
دیگر طبقات مشائخ بسبب طوالت کلام کہ درین مختصر گنجایش نداشت مقصر و متعذر ماندہ و ذات مبارک شیخ
الحقیقت ایشان اند کہ در ابتدای حال در قصبہ رودولی بر مزار شریف حضرت مخدوم الحق رفتہ فیضہا
برمیداشتند و از آنجناب ارشاد می یافتند حتے کہ بدرجہ تکمیل رسیدند روزے عرض کردند کہ من بیعت الظاہر
دست بیعت بمرشدی می باید و آن روز حضرت مخدوم با جسم ظاہری معہ عمامہ و پیراہن از قبر مبارک برآمدہ
نشستند و تلقین ارشاد فرمودند و نیز اشارہ بجانب نبیرہ خود حضرت شیخ محمد عارف عبد الحق نمودند کہ آنجناب

دولت ورزند بموجب امر در بندگی رسیده بجان و دل کوشش بلیغ نموده بجد شکرگزاری حاضر گشتند و مراتب
اعلیٰ عروج فرمودند بتاریخ بست و سوم جمادی الآخر ازین جهان فانی رحلت فرمودند در قصبهٔ گنگوه آسوده‌اند
؎ از محمد عارف عالی مکان ؛ قطب عالم گشته شیخ خاندان ؛ یافته قدوس از فیضش نظام ؛ سلسلهٔ علیا
بقدوسیه نام ؛ بست و سوم از جمادی الآخرین ؛ کو به بزم وصل شد جنت گزین ؛ از ایشان تاج السالکین
و امام التارکین حضرت شیخ جلال الدین محمود تهانیسری قدس سره از جانب مادر و پدر فاروقی اند در سن هفده
سالگی تمام علوم تحصیل نموده درس میگفتند وقتیکه دست ارادت بدامن حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی آوردند
بریاضات و عبادات پرداختند تا مدت بست و پنج سال پشت بزمین آشنا نساختند و از سرکار ربگیر خادمان
خانقاه طعام لذیذ و بایشان نان خشک مرحمت میشد بی بی صاحبه بحال ایشان ترحم نموده روزی روغن بسکه
زیر نان مخفی کرده فرستاده حضرت قطب العالم از آن سر مطلع شده کنیزک را پرسیدند که این بخش کدام
درویش است عرض کرد که بخش جلال الدین است پیش خود طلبیده روغن برآورده خود نوش جان فرمودند
و نان خشک بایشان فرستادند بی بی صاحبه از حضرت قطب العالم التماس کردند که این مرد اشراف و درویش تنگی
تنگدستی و بیکسی بر در ایشان افتاده و ریاضت بسیار میکند و نان خشک می یابد من او را گوشت مرغ
خورانیده بدرجه ولایت رسانم حضرت قطب العالم فرمودند که درین سخن شکی نیست شما او را بدرجه تکمیل خود
رسانید لیکن من میخواهم که از مشرق تا مغرب بر نور او همچو خورشید تابان گردد الغرض بعد مدت مذکور چون
کشوده کاهی هیچ حظ نمی آید زبانی مهرحی بجناب حضرت قطب العالم معروض داشتند که مدت بست و پنج سال
محنت و مشقت کشیده گاهی خواب خوش هم معاینه نکردیده ازینجهت بخاطر میگذرد که از پشکم زنم یا خود را
در چاه افگنم یا زهری بخورم یا در دریا غرق شوم و یا اجازت یابم که به بیت الله بروم حضرت قطب العالم
فرمودند که اگر خود را از زخم تبر و تیغ و خنجر بکشت یا زهر خورد یا غرق شد مرگ حرام است باز آنچه از رفتن بیت الله
میگویید باید که اول از صاحب خانه آشنائی پیدا کند بعده بخانه وی رفتن مضائقه ندارد تا غرض اینست
اگر اجنبی یا غیر آشنا بخانه کسی میرود گرفتار تهمت میگردد گویند همین قسم بموجب ارشاد پیغام گزارش
کرد حضرت جلال الدین این جواب را شنیده گفتند معلوم شد که طلب خدا همین است که در یاد وی خود را
هلاک سازم میان حجره رفته در حجره را بستند و درون آن نشستند و بذکر جهر مشغول گشتند و اکل و شرب
ترک کرده هشتند و گریه و زاری می نمودند هر اشک که بر زمین میریخت اسم ذات نقش میشد در و دیوار همه
منقش از اسم ذات بود و کار بمرتبهٔ تکمیل رسید و بدرجات عالی فائز گردید و کرامات و خوارق عادات بسیاری
بسیار بظهور آمد که بیان آن درین مختصر نگنجد و **نیز نقلست** که روزی شخصی واقع شد

برای افتتاح آن جناب پیر و مرشد حقیقی عرض کردند حضرت قطب عالم فرمودند که امشب گوشت مرغ با مصالح
و با روغن بسیار با مزه و لذیذ تیار ساخته و نان از میده گندم پخته سیر بخورند که سیری خواب مغرق می آرد و نماز عشا با
چهار رکعت فرض ادا نمایند و سنت ها موقوف دارند و بخواب بخسپند چنان کردند در واقعه می بینند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بر سر ایشان حاضر اند و میفرمایند که پیر طریقتی خود را سلام ما بگوئید و بگوئید که این کلام
آن سرور مفتاح فیض ایشان بود به بشاشت بیدار شده بخدمت حضرت قطب عالم رسیدند آنحضرت
از دور دیده مبارک باد فرمودند آنچه معاینه شده گزارش نمودند و پیغام رسول کریم صلی الله علیه و آله و اصحابه
و سلم ابراز ساختند حضرت قطب العالم از استماع این کلام معجز نظام این مصرع بر زبان میگفتند و رقص و
وجد میکردند ٭ جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا ٭ تا سه روز متواتر و سه شب متوالی در رقص بودند
الحاصل از آن روز [illegible] آثار رحلت [illegible] ظهور گرفت وفات ایشان در بست و پنجم ماه ذی الحجه
سنه نهصد و هشتاد و نه واقع شده و عمر شریف نود و شش ساله بود مقبره ایشان در تهانیسر است اشعار
مظهر قدوس کرده رهبری ٭ پیر جلال الدین شه تهانیسری ٭ بست و پنجم از مه ذی حجه بود ٭ کز حریم وصل بر
در گشود ٭ از اولاد ایشان قبله اهل یقین حضرت نظام الدین عبد الشکور بلخی مرید و خلیفه و برادر زاده حضرت
جلال الدین اند در عهد جهانگیر بادشاه در خانقاه مسند و ستار مرهم نه داغ دردمندان صیقل کن آئینه
سینه ظلمت پیشگان مشغول لذت ده دل مستمندان بوده اند و هزاران هزار طلبگار بر آستانه آن عالی
جبهه سائی مینمودند و اکثر خلائق در زمره مریدان سر ارادت [illegible] گویندگان بسمع مبارک بادشاه
رسانیدند که خلائق بسیار از سپاه و رعیت باستقبال رجوع دارد اگر چنین شخصی دعوی سلطنت پیش
آرد تدارکش بسی مشکل می افتد از استماع اینچنین مقولات بخاطر بادشاه وسوسه راه گرفت و حضرت
شیخ را پیش خود طلبید سزاولان بخانه اقدس رسیده پیغام طلب بادشاه بعرض رسانیدند آن
جناب از اصغای اینواقعه بنفس نفیس خود متوجه بآن صوب گردیدند و در آن هنگام بادشاه بدیوان
نشسته بودند که دو شیر غرین یکی راست و یکی چپ بر رکاب حضرت شیخ می آیند و بسوی بادشاه بخواهند
که حمله نمایند و حضرت شیخ شیر یمین را باستین راست پس میگردانند و شیر یسار را باستین چپ باز
میگردانیدند و از حمله باز میداشتند بادشاه را تاب نماند بجلدی برخاسته بمجلس پیش رفته حکم فرستاد
که از سلطنت ما بدر شوند و سزاولان تعین نمود که تا بسرحد برسانند و مشرف سوبه و دیوان همراه
داد که آنچه نذر نیاز آمده باشد داخل خزانه بادشاهی نمایند الحاصل مع قبائل و اطفال بسمت ولایت
روانه شدند چون بقصبه تهانیسر رسیدند از متعینان اجازت خواستند که اینجا مزار شریف پیر و مرشد

ماست زیارت نمود بیشتر راهی میشوم آنها گفتند چه مضائقه پس بر روضهٔ منورهٔ حضرت جلال الدین محمود تهانیسری قدس سره رسیده دست خود بر قبر مبارک نهاده عرض کردند که از این ملک اخراج کرده آنحضرت میروم چراکه در حین حیات خود اکثر میفرمودند اگر احیاناً از سلاطین روزگار ایشان تکلیفی واقع شود در قبول نمایید و کار بجذبه و انتقام آن نفرمایند و الا نه هر روز مثل جهانگیر بادشاه نوسید الکنم و بانداز خود النعمه وداع شده از وطن مالوفه خود معه وابستگان روانه سمت ولایت گردیدند سرا و لان تا نغوین همراه بودند و آنچه نذر و نیاز و فتوحات می آمد آنها بقبض خود میداشتند و حضرت شیخ را بران تصرفی نبود چون حساب کردند هفتاد هزار روپیه نقد و نود لک روپیه را جنس اقمشه فراهم آمده بود در خزانه بادشاهی جمع شد پس قیاس باید کرد که چقدر تصرف آن والا بوده است و در اثنای راه این قدر مبلغ طالبان و زائران پیشکش کردند آخر در شهر بلخ است سکونت اختیار فرمودند هزاران هزار عالم از قدوم میمنت لزوم فیضیاب گردیده و اکثر از انفاس متبرکه ایشان به رتبهٔ تکمیل رسیده و خوارق عادات آن رفیع الدرجات در السنهٔ جمهور خلائق معروف و مشهور است حاجت به تحریر و تقریر نیست و وفات ایشان بتاریخ هفتم ماه رجب سنه هزار و هشتاد و نه واقع شده مضجعش در بلخ است از جلال الدین شنیده شده که قطب نظام موطنش تهانیسر و بلخ مقامش بود و هشتم از ماه رجب مقیم در حرم قدس آن شیخ کریم گردید از ایشان قدوة الکاملین قبلهٔ اهل یقین حضرت شیخ ابوسعید بن نورالدین شاه از فرزندان حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوهی مرید و خلیفه حضرت شیخ نظام الدین عبد الشکور بلخی اند شرح جلالت شان آن بدر سمای حقایق از حوصلهٔ بیان بیرون است لیکن اندکی مشتی باشد نمونهٔ خرواری ازحالات واقعات ابتدای حال به تحریر می آرد تا طالب را ذوق برافزاید در بدایت حال بیشتر رغبت بسیر و شکار و صوم و صلوة بیزار و در نشهٔ شراب شب و روز سرشار میبود و هنگامهٔ نشاط و طرب را روز بروز دوبالا میکردند تا که عمر شریف در چنین اوقات بشصت سال رسید روزی بر اسپ عراقی سوار و از نشهٔ می سرشار بقصبه لکهنو در راسته و بازار میگشتند و خدمتگار معه شیشهٔ شراب از مسجد یکه بر سر راه واقع شده بود آواز ذکر جهر بسمع مبارک ایشان رسید پرسیدند که ذکر اسم ذات باواز بلند کدام کس میکنند خدمتگاران عرض کردند یکی از نوربافان حیا الٰهی مشغول است هماندم بگوش شنیده متنبه گردیدند سبحان الله العزیز که در نظر مردم حقیر و ضعیف می نماید بذوق تمام بیاد الٰهی مستغرق است که من نبیرهٔ حضرت قطب العالم باشم بچنین معصیت گرفتارم سخن خدمتگار را امر کردند که شیشهٔ شراب را از بغل بیاورده بر زمین انگندند و بموجب امر شیشه آورده به دیوار

حواله ساربانان کردند و سلاح و پوشاک از بر جدا ساخته بخدمتگاران سپردند و خود متلاشی وجویای همعنی شدند
که کسی از خاندان بزرگان ما کاملے باشد از وطلب یاد الهی کرده آید مردم عرض کردند که حضرت شاه نظام الدین
عبد الشکور از مریدان و خلیفگان حضرت قطب العالم در بلخ تشریف میدارند از انجناب طلب باید کرد همانروز روانه
شدند بعد قطعه منازل بمنزل مقصود رسیدند حضرت شاه نظام الدین بنور باطن دریافتند که صاحبزاده والا قدر
از قطعه هندوستان سفر دور رو در از سطے نموده وارد این دیار گردیده سجاده نشینان و مصاحبان خود امر کردند که باستقبال
ایشان رفته با عزاز تمام بیارند بموجب امر بتعظیم و تکریم چنانچه باید بود و لبستری خاص آوردند و پوشاک مکلفانه در برکرد
و فرش شاهانه گسترانیده صاحبزاده را بر کرسی نشانده کمر خدمت محکم بسته حاضر شدند درین اثنا وقت طعام در رسید
تمامی درویشان خانقاه تقسیم طعام شد خادمی را حکم کردند که از صاحبزاده بپرسید که ایشان که قدم رنجه درین دیار
فرموده اند محض برای سیر و تفریح است یا اراده یاد الهی دارند خادم بخدمت صاحبزاده با داب تمام بعرض رسانید
که با تقسیم با استفسار حقیقت گردیده هرچه جواب مرحمت گردد گزارش کرده آید فرمودند که بنده محض باراده طلب دین
آستانه رسیده است خادم مذکور بجناب آنحضرت صورت واقعه اراده بیان کرد فرمودند که نان جوی و قدحی آب
سپرد اوّل از کرسی براندازد بعده این طعام پیش نهد خادم بموجب ارشاد بجا آورد و پایه کرسی برداشته صاحبزاده را
برانداخت و نان جو و قدحی آب را پیش نهاد ایشان خوش و خرم تناول کردند هیچ ملال بر ناصیه مبارک ظاهر نشد
بعد امر صادر شد که سگ بانی ایشان مقرر باشد سگها بدست ایشان دادند مدتی بدین مهم سرگرم ماندند روزی
حضرت شیخ قدس سره بر سر بام خانقاه تفرج کنان ایستاده بودند و صاحبزاده سگها را برای فراغت بول و غائطه
بیرون برده اند و برف از گرمی آفتاب ریخته بود سگها بهر طرف بلبه کردیدند و جسم مبارک صاحبزاده بسبب قلت
غذا و محنت و مشقت بسیار نحیف و ضعیف گشته طاقت در زور نگاهداشت سگان نبود و رسن بکمر پیچیده
بر زمین افتادند و هر سگی بهر سمتی میکشید گل بجسم مبارک و محاسن شریف بچسپید تمام روی مبارک گل آلوده
گردید و هرگز ملال بجبین مبارک ظاهر نبود حضرت شیخ بچشم خود معائنه اینحال کرده فرمودند که الحمد لله الحال نخوت
و پندار از دماغ صاحبزاده تمام شد و عاجزی و فروتنی در گرفته نمودار باشد غسل داده پوشاک لایق و مکلف پوشانده
بیارند و سگان را حواله خاکروب نمایند خادمان بموجب امر بجا آوردند آنحضرت بگوشه نشسته آنچه از طریق
سلوک و ارشاد لازم دانستند تلقین فرمودند بعد ازان روانه بطرف هندوستان نمودند و تقید کردند که
به ریاضات شاقه نفس سرکش را گوشمال داده باشند چنانچه ریاضت بانتهای رسانیدند که روزی
روده ایشان شکست و از ضرب و درد آن بیتاب گردیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر
ایشان حاضر شده پرسیدند که ای محمد سعید روده تو ترقید است عرض کردند آری حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

از کاروی شکم ایشان شگافته و از رشته و سوزن روده بدست مبارک خود دوخته لعاب دهن مبارک
بر آن زخم مالیده بعده پردهٔ شکم هم دوختند و بران نیز لعاب لب مبارک بمالیدند بماندم صحت کلی حاصل شده
چنانچه سوزن و رشته الی یومنا هذا موجود بود اطلاع نیست که تبرکات بسلامت باقیمانده یا چیزی تفرقه
روداده وفات ایشان بتاریخ غرهٔ ربیع الآخر سنه واقع شده و در قصبهٔ گنگوه آسوده اند ❊ زان ولی مرشد
عالی رسید ❊ نعمت سینه بشیخ بوسعید ❊ روز اوّل از ربیع الآخرین ❊ بر در رخت خود بفردوس برین ❊
از ایشان بدر سمای حقائق خازن خزائن دقائق حضرت شیخ محمد صادق بن شیخ الله مرید و خلیفه حضرت
شیخ ابوسعید گنگوهی اند کشف و کرامات و خوارق عادات ایشان مشهور و معروف و مدفن ایشان در قصبهٔ
گنگوه هست ❊ شد محمد صادق از وی کامیاب ❊ جلوه گر اندر جهان چون آفتاب ❊ نوزده ماه محرم
زنیمقام ❊ خود بحق پیوست با صد احترام ❊ از ایشان غنچهٔ گلبن وجود برگزیده حضرت رب المعبود حضرت
شیخ داؤد قدس سره فرزند رشید و خلیفه و مرید خلیفه شاه صادق اند بتاریخ ششم رمضان المبارک بجوار
رحمت الهی پیوسته متصل مزار شریف والد بزرگوار مدفون گردیده اند ❊ شیخ داؤد است خلف صدق او ❊
یافته از آب عرفان آب رو ❊ بود سادس از مه رمضان که دید ❊ شیخ والا از لقای دوست عید ❊ از ایشان
قطب استحقاق شیخ علی الاطلاق مرشد آفاق برگزیده جناب عالی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره بیعت و ارادت
بجناب فیضمآب حضرت شاه محمد صادق قدس سره دارند و خرقهٔ خلافت از شیخ داؤد بندگی یافته اند ذکر کمالات و
خوارق عادات آن والاجناب در باب اول این مختصر بطریق تیمناً و تبرکاً نوشته باشد نمونه خرواری که کمتر از
هزاران یکی باشد نوشته شده طالب از انجا دریابد و سطریکه درینجا لا بد افتاد بتحریر می آرد حضرت پیر مرشد آفاق
خلف الصدق سید محمد اشرف حسینی کی ساکن انبهٹه متصل سهارنپور و نبسه شاه حافظ محمد انصاری ساکن انبهٹه
خلیفه حضرت شاه نظام الدین بلخی اند چون والد بزرگوار آن عالی تبار رخت اقامت ازین جهان فانی بسرای
جاودانی بربستند عمر شریف ایشان قریب هفت ساله والده شریفه بنظر بیکسی و تنهائی خود نموده بخانه والده خود
در انبهٹه سکونت اختیار کرده اند و شاه حافظ محمد قدس سره نیز رحلت فرموده بودند والده شریفه بهر صورت
بعسرت بسر می بردند و پرورش ایشان میکردند روزی میراثی از گنگوه بتقریبی از والده شریفه آنحضرت ملاقی
شدند و از احوال حضرت مرشد آفاق استفسار نمودند حضرت بی بی صاحبه فرمودند که والدین ضعیفه هم وفات یافت
و والد این طفل نیز در جهان نماند بحال کسی نیست که تعلیم نماید میراثی مذکور همین ماجرا بگوش
حضرت شاه محمد صادق رسانیدند که سید زاده نبسه شاه حافظ محمد یتیم افتاده بعمر هفت هشت سالگی رسیده
که هنوز هیچ از علم بهره نیافته و والده وی عاجز و پریشان است که کسی وارث و والی ندارد که تربیت نماید

حضرت شاه صادق قدس سره پیش خود طلبیده و بهمان عمر خلف الصدق آنحضرت شاه داؤد بندگی قدس سره
در مکتب تحصیل علم منمودند بهمان مکتب همراه ایشان تعلیم و تحصیل علم نشاندند و در تربیت علوم ظاهری تقید کمال
داشتند چون مشیت ازلی به تربیت این مظهر لم یزلی قرار گرفته بود در اندک فرصت از علم ظاهری بهره وافی
برداشتند بعد چندی حضرت شاه صادق قدس سره مرید خود کردند و شفقت و مرحمت کمال در حق ایشان مبذول
میداشتند و اکثر مراتب سلوک نیز باموختند چون وقت رحلت نزدیک رسید بحضرت شیخ داؤد بندگی تقید تمام
وصیت کردند که مردان دیگر شما را بر ذمه ایشان یک حق است و حقوق ابو المعالی بچند وجه بشما ثابت است
اول بنی فاطمه است دوم علم ظاهری با یکدیگر تحصیل نموده سوم برادر دینی شماست چهارم طالب است باید که
در حال وی ترحم مبذول دارند و آنچه از مرتبه سلوک باقیمانده است باتمام رسانند حضرت شاه داؤد قدس سره
عرض کردند که تابع حکم است اگر ارشاد شود همین دم بحضور آنحضرت باتمام رسانم فرمودند که بافعل جلدی نکنند
بسهولت سرانجام نمایند چون حضرت شاه صادق رحلت فرمودند بروز سوم بتقریب تعزیت اکثر مشایخ عظام
و فضلا و علما و صغیر و کبیر حاضر بودند و مجمع خاص و عام بود درین میان حضرت ارشد آفاق دستار خود سر
مبارک برداشته خاک نعلین مبارک حضرت شیخ داؤد بندگی قدس سره افشانده و بر سر نهاده و دست ادب بسته
استاده عرض کردند که الحال شاه صادق آنحضرت را میدانم بهر طریق و ارادت گردن نهاده ام القصه حضرت
در عرصه چند مدت کار تمام کرد و خلافت خود بخشید وفات ایشان تاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه واقع شده
و مدفن آنحضرت در قصبه انبهته زیارتگاه خلایق است ❊ بو المعالی ز توصل ساخته ❊ رخش در میدان عرفان
تاخته ❊ در شب ثانی عشر ز اول ربیع ❊ گشت جنت جای آن شیخ رفیع ❊ در خاطر ضعیف و نحیف کاتب الحروف
آن بود که احوال بعضے یاران محرم اسرار و خلفای عالیمقدار که جلیس و همنشین برگزیده رب المعبود حضرت
داؤد قدس سره و حضرت اکثر یاران حضرت مرشد آفاق را تحریر نماید لیکن بسبب طوالت تسوید کتاب
دیگرے بابست بر همین قدر تامل و دل اکتفا نمود از ایشان سلطان ملت مصطفوی برهان حق نبوی
ثمره شجره بوستان اولیا قرة العین شاه انبیا امام دین و سنت مقتدای مذهب و ملت شمع دانش و بینش
چراغ ملت و آفرینش برهان مرتبت و تجرید سلطان معرفت توحید حضرت میر محمد سعید عرف حضرت سعید
شاه ببیکه قدس سره ماه و تاریخ وفات و ذکر مدفن لابد و لایق دیده توضیح آن نموده می آید وقتیکه تا
حیات آن تاج دین و دیانت آن شمع زهد و هدایت بسر آمد و ایام رحلت نزدیک رسید نور باطن بر حقیقت
حال اطلاع یافته از قصبه پانی پت اراده بلده سرهند فرمودند از آنجا کوچ نموده در قصبه کرنال بخانه میان
محمد شاه که از مریدان سرکار و راسخ الاعتقاد بوده منزل کردند و تمامی اکابر و اصاغر بزیارت جمال مبارک مشرف

گردیدند و آنحضرت مخلصان و مریدان و معتقدان خود را تسلی و دلاسا میفرمودند و در بارهٔ آنها
تفقدات و نوازشات زیاده از سابق مبذول میداشتند از آنجا تشریف بقصبه تهانیسر آوردند
و از آنجا بدایرهٔ شریف قریب تر بود و لیکن مرضی مبارک به تسلی بخشیدن و فیضیاب گردانیدن بجاکن که
خود اکثر مریدان و بیوه زنان پرده نشینیان را که از مدتها اشتیاق دیدار فیض آثار می‌داشتند بود از ان
اطراف عنان توجه بجکلیه سرهند گردانیده قاصد بدایرهٔ شریف روان فرمودند و گفته فرستادند که درویشان
و زمینداران برای ملاقات فقیر بیایند یاران و درویشان و زمینداران بمجرد رسیدن قاصد بسرعت
تمام برای زیارت بشتافتند و سعادت قدمبوسی حاصل کردند درین اثنا از مصاحب خان و نائبی خان
راجپوتان مخاطب گردیده بتقیید میفرمودند که بسید محمد فاضل بگویند که در دایرهٔ شریف فرش بدستور
میداشته باشند و نان و طعام مستحقان و درویشان بعزت میرسانیده باشند و در تعظیم و تکریم سادات وارد
و صادر فروگذاشت ننمایند و بیاد الهی مشغول و مستغرق باشند و درین امر کوتاهی نورزند مصاحب خان و شیخ
نعمت الله و سید عبد المومن و دیگر حضار مجلس از استماع این کلمات بی اختیارات از دیده باریدن گرفته
و عرض کردند که آنحضرت گاهی باین شکل کلام نفرموده اند سخنهای وقت آمیز مفهوم میگردد و بعضی معززان
فیما بین هند و تاب نیاوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که کل نفس ذائقة الموت واقع است هیچ آفریده را
ازین امر گزیری نیست و فقیر هنوز بصحت عقل و مزاج حی و قایم است هیچگونه واهمه بخاطر نیارند باید
احتیاط تقیید کرده میشود و نیز پنهان نیست که بعد از وفات از احوال درویشان و مریدان غافل نیستیم
هر گاه که برای حل مشکلات از روی اعتقاد و اخلاص یاد خواهند کرد انشاء الله تعالی در پی سرانجام شنویم
رسید صبحگاه زمینداران و درویشان تهسکه و دایره به تسلی و مدارا رخصت فرمودند و خود بدولت
عازم شاه آباد گردیدند بخانهٔ مرزا جعفر که مرید آنحضرت بود نزول فرمودند مریدان و معتقدان از صغیر و
کبیر بخدمت شریف حاضر گردیدند و اکثر بیوه زنان و پرده نشینان حصول سعادت کردند از آنجا روانه شده
در انباله بتقریب فاتحه بر مزار زبدة المحققین شیخ فتح محمد قدس سره تشریف فرمودند محمد یوسف و موسی خان
پسران شیخ موصوف کمر خدمت بسته حاضر شدند آنحضرت بر ایشان التفات و شفقت در دو تهان دستار
بهر دو عطا کردند که شما را بجای فرزندان خود تصور می‌نمایم چونکه از والد ایشان باین فقیر رابطه و اتحاد و اخلاص
بحدی بود که بجز روح شیخ از ان راز و نیاز کسی محرم نیست بعده خلائق هجوم آوردند و از فیض قدمبوسی
مستفیض گردیدند همه را وداع نموده خود به دولتخانهٔ فتح محمد سفیدباف نزول فرمودند روز دیگر عازم قصبه
بنور شدند آنجا وضیع و شریف جبین نیاز بر نقش نعلین مبارک حضرت پیر دستگیر سائیدند بخانهٔ سید غلام شاه

که مرید راسخ الاعتقاد بود نزول فرمودند از انجا بقصبه چیته و از انجا در قصبه کهرام تشریف فرمودند روز
دیگر در بستی ملک چیدر بخانه مصطفی خان که مرید راسخ بود نزول فرمودند علی الصباح مردم خاص و عام سکنه
سرهند خبر یافته بجهت استقبال برآمده بفیض قدمبوس مشرف گردیدند و چون نزدیک رسیدند فرمودند
که سواری ما بر قبر مبارک تاج العارفین شاه عبدالملک قدس سره باید برد که با او شان از ابتدا میلی و محبتی
داشتیم فاتحه خوانده و از زبدة المحققین میان حبیب الله جیو ملاقات کرده اندکی متوقف شده باز رخصت
خواستند و از انجا سوار شده زیر قلعه رسیده استفسار مزار سید جعفر مکی نمودند درویشان عرض کردند همین
سمت است همچنان استاده کرده فاتحه خواندند چون سر مبارک را از مراقبه برداشته فرمودند که پیر سید جعفر
مکی میفرمایند که ای فرزند من برین ملک از طرف حق تعالی نظر جلال است درین اثنا قدوة الکاملین زبدة
الواصلین یار محمد میان نورنگ عرض کردند جاییکه نظر جلال باشد پس ترک انجا اولی تر بنظر میآید فرمودند
که اکثر مردم اینجا هم مشتاق ملاقات هستند پس برای حصول بهره آنها ضرورست اندکی توقف نمودن انجا
بخانه سید مرتضی گردیزی که مرید راسخ الاعتقاد بودند و آنحضرت در حق ایشان عاطفت زیاده از حد بیان
مبذول میفرمودند نزول کردند و جمهور خلایق جبهه سائی بر آستانه آن یگانه می نمودند و هجوم خلقت بسیار شد
نمود چونکه بعد از مدت بست و پنج سال و آنحضرت و آن ضلع تشریف فرما شده بودند فرزند علیخان مرید راسخ بود
عرض کردند که غلام بکراس گاومیش خریده کرده است شش ماه میگذرد که با خود عهد کرده ام تا حضرت پیر دستگیر شیر
من از شیر و جغرات و مسکه نوش جان نفرمایند من بر زبان نزنم معروض میدارم کاسه شیر آورده ام برای بعد
نوش جان فرمایند تا بر ما هم روا گردد حضرت پیر دستگیر فرمودند که مدت است که گاهی گوشت ماهی و شیر نخوره
نچشیده ام اما خاطر شما عزیز است کاسه شیر پیشتر بیارند از انجمله یک قاشق نوش فرمودند بقدرت الهی از
همان دم حبس بول عارض شد حتی که دوازده روز تا شب بیاد زین الدین خان باستماع این خبر مع حکمای
زمان حاضر شد حضرت پیر دستگیر فرمودند که انچه معالجه تجویز کنند من خبر دهند چرا که ابتدای ایام شعور تا حال ستر
عورت را باحتیاط تام داشته ام مکشوف العورت شدن برخود روا ندارم چند روز معالجات مدارات میشد
داشتند هیچ سود نکرد درین اثنا از زین خبر سادات سیوانه وکهرام نیز در رسیدند و خود بدولت اراده دائره شریف
نمودند و در سرای الوله و از انجا در موضع سونهته که از انباله شش کروه است بسمت دائره منزل نمودند
و میرزا جعفر علیخان شاه آبادی منصبدار بادشاهی و مرید راسخ الاعتقاد انجا بنبود خطوط متواتر بنقیدات
وافر طلبی میفرمودند که زود اسباب خود را بحضور رسانند درین اثنا زین الدین احمد خان فوجدار طبیبی برای
علاج و دو صد روپیه نقد ارسال خدمت نموده باریافتگان حضور اقدس بعرض رسانیدند که زین الدین خان

دو صد روپیه بیازرد و یک شخص حکیم برای معالجه فرستاده است در هر باب هر چه امر شود ارشاد شد که نقد
مذکور به طبیب موصوف بخشند و بگویند که حالا کار بانجام رسید وقت از معالجه در گذشت حکیم را رخصت
فرمودند و وقتیکه در موضع سیوانه نزول اجلال فرمودند قدری ادرار بول بظهور آمد و بر زمینی که در آنجا
تماشه کرده بودند مثل حشرات یا مسکه بسته شد و زمین سفید گردید از آمدن و کشود بول اندکی فرصت دادند
و مردم بسیار مبارکبادها بعرض رسانیدند خورسندیها پدید آمد در آنوقت دوازده هزار روپیه نقد در رکاب موجود
بود به درویشان و مسکینان و مستحقان صدقه مرحمت شد چون وقت نماز مغرب رسید غشی بمزاج مبارک
طاری گردید و حالت دگرگون شد در آن دم سید اشرف جهان و میان شاه نورنگ که هر دو مقبول مرشد
بودند سر مبارک بر زانوی ایشان بود بعد از زمانی از غشی اندکی افاقت رو نمود آنحضرت جنبش نمودند سید
اشرف جهان عرض کرد که در حق درویشان و مریدان اکثری بالفعل در حضور و اکثر از اینجا دور اند چه ارشاد
میشود فرمودند که جمیع یاران را بخدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت غوث الاعظم قدس سره و حضرت
خواجه معین الدین قدس سره سپردم پس از آن بار دیگر ضعف غالب آمد و نبض فرو رفت بعد دیری که افاقت
آمد سید اشرف جهان دیگر مرتبه عرض نمودند که در باب یاران چه امر است فرمودند حواله خدا و پیغمبر خدا و پیران
عظام نمودم بعد ادای این سخن باز بیهوشی دست داد بار سوم که هوشیاری و افاقت آمد اشرف جهان
باز عرض ساخت که در حق طالبان و مریدان و خادمان هیچ ارشاد نشد فرمودند ای اشرف جهان آنکه حواله خدا
و رسول خدا و پیران عظام سلسله خود نموده ام معلوم که بنظر شما کمتر میگذرد و بالاتر از ایشان کیست
که حواله او نمایم و مقصود اشرف جهان از تکرار این مقولات آن بود که کسیکه شایان منصب خلافت باشد بحضور
خود سرفرازی بخشند چون در حق مریدان بدین قسم ارشاد یافت باز عرض کرد که سادات عظام برادران
آنحضرت اند فرمودند که برادری ندارم نه من برادر کسی و نه کسی برادر من اگر حاضر اند در چاه گور افکنند
وای اشرف جهان از عوفت آگاهی نداری که چه قدر نازک است بار بار چه جای تکرار است اشرف جهان ساکت
ماند و وقتیکه شب بآخر رسید پنج شش گهڑی باقیمانده باشد در آن غشی و بیهوشی دفعتاً بسرعت تمام
برخاستند بستر و قد مردم حاضرین دست بدست گرفته استاده کردند و با آواز بلند گفتند السلام علیکم یا رسول (۱)
باز مدهوشی غالب آمد بعد از دیری فرمودند که زود مرا بردارید که تمام پیران عظام تشریف آورده اند
بموجب امر برداشتند و آنحضرت تعظیم آنها بر خاستند وقتیکه طلوع صبح صادق گردید بتاریخ سیم ماه شعبان
المبارک سنه ۱۱۳۱ هجری یکهزار و یکصد و سی و یک هجری گوش هوش به ندای یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی نهاده متوجه سفر آخرت

آخرت گردیدند چنانچه شیخ اسمعیل در تاریخ وفات آنحضرت قطعه تصنیف کرده اینست ٭ آن سید
شاه بهیکه مقبول خدا ٭ سرکردهٔ عارفان بحق راه نما ٭ از بهر تفرج گلستان ارم ٭ بگزشت ازین
دار سوی دار بقا ٭ تاریخ چو خواستیم ز سروش ٭ فرمود که شاه بهیکه مقبول خدا ٭ القصه ازین واقعه
بر جمیع خاص و عام جهان تیره و تاریک گردید و خانه بخانه و دیه بدیه و شهر بشهر و بحر و بر ماده شیون و
ماتم گردید جن و انس و طیور و وحوش و فرشتگان و همه باشندگان زمین و زمان همه بحسرت مینالیدند
پس ماندگان با دل بریان و دیده گریان از انجا کوچ کردند و سادات سیوانه که هم کفو آنحضرت اند میخواستند
که جنازه بطرف خویش برند درینجا دفن سازند تا موجب افتخار و قرب منزلت آنها باشد و مراتب عزت
بیفزاید و نیز دعوی وراثت درپیش کردند که وارث میت ما یان هستیم هر کجا که خواهیم و هم مردم بسیار
و شجاع بودند ازین جهت درویشان را جواب گفتگو نبود نعش مبارک را ازان مکان برداشته بطرف
سیوانه روان گشتند بقدرت الهی راه گم کردند هیچ نمیدانستند که کجا میروند تا که متصل کهرام رسیدند
درویشان این معنی را از مغتنمات شمرده بساکنان و رئیسان قصبه مذکور خبر رسانیدند که داعیه سادات
باین قسم ست که جنازه بطرف سیوانه میبرند اگر میتوانید فکر نگهداشتن اینجا بکنید بمجرد اصغای این خبر اکابر
اصاغر قصبهٔ کهرام بهجوم عام کرده باجماع کثیر برآمده با درویشان ملحق گشته از سادات راه سلوک و مدارا
پیش کردند و گفتند که درویشان باشندگان کهرام و هم دائره هر دو بغلط اند وارث میت بایشان
مسلم ست هر جا که خواهند دفن نمایند لیکن الحال بیگاه شده و شب بر سر آمده امشب همین جا توقف باید
و ازینجا سر انجام تجهیز و تکفین نموده صبح همه کس باتفاق یکدیگر روانه سیوانه خواهیم شد برین سخن سادات
هم رضامند گشتند درویشان بسرعت تمام قریب نماز عصر نعش مبارک را داخل کهرام نموده در حجرهٔ
خاص بشرائط غسل پرداختند بعد انفراغ اغتسال اندکی آب بر بالای سینهٔ مبارک مانده بود خود بخود
جانب پهلوی راست بغلطانیدند آب از سینه بریخت در انوقت میان شاه نور نگه و میان ادریس
و حاجی حبیب الله و میان شاه کرم علی و شاه بهلول و میان شاه امان الله و امین خان و شیخ موسی
و جماعت درویشان حاضر بودند ماجرا مذکور معائنه نموده عرض کردند که ذات مبارک همیشه حی و قائم اند
زنهار گمان ممات و وفات نیست لیکن پاس شریعت محمدی ضرور در تمام عالم شهرت خواهد شد که بعد
از وفات حرکت خلاف شرع بوقوع آمد همان ساعت باز راست شده نغلطیدند در زمینی که حضرت مرشد
آفاق چند سال پیش ازین در حین حیات خود از جای دفن آنحضرت بشارت داده بودند چنانچه
مفصلاً تحریر می آید تنها تمام چوبی فروشش از مریدان حضرت مرشد آفاق در قصبه کهرام متصل مسجد یکی

ریاضت گاه حضرت پیر دستگیر بوده سکونت داشت روزی بترتیب عرس در حجره خود فرش گسترانیده
حضرت مرشد آغا آفاق را طلبیده بخوانده آنحضرت برهنه پا در حجره درآمدند و نعلین مبارک دو سه تا از فرش نگه داشتند
مقربان عرض کردند که در گذاشتن نعلین بیش از حد فرش سری خواهد بود فرمودند که اینجا جای ادب است
چرا که این مکان مدفن حضرت میران سید بنگله است و بانگشت مبارک اشارت فرمودند که این قطعه
زمین مشرف مکین زیارتگاه خلق الله خواهد شد حضرت پیر دستگیر هم در آنوقت حاضر بودند این سخن شهرت
گرفت بعد چندی فیضیاب خان خانوکوی ساکن قصبه کرام منصب سه هزاری سرفرازی یافت و به پایه دولت رسید
از روی اعتقاد بجناب پیر دستگیر عرض کرد که اکثر اوقات آنحضرت در قصبه کرام تشریف فرما میشوند غلام میخواهد
که مکانی برای سکونت آنحضرت تیار شود حضرت پیر دستگیر اجازت دادند همانجا که حضرت مرشد آغا آفاق نشانه داده
بودند جوزی فروش را رضامند ساخته حویلی بنا کرده آنحضرت هرگاه بکرام تشریف می آوردند همان حویلی نزول
میفرمودند آخر الامر همانجا دفن کردند بعد انفراغ تدفین مردم اکابر و اصاغر باهم صلاح کرده انبوه عام نموده
مورچال بسته اسباب جنگ مهیا ساخته با سادات سیوانه از چوب و سنگ جنگ در پیش کردند چون سادات
سیوانه هنگامه کثیر دیدند از جنگ پهلو تهی ساخته به سیوانه روان شدند و درویشان از انطرف گونه تسلی حاصل
نموده ماتم و رسوم فاتحه و ختم وغیره پرداختند روز دوم سه بعضی مقربان بارگاه معلوم شد که حضرت
پیر دستگیر میفرمایند که چوب تابوت شکسته شده و تختهایش به پهلوی ما خلند آنها را از قبر برآرند و مارا بزمین
بغلطانند چون تابوتش قبر کردند همانطور که مذکور شد تختهای تابوت ریزه ریزه شده و ذات مبارک دست
راست زیر جبهه مبارک گذاشته رو بقبله غلطیده اند تمامی حاضران مجلس بچشم خود زیارت نمودند بعده
چوبهای ریزه ریزه شده را برآوردند و نعش مبارک را بر زمین بغلطانیدند مرتبه دیگر بمردم اشارت شد
که کرنی معمار زیر پشت پا مانده است از جهت تکلیف یافته میشود دوباره دوم قبر مبارک را شگافتند و کرنی
مذکور را از زیر پشت پا برآوردند چنانچه کرنی مذکور الی یومنا هذا تبرکاً و تیمناً موجود داشته متبرکان زیارت مینمایند
وقتیکه مردم کرام کار دفن و تقسیم که مسطور شد بانجام رسانیدند عارف کامل سید فاضل جانشین دائره تشریف
و سید عبد المؤمن و بهادر خان فوجدار کرنال و تهانیسر وغیره را رفیق خود نموده و راجپوتان آن دیار
قوم چوهان و تونور قریب ده هزار کس فراهم آورده بداعیه آنکه در کرام رسیده جنگ نموده بزور و تعدی
قبر مبارک را شگافته لاش مبارک برآورده در تسکه آورده مجمع مذکور را قرار بمیان آوردند که مایان برای
جنگ و جدل همراه شما خواهیم بود لیکن قبر مبارک را نخواهیم کشود شما خود مختار اند مایان باین امر مجبوریم مرگاه
هجوم عام جمع شد و عازم و قاصد کرام شدند دفعتاً باران رحمت الهی نزول کرد چنانکه سه روز متوالی کثیر غیبت

دیگر گنجائش فرصت ندارد و طغیانی آب سجدی بوقوع که تشنگه تا کهرام دریای عظیم بود احدی را طاقت نشنا
نبود ناچار همه کهتر و مهتر با خودها میگفتند که داعیه و اراده ما مردم خلاف مرضی آنحضرت گمان نماید که اسباب آن
بالعکس بظهور می آید همه بخانجانه خودها راهی شدند و هنگامه پراگنده شد و نواب روشن الدوله که مرید با اعتقاد
بود و مصروف از جان و مال با سجاده نشینان گفته فرستاده که زنهار زنهار بسینه زوری نفرمائید و خلاف مرضی
حضرت پیر دستگیر کاری تجویز و تدبیر خود نه نمائید از آن یعنی هر کس بجای خود ساکت و در زبده خاموش
نشستند بعد چندی روضه مبارک در کهرام باجازت عالی به تجمل تام باهتمام نواب روشن الدوله تعمیر یافت
و عمارات دائره نیز سجاده و جلال باهتمام عارف کامل سید محمد فاضل مرتب شد و روز عرس آن قطب ربانی
و غوث دوران تاریخ پنجم ماه صیام مقرر است و یکدو سال هر دو مکان بروز مذکور عرس میکردند و روشنی و
طعام به فور زیاده از حد بیان و ازدحام خلائق بیشمار میبود چو عرس در ماه رمضان قبل داده شده بود اکثر
مریدان و طالبان از دور و نزدیک منزلها طی کرده میرسیدند و از سبب هنگامه در سنن تراویح و اوراد
و وظائف قصور و فتور واقع میشد یاران اعلی مثل صاحبزاده والاقدر میان محمد باقر و سید عبد المومن
و سید مرتضی گرده بری و میان نورنگ و میان شرف جهان و میان غلام قدوس و میان محمد حیات و میان
الله داد و شیخ نعمت الله و میان شاه امان الله و شیخ هیبت الله و سید فاضل و جمیع اصاغر و اکابر سرداران
و زمینداران با تاکید تکرار صلاح نموده بنواب روشن الدوله نوشته فرستادند که عرس حضرت پیر دستگیر در ماه
صیام واقع شد از دور و نزدیک برای حصول سعادت آمده جماعت کثیر و ازدحام عام فراهم میشود و هنگام دوام
تمام میگردد درینصورت از اکثری در سنن تراویح و اشغال و اذکار خللی درمیان می آید و نیز همه کس را
بوقت افطار و شراب لابد است و درین ازدحام از شام صبح میگردد که فراغ از مهمانداری حاصل آید
اولی و انسب چنان می نماید که عرس تاریخ دهم شعبان مقرر گردد تا که طالبان و مریدان پیش از
رمضان مبارک حصول نموده رخصت شده بمکان خودها رفته صباحهای ماه رمضان بفراغ خاطر
بگذرانند و روز عرس یعنی پنجم شهر رمضان هر کسی بقدر مقدور و استعداد طعام پخته به نیاز آنحضرت
فاتحه خوانده بفقرا و مستحقان بخورانند و ثواب آن ذخیره عاقبت سازند. نواب موصوف هم این معنی را پسندیده
در جواب آن نوشتند که بسیار خوب تجویز نموده اند همین طور بعمل باید آورد چنانچه تاریخ دهم و یازدهم ماه
شعبان ختم بدائره شریف میخوانند و تاریخ دوازدهم و سیزدهم تمامی جماعت بکهرام آمده ختم میگویند انشاء الله
تعالی تا قیام قیامت این عادت جاری خواهد بود و تاریخ چهاردهم مردم رخصت میشوند اول مرتبه بصلاح جمله
اکابر عرس پنجم رمضان و دائره شریف شده بود از آنجهت اول ختم بدائره میخوانند بعده بکهرام می آیند

رسوم فاتحه وختم بجا می آرند وعمر شریف آنحضرت کسری زیاده از هشتاد وچهار سال یعنی در آغاز سال
هشتاد وپنجم بوصال دوست حقیقی در پیوستند وآنحضرت را خلافت از خاندان طبقات حاصل است که عالم
فیضها بر می دارند وتفصیل شجره که آغاز آن از حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی است پیش ازین شروحاً
نقل آمده ؛ یاد خوش آمیخته ز دهر خاص وعام ؛ مظهر قدوس رو گشته تمام ؛ طا از اینجا در باید ؛
یافت سید بیک زو نعمت تمام ؛ بهره ور گشته از دهر خاص وعام ؛ خامس رمضان چو شد آن شیخ دین ؛
شد خرامان سوی فردوس برین ؛ من چه گویم وصف آن عالیجناب ؛ هست بیرون از بیان واز حساب ؛
شجرهٔ چشتیه را هر روز خوان ؛ ایمن از آفات باشی در جهان ؛ عاقبت جانب بود دار السلام ؛ در ریاض
قرب حق باقی مقام ؛ هر کرا جا بید باد جنت الماوا بهشت ؛ هر زمان با صدق خواند شجرهٔ پیران چشت ؛
؛ در تاریخ وفات زاد فکر غلام علی ؛ بهر تضمین تواریخ وفات شه دین ؛ شاه لطف الله بن خادم فقرا
نمود ؛ هاتف غیب من گفت کزین دار فنا ؛ سید بیک نقل کرده برضوان آسود ؛ سنه ۱۳۱۱ هجری
؛ غنچهٔ گلبن وجود وقرة العین دیده شهود صاحبزادهٔ والا قدر حضرت شاه محمد باقر خلف الصدق حضرت مرشد
آفاق اند شرح عظمت وشان آن والا جناب زیاده از انست که بتحریر آید خاطر فیض مآثرش گنجینهٔ اسرار
الٰهیه است وزبان الهام ترجمانش ابواب مشکلات را مفتاح است در صغر سن آثار بزرگی از جبهه مبارکش
هویدا بود مانند خورشید گیتی افروز ذرات جهان را از فیض صحبت بدرجات عالی رسانیده اند اگر خوارق
عادات آن عالیجناب املا نمایند کتابی دیگر باید ؛ کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنم سر انگشت و
صفحه بشمارم ؛ حضرت پیر دستگیر اکثر اوقات بزبان فیض ترجمان حضرت مرشد آفاق چنان بیان می فرمودند
که شاه محمد باقر مثل پیرزادها مرتکب افعال نامشروع نیست بلکه جامع صفات پسندیده وصاحب اخلاق حمیده
وعارف کامل وسخی و واصل است حضرت پیر دستگیر در بجا آوری آداب چندان مستعد بود که بتقیید قلم نگنجد و
اسباب جمعیت ظاهر مسلم وافر داشتند وخود از ماکولات ومشروبات لا بتجاوز نمیکردند وانچه از ارسال
امرایان زمان از قسم طعام رنگارنگ ومیوه های تر وخشک وغیره می آمد صرف خانقاه میفرمودند وبخرج ذات خود
کمتر تصرف میکردند صورتاً ومعناً جامه لباس حضرت مرشد آفاق وحضرت پیر دستگیر سلامت آن عالی
درجات دوخته بودند وزیبا بود وفات ایشان بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک واقع گردیده در جنب
مرشد آفاق اندرون گنبد مدفون اند زیارتگاه خلق است ؛ شمع دانش وبینش چراغ ملت آفرینش
حضرت شاه امام الدین خلف ما لیقدر حضرت شاه محمد باقر اند در فضیلت وکمالات یگانهٔ دوران و
در اخلاق حمیده فرد زمان بوده اند از صبح تا شام واز شام تا صبح بجز تعظیم وتکریم واردشان وغیره

دیگر کار نبود تا بریاضات شاقه لیل و نهار بسر می بردند آخر ازین جهان فانی در گذشتند رحمة الله علیهم در گنبد
مرشد آفاق هست بزیارت اصحاب خلائق فیض پذیر میگردد و چراغ شرع و ملت شمع دین و دولت ثمر شجر
بوستان ولایت غنچه گلستان هدایت حضرت سید شاه نظام - خلف الصدق شاه محمد باقر [illegible] و کمالات
معروف و بصلاح و صفائی باطن موصوف نعم و احسان ایشان که در حق [illegible] شده اند بیش از بیان بیرون است
مثل پدر بزرگوار در ریاضات و عبادات کوشش بلیغ نموده متوجه بسفر آخرت گردیدند در گنبد حضرت
مرشد آفاق مدفون شدند - جناب مرشد مشرف به لقای سرور - از یاران اعلی حضرت پیر دستگیر
روزی حضور پیر دستگیر بخدمت حضرت مرشد آفاق در انبیٹه حاضر بودند حضرت مرشد آفاق فرمودند که
میان جیو شاه محمد لایق و قابل ارشاد هست چرا اجازت نمیدهند عرض کردند اگر [illegible] شوند اجازت خواهند
یافت آنحضرت هم در باطن نظر فرمایند که ثمر شاه محمد آخر رسید در آن ایام میان شاه محمد را عارضه لاحق
گردید و بیماری بسر کشید وقت نزع در رسید پیر دستگیر در کهرام تشریف نمیداشتند روداد بعرض رسانید که
شاه محمد وداع روح میخواهد فرمودند که آدم بجلدی اداره برود و شاه محمد بگوید که فقیر متعاقب میرسد در رخصت
روح جلدی نکنند انتظار رسیدن ما نمایند آدم زودتر رسیده بمقام مذکور رنگ شد میان مبارک میان شاه محمد
رسانید ایشان انگشت اجابت بر دیدهای خود نهادند که درین اثنا حضرت پیر دستگیر تشریف فرما شدند قوالان
طلبیده بسماع و سرود امر کردند میان شاه محمد در حالت نزاع از شنیدن سماع بالای چارپائی بمقدار چوب
دستی بجنبید و میخواست که مثل مرغ پرواز نماید لیکن پیر ایشان از هر جانب میگرفتند و باز میداشتند آنحضرت
در آن وقت فرمودند نقشبندیانرا باید رسید تا درین محل چه فتوی دهند در عین سماع جان بجان آفرین سپرد
و یاران در تجهیز و تکفین میپرداختند حضرت پیر دستگیر فرمودند هرگاهکه در قبر فرود آرند اطلاع دهند تا وقت آخر
هم دیدار شده دیده شود بموجب امر بجا آوردند حضرت پیر دستگیر بر سر قبر استاده شده محاسن شریف خود بدست
مبارک خود گرفته فرمودند اگر شاه محمد را موت امان میداد پس از فقیر باعث آبروی این ریش میگردید حالا که
رخت اقامت بربستند در عاقبت وسیله فقیر است و خرق عادات آن عالیجناب رحمة الله علیه لانهایت است از آنجمله
اینکه بعد رحلت بارها اکثر درویشان در نماز پنجوقتی بچشم حال حاضر میدیدند و چون این ماجرا بسمع شریف حضرت
پیر دستگیر رسانیدند ذات مبارک هم بگور استاده شده فرمودند آیا اکنون هم نماز بر شما فرض و واجب است این قسم
در شریعت باعث نفاق میشود حالا این قدر تکلیف بر خود جائز داشتن چه لازم است و هم میگویند که روزی
حضرت پیر دستگیر بوقت تهجد بجهت استنجا از درویشی کلوخ طلب فرمودند برای تلاش کلوخ رفته میان شاه محمد
از قبر بر آمده کلوخ بدست آنحضرت داد پس از آن درویش هم کلوخ حاضر کرد آنحضرت بغیر تعیین نام فرمودند که بار دیگر

اینچنین کار نباید کرد درویش نزد سید دلدار زید که آنحضرت از دیر رسیدن رنجیده خاطر گشته باشند از یارگان
حضور در خواست شفاعت بجهت عفو تقصیرات نمود میان کرم علی بعرض اقدس رسانیدند که فلان درویش
عرض میکند که آنحضرت برای استنجا کلوخ طلبیده بودند در رسانیدن کلوخ از غلام اندکی تساهل واقع شد آنجناب
جناب اقدس اعتراض هستند امیدوار است که تقصیرش معاف گردد آنحضرت فرمودند که آن بیچاره هیچ
تقصیری نکرده شاه محمد از قبر برآمده کلوخ داده بود دانستم که همین درویش آورده باشد بعد این عزیزیم کلوخ
آورد معلوم کردم آنکه مرتبه اول کلوخ آورده است شاه محمد خواهد بود و باو گفته ام که بار دیگر مرتکب چنین امور نشود
حرکات خلاف شریعت لازم نیست و ازین قبیل مقولات و خرق عادات از ایشان بظهور آمده اند از تطویل
کتاب اندیشیده برین مقدار اکتفا نمود مزار شریف در قصبه دائره شریفه است ✽ مستجمع فضائل عارف کامل
از سادات عالی تبار اولاد شاه حامد کوله وال همکفو حضرت پیر دستگیر و مرید راسخ انجناب اند در زهد و ورع یگانه روزگار
یگانه آفاق و بحسن خلق در عالم طاق بوده است در گفتگو و قیل و قال کشاده بود در سلیقه کار نادر دوران
حضرت پیر دستگیر صفائی طینت و حسن اعتقادی معائنه فرموده بعهده جانشینی دائره ممتاز گردانیدند ایشان
در خدمت درویشان بجان و دل میکوشیدند شب و روز کمر بسته در تردد اسباب و پخت و پز طعام
و بند و بست آن مقید می بودند و پانصد کس درویش در اوایل حال بدائره شریف کارها بسته بیاد الهی
مشغول می بودند همین قدر صادر و وارد مجمع هر روز تا هزار کس بوده باشد بخدمتگزاری و مهمانداری ایشان
مصروف میبودند و هی از یاد حق تغافل نمودند آنچه از وظائف و اشغال شبانه روزی ورد کار معمول بود
ناغه نمیفرمودند از بار در دیانت و امانت قصوری جائز نمیداشتند در حین آنحضرت هر کاری که نو ایجاد را
بنا کردن میخواستند بدون اجازت جرأت نمیکردند چنانچه روزی بزبانی شخصی عرض کرده فرستاد که روضهها
و زاهدان خام همیشه مرمت طلب می باشند اگر حکم شود از خشتهای پخته تیار کنانیده شود ارشاد شد بدستور
بگذارد روزی سید فاضل و سید عبد المؤمن عرض کردند درویشان که ودیعت روح می نمایند بیرون دائره
دفن کرده می شوند هرگاه باران می بارد قبور مسمار شده برابر زمین میگردد اگر حکم شود چبوتره های کلان
تیار کرده شود تا درویشی از نیهمان نقل کند و الکاه فرض کرده آید تا از طغیانی آب بی آسیب باشد آنحضرت
فرمودند بسیار احسن است هر کسیکه از یاران خود متوجه سفر آخرت شود دران مکان دفن میکرده باشند
و حقیقت قبر برین نمط است وقتیکه اجل بر باید در بام رسن بسته لاش اکشیده برگلخنی باندازد و اگر طامع
یاوری نماید و با بیان سلامت سفر آخرت شود این خاکسار را زیر اقدام درویشان بسپارند بعد رحلت
آنحضرت عمارات دائره با حشمت تمام باهتمام مومی الیه ترتیب یافته نواب روشن الدوله هر چند آرزو کرده

که در نثار می این سکان بنده را شریک هم فرمایند قبول کرده احوال ماثل و دل درین مختصر تحریر آورده مضجع
ایشان بدایره شریف واقع است قدوة الواصلین زبدة المحققین زاهد زمانه عابد یگانه حضرت ذوالمنن مرید و خلیفه
حضرت مرشد آفاق اند سید عالی تبار هم کفو حضرت پیر دستگیر ساکن ساده هوره از یاران اعلی در ترتیب یافته
و جلیس و انیس حضرت پیر دستگیر از شرح عظمت شان آن یگانه زبان از حوصله بیان بیرون است حضرت مرشد آفاق
دست ایشان بدست حضرت پیر دستگیر سپرده فرموده بودند که عبدالمومن مستجمع فضایل و صحیح النسب و هم کفو
و برادری شماست در حق اینوجه خواهند کرد آنحضرت انگشت اجابت بر دیده خود قبول فرمودند در تربیتش کوشش
بلیغ مبذول داشتند و پاس احترام ایشان را چندان مرعی داشتند که گاهی بجز میرانجیو بنام نخوانده اند و جمیع
یاران ادنی و اعلی پاس ادب و فرمان برداری بجا می آوردند آنحضرت بموجب ارشاد حضرت مرشد آفاق …
ریاضت ارشاد فرمودند تا مدت چهل سال از درون حجره پا بیرون نگذاشتند از صبح تا شام و از شام تا صبح
ریاضت شاقه اشتغال داشتند و در مدت چنین حیات خود حضرت پیر دستگیر چهار مرتبه بحال ایشان توجهی فرموده
لیکن یک سر موی خشبی گاهی در تمام عمر اندر سماع هیچ حالتی پیدا نشد هرگز رقص و وجد نکرده بودند
چون توجه آن ذات فائز البرکات تاثیر تمام داشت بعد رحلت حضرت پیر دستگیر روزی در تهانیسر عرس حلقه
احبا یاران و سر دفتر ازکیا و جهان حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره بوده است سماع میکردند
در آنوقت ایشان را حالتی دست داد و بیهوشی غالب آمد حتی که ازین عالم خبر نداشتند از آنجا بر جهپان سوار
کرده بدایره رسانیدند تا چهل روز هیچ نه آشامیدند و سخنی نمیکردند پرستاران بیماری تصور نموده معالجات
بکار بردند هیچ فائده نمی بخشید اگر میان نعمت الله می پرسیدند که یاران و برادران برای عیادت شما آمده اند
می شناسید جوابش بزبان نمیگفتند سر می جنبانیدند که آری می شناسم بعد روز چهلم چون شیخ نعمت الله
استفسار حقیقت نمود فرمودند که بر خاطرم اسم ذات مستولی گشته از ینعالم بازداشته هیچ خبری ندارم
در همان حالت متوجه سفر آخرت گردیدند مضجع ایشان در دائره شریف واقع است متصل درگاه برگزیده الله
از عارفان کامل و سالکان واصل مرید و طالب حضرت مرشد آفاق بود جناب عالی سپرد حضرت پیر دستگیر
نموده بودند صوفی جبروت علی بوده است وجه تقید درین منزل آنست که گویند بسمع حضرت مرشد آفاق
رسانیدند که میر ابوالعلا صاحب شیخ نعمت الله … چه بگفتن ارشاد نفرمایند همعنی بخاطر مبارک پسند نه افتاد ازین جهت
بهمان منزل قرار گرفت و بالا تر عروج نمود و قریب منزلت آنولا شاه نزدیک حضرت پیر دستگیر زیاده محل
تقرر رسید انچه به مریدان و طالبان ارشاد یافته آنجناب را حالات و واقعات روی داد با استفسار
حقیقت آنها با ایشان ارشید ایشان بوجه احسن واقعات ذاتی و صفاتی را دریافت نموده مستحسن …

بجناب عالی گزارش میکردند و اقف مرتبه ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی بوده اند همه مراتب منکشف
بوده آنحضرت مستمع گردیده کسی را تجلیات ذاتی رو میداد مبارکباد میگفتند خوشحال میگردیدند و آن کس را
که وسوسهٔ شیطانی در پرده اخفا شده برای او اولی آوارگی رو می نمود حکم بخواندن استغفار میفرمودند
و از مقدمه وسوسه آگاه و هشیار میساختند و تنبیه میفرمودند که بریاضت و مشقت سرگرم شوند تا گویا ذات
شیخ در میان طالب و مرشد وسیله بوده ست و حجابهٔ طالبان استاد خود میدانستند الحق ذات ایشان
مستجمع جمیع فضائل بوده ست پائین روضهٔ شریف مدفون اند — کامل عارف و اصل بابا پیر رنگ — این
اولاد ولایت هشتی اند در اوائل حال بسیار حسین الوجه و جوان قوی هیکل و تنومند در فرقه قطاع الطریقان
در او زمان اخوان ان خود مختار و گوئی سبقت از سائر ابنای جنس خود برده اند روزی در مسجدی عالم فقهی
مسائل خوف خاتمه و صوم و صلوة و سلامتی ایمان بیان میکرد وقت هدایت رسیده بود آن کلام بخاطر
ایشان جا گرفت و تاثیر کرد الفاظ وعظ و پند را بگوش جان شنیده خوفناک گردیده دامن همت از این
اسباب و اعتبارات دنیوی چیده در جستجوی طلب آخرت و خاتمه بالخیر کمر تلاش محکم بسته بلاهور رسیده
تا هفت سال طالب علمی نمود و فضیلت تمام حاصل کرده اعلم علمای زمان و افضل فضلای دوران در مسئله
توحید یگانه و در ترک و تجرید سرآمد زمانه باشند در خاطر خود قصد سیاحی قرار داده از لاهور روانه شده
بقصبه بنور وارد گردیده بمسجدی که بر دو تیر پرتاب بیرون شهر واقع است سکونت ورزیده تا چهار روز بهمانجا
گذرانیده آنچه از نماز تمرا از بعد تقلیل بهم رسید افطار میکردند هرگاه بر باشندگان آنجا معلوم شد که مسافر
و فاضل و متوکل از چهار روز بدین نمط اوقات بسر برده ما حضر برای تناول ایشان بیاوردند آنها که اشتیاق
طالب علمی در سر داشتند سبق میگرفتند چند روز بر این نوجه بگذشت بعده در قصبهٔ مذکور مسجدی بی چراغ و بی مرمت
افتاده بوده ست در آن مسجد تاریک بغیر بستر خواب و بغیر آب شب میگذرانیدند و صبح پیش از نماز از مسجد
بیرون میرفتند و تمام روز درس میگفتند بعد ادای نماز عشا باز بهمان مسجد اندرون می آمدند چنانچه مسجد
الی یومنا هذا بنام ایشان مشهور است چون اکثر اکابر شهر از وضع شریف بشاگردی ایشان فایض گردیدند
کسی گاهی دعوت میکرد اما ایشان در کمال استغنا و بی تعلقی زیست بسر می برد — از قید تعلقات رشته
در گوشه انزوا نشسته — رفته رفته مردم شهر رجوع آوردند و در خدمت ایشان بجان میکوشیدند تا چهل سال
بهمین روش بسر بردند حتی که مردم آرزو میکردند که میان جیو آنچه فرمایش نمایند بجا می آریم هرگز جائز نمیداشتند
شخصی بالتجا تمام بتعالی را در بر دیگر بعد تعقید نمود که هر چه میان جیو درخواست نمایند برداشت نموده باشند
ایشان در مدت هیم هلولی را چانول بر داشته اند در آن ایام کوس ولایت حضرت پیر دستگیر از مشرق تا بمغرب

در شهر و مکان بلند آوازه شده بود و اکثر وضیع و شریف آن شهر مرید انجناب بودند و تعریف و توصیف
کشف و کرامات در هر محل با عظمت و شان بیان میشد میان شاه نورنگ بسمع جان می شنیدند و روز بروز
اشتیاق دو بالا میشد آخر شوق زیارت عالیمرتبت فیضیاب گردیده دست بیعت بانجناب داده در اندک فرصت
دانا مرموز حقیقت عالم اسرار طریقت شد و جناب عالی پاس عزت و حرمت ایشان را چندان مرعی داشتند
که گاهی نام ایشان بزبان نیاوردند باسم میان جیو صاحب اندند و مخاطب میشدند و ایشان باکثر یاران سبق فقه
یاد میدادند چنانچه شاگردان حق استادی مد نظر داشته بجناب حضرت پیر دستگیر چیزی ناگفتنی عرض
نموده بخاطر مبارک از طرف میان جیو رنجشی بهم رسانیدند آنحضرت ایشان را برای کار تحصیل غله موضع بهکه
تعین فرمودند چون بدانجا رسیدند بزبانی شخصی گفته فرستادند که میان جیو را بگویند در بنولا بروند بمجرد
اطلاع حکم بی قیل و قال روانه بنور گردیده مدت چهار سال در هجرت بسر بردند روزی حضرت پیر دستگیر
خود بخود یاد فرمودند بلکه اهمال و بلا توقف راهی شدند بعد قدمبوس مستفید گشتند آنحضرت پرسیدند که
مدتی در مهاجرت گذشت عرض کردند که در حضور هم غلام آنحضرت ام و در غیبت داغ غلامی بناصیه اقبال خود
میدارم و بهمه حال سگ این آستانه ام و اکثر در خدمت شریف حاضر و در خلوت و جلوت باریاب بودند بعد
وصال آنحضرت بدستور در قصبه بنور می بودند وقتیکه سید فاضل جانشین دائره شریف رخت اقامت ازین
جهان فانی بسفای جاودانی بربست مردم نسبت و سماحت ایشان را بسرداری و جانشینی دائره مصر شده درینجا
آورده نشانیدند بکمال دیانت و غمخواری و تواضع تکریم آینده و رونده و حسن خلق معاش میکردند بجوار
رحمت الهی پیوسته پائین روضه متبرکه بدائره شریف مدفون اند — فردایوان تقوی قدوه رجال لطف
بکمال طالب صادق مقبول مرشد برحق المخاطب ظفر خان بهادر روازخواجه عبدالقادر راعزه خواجه زادگان
که اجداد امجدش مثل آفتاب مشهور و معروف اند نسبت شریفه مرشد بخواجه احمد جام زنده پیل از ازل بیت
قابلیتش بتشریف کمالات صوری و معنوی آراسته و رخساره بخاتش بنور استعداد ظاهری و باطنی
پیراسته قدوه دانشمندان روزگار بسیار خوش اعتقاد و پاکیزه نهاد و در صفت مردی و حسن توفیق
و صفائی طینت یگانه آفاق بود در همت گوی از حاتم برده در بدایت حال چندی با ختلال اوضاع
بسر برده بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر ارادت آورده آنحضرت در حق وی مرحمت و شفقت مرعی
داشته در تربیت و پرورش میکوشیدند و اکثر اوقات از خوراک و پوشاک وغیره خبرگیران میبودند
چون نظر عاطفت و توجه باطن در باره آن راسخ الاعتقاد مبذول و مصروف بود در اوایل جلوس
بهادر شاه بادشاه بوساطت امیری بکصد و پنجاه و جاگیر علی قدر منصب سرفرازی یافت بهرحال تو

وجه معیشت وگزران معین شد درین اثنا حضرت پیر دستگیر زبدة الواصلین میان هیبت الله در شهر
شاهجهان آباد روانه فرمودند که نزد خواجه مظفر بروند و حکم برسانند که گهڑیال منواخته باشد بلکه همه اسباب
روبروی خود مهیا ساخته در گهڑیال نواخته باید چون هیبت الله مذکور را ابلاغ رسانید خواجه مظفر
عرض کرد که بنده را بالفعل طاقت نگهداشتن گهڑیال معلوم است که منصب قلیل و جاگیر اندک که محاصل آن
کمتر که وجه گزران متعذر و بعسرت است چون تقید بسیار رفت آن پاک اعتقاد ارشاد مرشد حقیقی را فرض
و واجب دانسته در تدبیر و سرانجام آن گردید از اهلیه خود زیور گرفته در بازار فروخته سامان گهڑیال خرید
کرده دو نفر گهڑیالی نوکر داشته و چیزی شیرینی نیاز پیران عظام فاتحه خوانده تقسیم کرده گهڑیال نواختن
قرب و جوار تمسخر میکردند که عجب مرد سوده زده مینماید که بر منصب صد و پنجاهی گهڑیال مینوازد اتفاقاً
شاهجهان [illegible] بدستور معمول رفته بود و امیر مذکور که ظفر خان برخاقت وی بود بحضور بادشاه
استاده کرده بمنصب نصدی اختصاص یافت بادشاه بسمت لاهور تشریف فرمود امیر موصوف
[illegible] بجهت سرانجام کاری در شاهجهان آباد گذاشت چندی نرفته بود که بادشاه مذکور رخت اقامت
از [illegible] جهان فانی بربست و بجای محمد معز الدین ملقب بجهاندار شاه اورنگ نشین مسند شهریاری گردید
بر سریر سلطنت جلوس کرد این خبر مشهور نزدیک و دور گشت خواجه مظفر بجناب حضرت پیر دستگیر
عرضداشت کرد که تمام نوکر ملازم سرکار بادشاهیست و اکنون بادشاه دیگر اجلاس فرموده شد و نسبت
تازه عزل منصب بی اندازه رو داده رفتن حضور پر ضرور است درین ماده هرچه امر آنحضرت
رشد منضمیر در جواب آن قلمی فرمودند که زنهار زنهار قصد رفتن لاهور نکنند اولی و انسب آنست که
خود را بهر نوع که [illegible] توانند در لشکر ظفر اثر شاهزاده والا قدر محمد فرخ سیر برسانند بموجب حکم والا بلا توقف
بانعطاف روانه شد در آن ایام محمد فرخ سیر خروج نموده اراده جنگ با عموی خود مصمم کرده و امیر الامرا
بنام حسن علیخان و وزارت بنام عبدالله خان سادات بارهه قرار یافته بود خواجه مظفر بوساطت
هر دو امیران بملازمت منتظم گشته بمنصب سه هزاری و سوم بخشی گری اختصاص یافت چون بادشاه
جمجاه بر اعدای خود ظفریاب گردیده بر سریر سلطنت جلوس فرموده نهال قامت اقبالش بالا گرفت
بترقی نمایان گشت از اعاظم امرای هندوستان گردید بپایه عمارت اعلی رسیده بخطاب نواب
روشن الدوله ظفر خان بهادر علم امتیاز برافراشت و اکثر خدمات عمده متعلق متوسلانش گردید و مرجع
خاص و عام گشت بجناب پیران عظام رسوخ بدرجه لانهایت داشت صدها و هزارها و لکها بنام پیران
عظام صرف کرده در خدمت درویشان از اعلی و ادنی از جان و مال دریغ نداشت و مقبول جناب آنحضرت

سید محمود عالم و مشهور آفاق گردید غرضکه دولت کونین حاصل گردید و حق تعالی از کرم و فضل خویش آنچنین
نعمت لا زوال دینی و دنیوی نصیب همه گردانا د روزی در مقبرهٔ کرام حضرت پیر دستگیر تشریف مند نشستند
و نواب روشن الدوله برای زیارت آمده بود آنحضرت فرمودند نواب روشن الدوله آمده اند و پیش آئین با تعظیم
نخوانده اند گاهی مظهر خان و گاهی خواجه مظفر میگفتند از معنی مردم متعجب شدند که خلاف عادت بعمل آمد و نواب
زار سنگر نیست از آن وقت صاحبزاده والا قدر محمد باقر حاضر بودند و اکثر اوقات حضرت پیر دستگیر میفرمودند که مظفر خان
مثل حضرت امیر خسرو مقبول درگاه الله است و از سر بالین سلاره که عبارت از آداب رنگ آمیز است بر دستهٔ
بصاحبزاده امر کردند که دو طرف گوشهای سلاره را آنصاحب بگیرند و از طرف فقیر منگیرد و مظفر خان پوشانیدند
که عاقبت داد انکس بجا خواهد بود و بعد عطا خلعت ملبوس خاص حضرت فرمودند و نواب انه گریه می آمده
مردم میگفتند بفضلی که در حق شما مبذول گشته جای شادیهاست غم و اندوه و گریه و زاری از بهر چیست
گفت که در مهربانی و توجهات شکی نیست لیکن از کلام معجز نظام چنان مفهوم میشود که بار دیگر در حیات
حضرت پیر دستگیر زیارت میسر آید باید امروز ملاقات آخر نیست و فی الواقع همین نهج در وقوع آمد و آنچه از
وفات شریف از جان و مال بنام حضرت پیر دستگیر مصروف مانده اظهر من الشمس است حاجت شمر نیست
و اینهمه عمارت در مقبرهٔ کرام باهتمام نواب معزالیه ترتیب تعلیم یافته و اکثر درویشان طبقات از هر خاندان
وظیفه خواران احسانش بوده اند از خدمتگزاری هیچکدام مکدر خاطر نمیشد سعادت دارین خود در کفش برداری
وخدمتگزاری این فرقهٔ علیه تصور میکرد و بر نام یاران سلسله خود مثل پروانه گرد شمع قربان میشد و بفنون لشکر
پروری و سپه داری نیز اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بوده است آخر ازین سرای فانی بعالم جاودانی
خرامید و بجوار رحمت حق پیوسته متصل به زیر سایه قدم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
آرمیده است و بر روضه اش هر پنجشنبه مجلس عام ترتیب می یابد و سماع میشود و اکثر خلایق بدان روز بطرف
مزار کثیر الاقتدار ثواب بر میدارند و سبحانه همه کس را از مومنان دین آنچنین قبولیت و مراتب میسر گرداند
و بعضی احوالات در باب خرق عادات حضرت پیر دستگیر تحریر آمده طالب را باید که از انجا باید در زندهٔ صحاب
یقین مقبول درگاه برگزیدهٔ الله - قدس سره از یاران اعلی آنحضرت اند اصل وطن ایشان موضع
کانیتان واقع کمسار که متصل شاه نورجمال است در بدایت حال با ایام خرد سالگی از والدین خود و از آده شده
و از خانمان آواره گشته در جماعت آزادگان پیوسته بخدمت فقیری آزادی می بودند فقیر مذکور
در موضع سراورکه از ابابالسته کرده باشد سکونت اختیار کرده بود حضرت مرشد آفاق و حضرت پیر دستگیر
در موضع مذکور تشریف فرما شده بودند شبی حضرت برای قضای حاجت بیرون ده میرفتند در اثنا راه میان

امان الله را دیدند که بر گلیمی نشسته آتش می افروزند فرمودند که ای طفلک آفتابه آب برای طهارت بیار
ایشان آفتابه گرفته همراه رکاب روان شدند وقتیکه از قضای حاجت انفراغ حاصل کرده طهارت نموده بطرف
مکان مراجعت فرمودند در اثنا راه چند دانه کشمش که گوشه ردا مبارک بسته بود بر آورده بمیان شاه
امان الله دادند و همراه خود در آشتند فقیر را بار رای آن نشد که چیزی تکرار نماید یا طفلک را باز گرداند آن حضرت
بکهرام تشریف آوردند و ایشان را بخدمت آبکشی برای وضوی درویشان مقرر ساختند تا مدت دوازده سال
بدان عهده مامور بودند بعد ازان ارشاد کردند که حالا هر جائیکه دل شما قرار گیرد بخاطر جمع نشسته بیاد الهی
اشتغال داشته باشند ایشان در موضع بربال پور سمد علی سنتی خان بود و اکثر باشندهای مسلمانان در آن دیهه
ساکن بودند آنجا سکونت اختیار کردند باشندگان بعضی سپاهیه برای ایشان از گاه بنا ساختند و سید سلطان
ساکن دوکریه سادات که متصل جالندهر واقع است از مریدان حضرت پیر دستگیر بعهد مغلی آن دیهه مقرر بودند بتعلیم
سبق حضرت کلام الله کوشش نموده بمیان امان الله سپاسوخت بعده ایشان بریاضت و تلاوت مشغول
بودند بعد چندی از آنجا برخاسته به بلده سرهند در مسجد باشندگان سکونت اختیار کردند حتی که سید مرتضی کریری
دیهه از سرکار پادشاهی بنام التمغا آورده بخدمت ایشان داعی شد که ایشان حقتعالی برای بسر بردن معاش
بلا نزد دیهه سیر حاصل بخشیده است چرا تکلیف میکشند بکی گزران نموده خواهد شد اکثر شبانه سید مرتضی
میبودند و اکثر علاء کهیری سادات هم میرفتند روزها و ماهها باهم میماندند در ریاضات و مجاهدات بسیار کوشیده
صاحب ورع و تقوی و مجاهده و وجد و حال گردیده چنانچه روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف
میداشتند میان شاه امان الله در عین سماع نعره زنان و وجد کنان بسمتیکه حضرت پیر دستگیر نشسته بودند بیامدند
آنحضرت بتعظیم برخاستند بدرسمار حقائق میان محمد عاشق از فرزندان خاص اسرار معرفت ناظر انوار حقیقت
قدوه اهل کمال حضرت شاه جلال حاضر بودند در مجلس فرمودند که پیر را هدیه یا به مرید تعظیم اگرچه موجب ازدیاد حرمت
مرید است فی الحقیقت بر خارها کشیدن است ارشاد فرمودند که درین امر تغیر ناچار بود وقتیکه امان الله را
دیدم وجد کنان می آید می بینم که دست راست وی بدست حضرت شاه شرف بو علی قلندر است و دست چپ وی
بدست حضرت شاه جلال است به تعظیم آنها چگونه تساهل ورزیده شود و ازین قبیل حکایت بسیار است اکثر خوارق عادات
که از ایشان بظهور آمده بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد وقتی که هنگام رحلت حضرت پیر دستگیر عنقریب رسید
ایشان را طلبیده امر بزمین کهرام فرمودند که شما در آنجا رفته سکونت اختیار نمایند فقیر هم متعاقب میرسد چنانچه بعد
ایام معدودی چند تابوت و نعش مبارک در آنجا رسید که ذکر آن مشرح تا پیش ازین تحریر یافته بجای که حضرت
مرشد آفاق اشارت فرموده بودند مدفون گشته چون میان شیخ الله داد قدس سره منوبه حضرت شده بعضی

از این جهان فانی بر بستند بتاریخ نوزدهم شوال بعالم بقا خرامیده پایین روضه منوره باغچه که دارد قصبه
مذکور است مدفون گردید — عرصه دلاوری رستم معرکه سپاهگری شرف عباد کشف زهاد سید جواد مرید راسخ
الاعتقاد و همکفو حضرت پیر دستگیر بوده آخر سید را جو انده سال که نسبت شریف میر سید جعفر بن شاه زید شهید
قدس سره خاطر حقایق و ذخایرش گنجینه انوار الهی دل معارف منزلش مخزن اسرار نامتناهی از صغر سن
بحکم سلیقه قدم در وادی سپاهگری نهاد از همگنان خویش از میدان معرکه ربوده قامت قابلیتش بتشریف
ظاهری و باطنی آراسته و رخساره بخانتش بحلیه زهد و صلاح پیراسته سحرخیز و متهجد و اکثر اوقاتش نصیحت
مبدل گشته ارباب کمالات و عبادت حضرت ذوالجلال میگذشت لیل و نهار بعبادت و ریاضت مشغول
میبود و پیوسته با خلق در کمال انکسار و حسن خلق و دیانت معاش بسر بردی اکثر امیری بر محلات
و جاگیرات خود عامل کرده میفرستاد چندان تقید بکار می برد که هرگز بر رعایا و برایا ظلم و تعدی نرود و از مال
غصب دانه و کاه و اسپان و نفران بکار نبردند و امرایان و اعزه هندوستان در توقیرش فروگذاشت
نمیکردند و در پاس احترامش قصور جایز نمیداشتند چه اعمال حسنه و اخلاق حمیده در همه حال موجب مزید توفیق
می شود بر عالیجناب هرگز بی شور و محبت و جذبه مودت نبود و از هر ذره کائنات جلوه محبوب حقیقی میدید و اختیار
میشد و بارها برای تبدیل لباس بجناب عالی التماس کرد آنحضرت میفرمودند که بلباس رنگین هیچ منحصر نیست —
مردمی باید که باشد شه شناس ؛؛ تا شناسد شاه را در هر لباس ؛؛ در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا
طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا ؛؛ دل جانب حق است و ساکن میکده ؛؛ خوش باش که عاقبت خیر است ترا و می فرمودند
خلق لباس رنگین کرده اند و سید جواد دل رنگین دارد الحق انقدر خوبی و صفات حمیده و اطوار پسندیده که
حق تعالی از توجهات حضرت پیر دستگیر با آن قدوه اهل کمالات عنایت نموده بود هیچ احدی را درین لباس دیده
و شنیده نشده و در زهد و پرهیزگاری یگانه آفاق و در ورع و تقوی در عالم طاق بوده باعتقاد راقم از متقدمین
و متاخرین درین فرقه کمتر کسی باین صفائی طینت و پاکی طبیعت بوده است چه جمیع محسنات را جامع بوده مه
خصوصیت و محرمیت که باین راقم حرف داشت از آن گذشته که از عهده تقریر و تحریر آن توان برآید بر سینه
نگار و غمخوار دل بیچاره درین محنت کده غیر هم او نبوده است هرگاه بسبب ضرورت مفارقت و مهاجرت اتفاق
می افتاد جامه صبر جانبین چاک و شعله آه طرفین بافلاک میرسید و بعد واقعه آن عالی درجات نیز همین روش
میگذرد و مزار شریف ایشان در قصبه گنگوه متصل گنبد حضرت محمد سعید گنگوهی قدس سره واقع است — گوی
حقیقت دار آسته باده طریقت صاحب زهد و تقوی [illegible] مرید آنحضرت انذ ریاضت شاقه نفس سرکش
شاقه نفس سرکش را گوشمال داده منقاد خود ساخته در اوایل کسب سلوک در قصبه کهرام مسجد عباسیان [illegible]

چهارده سال اقامت ورزیده شب و روز بعبادت گزرانیده تا مدت مذکور پشت بر زمین آشنا نساخته
روزی حضرت پیر دستگیر در قصبهٔ کهرام تشریف فرما شده بودند مصری شکر بملازمت عظامی فیضیاب گردیده عرض
کرد که الله بنده درویشی از مدت چهارده سال بیاد حق مشغول است و چندان جهاد نموده که درین عرصه یکدم
ویکساعت پشت بر زمین کرده نه آسوده از اصغای این ماجرا فرمودند که الله بنده را بیارید چون حاضر شده کورنش
بجا آورد پرسیدند که الله بنده اشما را چندین مدت میگذرد که یاد حق نماید گاهی از حالات و واقعات خود اطلاع نکردم
عرض کرد که ذره را با آفتاب چه نسبت و چه قدرت و چه یارا که هوش همکلامی بخاطر آرد آنحضرت ازین سخن محظوظ
و منبسط گردیده آفرین و تحسین فرموده دست گرفته بحجرهٔ خاص برده کار وی با تمام رسانیدند یکی از واصلان حق
گردید انصار روزی در قصبه شاه آباد که متصل قصبه آباد وی است موسوم بحبیب آباد در آنجا طرح مجلس بود
حضرت پیر دستگیر هم دران مجلس تشریف میداشتند و اکثر یاران و درویشان مثل میان امان الله شاه و میان شاه
نور رنگ و میان عبد المومن و شیخ نعمت الله حاجی حبیب الله و میان الله بنده وغیرهم که هریک صاحب حال
بوده اند حاضر بودند مجلس سماع گرم بود و فقیر حقیر کاتب الحروف سر بخدمت مرشد حق بر عهدهٔ چوبداری حاضر
بود درین اثنا میان عبد المومن را حالتی وجد و شوق روداد دران مجمع یک سیدزاده حسن الوجه عدیم المثال
استاده بود و ایشان رقص کنان جائیکه امرد مذکور استاده بود بیکدیگر گذشتند و نظر بسوی وی انداختند
آن عزیز بمقتضی بشریت و میل است گردیده کار بجوانی فرمود طپانچه بر روی ایشان حواله کرد و ایشان یکسو انجا
گشت شدند و بطرف دیگر برگشتند چون مجلس سماع اختتام یافت و کس بجانب خانهای خود رو نهاد آن عزیز
بمرض لقوه مبتلا شد گردنش کج و رو بقفا گردید مردم اعوانش دانستند که این نتیجه بی ادبی نمایان گشته چند
اقربایش نالان و گریان بجناب حضرت پیر دستگیر آمدند و عرض کردند که این جوان از راه بیهوشی و بیعقلی خطا
کرده امیدوار از توجهات کریمانه آن هستیم که خطای وی را عفو فرمایند آنحضرت فرمودند دیده و دانسته با درویشان
بی ادبانه پیش می آیند که هرگاه در بلا و غضب مبتلا میشوند معذرت می نمایند عفو تقصیرات میخواهند بار دیگر اقربای او
جزع و فزع کردند آنحضرت ترحم کرده فرمودند خطای ما نکرده است بخدمت الله بنده بروند که بی ادبی بجناب
اوشان نموده اند جانب فقیر هم بگویند که این جوان الحال از کردهٔ خود پشیمان شده است و سزای آن یافته لهذا
عند الله تقصیرش معاف فرمایند جوان را بر اقدام میان الله بنده انداختند و ابلاغ حکم حضرت پیر دستگیر بسمع
ایشان رسانیدند و آنجوان در حسن و جمال ماه پاره بود بحال وی ترحم نموده از خطای او درگذشتند و معاف
فرمودند چهرهٔ او بهیئت اصلی باز آمد و گردنش راست گردید قیاس باید کرد که غلامان آنجناب این قدر دستگاه
و قدرت بوده باشد پس همه تشکل انوار تجلی های آن آفتاب عالمتاب و نتیجه آن عالیجناب است مزار شریف

متصل مزار مبارک متبرکه حضرت شاه کهوکهو قدس سره در قصبهٔ گهرام واقع است - زبان و اهل فضلای زمان
مقتول خنجر رضا و تسلیم بعد تحصیل علم شریعت بجهت طلب یاد مولی حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گردیده ارادت
آوردند و تلقین شد بعد چندی بموجب امر عالی از قصبه پانی پت بدائرهٔ شریف رسیده مشغول بعبادت و ریاضت
گردیده حضرت پیر دستگیر هم عنقریب تشریف فرما گشتند میان محمد نعیم را بار فرمودند مست و سرشار بود حاضر شد
و فقد سوس شد آنحضرت از ایشان درخواست معنی این است فرمودند - سماعی ویرا در رنگ زمانه صد هزار رنگهای
مختلف از روی بیا بهر طرف به مجرد شنیدن این فرد بیخود و سرشار محبت گردید باز حضرت پیر دستگیر پرسیدند
که حالا از علم ظاهر و باطن خود چیزی آثار می یابند عرض کرد که هر چه خوانده بودم بالکل از خاطر فراموشش کردم
آنحضرت خوشحال گشته بوسها بر پیشانی زده مرحبا مرحبا گفتند چون آنحضرت بطرف پانی پت مراجعت فرمودند
میان محمد نعیم را در دائره گذاشتند ایشان در حالت مستی سرشار محبت ایزدی بطرف لنگرخانه دیدند که نانهای
بسیار انبار آمد دست تصرف دراز کردند میان سید فاضل ناظم لنگرخانه ازین حرکت مانع آمد که چنین اسراف
بود آن جائز نیست و هم این مقدمه را بجناب حضرت پیر دستگیر عرضداشت نمود که از محمد نعیم این قسم بظهور آمده آن
حضرت جواب عرضی هیچ ثانی نفرمودند بلکه این سخن بر زبان آوردند هر کسی را که من میخواهم سید فاضل نمیخواهد
در جواب عرضداشت بدائره رسیده گفته خواهد شد بعد چند روز حضرت پیر دستگیر از قصبه پانی پت تشریف
ارزانی فرموده در حجره نشسته بودند که حقائق و معارف آگاه محمد نعیم از حجره خود مست و سرشار دلی اختیار
در خدمت حضرت پیر دستگیر آمد و گفت السلام علیکم یا شیخ من خصم تو حق تو حق را نمی شناسی آنحضرت فرمودند
محمد نعیم ازین سخن منصور را بر دار کشیده اند تو صرفه جان خود نمیکنی و دو کس درویشان را امر کردند که دست این
گرفته بحجره اش رسانند بعد چند روز آنحضرت در مجلس قطب العالم شاه عبد الهادی قدس سره بقصبه شاه آباد تشریف
فرموده تمامی درویشان دائره را طلب فرمودند همه درویشان حاضر شدند آنحضرت در آن وقت در حویلی
عبد السبحان متصل مسجد سید تشریف داشتند میان نعیم بر دروازه حویلی رسیده نعره زد آنحضرت شنیده فرمودند
السلام علیکم یا محمد نعیم قطب الله و محبوب الله شما معه درویشان در مسجد خانقاه بندگی شیخ احمد مقام سازند روز
دوم از مجلس حضرت قطب العالم انفراغ حاصل کرده میان نعیم را معه جماعت فقرا بطرف دائره رخصت فرمودند
اینواقعه زبانی میان صاحب حقائق میان محمد میر که بحضور ایشان بوقوع آمده مسموع گشته بتحریر آمد منقبت
پسندیده صاحب اخلاق حمیده قرة العین شاه ابنا عبدان باغ دل اولیا از مریدان راسخ الاعتقاد و از یاران
اعلی آنحضرت اند چاشنی شرب توحید از رحیق کلامش پیدا و حلاوت مذاق تصرف از شکر گفتارش هویدا در صفت
خود دکوی از حاتم ربوده شب و روز در خدمتگزاری درویشان و مسکینان مصروف بود اوقات شبانه روزی بر بنیاد

شاقه میگزرانید و اندکی احوال آن بلند اقبال در باب کشف حضرت پیر دستگیر نگارش یافته با برادران دینی خود از جان
و مال دریغ نداشت آنحضرت بارها میفرمودند که سید مرتضی بهلی یعنی دروانه خانه این فقیر است چرا که هر کس در ره
نزدیک وارد میشود سوی الیه بتعظیم و تکریم آن می پردازد و خدمت صادر و وارد را علی الحقیقه بجا می آرد و با کاتب الحروف
اتحاد و رابطه اخلاص زیاده ازان داشت که بتحریر درآید آخر ازین تنگنای جهان فانی بدرود کرده به بقای جاودانی
پیوسته بحسب وصال آسوده گشت در سهرند بباغ متصل پایئن باغ عزالدین خود مدفون گردیدند گلستان
کمال برگزیده ایزد متعال حافظ کلام الله خلف الصدق سید مرتضی کروبری است قبل والد بزرگوار سنت آبادی
ثابت قدم بود و بخدمتگزاری یاران و درویشان جان و مال ایثار نموده بلکه خدمت ایشان زاید از حاصل کونین و ما فیهما
دانسته کفش برداری خرقه علیه صوفیه سعادت دارین خود تصور نموده تا روز وداع برین طریق مستعد و سرگرم بود
زنهار تغافل و تساهل نورزید الله تعالی اجر عظیم بخشد : ازان پسر بیهنر حرفی بود : که آموزگارش
فرمودن بود : روزی در حضرش همراه والد بزرگوار بجناب حضرت پیر دستگیر حاضر بود در آن هنگام حضرت
پیر دستگیر وضو میفرمودند اندکی پای مبارک خشک مانده بود غلام الله عرض کرد یا پیر مرشد قدری پای مبارک از تراوش
آب همچنان مانده است نیز باید فرمود آنحضرت بسیار منبسط خاطر گردیده آفرین و تحسین فرموده قامت قابلیتش را
بکمالات ظاهری و باطنی آراسته شب و روز بعبادت الهی و تلاوت کلام الله مشغول می بود و پیوسته با خلق و
حسن سلوک میکرد و در زهد و پرهیزگاری جهان یگانه آفاق بود که قلم از بیان آن قاصر است و کاتب الحروف چندان
اتحاد داشت که تاب مهاجرت یکدیگر نبود بحدیکه بیک جا و یک جامه میخوابیدیم و بیک مجالس ذکر و اشغال می نمودیم
چون بحسب اتفاق تجردی گردیدن باتفاق هجرت رو داد شبها بیاد آن جامع کمالات و حسنات بروز می آوردم
رفته رفته به مهاجرت خو پذیر گشته بتصور آن یار همکتب راضی گشته چند سال برسم نه سینه فگار از نامه و پیغام
مانده چون کل نفس ذائقة الموت واقع و متوجه سفر آخرت گردیدند آخر الامر از ناشکیبائی چاره ندیده بعبر پرداختم
مضجعه مبارکش در قصبه بریلی مدفون است عابد و اصل و زاهد و راشد ابو البرکات شاهزاده بلند مکان بمنصب شش هزاری
امتیاز داشت چون طالع همایون گشت ازالایش دنیوی دامن برچیده ترک منصب و علائق نموده بجناب حضرت
پیر دستگیر رسیده مربع نشین چار بالش تجرد گردیده مفصلاً احوالش در باب کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر مذکور
شد برگزیده اوقات و صاحب ریاضات بوده است در قصبه کرنال که اصل وطن و مسکن ایشان است مدفون
گشته — بارگاه الله را بجنب الله — مرید راسخ الاعتقاد آنحضرت است اوقات شبانه روزی بریاضات شاقه
و شغل کتاب میگذرانید در شرح توحید فخر الدین عراقی وقت خود بود و آنچه بیاران و درویشان خود از زر
نقد میرسید و زر جود توزیع کردی آنها بجان و دل قبول میکردی و سرایا مبهوت و خود میدانستند و بعضی چو اهل

واقعات در کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر بقلم آمده و بحضور آنحضرت قرب منزلت از حد زیاده بوده و در قصبهٔ
کهرام مدفون اند۔ مرید و مقبول آنحضرت اند برگزیده صفات حمیده اوقات بوده اند در میدان فقر
قدم راسخ نهاده اند و از عالم بشریت پا بیرون نهاده بلیل و نهار بذکر و شغل مشغول و اکثر اوقات بصلاح و مشورت
و گفتگو سلوک همکلام آنحضرت بردی و همیشه در سفر و حضر در رکاب سعادت مآب حاضر ماندی قلم از بیان حمیده اوقات
ایشان قاصر ست آخر ازین جهان رحلت نموده و بدائره شریف مدفون اند۔ الواصلین مقبل درگاه لم یزلی
معهٔ چهپان بر دارای امتیاز داشتند و از کار و اشغال را در سفر و حضر ناغه نمیفرمودند شرح حالش و بزرگوار الکش
زیاده ازانست که بتحریر و تقریر در آید شمهٔ ازان اینست هرکسی که بارادهٔ بیعت و ارادت بجناب حضرت پیر دستگیر
منجوسهت که فایض گردد اول بخدمت ایشان حاضر میگشت و کسیکه از دور و نزدیک بعد سالها آمدی حضرت پیر دستگیر
احوال او را از ایشان استفسار فرمودند که اینکس از مریدان این خاندان است تا بالا تا اول احوالش را بعرض
رسانیدند روزی محمد امین خان صحنا ایشان و قدوة الواصلین محمد شاهد را در یافته بوم همیان خوشنود
و محظوظ گردیده که در بیان نیاید گفت سبحان الله شخصی را که یاران و مریدان و طالبان باین کمالیت وقت لیاقت
و نعمت فیض موهبت معمور اند پس نفس نفیس آن ذات والا درجات بچه حد اعتدال۔ و افعال بوده باشد
وفات یافت و در قصبهٔ کم تهسله مدفون اند عارف عالی درجات میان محمد حیات مرید آنحضرت حضرت پیر دستگیر
در موضع سارنگ بولپی سادات متصل قصبهٔ انباله معه سیصد کس درویشان و زائران توقف اجلال
فرموده بودند یافندهٔ از ساکنان موضع مذکور بجناب عالی عرض کردند که بخانهٔ غلام شادی در پیش طعام نیاز است
بدرویشان مرشود قدم رنجه فرموده طعام ما حضر تناول فرمایند تا زیر برکت ما حاصل گردد آنحضرت ارشاد فرمودند
که دعوت ما بخانهٔ رمکیان و سادات اینجا خواهد شد شما طعام با تبرک برادران خود بدهید همراه فقیر درویشان
جماعت کثیر هستند آنچه برای مردم الفربای خود دنیا کرده باشند ایشان تمکین میخورند ما سامان را می باید که از
سیر تو نزد کرده شود دانیمعنی موجب تکلیف شما میشود فوراً عرض کرد که سیصد من غله برنج اعلی و پاکیزه معه
مصالح بموجب وزن مذکور موجود است و برای مردم همراهیان دیگر پخته خواهد شد بالفعل گرانبدی ما همین است
که قدم درویشان بخانهٔ غلام در رود فرمایند تا از دریاد برکت بظهور آید بجناب اقدس قبول افتاد مریدان درویشان
امر کردند که خاطر این غریب باید داشت بروند و بخورد همه درویشان برفتند و هرکس علی قدر نوش سیری
حاصل کرد دست از خوردنی باز کشیدند و برخواستند مگر زبدة المحققین میان محمد حیات باز نکشیده و بخوردن
مشغول ماندند تا حتی که قریب دو صد من برنج و موجب آن حزات شکر و روغن و دال بخورد و هنوز سیر نگردید این
خبر بسمع مبارک رسانیدند که محمد حیات درویش آنقدر طعام خورده و چشمهایش از حدقه بیرون افتاده کف از دهان

جاریست و هنوز چون دیوانگان میخورد با فندگان برنج و جغرات و شکر و روغن و دال وغیره طعام در طبقها پر کرده پیش او میدهی می آرند و ایشان بار بار میگویند و میخواهند عجب نیست که ازین حالت روده شگافته شود آنحضرت بزبدة الکاملین میان کرم علی امر کردند که محمد حیات را بر داشته بیارید میان کرم علی عرض نمود که در شیوخت غلام طاقت ندارد مبادا آنحضرت با من امر فرمایند که دست گرفته بگویند که ای محمد حیات برخیز ترا میران صاحب میطلبند کشیده بیارید میان کرم علی بموجب ارشاد مرشد کامل رفت و محمد حیات را دست گرفته برخیز و با اهتمام تمام گفت که برخیز که حضرت صاحب ترا میطلبند بماندم بی قیل و قال برخاست و روان شد رو بروی آن حضرت حاضر کردند حالت دگرگون داشت آنحضرت رو برو روی خود نشانده آب دم کرده قدری بر رویش افشاندند و اندکی نوشیدن امر کردند تا بحالت اصلی باز آمد اگر از شفاخانهٔ آنحضرت پیر دستگیر شربت دارو نجات بخشیده تر چه طاقت بود که از ورطهٔ هلاکت بر آوردی ما که زیاده تر در گرداب حسرت انداختی - و بزبانی میان شاه شجاع دل منقول است که حضرت در کتهله تشریف میداشتند و قریب پنجاه توشه از حضرت مخدوم صاحب جمع شده بود آنحضرت فرمودند که توشهها پخته بدرویشان بخورانند بموجب امر تیاری پرداختند و خواستند که درویشان را برای خوردن طعام پیوسته ها از کهرام طلبند میان محمد حیات گفتند که درویشان را من طلبیده ام بلطافت میرسند وقتیکه توشهها تیار شدند انتظار درویشان بود میان محمد حیات گفتند که شما نمیخواهند درویشان دررا هستند الکنون میرسند هرگاه ازما مفروغ شدند خود بخوردن مشغول گشتند پنجاه توشه تمامه بخوردند و از لنگرخانه سرکار قریب سی آثار نان و گندم و طعام پخته آورده پیش نهادند همه بخوردند این ماجرا بسمع شریف آنحضرت رسید که او را بترسانند و بگویند که میران صاحب آمده اند چون درویشان بترسانیدند گفتند اینک میران صاحب تشریف آوردند محمد حیات از آنجا برخواسته بالای بام رفته بخوردن خاک مشغول شد بجناب عالی عرض کردند که حالا خاک میخورد فرمودند که گرفته بیارید رو برو آوردند و بحضور نشانیدند بعد دیرے با فاقت آمد و ازین قبیل منقولات در بیشباب اند که درین مختصر گنجایش ندارد صاحب حالات بوده است در کهرام بجوار خانقاه حضرت شاه کهوکهو مدفون اند - عارف واصل مقبول بارگاه اله خواجه عبدالله که در اصل از هنودان و سردار موضع بی بی پور است واحوال استقلال و استحکام که در طریق کفر داشت مفصل در باب کشف و کرامات آنحضرت نقل آمده که تا یکماس روز بر آمده روی اهل اسلام نمیدید چون طالع میمون شد پایهٔ جاهش از آن عالی تر گشت که بسیار اندیشه پیرامون آن تواند رسید ترک علایق دنیوی نموده حلقهٔ غلامی عبودیت بر ناصیهٔ اقبال خود کشیده مشرف اسلام قبول کرده بجیات کرامات حضرت پیر دستگیر ارادت آورده شده حلقهٔ گوش خباب پاک گردیده فیضها

برو رشته ترقی درجات همسایه مقتدای مهدخویش گردید بسا عالی فطرت و بلندهمت بود در سخا وجود
نظیری نداشت از توجه ذات مبارک مرجع خاص و عام شریک دائره در موضع بلاکور که واقع است متصل قصبه
احداث نمود و یک دائره در موضع بی بی پور که وطن موروثیش بود ترتیب داده تا حال درویشان دست گرفته
اوشان در آن مکان بکمال شوکت سکونت ورزیده خود زنهار آنجاها بے اختیار نکرده
تحت اقدام درویشان وخادمان انجناب در دائره شریف سکونت ورزیده و ریاضات و عبادت
و مجاهدات عمر بسر برد در کمال بے تعلقی و استغنا زیست آخر که بجوار رحمت الٰهی درپیوست به دائره شریف
مدفون گشت قدوهٔ کاملان و زبدهٔ واصلان جهان شاه عبدالرحمن ساکن بهاول پور از مریدان کامل
آن حضرت اند و احوال ابتدای حال و ترک علایق و اسباب دنیوی و ارادت آوردن بجناب اقدس شرحا
درباب کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر بیان نموده شد اول بریاضات و مجاهدات مشقت کمال نموده
رفته رفته ترقی درجات ربوده مجمع خاص و عام گردید و انچه خوارقات از ایشان بظهور پیوسته بر السنه
جمهور خصوص در ضلع بهلپور معروف است از سبب طوالت کلام اندیشیده عنان قلم را معطوف گردانیده
موقوف بر شهرت گذاشته درحینیکه هنگامه سکهان رو نموده وزیرخان فوجدار شهر نیز شهید شده بود و از
حضرت پیر دستگیر عرض کرد که اگر اجازت شود تیر و کمان بسته باشم آنحضرت فرمودند که برضای الٰهی
شاکر باید بود چه لازم است خلاف مرضی او سبحانه عمل نمودن چون ازین جهان رحلت نمودن در وطن
اصلی خود مسکن گردد و بیاسود - قدوه ارباب دین زبده اهل یقین مقبول پیر و مرشد میان عنایت الله
از مریدان خاص حضرت پیر دستگیر از عارف کامل و عابد واصل بودند سے ریاضات شاقه نموده تکمیل رسیده
خلائق را رهبری و ارشاد مینمودند و از صبح تا شام در مطالعه اسم ذات غرق بود و حالات و واقعات آن برگزیده
صفات بیرون از قیاس است بتاریخ پنجم ماه رمضان شریف متوجه سفر آخرت گردید در بهلپور بیرون
گنبد مقبره میان شاه عبدالرحمن مدفون گردیدند - و اهل یقین میان غلام محمد از مریدان آنحضرت اند
شیخ برادر کلان و شیخ درویش محمد برادر خورد سپاهی منش و نوکری پیشه و مادر و خواهر ایشان صاحب
عفت و عصمت بود و مرید آن حضرت بودند و خواهرش از صغر سن پیوسته بیاد الٰهی اشتغال داشت
تا شصت سال بلاناغه بست و پنج سیپاره از کلام مجید تلاوت میکرد و دایم الصوم میبود روزی غلام محمد
با لباس فاخره و یاسمه بر دست بزیارت حضرت پیر دستگیر مستسعد یافت در آن وقت میر جعفر ملتانیان
امر شاه آبادی که مرید آنحضرت است حاضر بود یاسمه از دست غلام محمد گرفته بوی گفته شد با ایشان امر شد
که در سرهند بجانه سید مرتضی کرده رفته بنشینید و بیاد الٰهی مشغول باشند و شنیده نام سید مرتضی

قلمی نمودند که یک حجره برای سکونت غلام محمد خالی کرده بدهند و از فراخور مایحتاج ایشان خبرگیران باشند
میان غلام محمد همان وقت روانه سرهند گردید راست بخانه سید مرتضی رفت و برای ملاقات مادر و همشیره
خود که در همین بلده سکونت داشتند نرفت امر مرشد از همه مقدم دانست و تا مدت بست سال به ریاضات
و مجاهدات مشغول ماند و مدام دوازده سیپاره قرآن مجید تلاوت میکردند و مرتبه سلوک را باقصی الغایت رسانیده
بجناب حضرت پیر دستگیر اند واقعات عرض میکرد که هر شب بی ناغه بملازمت حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبدالقادر جیلانی و حضرت خواجه معین الدین چشتی مشرف میبود آنحضرت درباره ایشان شفقت و مرحمت
لانهایت مبذول میداشتند و مبارکباد میگفتند و اظهار واقعات آن برگزیده اوقات درین مختصر
گنجایش ندارد قریب بست و پنج سال معتکف بود آخر بوصال محبوب حقیقی پیوست در باغ سید مرتضی گردید
مدفون گردید قدوة کاملان شده واصلان میان مومنخان متوطن دنیا ماجره مرید آن حضرت اند پرده حجاب
برداشته بود با جمادات و حیوانات گفتگوی عظیم داشت و شبها درختان را درکنار گرفته بهای های گریست
روزی سید شرف جهان بعد نماز که آن حضرت بالای سقف سه دری استراحت علحیده بودند عرض کرد
که در مناقب حضرت علی کرم الله وجهه دیده ام که حضرت شاه مردان در حالتی فرموده اند بیت برمنم بحرم
زمین منم آسمان منم ٭ نماز منم قرآن منم همه منم ٭ آنحضرت فرمود که چه اینجای تکرار است بالفعل هم اکثر درویشان
فقیر مانند وجه گفتگوها دارند اگر فقیر بسر ایشان نباشد منصور وار با جان خود را باد دهند میان مومن خان
کف پای آنحضرت را مالیدند ایشان را حالتی رو نمود که همان کلام متکلم گشتند چنانچه شرح آن در باب کشف و
کرامات حضرت پیر دستگیر ذکر کرده شد آنحضرت بدرویشان امر فرمودند که مومن خان را از شفقت پایین
آوردند کف از دهان جاری بود و سخنهای از همان قبیل بر زبان می راندند آنحضرت آب دم نموده برای نوشیدن
عطا فرمودند از نوشیدن آب بافاقت آمد خاموش شد به نسبت بسیار برگزیده اوقات بوده بیان آن طولی
دارد و اکثر بدین دو هندوی متکلم میشد - جب تهاکو دون سرا چون این سخن بسمع مبارک آن حضرت
رسید فرمودند که این درویش بدرجه منصور حلاج است لیکن هزار شکر و احسان پروردگار که منصور ضبط
نتوانست کرد برملا شد بی اختیار اَنَا الحَقُّ بر زبان راند و مومن خان باین حرف او امتیاز دو زار خاص
نمیکند آخرالامر از آن ورطه عبور نموده بدرجه اعلی رسید در کهماه مدفون است - عارف کامل فاضل مجمع البحرین
مولوی غلام حسین مرید آنحضرت اند صاحب تقوی و ورع بود روزی در قصبه تهانیسر روز عرس حضرت قطب
العالم شیخ جلال الدین محمود تهانیسری مجلس عالی ترتیب یافته بود حضرت پیر دستگیر هم تشریف آوردند و حقایق
آگاه میان شیخ محمد [illegible] در رکاب حاضر بود مولوی هدایت الله وغیره برای حصول المجلس و زیارت از بانی بیت

در تهانیسر آمدند در سماع مولوی غلام حسین را ذوق و شوق پیدا شد در حالت محبوبیت بی اختیار از زبان سر زد
که من خدا را دیده ام خدا را با صورت دیده ام مگر این حالت مقربان درگاه حضور پیر دستگیر بیان کردند
آنحضرت خاموش بودند وقت نماز عصر همه درویشان و مولوی هدایت الله و میان شیخ احمد محدث تهانیسری
حاضر بودند حضرت پیر دستگیر با شیخ احمد مذکور آیات کلام مجید و توحید مشغول بودند شیخ احمد میگفتند آنچه حضرت
بیان میفرمایند اینهمه ترجمهٔ زبان خداست درین اثنا مولوی غلام حسین آمده تسلیمات عرض کرد آنحضرت فرمودند
ای طالب علم خام طبع این حرف که هنگام سماع گفتی بچوپایان و گوسفندان ما را هم قدرت است که با چنین کلام متکلم
میشوند مولوی مذکور بمجرد سماع این معنی لرزان و گریان سر خود را بقدوم میمنت لزوم حضرت پیر دستگیر نهاده عرض کرد
که از غلام تقصیر شد برای خدا و تصدق سر حضرت شاه ابوالمعالی معاف فرمایند آن حضرت فرمودند این مرتبه معاف
کرده شد بار دیگر مرتکب این کلام نگردد از آن روز که بقیه حیات بود متوجه سماع نشد و بریاضات و مجاهدات
پرداخت در موضع بحراضلاع سهارنپور رست آسوده اند - زبدة الکاملین میان شیخ محمد ساکن انباله درویش
صاحب حالات بودند روزی آنحضرت بسید عبدالمومن و شیخ نعمت الله مخاطب شده فرمودند که شیخ محمد مرد سلحجان
این زمان در هر خانقاهی که برود بعد آن زود سند خلافت خود میدهد از درویشان قریب پانصد کس داد
بدرجه ابتدا و متوسط و انتها و کمال خواهند بود و قریب دو صد کس بحالت منظور بوده باشد اگر فقیر بر ایشان سرپوش
نباشد برملا پدید شده مثل منصور سر خود را فاش نموده سر خود را بباد دهند و همدران محفل نقل فرمودند که در درویشی
از درویشان بندگی شیخ داود گنگوهی بوده است هرگاه سماع میکرد و رقص مینمود و در مجلس طی کرده جائیکه
حضرت شیخ او نشسته بودند روبرو آمده استاده شد میگفت که سرپوش از سر بردارم حضرت شیخ هم جواب ندادند
باز در ذوق و شوق در مجلس تمام شده و پیش آمده بهمان کلام متکلم میشد همین نهج دو سه دفعه کرد فرمودند مرا
ازین درویش خوف می آید از من که اجازت میخواهد سرپوش از سر بردارم مبادا بر داشته خود را برباد داده
و گردن بزیر تیغ می نهد و تن بکشتن میدهد حضرت پیر دستگیر فرمودند برای همین نمیخواهم که بکسی خلافت دهم اگرچه بعضی
درویشان بحالت حضرت شمس تبریز و بعض مانند فخر الدین عراقی و بعض مانند اوحد الدین کرمانی و بعضی همچو منصور
حلاج اند هیچ درین شکی و شبهه نیست وجه اهمال در دادن خلافت یکی آنست که مذکور شد دیگر آنکه این رسم
مثل خانه داریست هر کسیکه بر سجاده نشست او را لازم افتاد تواضع و تعظیم صادر و وارد کوشش کند و هیچ
فروگذاشت ننماید آنچه از لواحقات بوده باشد فراخور آنها را بذمهٔ خود واجب شمارد هرگاه که صوفی
درین کار و بار مشغول شد از یاد الهی موقوف ماند فقیر میخواهد تقسیمی که اینها ذوق و شوق یاد
حق مشغول و مستغرق اند همین سوال بلکه روز بروز ترقی درجات زائد باشند والا بی تکلف هر یکے

هر یک تا پایان این منصب ست ایشان در اثنای راه دفن گردیده - عارف کامل میان محمد فاضل ساکن
سامانه صاحب تقوی و ریاضت بوده ست روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه سامان تشریف داشتند
خط صاحبزادهٔ والا دودمان میان محمد باقر بدین مضمون رسید که ایام مجلس حضرت پیر و مرشد آفاق شاه
ابو المعالی قدس سره عنقریب میرسد بجلدی درینجا تشریف فرمایند آنحضرت متوجه بدائره شریفه گشتند و
به محمد افضل امر کردند که در مجلس عرس حضرت مرشد آفاق به انبهٹه رفتن ست شما تاریخ فلان خود را
بدائره رسانید باتفاق یکدیگر در آنجا رفته خواهد شد چون بدائره تشریف آوردند خطوط طلبهای متواتره از
طرف صاحبزاده رسید که دو چهار روز پیشتر از ایام مجلس خود را درانجا رسانند بعضی کارها موقوف بصلاح
ایشان هستند آنحضرت بموجب ارقام صاحبزاده صاحب بجانب انبهٹه روانه شدند و محمد افضل بموجب
ارشاد دهمان تاریخ که قرار یافته از سامانه بدائره رسید وقت نماز عصر و موسم بارش و دریا بطغیانی
رسیده میرفت بجهت آوردن کشتی و عبور دریا بملاحان استدعا کرد ملاحان گفتند که دریا از تلاطم
تا بیرون ست کشتی با روی آب نمیتوانیم برد هرچند بکشتی بانان تاکید کردند که رفتن فقیر در مجلس مرشد آفاق
بضرورت ست آنها قبول نکردند ناچار شده قدمی چند گزرگاه را گزاشتند معه خفتهای پاپوش بدریا درآمد
و بر روی آب میرفت و عبور کرده بکناره دیگر رسید ملاحان اینحالت را مشاهده کرده دست تعاقب تا بدیگر میسوند
افسوس که از فرموده اینچنین وجود کامل ابا کردیم شخصے که باین قسم دریا عبور کرده کشتی او را از حوادثات احتیاج
چه مناطره بود و حاصل کلام آنکه وقت نماز مغرب بملازمت حضرت پیر دستگیر با انبهٹه رسیدند آنحضرت پرسیدند که
که سامانه کے گزاشتند عرض نمود که بر ضمیر منیر روشن است که دریا بچه نوع عبور شد التماس کرد که ملاحان
هرچند برای انداختن کشتی گفته شد قبول نکردند ناچار بغیر کشتی عبور کرده شد فرمودند اسباب ظاهر از دست
دادن چه ضرور بود آینده اینچنین حرکت ننمایند مضجعه ایشان در سامانه واقع ست - صفات پسندیده
صاحب اخلاق حمیده رکن محرم مرید حضرت پیر دستگیر دستکار سید فاضل جانشین دائره شریفه اند در
شفقت و محنت قدم راسخ نهاده در تردد لوازم خدمتگاری و مهمانداری درویشان شب و
روز حاضر بوده نوع و تکریم می پرداخت و تساهل نمی نمود و در چاشنی شربت توحید گفتگو غالب داشت
و بکمال دیانت و امانت زیست بسر برد آخر بهمون راسخ اعتقادی جان بجان آفرین سپرد در دائره
شریف مدفون اند - اسرار حقیقت باطن انوار طریقت نیک منظر شیخ حججو از مریدان آنحضرت بوده است
در ابتدا از سلوک از منزل ناسوت که عالم غفلات و عالم بیدار نیز گویند عبور نموده منزل ملکوت را بغیر سیر
گزاشتند مراتب جبروتی بروی منکشف گردید بمطالعه عین ذات الهی و دوام مشهود رسید حالا و اتفاقات

عالم جبروت طاری شدن گرفت چون خواست که احوال خود پیش حضرت پیر دستگیر گزارش نماید شیخ نعمت الله
حکم شد که از حقیقت این درویش مطلع شده عرض نماید میان شیخ نعمت الله حسب الحکم استفسار فرمودند شیخ
جهجو آنچه از تجلیات بدید خود داشت بشرح بیان نموده آثار و صفات ملکوتی را هیچ ذکر نکرد و آنچه نادیده بسی به
قسم نشان ده شیخ نعمت الله بجناب عالی عرض کرد که شیخ جهجو بمنزل جبروت رسید مبارک باشد بمطالعهٔ
ذات الهی و دوام شهود مستغرق است آنحضرت فرمودند آنچه مبارکباد است احوال او بمرتبهٔ نقصان می نماید
تا که صوفی زینه بزینه بوجه احسن ملکوت را طے نموده بمنزل جبروت برسد فی الحقیقت مایهٔ نقصان است
ذات والاصفات شیخ جهجو را از آن منزل باز گردانیده بمرتبهٔ در ناسوت گردانیده چون در آنجا
قرار گرفت رفته رفته بحال وی ترقی نمایان گردیده صفات ملکی پیدا کرد و منزل مذکور را بآئین شایسته
طے نموده و اتفاقاً سر راه گشت بعده بدوام شهود در رسانیدند بعد رحلت بدائرهٔ شریف مدفون شد
و حالت مسلوب عزت درویش نیک محضر بود بمطلع برزخ مرشد بر خاطر وی چندان مستولی شد که در هر چیز
و هر مکان بجز جلوهٔ محبوب حقیقی دیگر هیچ در نظرش نبود حتی که در آتش و آب عمیق بے اختیار خود را می انداخت
عرض که مغلوب الحال بود چون احوال بسمع مبارک رسید فرمودند اگر بینید که تصور را نگذارد شیخ نعمت الله
عرض کرد که این موجب اضطراری خواهد شد فرمودند که بحضور بیارند چون روبرو آوردند که مطالع برزخ مارا بالفعل
موقوف باید داشت چراکه حوصله تنگی می نماید هرگاه حوصله وسیع بهم خواهد رسید در رو باصادقه رو خواهد نمود
در آنوقت اجازت خواهد یافت و جلوهٔ محبوب حقیقی از هر ذرهٔ کائنات خواهد دید محمد ظاهر بسیار جزع و فزع کردن
گرفت که یا پیر دستگیر مارا چرا هلاک میکنید چون ستم رسیدگان واویلا میکرد و آخر سکوت ورزید اگر بتصور
جمال مبارک خیال می بست در نظرش قرار نمیگرفت و از خاطرش محو میشد تا مدت مدید بر این حالت ماند چون
حوصله وسیع پیدا کرد برزخ هم کشود نمود و بدرجهٔ تکمیل رسید بدائرهٔ شریف مدفون است الوحید الزمان سلسله
الرحمن از اولاد سردار خان افغان ساکن و سردار قریهٔ نهنبه که واقع است متصل قصبهٔ کرنال در انغلاق حمید
متفرد زمان بصفات طبیعت یگانهٔ دوران است از ازل تا است قابلیتش بتشریف کمالات صوری و معنوی
و در لباس دنیوی فی الحقیقت لباس تصوف دارد و از عمر خود ده سالگی دست ارادت و بیعت بجناب حضرت
پیر دستگیر داده آنحضرت در حق ایشان شفقت بیش مبذول میداشتند اکثر اوقات در خلوت و جلوت باز یاب
و محرم اسرار بوده است و شب و روز بعبادت و ریاضت شاقه اشتغال دارد و پیوسته با خلق بکمال
انکسار و خلق حسن بسر می برد الحق در ذات آن برگزیده صفات حمیده چندان یافته میشوند که از عهدهٔ تحریر
بیرون است و مدام بگفتگو و واقعات حضرت پیر دستگیر قیل و قال دارد چراکه عمر طویل و حوصلهٔ شان وسیع

در حال تحریر که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه بقید حیات اند حق تعالی سلامت در بر گاه دارد و درین
کساد زمان مثل ایشان شخص از جمله مغتنمات متصور است الواصلین عابد روشن ضمیر متوطن قصبه شاه آباد
در عمر نه سالگی دست ارادت بدامن حضرت پیر دستگیر زده کمال حاصل کرده عمر برضا گذرانیده
وقتیکه برای سلام حضرت پیر دستگیر حاضر شده تسلیمات بجا می آوردند بآواز می گفتند حضرت سلامت آنحضرت
از راه شفقت و مهربانی سفر نمودند ببابای فخرالدین عراقی و اهل سماع و صاحب وجد است روزی بحضور کاتب الحروف
برین بیت شوق دست داده بود ❁ شوق زلف نه تنها دل باشید اکرد ❁ هر که این سلسله را دید جنون پیدا کرد ❁
تمام مجلس عجب شورشی رو داد که هیچ احدی نبود از غلاف دیدها مروارید اشک میریخت دلجوئی و خاطرداشت
وارد و صادر کماحقه درویش دارند بیش ازین گاهی در شاه آباد بدایره تشریف میگذرانیدند اکنون که بسن
کهولیت رسیدند سکونت خود بدایره تشریف مقرر کرده بیاد الهی اشتغال دارند حق تعالی سلامت دارد مرزا
جعفرعلیخان ولد مرزا الله یار بیگ منصبدار هفتصدی مقرب بادشاه عالمگیر بود در شب در چوکی پلنگ خاص بعهدهٔ
خواصی اختیار داشت چون جعفرعلیخان بعمر شعور رسید بجناب حضرت پیر دستگیر ارادت آورده جبین نیاز بر آستانه
مرشد ساییده منور گردانید در رسوخ عقیدت بدرجهٔ نهایت رسانید در ادب و اخلاص یگانه آفاق بود گفتگوی مسرت
توحید بفصاحت مینمود حتی که آنحضرت تا چهار چهار گهڑی با وی در خلوت همکلام می بودند واگر گاهی در قصبه شاه آباد
اتفاق نزول می افتاد بحویلی مرزا موصوف نزول سفر می نمودند جدائی و هجرت یک لمحه هم گوارا نمیداشتند ان راسخ
الاعتقاد از جان و دل مصروف بود چنانچه در عهد محمد فرخ سیر بادشاه بوساطت نواب روشن الدوله بمنصب سه
هزاری امتیاز یافت و دران عصر قحط و گرانی غله بحدی گرشته که بیکروپیه سه آثار می آرند و بدایره تشریف
با نصد و هفتصد کس درویش ذاکر و شاغل بیاد الهی و نواله خوار خوان احسان آنحضرت پیر دستگیر بودند همه تصدق
فرق مبارک در چنان قحط آسودگی بهمی حاصل میداشتند و سوای آن بهر سید فاضل امر فرموده بودند که هیچ یک
کهچڑی و دلیه پخته نه بمستحقان داد این خبر بسمع مبارک حضرت پیر دستگیر رسید که غله در سرکار معمور است امروز
از دلیه گندم پخت کرده اند مرزا جعفر علی می نویسند که چیزی غله بدایره رسانند تا درویشان و مستحقان عسرت
نکشند مرزا موصوف بمجرد در رود رقعه خاص نیز از من پخته غله اعرابها بار کرده ارسال داشت و همین قسم همیشه
خدمت درویشان را سعادت دارین خود میداشت اهل سماع و صاحب درد و وجد بود در روز در مجلس عرس
قبله ارباب کمال حضرت شاه جلال که اکثر مشایخ عظام و درویشان ذوی الاحترام حاضر آمده بودند حضرت
پیر دستگیر در آنجا تشریف میداشتند و فقیر کاتب الحروف خاکپای ایشان نیز دران مجمع حاضر بودند که در
سماع بمرزا اندکو رحالت ذوق و شوق رو نمود وجد کنان دست ایشان گرفته بی اختیار رمعه قوالان و جماعت

کثیر از مشایخان و درویشان بجناب حضرت پیر دستگیر که از مجلس علیحده تشریف میداشتند روان شد
آنحضرت پرسیدند که این غلغله چیست عرض کردند که مرزا جعفر درین زمان رقص و وجد نسبت زیارت آنحضرت
می آید فرمودند مگذارید که در حضور بیاید اگر برزخ پایش وی موجود است چه احتیاج دارد اگر تصور برزخ ندارد حال
و وجد برای چیست چون در کار خود کامل بود و خالی از جلوه محبوب حقیقی اینحالت نداشت زیاده تر از سابق کشود
کار نمود و بر روز وفات یافت آنحضرت در محبت و اخلاص و رسوخ اعتقاد مثل پروانه گرد شمع قربان بوده
و تمام عمر در خدمتگزاری بسر برد بهمان محبتی که بجناب پیران عظام داشت جان بجان آفرین سپرد و در شاه آباد
مدفون است - در بدایت حال درویشی اهل دعوت رسوخ داشت مدت مدید بمداومت دعوت ملازم بود
چون کشود کاری بیچ ظهور نیامد و سعادت ابدی همنون شد و مقتدی هر دو هم صلاح نمودند که بخدمت
بزرگی صاحب کمالی ارادت باید آورد که حفظ القلوب از همه مراتب مقدم است و دران زمان آوازه کوس
ولایت حضرت پیر دستگیر از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود هر دو بجناب حضرت پرسیدند و ارادت آورده
مرید گشتند آنحضرت بهمان اقتدا بخش را از روی نوازش میفرمودند که این مجنون نسبت محبت یاد الهی در خاطر
ایشان جا گرفت شب و روز بذکر و اشتغال ورزیده و جلوه نسبت حقیقی مستفید گردید - سالار شریعت محمدی
قافله سالار روان کیش احمدی - جناب الله سهری سلمه الله تعالی از سادات عالیمقدار و علمای نامدار بفضل و صلاح
و محامد صفات معروف و مشهور اند و در علوم فقه و حدیث و تفسیر وغیره مهارت کمال دارند از صغر سن تدریس
فقه حسب الاستحقاق بذات ایشان مرجوع است از فیض صحبت کثیر الواهب عموم مستعدان و طالبان
بهره یاب شده و میشوند اکثر تصانیف عالیه مدار علیه فضلا ارنامدار گردیده از فرط شهرت محتاج بتفصیل نیست
مجملاً جناب سید موصوف در فضیلت نادر دوران و در حدت ذهن و حافظه و علوی فطرت و حسن سلیقه اعجوبه
زمان اند و در فصاحت لسان و بلاغت بیان بمرتبه کمال اند در عین شباب دست بیعت بجناب آنحضرت داده
در فضل عرفان صاحب مرتبه عالی گردیده بالفعل اوقات گرامی را بفراغ بال مردانه شب و روز بصرف مطالعه
و مذاکره میگذرانند با وجود شغل تدریس اوقات شریف را از ریاضات و مجاهدات معاف نمیدارند اهل سماع
و صاحب حال هستند الغرض جناب ایشان درین زمانه از جمله مغتنمات است خدا تعالی در بارگاه سلامت دارد
منبع بحر بزرگی نهنگ لجه سخنوری حضا ولی خیا دلی قصبه پست از نواح سهارنپور بود پاک اعتقاد صاحب
و معتقد آنحضرت است چون شایسته و برگزیده اوقات بود و در حدت ذهن نظیری نداشت همچکس از آن
عهد از سخنوران مجال سخن نبود در اوایل باراده طالب علمی بطرف پانی پت قصد مصمم فرموده از والدین خود
درخواست رخصت نمودند پدر بزرگوارش از رفتن پانی پت ابا نموده گفت که از هر چهار سوی عالم بطرف کلیه

دست خواهد برد اگر بقصبه پانی پت اجازت نمیدهم چرا که در آنجا قطب زمان حضرت سید شاه بهیک تشریف
فرماهستند و تو چون بلبل هزار داستان طراز زبان فصیحی مبادا اگر بغرور جوانی نموده بجناب اقدس
ایشان سخنی خلاف مرضی عرض نمائی و بجذبه آنحضرت گرفتار آئی باز مارا مثل تو پسری قابل و لایق که
بهمرسد محمد اشرف التماس کرد چه قدرت دارم که بجناب چنین اولیاء کامل زبان درازی نمایم و بی ادبی پیش
آرم آخرالامر از والد خود رخصت گرفته در خدمت قدوة الکاملین میان محمد عاشق بقصبه پانی پت رسیده
بطلب علم مشغول گردید و اکثر اوقات بزیارت حضرت پیر دستگیر فیضیاب میگشت و شایستگی اطوار و نکات
گفتار آنحضرت را چنان محظوظ و خوشوقت گردانید که از تقریر بیرون است و آن حضرت در حق وی شفقت
بسیار مبذول میفرمودند و اکثر برای ارادت آوردن او مجوز و مصر میگشتند و از عاطفت می فرمودند
که ای محمد اشرف دلم میخواهد که تو مرید این خاندان شوی و او انکار میکرد باز چند روز تغافل ورزیده بهمان طور
درخواست خواهش خاطر بیان میفرمودند چون تکرار زیاده شد و مدتی گذشت روزی محمد یوسف عرض کرد
که از مرید گشتن این فقیر چه فائده هم منظور خواهد بود آن حضرت فرمودند آری منفعت نسبت که ای
عزیز گفتگو عالی دارد و تفهیم مشرب توحید در تصوف نظیری ندارد و جواب آنرا بوجه احسن ادا می نمائیم
که در خلوت و جلوت مخاطب بابا باشی مجرد استماع این سخن شادی و خرمی عرض کرد اگر غرض حضرت
صاحب این است که مخاطب کلام آنحضرت باشم پس وضو کرده می آیم بنده را تلقین فرمایند و همان وقت
مرید شد و زهد و تقوی و پرهیزگاری بسر برد و مقبول و مقرب درگاه جناب اقدس گردید و اکثر اوقات
مخاطب و همکلام میشد روزی سوال کرد که درویش سیر کن فیکون میسر گردد آنحضرت فرمودند آری
میسر میشود عرض کرد که دوام قرار می یابد یا در وقت حال رو داده باز زائل میگردد آنحضرت فرمودند که قرار
این مراتب ممکن نیست چنانچه حدیث نبوی برین سخن دلالت میکند لِی مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِی فِیهِ
مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ و ازین قبیل سوالها عرض مشکل پسند میکرد و بجواب آن بهره یاب میشد
و بقیة العمر بقناعت بسر برد و مضجعه ایشان بعضی در دار الخلافت دهلی بجوار روضه منوره حضرت
سلطان المشایخ قدس سره و بعضی بقصبه جاول نشان میدهند والله اعلم جیوکه ـ از مریدان آنحضرت
راسخ الاعتقاد و محرم راز و واقف اسرار است و آنحضرت درباره وی توجهی را غایت مبذول می فرمودند
و شبها با وی خلوت و کوشش می نمودند و برای خفتن او نزد خود جا میدادند و اسباب غسل و پوجای وی را
نیز از راه از دیاد و کرم همانجا میداشتند با وجود کبر سن خوش سیما بود و جمال نورانی داشت و در
کسب سلوک و جوگ همتایی نداشت مقتدای عهد خویش بوده است و پاس انفاس را چندان بضبط خود

که در تمام روز چهار مرتبه دم میگذاشت و نفید حفظ قلوب نیز بی نهایت داشت و در ذکر کلمهٔ طیب بسیار
سرگرم بود و سیر مشرب توحید طبقات صوفیه بی غایت دست داده بود و احوال تقرب وی پیش ازین
بتحریر آورده شده مسکن و استهال ایشان در قصبهٔ اسمعیل آباد است ــ فایل و عارف کامل مرید و طالب
حضرت پیر دستگیر است بسیار خوش لباس خوش معاش بود و بر باطن خود کسی را راه نمی داد و مخفی پیوسته
در صوم و صلوة و تلاوت قرآن مجید مشغول می بود و بمواظبت کلمهٔ طیب برسم صوفیه مداومت می کرد بجناب
حضرت پیر دستگیر تقرب کمال داشت عالم توفیق برگزین اهل طریق صوفی محمد صدیق مرد صاحب کمال
و اهل سماع و حال بود از مریدان راسخ الاعتقاد آنحضرت است مدتها در خدمت فیضدرجت حضرت پیر دستگیر
بسر برده چندی در رنگ شده بخانه سید مرتضی کردی سکونت ورزیده بشغل ذکر و اذکار رمیده اختته
بریاضات کوشش بلیغ بسر برده و این قدر مجاهده کمتر از کسی بظهور آمده باشد شش هفت مرتبه باستفاده
مجلس حضرت رسول الثقلین مستفید گردیده در مشرب توحید یگانه آفاق بود بعد وصال حضرت پیر دستگیر
بر این فقیر کاتب الحروف عاطفت نموده و کلبهٔ احزان در قصبهٔ جالندهر قدم رنجه فرموده بقیهٔ العمر
همین جا گذرانیده حالات و واقعات آنچه سر میزد بر خدا روشن است دیگر برا واقفیت و محرمیت معلوم نیست
متصل مقبره بهادر خان لودی افغان مدفون اند سفدم زهاد معظم عباد ساکن موضع بوسر بوسر موضعی
متصل قصبه ستور سیصد ساله عمر یافته بود از مریدان پاک نهاد آنحضرت است با وجود کبر سن از سماع ناشکیبا بود
و محبت الهی بروی رو نمود و بمجرد استماع سماع بیهوش میگشت و بگریه می پرداخت و عمر بحضوری و بخدمت
حضرت پیر دستگیر بسر بردند و آنحضرت هم در حق ایشان شفقت بسیار میبذول میداشتند و در دائره شریف بیرون پا
روضه منوره مدفون اند ــ صفات پسندیده میان شیخ جیون از راجپوتان نکودر است در اوایل عمر
بجناب حضرت پیر دستگیر ارادت آورده در کسب سلوک سعی بلیغ نموده بدرجهٔ کمال رسیده لیل و نهار
بجوش و خروش میبود روزی برای زیارت حضرت پیر دستگیر حاضر شد پرسیدند کیست عرض کرد که
غلام جیون فرمودند که کدام شیخ جیون عرض کرد نکودری فرمودند که آن شیخ جیون که شکمش از نور معرفت
الهی معمور است الغرض مقبول پیر مرشد و برگزیدهٔ درگاه صمدیت تربت ایشان در موضع و سر این متصل قصبه
نکودر است ــ مخفی سید محمد فاخر جالندهری سید صحیح النسب و محامد حسب است از خورد سالگی در زمرهٔ مریدان
حضرت پیر دستگیر منسلک گشته از خدمت پر برکت آن عالی درجات استفاده حاصل نموده آن حضرت
بحال ایشان شفقت بلیغ داشتند مرید راسخ الاعتقاد بوده است و در طریقه درویشی قدم راسخ داشت
تمام عمر بصلاح و تقوی بسر برده در قصبه وطن مدفون اند کمال الدین سهارنپوری مرید آن حضرت اند در دو ایشان

صاحب درد و حال و محرم اسرار و گفتگو عالی داشت تمام عمر بریاضات شاقه گزرانید آخر در ان
بغنیمت حال آسوده گردید راز حقیقت سردفتر رهروان طریقت میان شاه محمد موسی نوری مرید
آنحضرت ست بخدمت نورنگ بمجاهدات مشغول بود و مشقت بسیار کرد و مراتب سلوک بپایان رسانید
و در انتهای پایین روضهٔ منوره بیاسود ـ بالفعل ورکرام بروضه منوره مقدسه و بدایره شریف
مقبولان جناب اقدس میان محمد حیات و میان روح الله جیو و میان محمد عمر جیو سلمه الله تعالی بر آستانهٔ
حضرت پیر دستگیر خادم و رئیس هستند تعظیم و تکریم صادر و وارد آینده و رونده هیچ فرو گذاشت
نمی فرمایند و شب و روز در خدمتگزاری فرقه صوفیه مستعد اند حق تعالی همیشه باعزت و حرمت در درگاه
سلامت دارد اگر احوال مریدان سرکار را یک بیک بیان کرده شود یا بتحریر آید کتابی دیگر باید درین
مختصر گنجایش ندارد و هم از شمار و حساب بیرون هستند و در احاطهٔ تعداد آوردن دشوار است
لهذا بهمین قدر که بتحریر آمده اکتفا نموده که مشتی نمونه خرواری باشد و ازان هر یک چه از جماعت کفنی
پوشان و چه از طالبان بالباس دنیاوی آراسته برگزیده و احوال پسندیده و باخلاق حمیده
بوده اند و هزاران هزار تابعین و تبع تابعین آن والا جناب تا قیامت بر تخته هستی خواهد بود که
از برکت انفاس شان عالمی فیضیاب و فیض پذیر خواهد بود این همه نتایج آن کرامت مآب ست
این معنی بر ضمیر دانایان روشن و هویدا است ـ مستعدانیکه امثال این رسایل تالیف نموده اند
با وجود کمال استعداد و جمیع اسباب و حضور خاطر و بمرور ازمنه به تنسیق و تکمیل پرداخته احوال
بر وقت اطلاع مرقوم ساخته اند و این بی بضاعت محض باستمداد پیران عظام بدین مهم پرداخته
اما بسیاری احوالات از خاطر قاصر رفته مذکور نگردیده بدانچه در خاطر مانده بود یا از مردم ثقات
احوال شنیده در مقام صاحب املا نموده و نیز بجهت اختصار کتاب ترک ذکر بعضی احوال کرده
تا از فرط [illegible] کمتر کسی را رغبت بخواندن و نوشتن آن میشد لیکن بنحو یکه تصنیف و ترتیب این
کتاب را در دل میخواست صورت نیافت بنا بر آنکه تحقیق این مراتب بهیچ دلخواه موقوف بیاری
دماغ و جمیع اسباب و مددگاران صاحب حافظه و فرصت بسیار در وقت تحریر اسباب مذکور
آمادگی نداشت مگر تنها یک راسخ الاعتقاد و اضعف العباد غلام علی که کاتب این اوراق ست آنهم
بسبب انقلاب دوران از وظیفه روزمره حیران خاطر پریشان داشت لاچار از آنجا که اراده
تحریر این اوراق قرار یافته بود و در تعویق هم آن بود که مبادا این یک پاره شاهد مطالب در پردهٔ
احتفا مانده بود جلوه ظهور نیابد لهذا بمصداق ؛ صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق ؛ نیست فردا

گفتن از شهر طاطرین ٭ انتظار حصول اسباب اخار راه مقصد دانسته دامن همت از آن در کشید بی تکلفانه شروع در مقصود نموده بود در ظرف معدودی از لیالی ایام این مجلس را فراهم آورده الحمد لله والمنه که باتمام و انجام رسیده توقع در قبولیت جناب هادی مطلق و مرشد برحق آن دارد که جمع کننده و نویسنده و خواننده این کتاب را جمعیت کونین و نجات دارین حاصل گرداند تا به نزد هیچ مخلوقی احتیاجی و حاجتی نبرد و از مطالعه کنندگان باصفا امید آن دارد اگر سهوی و خطای در تحریر و تسوید و املا و تضمین واقع شده باشد از روی اشفاق و اغماض حسبة لله باصلاح کوشند و مؤلف و نویسنده را بفاتحه خیر یاد فرمایند از تاریخ وفات حضرت پیر دستگیر و هم تاریخ اتمام این کتاب نوشته میشود ٭ یک شبی از خواب غفلت چون سری بر داشتم ٭ در فراهم کردن این تذکره پرداختم ٭ از طفیل ذات پاک سید سالار دین ٭ صد هزاران شکر چون توفیق همنشین یافتم ٭ چون قصصهای دگر گردان این تذکره ٭ بهر زاد آخرت من زاد ره بر داشتم ٭ سال تاریخ وفات آن شاه بهاب قطب وقت ٭ از حروف و لفظ سلطان المشایخ یافتم ٭ در همین جوئی زمن تاریخ ختم این کتاب ٭ تا قیامت یادگار در جهان بگذاشتم ٭ از برای طالبان این نسخه ذو الاحترام در هزار و یکصد و هشتاد و شش بنگاشتم ٭ تا قیامت باد باقی این رساله در جهان ٭ یافتم از فضل ایزد آنچه در سر داشتم ٭

خاتمة الطبع

الحمد لله بر اتمام این تذکره انیق و تبصره لطیف مؤلفه مولوی حافظ لطف الله صاحب قدس سره
که حرف حرفش از مدح عالیجناب قدوة السالکین زبدة العارفین مجمع الفضائل
منبع الفواضل حقائق و معارف دستگاه حضرت شاه سید میران بهیک قدس الله
سره العزیز چون در آبدار و گوهر غلطان بی بها و لاثانی ست اگر
چشتیان این را تعویذ بازوی جان خود سازند رواست و اگر صاحبان
بنقد جان خریداری نمایند بجا تاریخ سلخ شهر رمضان
المبارک سنه ۱۳۰۱ هجری بعصر ز خطیر جناب شیخ
گل محمد صاحب در مطبع اعجاز صفدری عرف
اعجاز محمدی رونق
طبع پذیرفت

فہرست کتب موجودہ مطبع اعجاز صمدی [illegible]

اعجاز محمدی واقع کبوتر خانہ شاہی قریب [illegible]

شرح القواعد [illegible] یہ کلام امیر المومنین حضرت علی

و ارشادات [illegible] کلام [illegible]

دیگر [illegible] ہیں کہ جو محمد سراج الدین خان

حضرت [illegible] غرض اقرار صاحب خوشنویس

[illegible] قیمت [illegible] ہر ہشت قلم نے نہایت خوش خط

روضۃ الاولیا [illegible] اقلام جلی بخط ثلث وصلیوں پر

اولیاء کرام [illegible] تحریر فرمائی ہیں اور ان وصلیوں کا

[illegible] رحمۃ اللہ علیہ قیمت [illegible] خاکہ اس مطبع میں چھپا ہے

دیوان حضرت شاہ [illegible] کہ جس میں کسی طرح کا فرق نہیں ہے

صاحب [illegible] قیمت [illegible] اگر اسکی معنی پہ خیال کریں تو

عاقبت درست ہو جاوے اور اگر

خوش خطی کو دیکھیں [illegible] کہ جاوے تو چند روز میں خوشنویسی میں دستگاہ ہو

*

کتب خانہ

جامعہ ملیہ اسلامیہ

[illegible]